



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



معرفت

کتابخانه

مقرن نخبزانی نامی استاد حسین انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معرفت (دینی) در اسلام: مجموعه سخنرانیهای استاد حسین انصاریان

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	معرفت (دینی) در اسلام: مجموعه سخنرانیهای استاد حسین انصاریان
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	سخن ناشر
۱۸	پیش گفتار مولف
۱۹	۱- دشمن شناسی : نخستین گام معرفت
۲۰	اشاره
۲۳	مفهوم و مصداق هوای نفس
۲۴	واژه هوی در قرآن
۲۵	زندگی بدون قید معنا ندارد
۲۶	زبان های پیروی از هوای نفس
۲۸	نمونه هایی از هواپرستی
۳۱	وقتی هواپرستی قانونی شود!
۳۲	ارزش مبارزه با هوای نفس
۳۴	سلاح جنگ با هوی
۳۴	کربلا میدان جنگ با هوای نفس
۴۱	۲- شیطان : بزرگ ترین دشمن انسان
۴۱	اشاره
۴۴	علت آفرینش ابلیس
۴۷	سومین دشمن انسان: زن و فرزند
۴۹	مقایسه دشمنان سه گانه انسان با یکدیگر
۵۰	هوای نفس: دشمن حقوق دیگران
۵۰	خواسته های بی پایان هوای نفس
۵۳	سلاح مبارزه با دشمنان سه گانه

- ۵۳ اشاره
- ۵۳ ۱. زیستن با ارزش ها
- ۵۵ ۲. یاری پروردگار
- ۶۳ ۳- شناخت راه های مبارزه با شیطان
- ۶۳ اشاره
- ۶۷ خداوند آدمی را بر صورت خویش خلق کرد
- ۶۹ مردگان سخن نمی شنوند
- ۷۰ نمونه ای از سوء عاقبت
- ۷۳ مگر ابن زیاد یا رضا شاه چقدر قدرت داشتند؟
- ۷۵ اسلحه دوم: نصرت خداوند
- ۷۷ بازگشت به سبب توبه
- ۷۸ توبه بهلول نباش
- ۸۶ ۴- ناامیدی نشانه خدا ناشناسی است
- ۸۶ اشاره
- ۸۹ این درگه ما درگه نومییدی نیست
- ۸۹ پاسخ یعقوب پیامبر
- ۹۰ توجه به زمان خاص برای طلب آموزش
- ۹۰ ناامیدی از رحمت پروردگار کفر است
- ۹۱ ماجرای توبه کعب بن زهیر
- ۹۲ نه خدا توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت...
- ۹۳ ادامه ماجرای کعب
- ۹۳ با خدایی این چنین، زان روز ترسیدن خطاست
- ۹۵ بررسی مفهوم خلود ابدی در نار
- ۹۶ بیماری: کفاره گناه مومن
- ۹۸ نجات از دوزخ با توسل به معصومین
- ۹۸ ندامت وحشی، قاتل حمزه سیدالشهدا علیه السلام

- ۱۱۲ ۵- انسان و شناخت برنامه های شیطان
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۴ این حجاب ها کدامند؟
- ۱۱۴ حجاب اول: شیطان
- ۱۱۸ برنامه های شیطان
- ۱۱۹ دعوت پروردگار
- ۱۱۹ دعوت به فحشا
- ۱۲۰ کرم بین و لطف خداوندگار
- ۱۲۰ ثمره فرزند نیک
- ۱۲۱ معامله با خدا چنین است
- ۱۲۵ ابراهیم، علیه السلام، در آتش
- ۱۲۹ ۶- جهل: دشمن انسان
- ۱۲۹ اشاره
- ۱۳۱ جهل چگونه دشمنی است؟
- ۱۳۲ تفاوت علم و ایمان
- ۱۳۴ عاقبت مجنون عامری
- ۱۳۵ شرارت مرد بینوا
- ۱۳۶ عمل معصومین نیز بر اساس مصلحت است
- ۱۳۷ دوستی با غیر خدا روا نیست
- ۱۳۹ محبت به بندگان خدا برای خدا
- ۱۳۹ ادامه ماجرای مجنون
- ۱۴۲ تعلق به غیر خدا از جهل است
- ۱۴۴ بی پروایی شمر
- ۱۵۰ ۷- منابع کسب معرفت
- ۱۵۰ اشاره
- ۱۵۳ مقام شهیدان کربلا از علم آنان است

- ۱۵۶ ----- امام حسین، علیه السلام، و اعمال ولایت
- ۱۵۷ ----- امام حسین، علیه السلام، و دعای عرفه
- ۱۵۸ ----- حکایتی از مرحوم شیخ عباس قمی
- ۱۵۹ ----- احترام پیامبر به مومنین
- ۱۶۱ ----- اهل معرفت شفیعان قیامت اند
- ۱۶۱ ----- معرفت پایه عمل است
- ۱۶۸ ----- ۸- جهل علت دشمنی با دوستان خداست
- ۱۶۸ ----- اشاره
- ۱۷۱ ----- شیاطین بنی امیه
- ۱۷۱ ----- پاسخ یک اشکال
- ۱۷۴ ----- معاویه و تطمیع سرداران سپاه امام حسن
- ۱۷۴ ----- چگونه امام غریب می ماند؟
- ۱۷۵ ----- پاداش قتل شهید مدرس
- ۱۷۷ ----- کدام زن ها و فرزندان دشمن انسان اند؟
- ۱۷۷ ----- وظیفه مومن در برابر دشمنی خانواده
- ۱۷۸ ----- همسر و فرزند صالح نعمت است
- ۱۷۸ ----- حکایت فروش نخلستان و انفاق آن
- ۱۸۳ ----- مقایسه عظمت پیامبر اکرم با حضرت موسی، علیهما السلام
- ۱۹۴ ----- ۹- مفهوم واقعی معرفت و جهل
- ۱۹۴ ----- اشاره
- ۱۹۷ ----- منظور از جهل چیست؟
- ۱۹۷ ----- دوزخ اختصاص به جاهلان ندارد
- ۱۹۸ ----- دانش هر کسی به قدر وسعت اوست
- ۱۹۹ ----- معرفت در برخورد با همسر
- ۲۰۲ ----- مواجهه موسی و فرعون، درسی برای برخورد با مخالفان
- ۲۰۳ ----- رمز موفقیت پیامبر اسلام

- ۲۰۵ درد بی عقلی دوايش آتش است
- ۲۰۶ در انتظار کاروان حسینی
- ۲۱۰ - شرایط کسب و نگهداری معرفت ۲۱۱
- ۲۱۱ اشاره
- ۲۱۴ بنیانگذاران مکتب آزادی و آزادگی
- ۲۱۵ مرگ خاموشی نیست
- ۲۱۷ کربلا حاصل معرفت بود
- ۲۱۷ معنای معرفت
- ۲۱۷ مفهوم میم
- ۲۱۹ مفهوم عین
- ۲۲۰ ادب از که آموختی ؟
- ۲۲۰ حکایت کشیش مسلمان
- ۲۲۳ مفهوم راء
- ۲۲۳ مفهوم فاء
- ۲۲۳ مفهوم تاء
- ۲۲۳ شرایط کسب و نگهداری معرفت
- ۲۲۳ اشاره
- ۲۲۵ شرط دوم: عمل
- ۲۲۵ شرط سوم: اخلاص در عمل
- ۲۲۵ اشاره
- ۲۲۷ تنها عمل مقبول حرّ
- ۲۲۷ شرط چهارم: اصرار و پافشاری
- ۲۲۷ شرط پنجم: ابلاغ
- ۲۲۹ دیدگاه اهل معرفت نسبت به هستی و انسان
- ۲۳۸ - سخن اهل معرفت درباره خلقت انسان ۲۳۸
- ۲۳۸ اشاره

- ۲۴۱ اری جستن ابن سینا از نماز
- ۲۴۱ از نماز کمک بگیریدا
- ۲۴۳ رابطه ایمان با بهبود بیماری
- ۲۴۴ رمز عمر طولانی
- ۲۴۵ ماجرای تحصیل صدرالمتألهین
- ۲۴۶ آنجاست دلم که یارم آنجاست
- ۲۴۹ مفهوم واقعی بشارت و انذار
- ۲۴۹ حکایتی از مرحوم حاج ملاهادی سبزواری
- ۲۵۲ حکایتی از مرحوم شیخ ابراهیم امامزاده زیدی
- ۲۵۲ حکایتی از مرحوم شیخ محمد بهاری
- ۲۵۴ حکمت خلقت انسان
- ۲۵۵ نمونه ای از رفتارهای اهل معرفت
- ۲۵۶ حکایتی از مرحوم میرزا جواد آقای تهرانی
- ۲۶۳ ۱۲- ارکان حیات معنوی انسان
- ۲۶۳ اشاره
- ۲۶۶ ارکان حیات معنوی انسان
- ۲۶۶ انسان معمار حیات معنوی خویش است
- ۲۶۸ پیامبر اسلام مظهر اسماء و صفات الهی بود
- ۲۶۹ ارزش انسان به حیات معنوی اوست
- ۲۷۰ سخنی از امیرمومنان، علیه السلام
- ۲۷۰ علی، علیه السلام «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» است
- ۲۷۱ تواضع حضرت سلیمان، علیه السلام
- ۲۷۸ لا یعرف باب الهدی فیتبعه
- ۲۷۸ ولا باب العمی فیصد عنه
- ۲۷۹ فذلک میت الاحیاء
- ۲۸۲ فاین تذهبون

- ۲۸۲ والاعلام قائمه والآيات واضحة والمنار منصوبه
- ۲۸۴ فأين يتاه بكم ؟
- ۲۸۵ بل كيف تعمهون ؟
- ۲۸۵ وبينكم عتره نبيكم وهم عظمه الحق واعلام الدين والسنة الصدق
- ۲۸۵ علم على و مظلوميت ديگر آن حضرت
- ۲۸۶ فانزلوهم باحسن منازل القرآن
- ۲۹۲ ۱۳- رابطه معرفت با اميد و انتظار فرج
- ۲۹۲ اشاره
- ۲۹۶ پايان شب سيه سپيد است
- ۲۹۷ اميد يعقوب به زنده بودن يوسف
- ۲۹۸ تحسس به جاي تجسس
- ۳۰۰ سخن يعقوب، عليه السلام، نشانه اميد او بود
- ۳۰۱ اميدواري پيامبر اسلام در تبليغ دين
- ۳۰۳ رشد حركت اسلامي در آمريكا
- ۳۰۴ سخني از اسقف كليساي سن پل لندن
- ۳۱۲ ۱۴- دين و معرفت
- ۳۱۲ اشاره
- ۳۱۵ مفهوم خسارت در قرآن
- ۳۱۶ ارزيابي قرآن از حضرت عيسي، عليه السلام
- ۳۱۶ اسرار ازل را نه تو داني و نه من
- ۳۱۹ عقل معيار عبادت است
- ۳۱۹ تو را دوگوش دادند و يك زبان...
- ۳۲۱ دين با علم و معرفت آغاز شد
- ۳۲۲ فوق كل ذي علم عليم
- ۳۲۲ آن كه ادب را از دست داد چه به دست آورد؟
- ۳۲۴ حكايت حاكم مصر

- ۳۲۵ حکایت مرحوم جهانگیرخان قشقایی
- ۳۳۳ ۱۵- معرفت : هدیه ای الهی
- ۳۳۳ اشاره
- ۳۳۵ پرهیز از کسالت و تنبلی
- ۳۳۶ عمار یاسر در جنگ صفین
- ۳۳۷ حافظ شصت هزار بیت شعر
- ۳۳۷ ادگیری تا دم مرگ
- ۳۴۱ صبر و پشتکار روحانی هنرمند
- ۳۴۳ آموختن علم واجب است، حتی اگر در چین باشد
- ۳۴۳ فرق فریضه با واجب
- ۳۴۶ معرفت هدیه ای الهی است
- ۳۵۱ ۱۶- محور های کسب معرفت در قرآن
- ۳۵۱ اشاره
- ۳۵۴ محورهای کسب معرفت در قرآن
- ۳۵۶ دعوت به علم آموختن در قرآن
- ۳۵۷ نمونه ای از شگفتی و عظمت آسمان
- ۳۵۷ انسان محصول و ثمره همه کائنات است
- ۳۵۹ هدف از خلقت انسان
- ۳۵۹ علم در چهار موضوع خلاصه شده است
- ۳۶۷ ۱۷- ابزار کسب معرفت در قرآن
- ۳۶۷ اشاره
- ۳۷۰ معرفت سبب فروتنی است
- ۳۷۱ ابزار به دست آوردن معرفت
- ۳۷۱ گوش و چشم و قلب: ابزار کسب معرفت
- ۳۷۲ جعل لکم السمع والابصار والافئده
- ۳۷۶ سه آیه از سوره مبارکه مائده

- ۳۷۶ اشاره
- ۳۷۶ فرشتگان نیز شاهدند
- ۳۷۷ آیه دوم:
- ۳۷۸ آیه سوم:
- ۳۸۵ ۱۸- وظایف و مسئولیت های گوش آدمی
- ۳۸۵ اشاره
- ۳۹۳ وظایف و مسئولیت های گوش
- ۳۹۶ شکرگزاران اندک اند
- ۴۰۳ ۱۹- بهره برداری صحیح از نعمت گوش
- ۴۰۳ اشاره
- ۴۰۵ کسب معرفت واجب عینی است
- ۴۰۷ گوش منفی کدام است؟
- ۴۰۹ برداشت هایی از این آیه شریفه
- ۴۱۰ شکایت گوش و چشم از انسان در قیامت
- ۴۱۷ ۲۰- درباره عبادت و معرفت، منابع و آثار خداشناسی
- ۴۱۷ اشاره
- ۴۱۹ کدام ثروت پسندیده نیست
- ۴۲۰ سخنی از مرحوم فیض کاشانی
- ۴۲۳ ارزیابی حرکت علمی مرحوم فیض
- ۴۲۴ معرفت بالاتر است یا عبادت؟
- ۴۲۵ عبادت مرحوم آخوند کاشی
- ۴۲۶ اهل معرفت در سخنان امیر مومنان، علیه السلام
- ۴۲۹ سه منبع مهم شناخت خدا
- ۴۲۹ اشاره
- ۴۲۹ منبع اول: کتاب آفاق
- ۴۲۹ اشاره

- ۴۲۹ آفتاب آمد دلیل آفتاب
- ۴۳۲ منبع دوم: کتاب نفس
- ۴۳۲ منبع سوم: کتاب خدا (قرآن)
- ۴۳۴ آثار معرفت به خدا
- ۴۳۸ حکایتی درباره بهره‌گیری صحیح از گوش
- ۴۳۹ جمعیت خصم از پریشانی ماست
- ۴۳۹ پیامبر معلم دلسوز بشر است
- ۴۴۱ دو روایت از میزان سختی محاسبه اعمال در قیامت
- ۴۴۲ درسی از مرحوم آیت الله حائری، موسس حوزه علمیه قم
- ۴۴۲ چشمی که نتواند گریه کند کور باشد بهتر است
- ۴۴۳ حکایتی از مرحوم آیت الله سید محمد فشارکی
- ۴۴۶ درباره مرکز

معرفت (دینی) در اسلام: مجموعه سخنرانیهای استاد حسین انصاریان

مشخصات کتاب

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور: معرفت در اسلام: مجموعه سخنرانیهای استاد حسین انصاریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۳۹۹ص.

فروست: سیری در معارف اسلامی؛ ۵. مجموعه آثار؛ ۶۴.

شابک: ۴۰۰۰۰ ریال: شومیز: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۱۷-۶؛ ۵۵۰۰۰ ریال (گالینگور)

وضعیت فهرست نویسی: فایا (برونسپاری)

یادداشت: نمایه.

یادداشت: کتابنامه: [۳۷۷] - ۳۷۸.

موضوع: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

موضوع: اخلاق اسلامی -- مقاله ها و خطابه ها

موضوع: شناخت (فلسفه اسلامی)

رده بندی کنگره: ۱۰/۵/BP۱۰/الف/م۸۲ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۸

شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۴۵۵۸۱

ص: ۱

سخن ناشر

در جهان پرتلاطم امروز، آیات پرشور الهی و کلام روح بخش معصومین و زمزم لایزال معارف شیعه مرهم جان های خسته و سیراب کننده تشنگان هدایت و رهایی جویندگان از ظلمت های نفس است. عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این

اقیانوس بیکران معرفت اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بیت، علیهم السلام، را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت عرضه می نمایند.

در این میان، کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان عالمان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز، که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده اند، عباد الله را به مصداق کریم «ادع الی سبیل ربک بالحکمۃ و الموعظۃ الحسنه»، با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده اند.

مجموعه حاضر، که با عنوان «سیری در معارف اسلامی» در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می گیرد، مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استاد حسین انصاریان، مد ظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث داران گوهر سخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجینه ارزشمند حاصل نیم قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت نشر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث و نظر می باشد که به منظور

پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می شود.

در این مجموعه گرانقدر، تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است- ساختار هنرمندانه مباحث و سبک استاد در ارائه سخن از بین نرود، تا ضمن نشر فرهنگ انسان ساز آل الله، علیهم السلام، شیوه منحصر به فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجلدی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می شود پنجمین اثر از این مجموعه سترگ، و در بر دارنده ۲۰ گفتار در باب معرفت است که مربوط به سخنرانی های استاد در دهه اول محرم ۱۳۸۳ در حسینیه همدانیهای تهران، دهه اول جمادی الاول ۱۳۸۴ در مسجد جامع سمنان، و دهه اول شعبان ۱۳۸۶ در حسینیه قائم اصفهان است. این مکتوب، علاوه بر در بر داشتن متن سخنرانی که لاجرم سبک و سیاق متن را نیز گفتاری می سازد، از فواید زیر خالی نیست:

عنوان بندی مناسب و تفکیک مطالب و موضوعات.

استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی نوشت.

ذکر نام مستقل برای هر بحث. (در انتخاب نام هر مجلد و نیز هر گفتار غلبه موضوع مد نظر بوده است، نه انطباق کامل موضوع و محتوا)

مجموعه متنوع فهرست ها و ...

در پایان، با امید به این که این اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت، علیهم السلام، و مقبول نظر مبلغان دینی قرار گیرد، لازم است از استاد انصاریان، دامت برکاته، که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نمایم. هم چنین، از هیئت مدیره محترم مرکز و پژوهشگران و ویراستاران موسسه نگارش و ویرایش، به ویژه جناب آقای محسن باغبانی، که تولید و آماده سازی این اثر را بر عهده داشتند، و دیگر عزیزانی که در نشر این اثر یاری رساندند، کمال تشکر را داریم. ولله الحمد.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

صفحه مقدمه: ۱

پایه گذار منبر و جلسات سخنرانی برای رشد و هدایت جامعه وجود مبارک پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، بود. ارزش تبلیغ دین از طریق منبر و جلسات تا جایی بود که خود رسول اکرم تا روز پایان عمرشان با کمال اخلاص به بیان معارف دین پرداختند و در این راه زحمات سنگینی را متحمل شدند. پس از پیامبر، وجود مقدس امیرمومنان، علیه السلام، ادای این تکلیف الهی را به عهده گرفتند که بخشی از سخنرانی‌های آن حضرت در کتاب بی نظیر نهج البلاغه موجود است.

امامان معصوم، به ویژه حضرت باقر و حضرت صادق، علیهما السلام، نیز تا جایی که فرصت در اختیارشان قرار گرفت و مزاحمتی از جانب حکمرانان بنی امیه و بنی عباس برایشان پیش نیامد این مهم را به صورت بیان معارف الهی و رشته‌های مختلف علوم به صورتی که حجت تا قیامت بر همگان تمام باشد به عهده گرفتند و دیگران را که مورد اعتمادشان در علم و عمل بودند به این مسأله تشویق کردند. عالمان مخلص و باعمل شیعه برای حفظ دین خدا و تبلیغ معارف الهیه بر اساس قرآن و فرهنگ اهل بیت قرن به قرن تا به امروز که سال ۱۳۸۷ هجری شمسی است این جایگاه عظیم را حفظ کردند؛ شخصیت‌هایی چون شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ طوسی، علامه محمد باقر مجلسی، و شیخ جعفر شوشتری و در قرن معاصر بزرگانی چون آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله سید علی نجف آبادی، آیت الله حاج میرزا علی شیرازی، آیت الله حاج میرزا علی حصه‌ای، آیت الله حاج میرزا علی فلسفی تنکابنی و... با داشتن مقام مرجعیت و مقام علمی بسیار بالا در ماه رمضان و محرم و صفر به منبر می‌رفتند و از این طریق دین خود را به قرآن و اهل بیت ادا می‌کردند.

این جانب حسین انصاریان که سالیانی از عمرم را در شهر مقدس قم، این آشیانه اهل بیت، نزد بزرگان از مراجع و اساتید مشغول تحصیل بوده‌ام، براساس وظیفه‌ای که احساس می‌کردم رو به جانب تبلیغ و تالیف آوردم و، در این راه، فقط توفیق حق رفیق راهم بود. در زمینه تبلیغ بیش از شش هزار سخنرانی در نزدیک به پانصد موضوع مختلف بر پایه قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ صحیح و نکاتی از حیات پاکان و اولیای الهی پرداخته‌ام و امیدوارم تا لحظات پایان عمر هم چنان توفیق ادای این وظیفه را از جانب حق داشته باشم.

موسسه دارالعرفان، که در شهر قم در جهت نشر معارف قرآنی و فرهنگ اهل بیت، علیهم السلام، کارهای مهمی را در سطح جهانی انجام می‌دهد، بنا گذاشت متن این سخنرانی‌ها به صورت مکتوب در آید تا در اختیار طلاب حوزه‌ها و دانشجویان و مردم علاقمند قرار گیرد و این مجموعه که احتمالاً حدود دویست جلد خواهد شد در آینده منبعی برای مبلغان شیعه قرار گیرد. من پس از سپاس از حضرت حق لازم می‌دانم به خاطر تحقق این مهم از دو فرزندم و جناب آقای پیمان تشکر کنم و از خوانندگان، بخصوص مبلغان گرامی، درخواست دعا نمایم. حال، این شما و این اثر اسلامی که فقط لطف و رحمت حق سبب ظهورش شد.

فقیر: حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

بحث معرفت در اسلام از مباحث درازدامنی است که نیازمند به تحقیق و تحلیل و تبیین طولانی است. این بحث ابعاد و سطوح مختلفی دارد که پرداختن به همه آن ها در این مقال کوتاه ممکن نیست، اما بی شک یکی از مهم ترین بحث های آن - در ذیل بحث معرفت نفس - شناخت دشمنان انسان است که مانع رسیدن او به جایگاه والایش در آفرینش می شود. از این رو، در این گفتارها به بررسی دشمنان چندگانه انسان در مسیر رشد و تعالی او پرداخته می شود.

انسان دشمنانی دارد که دشمنی ها و کینه توزی هایشان با او پایان ناپذیر است. آن ها از زمانی که خداوند متعال انسان را آفرید به زندگی او پا گذاشتند و هدفشان این بود که بین او و پروردگارش مانع و حجابی ایجاد کنند تا از عنایات و فیوضات الهی محروم شود. این دشمنان را نمی توان با اسلحه های مادی و ظاهری از میدان زندگی دور کرد، بلکه تنها با بهره گیری از ارزش های درونی و لطف و عنایت خداوند می توان

بر آن‌ها پیروز شد. قرآن مجید، از میان این دشمنان، بیش از همه به سه دشمن نظر دارد و مردم را متوجه ویژگی‌های آنان می‌کند و خطرات بسیار و زیان‌ها و خسارت‌هایی را که به همراه می‌آورند بیان می‌کند. هم‌چنین، قرآن راه مبارزه با آن‌ها را نشان می‌دهد و وعده می‌دهد که اگر کسی درگیر جنگ با آنان شد، خداوند در این میدان معنوی او را یاری خواهد کرد.

قوی‌ترین دشمنی که خداوند متعال در قرآن کریم از آن نام برده است «هوای نفس» است. در روایتی قدسی، خداوند به موسی بن عمران می‌فرماید: هیچ چیز همانند هوای نفس با الوهیت من سر جنگ ندارد. (۱)

مفهوم و مصداق هوای نفس

هوای نفس به معنای مجموعه میل‌ها و خواسته‌های بی‌مهار است. مصداق عملی این مفهوم نیز در زمان ما تعریفی است که فرهنگ غرب از «آزادی» ارائه کرده است. آن‌ها، از دویست سال پیش تا کنون، ندای آزادی سر داده و آن را این‌طور معنا کرده‌اند: رها شدن از مجموع قیود اخلاقی، وجدانی و دینی!

آیا این معنای آزادی است؟ هوای نفس درست در پی همین است؛ یعنی می‌خواهد فرمانروایی تشریحی حق را از میدان حیات ساقط کند تا دیگر انسان مقید به هیچ قیدی از جانب پروردگار نباشد و حلال و حرام، احکام، و اخلاق و وجدان، هیچ‌یک، در زندگی او نقشی نداشته باشند.

یکی از مقامات ارتش آمریکا روزی گفته بود: ما وقتی در عراق یا افغانستان مردم را قطعه قطعه می‌کنیم، از تماشای این کار لذت می‌بریم! این ثمره هوای نفس است که انسان از قید وجدان رها شود و در برابر

ص: ۴

۱- (۱) بی‌نوشت: درباره دشمنی هوای نفس با انسان آیات و روایات فراوانی وجود دارد. از جمله: - یوسف، ۵۳: «وما أبرئ نفسي إن النفس لأمارة بالسوء إلا ما رحم ربي إن ربي غفور رحيم». - نازعات، ۴۱، ۴۰: «وأما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى * فإن الجنة هي المأوى». - نساء، ۱۳۵: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمْ فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا». - ص، ۲۶: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ». - نهج البلاغه، خطبه ۲۸: «أيها الناس إن أخوف ما أخاف عليكم اثنتان: اتباع الهوى، وطول الأمل. فأما اتباع الهوى فيصد عن الحق. وأما طول الأمل فينسى الآخرة»، نیز خطبه ۵۰: «إنما بدء وقوع الفتن أهواء تتبع وأحكام تبتدع». - عوالم اللثالی، أحسانی، ج ۴، ص ۱۱۸: قال النبی صلی الله علیه وآله: «أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك»، - امالی، شیخ صدوق، ص ۵۵۳: روضه الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۴۲۰: «قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «أفضل الجهاد من جاهد نفسه التي بين جنبيه»»،

کارهای غیر اخلاقی هیچ گونه نگرانی و دغدغه ای نداشته باشد و دلش برای کسی نسوزد و در برابر حلال و حرام بی تفاوت باشد و آزادی خود را در این بی تفاوتی ها ببیند.

واژه هوی در قرآن

واژه هوی بارها در قرآن مجید آمده است. از آن جا که هوی به فرمانروایی تکوینی دسترسی ندارد، می خواهد بر فرمانروایی تشریحی پروردگار حاکم شود.

یکی از نمونه های فرمانروایی تکوینی حق در وجود ما، ضربان قلب، گردش خون، رشد جسمانی و همه فعالیت های مثبت بدن است. هوای نفس به حریم فرمانروایی تکوینی الهی راهی ندارد تا مثلاً بخواهد قلب را از کار بیندازد، گردش خون را مختل کند یا جلوی رشد بدن و امور جسمانی را بگیرد. از این رو، دشمنی او متوجه فرمانروایی تشریحی حق است. به عبارت ساده تر، هدف هوای نفس تخلیه همه جوانب وجود انسان از دین، تعطیل فرمان های پروردگار، و بی تفاوتی او در برابر عمل صالح و اخلاق حسنه است. این چنین است که انسان از مدار انسانیت خارج می شود و در مدار حیوانیت (و پست تر از آن) قرار می گیرد. خداوند در این باره به پیامبر خویش می فرماید:

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (۱)

آیا دیدی آن کسی را که هوای خودش را معبود خود کرده است؟

کلمه «اله» به معنای معبود و موجودی است که عبادت می شود. حال اگر این اله باطل باشد، تمام عبادات انسان باطل می شود و اگر این معبود و اله معبود حق باشد، تمام عبادات او صحیح تلقی می گردد. کسی که فرمانروایی معبود حق را از میدان زندگی پاک کرده و فرمانروایی تشریحی پروردگار را تعطیل نموده است هوی را فرمانروای خویش کرده

ص: ۵

۱- (۱). جاثیه، ۲۳: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ». نیز: فرقان، ۴۳: «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا».

و آن را می پرستد؛ چون این دستور هوای نفس است که قید و بندی نداشته باش و پایبند به حلال و حرام و اخلاق و مسائل انسانی نباش.

هم چنین، از این آیه شریفه به زیبایی استفاده می شود که هوای نفس کرسی حکومتش را علیه فرمانروایی تشریعی خدا در وجود انسان می گسترده و اگر انسان او را عبادت کند و تسلیمش شود، رفته رفته از پروردگار جدا می شود و به همه قیود مثبت بی تفاوت می گردد.

زندگی بدون قید معنا ندارد

کسانی که معتقدند نباید هیچ قیدی در زندگی انسان وجود داشته باشد اشتباه می اندیشند، زیرا تمام جهان مقید به قیود است: هر سال مقید به چهار فصل است؛ آبادانی زمین مقید به باریدن باران و برف است؛ پدید آمدن شب و روز مقید به گردش زمین به دور خویش است؛ سلامت انسان مقید به این است که مثلاً قلب در هر ثانیه تعداد معینی ضربان داشته باشد یا حرارت بدن ۳۷ درجه باشد یا فشار خون در حدود ۱۱-۱۲ باقی بماند، زیرا اگر حرارت بدن از حدی بالاتر یا پایین تر برود، انسان از بین می رود.

حال که زندگی مادی و سلامت جسمانی انسان تا این حد وابسته به انواع قیدهاست، اگر او بخواهد انسانیت و زندگی معنوی اش محفوظ بماند، باید تابع قیود الهی باشد. اگر این قیدها در کار نباشد، هوای نفس بر انسان مسلط می شود و او را پست تر از حیوان و بدتر از درندگان می کند؛ چنان که خداوند در قرآن می فرماید:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾. (۱)

بدترین موجودات نزد خداوند کران و گنگانی هستند که نمی اندیشند.

پس، کسانی که مقید به قید عقل و در پی شنیدن سخن راست و راه راست نیستند، بدترین و شرورترین جنندگان نزد خدای اند.

ص: ۶

۱- (۱). انفال، ۲۲: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»؛ انفال، ۵۵: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ مائده، ۶۰، ۵۹: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَيَلٌ تَتَقِيمُونَ مِمَّا آتَاكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ * قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ».

زیان های پیروی از هوای نفس

خداوند در این باره به پیامبر خویش می فرماید:

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» (۱).

اگر از هوای نفس آنان (مشرکان) پیروی کنی، آسمان و زمین به فساد کشیده می شود.

این آیه بسیار مهم است، زیرا خداوند در آن به پیامبر خویش می فرماید: هواپرستان مدینه و مکه می خواهند خواسته های بی پایانشان را به تو تحمیل کنند، لذا نزد تو می آیند و می گویند که ما چنین می خواهیم و چنان نمی خواهیم، و توقع دارند که تو خواسته های آنان را بپذیری و آن گونه که آن ها می خواهند عمل کنی. آگاه باش که اگر از هواپرستان پیروی کنی، زمین و آسمان غرق در فساد می شود!

هواپرستان این پیشنهادهای را نه به پیامبر اسلام، که به تمام انبیا می دادند. وقتی اشراف مکه به پیامبر پیشنهاد دادند که از آنان اطاعت کند، سوره مبارکه کافرون نازل شد و خداوند در آن به پیامبر فرمود: به آنان بگو:

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ» (۲).

آیین شما برای خودتان و آیین من برای خودم.

چرا خداوند چنین پاسخی داد؟ برای این که هواپرستان اصرار داشتند که پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، از هوای آنان اطاعت کند و برده هوای نفس آن ها شود. (۳) امروزه، بشر همه انواع گناه را تجربه کرده و حتی گروهی در پی آنند که اگر بشود گناهان جدیدی اختراع کنند، ولی گناه دیگری به فکرشان نمی رسد! آن ها این قدر به دنبال گناه رفته اند که انگار دیگر گناه جدیدی وجود ندارد که آن را یافته و به جامعه بشری عرضه کنند. در روزگار ما، جهان پر از ظلم و جور شده است (ملت ظلما وجورا) (۴) و جایی را

ص: ۷

۱- (۱). مؤمنون، ۷۱: «وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ».

۲- (۲). کافرون، ۶.

۳- (۳). بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۳۴۰: عن ابن أبي عمير قال: سأل أبو شاکر أبا جعفر الأحمول عن قول الله: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» فهل يتكلم الحكيم بمثل هذا القول ويكرره مرة بعد مرة؟ فلم يكن عند أبي جعفر الأحمول في ذلك جواب، فدخل إلى المدينة فسأل أبا عبد الله عليه السلام عن ذلك فقال: كان سبب نزولها وتكرارها أن قريشا قالت لرسول الله صلى الله عليه وآله: تعبد إلها سنه،

ونعبد إلهك سنه وتعبد إلهنا سنه ونعبد إلهك سنه، فأجابهم الله بمثل ما قالوا، فقال فيما قالوا: تعبد إلهنا سنه «قُلْ يَا أَيُّهَا
الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» وفيما قالوا: ونعبد إلهك سنه: «وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» وفيما قالوا: تعبد إلهنا سنه «وَلَا أَنَا
عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ» وفيما قالوا: ونعبد إلهك سنه «وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ».

۴- (۴). اشاره به روایاتی دارد که آخرالزمان را توصیف می کنند. مثل حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در الرسائل
العشر، شیخ طوسی، ص ۹۸: «قول النبی علیه السلام للحسین علیه السلام: «ابنی هذا إمام ابن إمام أخو إمام أبو أئمة تسعة تاسعهم
قائمهم يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا».

نمی توان یافت که سراسر بر مدار عدل باشد! نه یک قاره و کشور، بلکه حتی یک شهر، روستا و بخش را هم نمی توان پیدا کرد که این چنین باشد؛ حتی یک زن و شوهر هم نمی توان یافت که حیاتشان به طور کامل در سیطره عدالت باشد و این نتیجه پیروی از هواست.

آری، هوای نفس زندگی را پر از تجاوز و ظلم می کند و انسان را در همه شئون زندگی، اقتصادی، فکری و... به فساد می کشاند.

نمونه هایی از هواپرستی

۱. اولین برخورد حکومت یزید با امام حسین، علیه السلام، در مدینه روی داد. سبب این برخورد نامه یزید به فرماندار مدینه بود که در آن نوشته بود:

حسین بن علی را بخواه و به او بگو که [شاید این جمله یزید را کمتر شنیده باشید] باید مطیع و فرمانبردار ما باشی! اگر نپذیرفت، بی درنگ سر او را از بدن جدا کن و برای من بفرست. (۱) دشمنی هوا این گونه است. هوای نفس تا آن جا پیش می رود که می گوید حسین بن علی، علیهما السلام، باید در زندگی برده یزید باشد و اگر نمی خواهد چنین باشد، یک لحظه هم نباید در دنیا زندگی کند! چهره واقعی هوا این گونه است: اگر پیامبر مطیع ما شد، با او کاری نداریم، اما اگر مطیع ما نشد، یا او را می کشیم یا به هر شکل شده مانع کارش می شویم.

۲. امام خمینی می فرمودند: روزی تاجری از تهران خدمت آیت الله العظمی بروجردی رسید و ۵۰ هزار تومان سهم امام آورد. در آن زمان، ۵۰ هزار تومان مبلغ زیادی بود. او پول را به آیت الله العظمی بروجردی داد و به آن مرجع بزرگ گفت: ما به دنبال پول هایی که می آوریم و به شما می دهیم، نقشه ها و طرح هایی هم برای حوزه و طلبه ها و شما

ص: ۸

۱- (۱). اللهوف فی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، ص ۱۶: «فلما توفی معاویة بن ابي سفیان و ذلك فی رجب سنة ستین من الهجرة كتب یزید إلى الولید بن عتبة وکان امیر المدینة يأمره بأخذ البیعة علی أهلها عامه و خاصة علی الحسین علیه السلام ویقول له إن ابي علیک فاضرب عنقه وأبعث إلى برأسه».

مراجع داریم؛ لذا شما باید بعد از قبول این پول طرح های ما را نیز بپذیرید!

آدمی که درسی نخوانده و سواد چندانی ندارد و شغلش تجارت است، در ازای مقداری پول می خواهد عالمی روشن ضمیر، مرجعی اعلم، و نایب عام امام زمان را مطیع فرمان خود کند! در حالی که این خواسته یر خلاف تعالیم قرآن و سنت است. قرآن مجید و روایات به امت اسلامی دستور داده اند که تنها از خدا و پیامبر و عالمان ربانی پیروی کنند. (۱) قرآن مجید می فرماید: آنان که نمی دانند (لایعلمون) و از مسائل الهی، قرآنی، شرعی، و نحوه مدیریت مجموعه بزرگی مثل حوزه علمیه امام صادق، علیه السلام، آگاه نیستند باید تابع دانایان باشند. (۲)

حال، فرد جاهلی آمده و برخلاف قرآن می گوید دانا باید تابع جاهل باشد و فرمانروای علمی و فقهی شیعه باید فرمانبر من شود؟! تنها عامل ایجاد این تفکر در آدمی هوای نفس است. ممکن است انسان نفهمد که عامل بسیاری از رفتارهایش هوای نفس است، ولی اگر خواسته هایش را نزد یک عالم ربانی طرح کند و بگوید که من از زن، بچه، عروس، داماد، و از هیئت و مسجد محله ام چنین توقعات و خواسته هایی دارم، او با تطبیق آن خواسته ها با آیات و روایات به او می گوید که این خواسته ها خدایی است و می توان به آن ها عمل کرد یا خدایی نیست و نباید به سوی آن ها رفت.

این موضوع را آیت الله العظمی بروجردی به خوبی می فهمید، لذا فرمود تا پول او را پس بدهند. در حالی که اگر ایشان آن ۵۰ هزار تومان را قبول می کرد، می توانست حقوق سه - چهار ماه طلبه های حوزه علمیه قم را بپردازد، اما ایشان فرمودند: اگر ما بخواهیم این گونه گوش به حرف مردم باشیم، باید دین را نیز برابر با خواسته های آنان تغییر دهیم و

ص: ۹

۱- (۱). اشارتی است به آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» .
۲- (۲). نحل، ۴۳. نیز با اندک تفاوتی در انبیاء، ۷: «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» . نیز در یس، ۲۱ (از قول مؤمن آل یاسین): «اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ» . و اعراف، ۳: «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ» ، و اعراف ۱۵۸: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَأَمُّوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِمَاتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» .

قرآن را بر اساس خواسته های ایشان معنا کنیم و... آن وقت چه فرقی با غربی ها و اروپایی ها داریم؟ و کلاهی غربی در مجلس نشسته اند و هر چه ملت می خواهند را قانونی اعلام می کنند، گرچه گناهی زشت باشد.

آن مرد گفت: آقا، این پول سهم امام است.

فرمودند: این سهم هواست! این پول مال امام زمان نیست، بلکه مال هوای نفس خودت است! و دیگر با او حرف نزدند. او نیز از محضر ایشان خارج شد و به اشتباه خودش پی برد.

امام فرمودند: این مرد بیرون اتاق آیت الله بروجردی نشسته بود تا بالاخره من واسطه شدم و آیت الله العظمی بروجردی به زحمت ایشان را دوباره به حضور پذیرفت.

۳. یکی از اساتیدم، که انسان متدین و صاحب‌دلی بود، به من گفت: وقتی امام خمینی را تبعید کردند، با خودم گفتم: بعد از ایشان دیگر به درس هیچ استادی نمی روم!

چند روزی گذشت و دیدم منشأ این خواسته و تصمیمی که گرفته ام در حقیقت هوای نفس است، زیرا مفهومش این است که دیگر مراجع قم عالم نیستند تا بعد از امام برای ما قابل استفاده باشند. دیدم شیطان مرا اغفال کرده و وادارم کرده چهره های علمی را در درون خودم بگویم و آن ها را کوچک کنم و خودم را در مقابل آن ها قرار دهم و بگویم: آن ها مگر چه می خواهند بگویند که من نمی دانم؟! بعد خودش گفت که خدا مرا بیدار کرد.

تنها به یاری خداست که انسان از درونش آگاه می شود و می فهمد منشأ برخی از خواسته هایش - گرچه رنگ و لعاب دینی و علمی و ظاهری موّجه دارد- هوای نفس است؛ انگیزه اش خدایی نیست، بلکه غیر خدایی و غیر دینی است.

زمانی در آمریکا، آمار جرم و جنایت، تصادف، چاقوکشی، قتل و... بالا رفت و دانش آموزان و دانشجویان نیز دچار افت درسی شدند. پژوهشگران تحقیق کردند و دیدند علتش استفاده از مشروبات الکلی است، لذا آن را ممنوع کردند. دولت آمریکا دستور داد دیگر کارخانه ها مشروب تولید نکنند، مردم نخورند، فروشگاه ها ن فروشند، و در قهوه خانه ها مشروب نگذارند، ولی ملت این قدر به دولت فشار آورد که دوباره آن را قانونی اعلام کردند و آن منع را برداشتند و اعلام کردند که خرید و فروش، ساخت، و واردات و صادرات مشروبات الکلی آزاد است. قانونگذاران گفتند: ما نماینده مردم هستیم و چون مردم می گویند ما سیگار، مشروب، حشیش، زنا و... می خواهیم، این چیزها آزاد است.

امروزه، در همه کشورهای اروپایی و بیشتر کشورهای آسیایی، مثل ژاپن و تایلند و کره، زنا آزاد و بسیار علنی است. تابلو و مجوز و مکان خاصی هم دارد و هیچ کس جلوی زناکار و مشروب خوار را نمی گیرد. بسیاری از مردم از کشورهای مختلف به این کشورها مسافرت می کنند، فقط برای این که در آن کشورها هر گناهی، نه تنها آزاد، که قانونی است.

این جاست که خداوند به پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، می فرماید: حبیب من، اگر از خواسته های بی مهار هواپرستان اطاعت کنی، تمام آسمان ها و زمین به فساد کشیده می شوند.

امروزه، ما در دنیایی زندگی می کنیم که نمرودیان در همه جا آتش انواع فسادها را از دوزخ باطن و هوای نفس خویش روشن کرده اند. اگر ابراهیم نباشیم و ابراهیم نمانیم، ما هم در این آتش شعله ور خواهیم سوخت؛ چنان که بسیاری از هموطنانمان که دیندار بودند بی دین شدند و فاسد گشتند و دین و انسانیت خود را باختند.

پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، ایستادگی در مقابل هوای نفس را «جهاد اکبر» نامیده اند. آن حضرت پس از اتمام یکی از جنگ ها، وقتی همگی به شهر خویش باز می گشتند، به مسلمانان فرمودند:

«عن أبي عبد الله عليه السلام: أن النبي صلى الله عليه وآله بعث بسريته فلما رجعوا قال: مرحبا بقوم قضوا الجهاد الأصغر وبقى الجهاد الأكبر، قيل: يا رسول الله وما الجهاد الأكبر؟ قال: جهاد النفس». (۱)

ما از جهاد کوچک تر باز می گردیم و هنوز جهاد بزرگ تر بر گردن ما مانده است. پرسیدند: ای رسول خدا، جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با هوای نفس.

درگیری با هوای نفس و خواسته های بی مهار آن، بسیار ارزشمندتر و برتر از جنگ با دشمنان ظاهری و بسیار مورد سفارش خداوند است. قرآن درباره ارزش این مبارزه می فرماید:

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» (۲)

و اما آن که از جایگاه پروردگارش بترسد و نفسش را از هوی بازدارد، در بهشت خواهد بود.

پاداش جنگ با هوای نفس و پیروزی بر آن بهشت است. خداوند در این آیه نفرموده «خاف ربه»، بلکه فرموده است: «خاف مقام ربه»؛ یعنی کسی که از «مقام پروردگار» بترسد، نه از «خود پروردگار». مقام یعنی ایستگاه و محل ایستادن. پس، «مقام رب» ایستگاهی است که در آن، انسان را در مقابل پروردگار نگاه می دارند. (۳)

امام صادق، علیه السلام، می فرماید: «مقام ربه» در این آیه به این موضوع اشاره دارد که خداوند دارای دو مقام است: یک مقام در دادگاه های قیامت و در حضور پروردگار، و دیگری مقام دوزخ. (۴) بر اساس روایات، خداوند پنجاه مقام و ایستگاه حساب رسی دارد (۵) که

ص: ۱۲

۱- (۱). کافی، ج ۵، ص ۱۲؛ امالی شیخ صدوق، ص ۵۵۳؛ روضه الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۴۲۰.

۲- (۲). نازعات، ۴۱، ۴۰.

۳- (۳). نقل به معنا از این روایت است: کافی، ج ۲، ص ۸۰: عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزوجل: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ» قال: من علم أن الله عزوجل يراه ويسمع ما يقوله ويفعله من خير أو شر فيحجزه ذلك عن القبيح من الأعمال، فذلك الذي «خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ».

۴- (۴). رك: تفسير برهان یا نور الثقلين، ذیل آیه واما من خاف مقام ربه... (مؤلف)

۵- (۵). کافی، ج ۸، ص ۱۴۳؛ و با اختلاف در امالی شیخ مفید، ص ۲۷۴: «إن للقيامة خمسين موقفا كل موقف مقداره ألف

سنه ثم تلا: «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» .

بسیاری از مردم باید از آن‌ها عبور کنند تا اعمالشان قبول شود و اولین مقام مربوط به نماز است. (۱) پس از گذر از این ایستگاه‌ها، ممکن است انسان به ایستگاه دوزخ گرفتار شود. یعنی جایی که خداوند همه دوزخیان را تا ابد سرپا نگاه می‌دارد.

سلاح جنگ با هوای

مبارزه با نفس تنها با یاری خدا و توجه به ارزش‌ها ممکن است. وقتی انسان نماز می‌خواند، با هوای نفس خویش می‌جنگد، زیرا هوای نفس از درون به نهیب می‌زند که بخواب و نماز صبح را رها کن! پس، وقتی او نمی‌خوابد و نماز می‌خواند، در واقع با هوای خود می‌جنگد. عبادت و اخلاق و عمل صالح اسلحه جنگ با هواست، البته، این اسلحه‌ها در صورتی کارایی دارند که خدا انسان را یاری کند:

«إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ». (۲)

اگر خدا را یاری دهید، شما را یاری می‌دهد و قدم‌هایتان را پایدار می‌کند.

کربلا میدان جنگ با هوای نفس

آیا کسی هم وجود دارد که در قیامت در دادگاه خدا حاضر نشود؟ شهدای کربلا روشن‌ترین مصادیق این موضوع اند و امیر مومنان، علیه السلام، می‌فرماید که آنان در هیچ دادگاهی حاضر نمی‌شوند. (۳)

از آن حضرت نقل شده است که بعد از ظهر یک روز، ایشان به سرزمین کربلا رسیدند و به یاران‌شان فرمودند: پیاده شوید! در حالی که بسیاری از آنان نمی‌دانستند آن‌جا کجاست. حضرت فرمودند: امشب در این‌جا می‌مانیم. آن‌ها هم ماندند و نماز صبح را به حضرت اقتدا کردند. وقتی آن حضرت سلام نماز را دادند، مشتی خاک از زمین برداشتند و آن را بو کردند و فرمودند:

ص: ۱۳

۱- (۱). فلاح السائل، سید بن طاووس، ص ۱۲۷: «النبی صلی الله علیه وآله قال: «أول ما يحاسب العبد الصلاة فان قبلت قبل ما سواها وان ردت رد ما سواها»؛ تحرير الأحكام، علامه حلی، ج ۱، ص ۱۷۳: قال الصادق علیه السلام: «أول ما يحاسب به العبد [عن] الصلاة، فإذا قبلت قبل [منه] سائر عمله، وإذا ردت عليه رد عليه سائر عمله».

۲- (۲). محمد، ۷.

۳- (۳). امالی شیخ صدوق، ص ۱۹۹؛ نیز با اختلاف کلمات در الملاحم والفتن، سید بن طاووس، ص ۳۳۵: عن جرداء بنت سمین، عن زوجها هرثمة بن أبي مسلم، قال: غزونا مع علي بن أبي طالب عليه السلام صفين، فلما انصرفنا نزل كربلاء فصلى بها الغداة، ثم رفع إليه من تربتها فشمها، ثم قال: واهي لك أيتها التربة، ليحشرن منك أقوام يدخلون الجنة بغير حساب. فرجع هرثمة إلى زوجته، وكانت شيعة لعلي عليه السلام فقال: ألا أحدثك عن وليك أبي الحسن؟ نزل بكربلاء فصلى، ثم رفع إليه من تربتها،

وقال: واهال لك أيتها التربة ليحشرن منك أقوام يدخلون الجنة بغير حساب، قالت: أيها الرجل، فإن أمير المؤمنين لم يقل إلا حقا».

«و اها ايتها التربه ! يخرجون منك يوم القيامة اقوام يدخلون الجنة بغير الحساب» . (۱)

خوشا به حال توای خاک! در روز قیامت کسانی از تو بیرون خواهند آمد که بی حساب به بهشت می روند.

کسانی را که بهترین نماز و عبادت را داشتند و بزرگ ترین پیروزی را در جنگ با هوی به دست آوردند چه به دادگاه؟ یزید به آن ها گفت که اگر حسین را رها کنید، مال و منال بسیاری به شما می دهم و شما را به مقام های بالای حکومتی می رسانم، اما آن ها گرچه دارای همان تمایلات شدیدی بودند که همه مردم به مادیات دارند، دعوتش را نپذیرفتند و او را به باد تمسخر گرفتند.

خاکی که می خواهد بدن های آن ها را در آینده در آغوش بگیرد، آن چنان نزد امیرالمومنین، علیه السلام، با ارزش است که می فرماید: خوشا به حال توای خاک که جایگاه چنین انسان هایی هستی!

آن حضرت به مشتی خاک که نه عقل دارد و نه تکلیف و نه قلب، چنین می گوید؛ پس به آنان که ارتباط قلبی با ابی عبدالله دارند چه می گوید؟ ما نیز اگر به راستی می خواهیم آن دادگاه ها را نبینیم، باید در مقابل هوای نفس خویش بایستیم.

ص: ۱۴

۱- (۱) . همان.

۲- شیطان : بزرگ ترین دشمن انسان

اشاره

ص: ۱۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

یکی از بزرگ ترین برنامه های قرآن مجید معرفی دشمنان انسان است. این دشمنان در پی آنند که ارتباط انسان با منبع رحمت بی نهایت و منبع فیوضات الهی قطع شود. آن ها انسان را آلوده به حالات و اعمال و رفتاری می کنند که نتیجه اش جدایی از رحمت بی نهایت حق است. در میان این دشمنان، آیات بیشتر متوجه سه دشمن است. یکی از این سه دشمن «هوای نفس» است که در مقال پیش، به تفصیل، نقشه ها و هدف های آن از منظر قرآن کریم بررسی شد. دشمن دیگر شیطان است؛ موجودی که در هر لباسی وجود دارد: چه انسان و چه جن (مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ). (۱) معروف ترین شیاطین ابلیس است. او به آدم سجده نکرد و دستور خدا را اطاعت نمود و به او گفت:

﴿بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾. (۲)

اکنون که مرا گمراه کردی، من بر سر راه مستقیم تو در برابر آن ها کمین می کنم.

او به خدا گفت: تو باعث گمراهی من شدی! در حالی که اگر آن

ص: ۲۱

۱- (۱) پی نوشت . ناس، ۶. آیات دیگری از قرآن که به صراحت به دشمنی شیطان با انسان پرداخته اند: بقره، ۱۶۸ و ۲۰۸؛ انعام ۱۴۲: «... وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» ؛ اعراف، ۲۲: «... أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تَلْكُمَا الشَّجَرَةَ وَ أَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ» ؛ یوسف، ۵: «قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» ؛ كهف، ۵۰: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» ؛ طه، ۱۱۷: «فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ» ؛ قصص، ۱۵: «وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ» ؛ فاطر، ۶: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» ؛ يس، ۶۰: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» ؛ زخرف، ۶۲: «وَ لَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» ؛ ص، ۸۲: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» .

۲- (۲) . اعراف، ۱۶. نیز: حجر، ۳۹: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» .

دستور خدا را نیز همانند دیگر دستورها اطاعت می کرد، رحمت بیشتری نصیبش می شد. او بر آدم سجده نکرد و از فرمان خدا سرپیچید و گناه سرپیچی و عدم اطاعت خود را به عهده حضرت حق گذاشت و با این کار شری را به پروردگار نسبت داد و گفت: تو چنین کرده ای! بعد هم گفت: چون این بلا را بر سرم آوردی، من بر سر راه تمام مردان و زنانی که خلق می کنی کمین می کنم و فریشتان می دهم تا کسی از رحمت و لطف و کرم تو و سعادتت که در آخرت برایش در نظر گرفته ای بهره مند نشود:

«لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (۱).

همه آنان را فریب خواهم داد.

پس، ابلیس دشمن دیگری است که هم دروغ می گوید و تهمت می زند و هم لجباز است و با این که عاقبت یاغی گری خویش را می داند، باز به این کار ادامه می دهد.

خداوند نیز در پاسخ او فرمود: من دوزخ را از تو و هر کسی که تا قیامت از تو پیروی کند پر می کنم:

«لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (۲).

شیطان با این که می دانست وعده خدا قطعی است، پذیرفت که به دوزخ برود ولی از کار خویش دست نکشد. این دشمن دارای ویژگی های خاصی است: آگاه و عالم و موقعیت شناس است و انواع ابزارها را نیز برای اسیر کردن انسان در اختیار دارد.

علت آفرینش ابلیس

پروردگار عالم ابلیس را از ابتدا دشمن انسان نیافریده بود، زیرا او موجودی پاک آفریده شده بود، ولی به انتخاب و اختیار خویش راه سرکشی و یاغی گری را در پیش گرفت. سرشت او از دشمنی و عناد و

ص: ۲۲

۱- (۱). این آیات به این مطلب اشاره دارند: حجر، ۳۹: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» ؛ اعراف، ۱۶-۱۷: «قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَأَنْهِيَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» ؛ اسراء، ۶۲: «قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُخْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا» .

۲- (۲). ص، ۸۵. این آیات نیز به همین مطلب اشاره دارند: اعراف، ۱۸: «قَالَ أَخْرِجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مِدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ» ؛ حجر، ۴۳-۴۱: «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ * إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ» ، اسراء، ۶۳: «قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا» .

شیطنت نبود و خداوند متعال نمی خواست از او یک شیطان بیافریند، ولی او خود چنین خواست. از این رو، خداوند در قرآن او را تا پیش از آن که از سجده بر آدم خودداری کند، موجودی پاک معرفی کرده است:

«أَبِي وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (۱).

خودداری کرد و کبر ورزید و از کافران گردید.

آنان که با ادبیات عرب آشنایی دارند می دانند که واژه «كَانَ» در این آیه به معنای «صار» است. (۲) لذا، معنای آیه این است که او از اجرای امر من امتناع کرد و از کافران شد؛ یعنی پیش از آن بنده ای سپاسگزار بود.

امیرالمؤمنین، علیه السلام، در خطبه قاصعه نهج البلاغه از عبادت های چند هزار ساله ابلیس یاد می کند و به مخاطبانش می فرماید: شما نمی دانید که آیا این سال ها از سال های دنیای شماست یا از سال های دنیای دیگر؟ (۳) خود حضرت هم به این سوال پاسخ نمی دهند، اما اگر این سال ها از سال های مربوط به کره زمین نباشد، از آن سال هایی است که خداوند در قرآن می فرماید: طول زمان یک روزش مساوی با ۵۰ هزار سال شماست. (۴) ابلیس این همه مدت خدا را عبادت کرد و بنده شاکر او بود، ولی سرانجام «كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» شد.

پس، در پاسخ به این سوال که اگر ابلیس از دیدگاه قرآن دشمن انسان است، چرا خداوند او را خلق کرده و مگر خدا کار شر انجام می دهد؟ می گوییم: اگر خدا دشمنان ما را از همان ابتدا دشمن خلق کرده بود ظالم بود، ولی او خود می فرماید که خدای ستمکاری نیست و به اندازه نخ میان هسته خرمایی، که نه وزنی دارد و نه ضخامتی، به کسی ستم نمی کند؛ نه در دنیا و نه در آخرت. (۵) پس، ابلیس به اختیار خود این راه را در پیش گرفت.

از طرفی، همه ظلم های موجود در دنیا حاصل اعمال انسان هاست:

ص: ۲۳

۱- (۱). بقره، ۳۴.

۲- (۲). در معنای «كان» مفسرین اختلاف دارند که آیا كان در این جا به معنای «شد» است یا به معنای «بود». از جمله: - تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۱۸: «قوله تعالى: (... كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ) ، تقييد الكتمان بقوله: كنتم، مشعر بأن هناك امرا مكتوما في خصوص آدم وجعل خلافته، ويمكن أن يستظهر ذلك من قوله تعالى في الآية التالية: (فَسَيَجْذُوا إِلَّاءِ إِبْلِيسَ أَبِي وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) . فيظهر أن إبليس كان كافرا قبل ذلك الحين، وأن إِبَانَهُ عَنِ السَّجْدَةِ كان مرتبطا بذلك فقد كان أضمرة هذا». - تفسیر مجمع البيان، طبرسی، ج ۱، ص ۱۶۵: «قوله تعالى: (وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) قيل معناه: كان كافرا في الأصل. وهذا القول يوافق مذهبنا في الموافاة. وقيل: أراد كان في علم الله تعالى من الكافرين. وقيل معناه: صار من الكافرين، كقوله تعالى: (فَكَانَ مِنَ الْمُعْرِقِينَ) . - التبيان، شيخ طوسی، ج ۱، ص ۱۵۴: «قوله (وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) قال قوم: يدل على أنه كان قبله قوم كفار من الجن وقال آخرون لا يدل، ويجرى ذلك مجرى قول القائل: كان آدم من الانس، ولم يكن قبله انسى وكان إبليس من الجن

ولم يكن قبله جنى، ومعناه: صار من الكافرين».

٣- (٣). نهج البلاغه، خطبه ١٩٢: «فاعتبروا بما كان من فعل الله بابلوس إذ احبط عمله الطويل، وجهده الجهد، وكان قد عبد

الله ستة آلاف سنة، لا يدري أمن سنى الدنيا أم من سنى الآخرة، عن كبر ساعه واحده».

٤- (٤). معارج، ٤: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ».

٥- (٥). اشاره است به اين آيات: نساء، ٤٩: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزُكُّونَ أَنْفُسَهُمْ يَلِي اللَّهِ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا»؛

نساء، ٧٧: «... قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا»؛ إسرائ، ٧١: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ

أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا»؛ نساء، ١٢٤: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ

مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا». الفتيل: ما فى شق النواه والنقير النقرة التى فى ظهرها ولم يرد ذلك بعينه بل

نفى كل شئ.

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ». (۱)

به سبب آن چه مردم انجام می دهند فساد در خشکی و دریا آشکار شده است.

سومین دشمن انسان: زن و فرزند

دسته سومی هم وجود دارند که خداوند در سوره مبارکه تغابن با کلمه «عدو» از آن ها یاد کرده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَوْا وَتَضَيَّفَحُوا وَتَغَفَرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ». (۲)

ای اهل ایمان! به راستی برخی از همسران و فرزندانان به علت بازداشتن شما از اجرای فرمان های خدا و پیامبر دشمن شما نیستند؛ بنابراین از عمل به خواسته های بی جای آنان که مخالف احکام خداست بپرهیزید، و اگر از آزار و رنجی که به شما می دهند چشم پوشی کنید و سرزنش کردن آنان را ترک نمایید و از آنان بگذرید خدا هم شما را مورد الطاف بی کرانش قرار می دهد؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. اموال و فرزندانان فقط وسیله آزمایش اند، و خداست که پاداش بزرگ نزد اوست.

خداوند در این آیه بعضی از همسران و فرزندان را دشمن مومنان خوانده است؛ چنان که از شیطان با همین کلمه یاد کرده است:

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ». (۳)

شیطان دشمن آشکار انسان است.

شاید بعضی از شنیدن این آیه تعجب کنند، ولی این حقیقتی است که جای تعجب ندارد و این اتفاق بارها در طول تاریخ افتاده است. گاهی انسان برای آسایش افراد خانواده اش جان می کند و عرق می ریزد و نان و آب و اسباب رفاه آنان را فراهم می کند، ولی آن ها دسترنج او را می خورند و به دشمنی با او بر می خیزند!

ص: ۲۴

۱- (۱). روم، ۴۱.

۲- (۲). تغابن، ۱۴ و ۱۵. نیز این آیات: - «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ». انفال، ۲۸. - «وَأَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ بِآلَتِي تُفْتَنُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضُّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ». سبأ، ۳۷. - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ * وَانْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ». منافقون، ۹- ۱۱.

این دشمنی بی رحمانه و ناجوانمردانه ای است که در آن، یک نفر سی یا چهل سال زحمت می کشد و رنج می برد و صبح و ظهر و شب برای اهل خانه اش تلاش می کند و در مقابل، آن ها با او به دشمنی بر می خیزند. این ارزیابی پروردگار از این موضوع است، لذا قرآن با آوردن واژه «ان» به ما می فهماند که در نزد خدا، تردیدی در دشمنی آنان وجود ندارد؛ گرچه شاید خود انسان در این باره دچار شک باشد.

ناگفته نماند که مراد خداوند همه زنان و فرزندان نیست، بلکه بعضی از آنان است. هم چنین، روی سخن این آیه با مسیحیان، یهودیان، زرتشتیان، لائیک ها و... نیست، زیرا می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ یعنی ای مومنان، یقیناً و بی تردید، بعضی از زنان و اولاد شما دشمن شما هستند.

مقایسه دشمنان سه گانه انسان با یکدیگر

تا این جا معلوم شد که انسان دارای سه دشمن بزرگ است که به ترتیب قدرت و ضعف در دشمنی عبارتند از: هوای نفس، شیطان و خانواده. قوی ترین آن ها، یعنی هوای نفس، (۱) مجموعه خواسته های بی مهار انسان است؛ خواسته های رها و آزادی که مقید به هیچ قیدی نیستند و انسان می خواهد به هر قیمتی شده به آن ها برسد؛ چه از راه حرام و چه از راه حلال. از این رو، برای او مهم نیست که مال خود را از راه غصب، رشوه یا خوردن مال یتیم به دست می آورد یا از راه کار و تلاش و زحمت. در حقیقت، او می خواهد تمام قیدها را کنار بزند و به آن چه دوست دارد و می خواهد برسد. برای همین، هوای نفس دشمن بسیار خطرناکی است که حق خدا و دیگران را زیر پا می گذارد و قوانین عالم طبیعت را نادیده می گیرد. سر مطلب در این است که اگر کسی همه چیز را حق خود

ص: ۲۵

۱- (۱). عوالی اللئالی، أحسائی، ج ۴، ص ۱۱۸: «قال النبي صلى الله عليه وآله: «أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك».

بداند، دوست دارد همه چیز را تحت سیطره خود درآورد؛ گویی در این عالم غیر از او کسی نیست و هر چه هست برای ارضای میل و شهوت او آفریده شده است.

هوای نفس: دشمن حقوق دیگران

هوای نفس در پی پایمال کردن حقوق دیگران است، در حالی که دین جزء جزء حقوق دیگران را با ظرافت خاصی بیان کرده و رعایت آن ها را لازم شمرده است.

علامه بحرالعلوم، که در دویست سال گذشته چهره کم نظیری بوده است، روزی در نجف به یکی از علمای شیعه گفت: اگر از فتوای من آگاه بودید، دست تَر به شما نمی زدیم؛ ولی چون آگاه نیستید، با شما معامله مسلمانی می کنم! آن عالم برجسته بسیار بهت زده شد و چون می دانست علامه بحرالعلوم سخن نابجا نمی گوید پرسید: مگر چه شده است؟ فرمود: دیشب همسایه دیوار به دیوار شما با زن و فرزندانش گرسنه سر بر بالین گذاشت و شما باخبر نبودید؟! چون از ماجرا آگاه نبودید، شما را مسلمان می دانم، اما اگر می دانستید و کاری نمی کردید، کافر بودید. (۱) در منطق دین، به حق همسایه و هممنوع توجه ویژه ای شده است، حال آن که در جولانگاه نفس، هیچ چیز جز خود نفس ارزش ندارد؛ نه قوانین خدا، نه حقوق مردم، و نه حتی محیط زیست.

خواسته های بی پایان هوای نفس

کسی که گرفتار نفس خویش است دهانش از دهان همه حیوانات بازتر است. این دهان را هیچ چیز پر نمی کند و همیشه آماده بلعیدن است. (۲) حکمای الهی می گویند: هوای نفس مانند جهنم است که هر چه می بلعد

ص: ۲۶

۱- (۱). اشاره به حدیث نبوی صلی الله علیه وآله: کافی، ج ۲، ص ۶۶۸: عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ما آمن بي من بات شبعان وجاره جائع، قال: وما من أهل قرية يبيت [و] فيهم جائع ينظر الله إليهم يوم القيامة»؛ رسائل، شهید ثانی، ص ۳۲۹: عن أمير المؤمنين عليه السلام انه سمع النبي يقول لأصحابه يوماً: «ما آمن بالله واليوم الآخر من بات شبعان وجاره جائع فقلنا هلكننا يا رسول الله فقال من فضل طعامكم ومن فضل تمرکم وخرقکم نطفون بها غضب الرب».

۲- (۲). نهج البلاغه، حکمت ۴۵۷: «منهومان لا يشبعان: طالب علم وطالب دنیا».

پر نمی شود. با این که جهنم بسیار شلوغ است و هفت طبقه بسیار گسترده دارد (۱) که تنها خدا می داند مساحت هر طبقه اش چند میلیون کیلومتر مربع است، ولی به فرموده قرآن مجید، در روز قیامت وقتی پروردگار از جهنم سوال می کند که:

«هَلِ امْتَلَأَتْ؟»

آیا پر شدی؟

جهنم به پروردگار می گوید:

«هَلْ مِنْ مَزِيدٍ». (۲)

کس دیگری هم هست!؟

کسی که گرفتار هوای نفس است، گرسنگی اش مثل جهنم است. او برای رسیدن به خواسته هایش حاضر است میلیاردها نفر را بکشد.

هیتلر تا وقتی زنده بود موجب مرگ ۱۲ میلیون انسان شد، ولی وقتی دید دستش از کشتار دیگران کوتاه شده خودش را نیز کشت. کسی که قاتل میلیون ها نفر بود، اگر امکان داشت، باز هم مردم را می کشت و هیچ گاه از این کار سیر نمی شد.

مگر جنایتکاران کربلا، پس از آن کشتار وحشیانه، از جنایت سیر شدند؟ چنان که نقل شده است آن ها بسیاری از سرها را بعد از شهادت یاران امام از بدن ایشان جدا کردند (۳) و بسیاری دیگر از شهیدان را بعد از پایان جنگ سر بریدند! آن ها حتی به این هم بسنده نکردند و بدن ها را با نیزه و شمشیر قطعه قطعه و بعد سنگ باران کردند. عده ای باز هم سیر نشدند و به عمر سعد گفتند: دلمان می خواهد با اسب روی این بدن ها بتازیم! (۴) آن ها بر بدن شهدا تاختند و بعد از آن، خیمه ها را به آتش کشیدند و زن ها و بچه ها را کتک زدند و گوشواره از گوش بچه ها کشیدند، اما باز سیر نشدند (۵) و آنان را از آن جا تا شام به اسارت بردند. (۶)

ص: ۲۷

۱- (۱): حجر، ۴۴؛ «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ». (بحار الأنوار ج ۷، ص ۱۴۸: «فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ» ای طبقاتها و درکاتها).

۲- (۲): ق، ۳۰: «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ».

۳- (۳): الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۱۳: «وسرح عمر بن سعد من یومه ذلک - وهو یوم عاشوراء - برأس الحسین علیه السلام مع خولی بن یزید الاصبیحی وحمید بن مسلم الازدی الی عبیدالله بن زیاد، وأمر برؤوس الباقین من أصحابه وأهل بیته فنظفت، وکانت اثین وسبعین رأساً، وسرح بها مع شمر بن ذی الجوشن وقیس بن الاشعث وعمر بن الحجاج، فأقبلوا حتی قدموا بها علی ابن زیاد»، نیز اللهوف فی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، ص ۸۵: «روی: أن رؤوس أصحاب الحسین علیه

السلام كانت ثمانية وسبعين رأساً فأقسمتها القبائل لتتقرب بذلك إلى عبيد الله بن زياد وإلى يزيد بن معاوية. فجاءت كنده بثلاثة عشر رأساً وصاحبهم قيس بن الأشعث. وجاءت هوازن يائتي عشر رأساً وصاحبهم شمر بن ذى الجوشن. وجاءت تميم بسبعة عشر رأساً. وجاءت بنو أسد بستة عشر رأساً. وجاءت مذحج بسبعة رؤوس. وجاء باقي الناس بثلاثة عشر رأساً.

٤- (٤). اللهوف، سيد بن طاووس، ص ٧٩: «ثم نادى عمر بن سعد فى أصحابه من ينتدب للحسين عليه السلام فى فوطى الخيل ظهره وصدره فانتدب منهم عشرة وهم: إسحاق بن حوبه الذى سلب الحسين عليه السلام قميصه وأخس بن مرثد، وحكيم بن طفيل النسبى، وعمر بن صبيح الصيدوى، ورجاء بن منقذ العبدى وسالم بن خثيمه الجعفى وواظ بن ناعم، وصالح بن وهب الجعفى، وهانى بن شيبث الحضرمى، وأسيد بن مالك. فداسوا الحسين عليه السلام بحوافر خيلهم حتى رضوا صدره وظهره. قال الراوى: وجاء هؤلاء العشرة حتى وفقوا على ابن زياده فقال: أسيد بن مالك أحد العشرة عليهم لعائن الله. نحن رضنا الصدر بعد الظهر * بكل يعبوب شديد الاسر فقال ابن زياد: من أنتم؟ قالوا: نحن الذين وطئنا بخيولنا ظهر الحسين حتى طحنا حناجر صدره، قال: فأمر لهم بجائزه يسيره. قال أبو عمر الزاهد: فنظرنا إلى هؤلاء العشرة فوجدنا هم جميعا أولاد زناء».

٥- (٥). اللهوف، سيد بن طاووس، ص ٧٧: «وتسابق القوم على نهب بيوت آل الرسول وقره عين البتول حتى جعلوا ينتزعون ملحفة المرثه على ظهرها وخرج بنات آل رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وحریمه يتساعدن على البكاء ويندبن لفراق الحماء والأحباء».

٦- (٦). اللهوف، سيد بن طاووس، ص ٨٤: «...ثم رحل بمن تخلف عن عيال الحسين عليه السلام وحمل نسائه صلوات الله عليه على إجلال الجمال بغير وطاء مكشفات الوجوه بين الأعداء وهن ودائع الانبياء وساقوهن كما يساق سبي الترك والروم فى أشد المصائب والهموم والله در قائله: يصلى على المعبوث من آل هاشم * ويعزى بنوه إن ذا العجيب وقال آخر: أتر جوا أمة قتلت حسينا * شفاعه جده يوم الحساب».

مگر کسی که اسیر دشمنی همچون هوای نفس است، از جنایت و گناه سیر می شود؟ او به هیچ چیز قانع نیست. برای همین است که خداوند در قرآن می فرماید:

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ» (۱)

و اگر حق از هواهای نفس آنان پیروی می کرد، بی تردید آسمان ها و زمین و هر که در آن هاست از هم می پاشید و تباہ می شد؛ چنین نیست که حق از هواهای نفس آنان پیروی کند بلکه کتابی را که مایه شرف و سربلندی آنان است به آنان داده ایم، ولی آنان از مایه شرف و سربلندی خود روی گردانند.

سلاح مبارزه با دشمنان سه گانه

اشاره

از دیدگاه قرآن، تنها با دو اسلحه می توان با این سه دشمن جنگید. این دو سلاح عبارتند از:

۱. زیستن با ارزش ها

توجه به عبادت و بندگی و ارزش هایی مثل نماز، انسان را در برابر دشمنانش پیروز می کند. در قرآن می خوانیم:

«إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۲)

نماز انسان را از فحشا و منکر باز می دارد.

طبق این آیه، این خود نماز است که انسان را از فحشا و منکر باز می دارد نه اینکه خداوند چنین کاری را برای انسان نماز گزار انجام دهد. زیرا کلمه «تنهی» فعل مونثی است که فاعلش «صلوة» است، در حالی که اگر فاعل «الله» بود، باید می فرمود: «الله ينهى عن الفحشاء والمنكر». پس معنای آیه چنین می شود: وقتی بندگان من به نماز واقعی تمسک می جویند، این نماز آنان را از افتادن در دام فحشا و منکرات باز می دارد. سبب این است که آنان پیش از نماز باید به همه لوازم و احکام آن پایبند

ص: ۲۸

۱- (۱). مؤمنون، ۷۱.

۲- (۲). عنكبوت، ۴۵: «أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ» .

باشند؛ از جمله این که نمازگزار باید لباسش غضبی نباشد. پس ابتدا باید خود را از غضب، رشوه، ربا، ارث خواهر و مادر و برادران، و از هر چه پول حرام است پاک کند تا نمازی که می خواند درست باشد؛ نیز باید از فحشا و منکر دوری کند و بعد نماز بگزارد. کسی که از مشروب لب تر کرده و از حرام لقمه می گیرد، مگر می تواند با همان وضع، رو به قبله بایستد و بگوید: الله اکبر! چنین نمازی به هیچ وجه مقبول نخواهد بود و انسان را از فحشا و منکر باز نخواهد داشت.

خداوند در آیه ای دیگر می فرماید: هدف شیطان این است که شما را به شر و بدی بکشاند:

«أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ». (۱)

ای مردم از غذاهای حلال و پاکیزه زمین بخورید و از خطوات شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست. او شما را به سوء و فحشا دستور می دهد.

این دشمنان سه گانه می خواهند انسان به بدی ها و فحشا و منکرات آلوده شود و از منبع رحمت جدا شود، اما وقتی او آراسته به نماز شد، در حقیقت با این سه دشمن به شدت می جنگد؛ جنگی که در آن، شکست با دشمن است و پیروزی با نمازگزار. از این روست که گفته اند:

«من ترك الصلاة متعمدا فقد كفر». (۲)

کسی که عمداً نماز را ترک کند کافر است.

توجه به عبادت و بندگی و ارزش های اخلاقی غذای روح و روان است. امام حسین، علیه السلام، تعبیر جالبی درباره این باره دارند. روزی ایشان فرمودند: هیچ دوست ندارم سگی در خانه ام باشد! گفتند: شما که در خانه سگ ندارید! چون خدا به خانه ای که در آن سگ باشد، نظر

ص: ۲۹

۱- (۱). بقره، ۱۶۸.

۲- (۲). منتهی المطلب (ط.ق)، علامه حلی، ج ۱، ص ۴۲۴: عن النبي صلى الله عليه وآله قال: «من ترك الصلاة فقد برئت منه الذمة»؛ الحقائق الناضرة، محقق بحرانی، ج ۱۰، ص ۵۱؛ مستند الشيعة، محقق نراقی، ج ۱۸، ص ۱۳۵: رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «من ترك الصلاة متعمدا فقد برئ من ذمة الله وذمة رسوله صلى الله عليه وآله. ونقض العهد وقطيعة الرحم، لأن الله تعالى يقول: «أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ».

ندارد. (۱) فرمود: یعنی دوست ندارم حسد و کبر و غرور و... در خانه باطنم باشد، زیرا این ها سگ هایی هستند که هر جا لانه کنند خدا از آن جا بیرون می رود. (۲) شیطان می خواهد روح و روان ما را به فحشا، منکرات، گناهان ظاهری و باطنی و اخلاقی و درونی آلوده کند، اما اگر سرای دل را با نور نماز و عبادت پر کنیم، دیگر جایی برای دشمن نخواهد ماند و به زودی شکست خواهد خورد. او می خواهد همه جزو ارتش یزید باشند؛ البته نه یزید ۱۵۰۰ سال پیش، بلکه یزید اخلاقی و عملی که همیشه وجود دارد، اما وقتی می بیند مردم با لباس های مشکی و اشک چشم در مجالس ابی عبدالله، علیه السلام، حضور می یابند و به آن حضرت پناهنده می شوند، ضعیف می شود:

خلوت دل نیست جای صحبت اصداد

دیو چو بیرون رود، فرشته در آید. (۳)

پیامبر، صلی الله علیه و آله، می فرماید: وقتی بنده ای در نماز به سجده می رود، شیطان دست به کمرش می گیرد و از درد فریاد می کشد که ای وای! این موجود که من می خواستم او را از یاد خدا باز دارم، به سجده رفت و مرا از هدفم بازداشت. (۴) بنابراین، می توان با اقامه نماز و با آراستن خود به ارزش ها به جنگ دشمنان سه گانه خویش رفت.

۲. باری پروردگار

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي». (۵)

هوای نفس انسان را به بدی ها می کشاند، مگر آن که را خدا به او رحم کند.

هر گله ای معمولاً یک یا چند سگ قوی دارد که از آن محافظت می کنند. روزی در حال عبور از بیابان به گله گوسفندی برخوردیم. دوستان گفتند برویم از چوپان گله احوالی بپرسیم. چند قدمی نرفته

ص: ۳۰

۱- (۱). المبسوط، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۳۲۳: «أن النبي صلى الله عليه وآله قال: لا تدخل الملائكة بيتاً فيه كلب أو صورة»؛ المعبر، محقق حلی، ج ۲، ص ۹۸: «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إن جبرئيل أتاني فقال: «إنا معاشر الملائكة لا ندخل بيتاً فيه كلب، ولا تمثال جسد».

۲- (۲). رک: تحف العقول یا بحار الأنوار، ج ۷۷ (مؤلف). تعبیر به کلب درباره غیبت نیز آمده است: الأملی، شیخ صدوق ص ۲۷۸ (ضمن وصیت أمير المؤمنين عليه السلام به نوف): «اجتنب الغيبة، فانها إدام كلاب النار»، نیز مشکاة الأنوار، طبرسی، ص ۳۰۳: «قال أمير المؤمنين عليه السلام: «كذب من زعم أنه ولد من حلال وهو يأكل لحوم الناس بالغيبة، اجتنب الغيبة فإنها إدام كلاب النار».

۳- (۳). از حافظ است.

۴- (۴). ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص ۳۴؛ الرسالة السعدية، علامه حلی، ص ۱۳۱؛ عوالی الثالی، إحسانی، ج ۱، ص ۳۵۲:

قال الصادق عليه السلام: «إن العبد إذا أطال السجود، حيث لا يراه أحد، قال الشيطان: واويلاه، أطاعوا وعصيت، وسجدوا وأبيت»؛ امالي، شيخ طوسي، ص ٥٤٣: عن أبي جعفر عليه السلام، عن أبي ذر (رحمه الله) قال: يا باغي العلم، قدم لمقامك بين يدي الله (عز وجل)، فإنك مرتهن بعملك كما تدين تدان. يا باغي العلم، صل قبل أن لا تقدر على ليل ولا نهار تصلي فيه، إنما مثل الصلاة لصاحبها كمثل رجل دخل على ذي سلطان فأنصت له حتى فرغ من حاجته، فكذلك المرء المسلم ياذن الله (عز وجل) ما دام في الصلاة، لم يزل الله (عز وجل) ينظر إليه حتى يفرغ من صلاته».

٥- (٥). يوسف، ٥٣.

بودیم که سگ گله آماده حمله به ما شد. وقتی چوپان از راه رسید و به او گفتیم که برای احوال پرسی با شما می آییم، اشاره ای به سگ گله کرد؛ یعنی این ها آشنای من هستند. سگ نیز از پارس کردن دست برداشت، دُمی تکان داد و رفت.

شیطانو هوای نفس همچون سگانی هستند که اگر ما در سایه عنایت خدا زندگی کنیم و آن ها بخواهند به ما حمله کنند، حضرت دوست به آن ها اشاره می کند که این ها با من آشنایند. چقدر اتفاق افتاده که تال ب پرتگاه گناه رفته ایم و خودمان هم نفهمیده ایم که چگونه یک مرتبه با آن همه لذتی که گناه داشته از آن فرار کرده ایم؟ در آن لحظات، سگ درونمان می خواسته ما را بگیرد، اما پروردگار به او اشاره کرده که این دوست و آشنای من است، از او دور شو!

سگ نفس از نهیب پروردگار به وحشت می افتد و از انسان دور می شود، اما اگر روزی بتواند زخمش را وارد کند و از این پیروزی خنده سر دهد، پروردگار می فرماید: تو او را زدی، ولی من دری به نام توبه به رویش باز کرده ام:

«یا حلیم أنت الذی فتحت لعبادك بابا إلى عفوك، وسميته التوبه، وجعلت على ذلك الباب دليلا من وحيك لئلا يضلوا عنه، فقلت - تبارك اسمك - توبوا إلى الله توبه نصوحا عسى ربكم أن يكفر عنكم سيئاتكم ويدخلكم جنات تجري من تحتها الأنهار، يوم لا يخزي الله النبي والذين آمنوا معه، نورهم يسعى بين أيديهم وبأيمانهم يقولون: ربنا أتمم لنا نورنا، واغفر لنا، إنك على كل شيء قدير» (۱).

ص: ۳۱

۳- شناخت راه های مبارزه با شیطان

اشاره

ص: ۳۷

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصل على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

از برنامه های بسیار مهم قرآن مجید معرفی دشمنان انسان به اوست که پروردگار عالم آنان را دشمن خویش نیز می داند:

«عَدُوِّي وَ عَدُوُّكُمْ» (۱).

قرآن در معرفی این دشمنان اهداف آن ها را بیان کرده و راه مبارزه با آن ها را نیز تعلیم می دهد. هدف اصلی این دشمنان آن است که رابطه انسان با خدا قطع شود و انسان از همه قیدهای مثبت انسانی و ملکوتی بیرون بیاید و به جایی برسد که دیگر انسان نباشد و این عنوان بر او صدق نکند.

پروردگار عالم از آنان که در طول تاریخ تسلیم دشمنان خود شده و از مدار انسانیت خارج شده اند با تعبیرهای عجیبی یاد کرده است:

«أُولَئِكَ كَانُوا لَنَا بِلْ هُمْ أَضَلُّ» (۲) «شَرَّ الدَّوَابِّ» (۳) «كَمَثَلِ الْحِمَارِ» (۴) «كَمَثَلِ الْكَلْبِ» (۵) «أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» ، «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۶) و

همه این تعابیر که در کتاب خدا آمده دیدگاه حق را درباره این گروه

ص: ۳۹

۱- (۱) پی نوشت . اشاره است به: سوره ممتحنه، آیه ۱: «يا أيها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوى وعدوكم أولياء تلقون إليهم بالمودة وقد كفروا بما جاءكم من الحق يخرجون الرسول وإياكم أن تؤمنوا بالله ربكم إن كنتم خرجتم جهادا في سبيلي وابتغاء مرضاتي تسرون إليهم بالمودة وأنا أعلم بما أخفيتم وما أعلنتم ومن يفعله منكم فقد ضل سواء السبيل».

۲- (۲) . اشاره است به: اعراف، ۱۷۹: «ولقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن والانس لهم قلوب لا يفقهون بها ولهم أعين لا يبصرون بها ولهم آذان لا يسمعون بها أولئك كالانعام بل هم أضل أولئك هم الغافلون»؛ نیز فرقان، ۴۴: «أم تحسب أن أكثرهم يسمعون أو يعقلون إن هم إلا كالانعام بل هم أضل سبيلا».

۳- (۳) . اشاره است به: انفال، ۲۲: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» ، نیز انفال ۵۵: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» .

۴- (۴) . اشاره است به: جمعه، ۵: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» .

۵- (۵) . اشاره است به: اعراف، ۱۷۶: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرَكهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» .

۶- (۶) . اشاره است به: آل عمران، ۸۱ ۸۲: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حَكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ

مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلِنَنْصُرُهُ قَالَ أَ أَقْرَبْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِيصْرِي قَالُوا أَقْرَبْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ * فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ « ؛ نیز مائده، ۴۷؛ توبه، ۶۷؛ نور ۴ و ۵۵؛ حشر، ۱۹.

از انسان ها نشان می دهد و حال آنان را چنان که هستند- بیان می کند، زیرا خداوند «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» است (۱) و هیچ چیز از او مخفی نیست.

البته، باید توجه داشت که خداوند در این تعبیرات کاری به صورت و شکل ظاهری ندارد، چون افرادی که به اسارت این گروه از دشمنان در می آیند شکل و صورتشان عوض نمی شود، بلکه باطنشان تغییر هویت می دهد. امیرالمؤمنین در این باره می فرماید:

«الصورة صورة انسان و القلب قلب حیوان» (۲)

یعنی ظاهر آنان بسان انسان است، اما باطن آنان شکل فطری و وجدانی و چهره ملکوتی خویش را از دست داده است.

خداوند آدمی را بر صورت خویش خلق کرد

در روایتی از پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، که بیش از سی کتاب شیعه و سنی آن را ثبت کرده اند آمده است:

«ان الله خلق آدم علی صورته» (۳)

خداوند متعال انسان را به شکل خویش آفرید.

از آنجا که پروردگار شکل کتیمی ندارد، انسان را به شکل کیفیتی خودش آفریده و او را جایگاه ظهور همه ارزش ها قرار داده است. بدین ترتیب، تنها مقامی که انسان نمی تواند به آن برسد مقام الوهیت است، و گرنه او به مقام نبوت، اولوالعزمی، ولایت کلیه، و مقام جمع الجمعی می تواند برسد و می تواند قلب عالم باشد.

با این همه، موجودی که به شکل کیفی پروردگار آفریده شده ممکن است اسیر دشمنان خویش شود. البته، دشمنانی که هیچ اسلحه ای ندارند و این اسلحه را از خود آدمی می گیرند و علیه وی و اولاد او به کار می برند. برای مثال، انسان را برمی انگیزند از زیبایی و دلنشینی اش در راه های سوء بهره گیرند یا پول و ثروتش را دستمایه شهوترانی و

ص: ۴۰

۱- (۱). این تعبیر و مشابهات آن در آیات فراوانی آمده است. از جمله: رعد، ۹: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ»؛ مؤمنون، ۹۲؛ «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ توبه، ۱۰۵ و مشابه آن در ۹۲ همین سوره: «وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتَرْدُونَ إِلَيَّ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ انعام، ۵۹: «وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛ نیز انعام ۷۳: «وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ»؛ نیز نمل، ۶۵: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ»؛ نیز سجده، ۶: «ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ»، نیز زمر، ۴۶: «قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ

الْمَأْرُضِ الْعَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ « ؛ حشر، ٢٢: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ » ؛ نیز جمعه، ٨: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » ؛ نیز تغابن، ١٨: «عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » ، نیز جن، ٢٧ ٢٦: «عَالَمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا» .

٢- (٢) . عيون الحكم والمواعظ، ليشي واسطی، ص ٣٥٩.

٣- (٣) . عيون أخبار الرضا عليه السلام، شيخ صدوق، ج ٢، ص ١١٠؛ توحيد، شيخ صدوق، ص ١٥٣: الحسين بن خالد قال: قلت للرضا عليه السلام: يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله ان الناس يروون: ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: ان الله عز وجل خلق آدم صورته؟ فقال: قاتلهم الله لقد حذفوا اول الحديث: ان رسول الله صلى الله عليه وآله مر برجلين يتسابان فسمع احدهما يقول لصاحبه: قبح الله وجهك ووجه من يشبهك! فقال صلى الله عليه وآله له: يا عبدالله، لا تقل هذا لاخيك فإن الله عز وجل خلق آدم على صورته؛ نیز کافی، ج ١، ص ١٣٤؛ توحيد، شيخ صدوق، ص ١٠٣: عن محمد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عما يروون أن الله خلق آدم على صورته، فقال هي: صورة محدثة مخلوقة واصطفاه الله واختارها على سائر الصور المختلفة، فأضافها إلى نفسه، كما أضاف الكعبة إلى نفسه، والروح إلى نفسه، فقال: «بيتي»، «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» .

خوش گذرانی قرار دهد. بدین طریق، آن ها آدمی را به اسارت در می آورند و از حقیقت الهی اش دور می سازند و روح الهی او را می کشند. در سوره مبارکه بقره در همین باره می خوانیم:

«بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ» . (۱)

نه چنین است که می گوئید، بلکه کسانی که مرتکب گناه شدند و آثار گناه سراسر وجودشان را فرا گرفت، آنان اهل آتشند و در آن جاودانه اند.

«بلی» به معنی آری، و «کسب» به معنای ارتکاب است. یعنی کسی که مرتکب کارهای زشت شود، زشتی ها تمام ظاهر و باطن او را احاطه می کنند و تمام درهای وجود او را به روی خدا می بندند و هیچ روزنه ای در آن باقی نمی گذارند.

مردگان سخن نمی شنوند

در توضیح این معنا، آیه ای در قرآن خطاب به پیغمبر آمده است که می فرماید:

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ» . (۲)

و زندگان و مردگان یکسان نیستند. بی تردید خدا [دعوت حق را] به هر کس بخواهد می شنواید و تو نمی توانی [دعوت حق را] به کسانی که در قبرهایند بشنوانی.

ای پیامبر، تو نمی توانی صدای خدا را به مردگان بشنوانی. اگر می توانستی که ابوجهل و ابولهب کافر از دنیا نمی رفتند. آنان در حقیقت مرده بودند و انسان های مرده صدا و کلام حق را نمی شنوند، لذا وقتی در گوششان حرفی می زنی، هیچ عکس العملی نشان نمی دهند.

پروردگار در تعبیر دیگری نیز به پیامبر اسلام می فرماید که قرآن مرا به این مردمان نمی توانی بشنوانی؛ (۳) همان گونه که اگر آیات کتابم را با زبان

ص: ۴۱

۱- (۱) . بقره، ۸۱.

۲- (۲) . فاطر، ۲۲؛ نیز زخرف، ۴۰: «أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» .

۳- (۳) . اشاره است به: یونس، ۴۲: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ» .

پاک و الهی خود در گوش حیوانات بخوانی، معنای آنچه می خوانی را نمی فهمند.

آیه دیگری که دل آدمی را به واقع می لرزاند این است:

«ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ» (۱)

آن گاه، بدترین سرانجام سرانجام کسانی بود که مرتکب زشتی شدند به سبب این که آیات خدا را تکذیب کردند و همواره آن ها را به مسخره می گرفتند.

نتیجه تکذیب برنامه های خداوند و دروغ پنداشتن قرآن و دیگر نشانه های الهی غوطه خوردن در زشتی ها و بدی ها و اسیر شدن به دست دشمنان است.

نمونه ای از سوء عاقبت

یکی از کسانی که در زمان ما از تکذیب کنندگان قرار گرفت مردی بود که حضوری پرشور در جلسه های دینی داشت. روزی یکی از دوستان او که مدیر یکی از جلسه ها نیز بود به من گفت: این مرد بی دین شده و دختران و همسرش بی حجاب شده اند! گفتم: رفتن من نزد او اثری دارد؟ گفت: نمی دانم اثر بکند یا نه، اما اگر احساس وظیفه می کنید به مغازه اش سری بزنید!

وقتی به مغازه او رفتم، دیدم محاسن را تراشیده و کراوات زیبایی به گردن بسته است. احوالپرسی کردم و گفتم: آن مسجد و آن شب های احیا و آن جلسه ها چه شد؟ گفت: تازه فهمیده ام پنجاه سال است که کلاه سرم رفته!

دیدم چراغ معرفتش طوری خاموش شده که بودن با خدا و شب احیا و یاد حضرت سیدالشهداء را به زیان خویش می داند! لذا، هر چه گفتم

ص: ۴۲

سخن و کلام در او اثر نکرد. بعد از مدتی، شنیدم به سرطان مبتلا شده است. همان دوست آمد و گفت: احتمال دارد بمیرد، اگر سری به او یزنیم بد نیست. شاید توبه کند و از گذشته طلب بخشش نماید! با هم به بیمارستان رفتیم، ولی وقتی می خواستیم وارد اتاقش شویم، دیدیم خانم و دخترانش نیمه عریان اند. بی هیچ سخنی برگشتیم و با هم گفتیم اگر در میان این ها بمیرد، معلوم است به چه ظلمتی خواهد افتاد.

آری، دشمنان انسان را با اسلحه ای که از خود او می گیرند هدف قرار می دهند. پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله، یازده اسلحه دشمنان را بر می شمرد که همه اش نزد آدمی است. البته، پروردگار راه مبارزه را هم نشان می دهد و می گوید شما بندگان با دو اسلحه می توانید در مقابل این دشمنان بایستید که یکی از آن ها زیستن با ارزش هاست.

اسلحه اول: ارزش ها

گفتیم که تا وقتی انسان متصل به ارزش هایی مثل نماز باشد، همین ارزش ها او را از فحشا و منکر دور نگه می دارند. خداوند درباره نماز می فرماید:

«إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ». (۱)

حال، این آیه را با آیه زیر مقایسه کنید تا معلوم شود نماز چگونه می تواند با شیطان مبارزه کند.

به فرموده قرآن، شیطان آدمی را به فحشا و منکر می خواند:

«إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ». (۲)

پس، وقتی آدمی نماز می گزارد، نقشه های شیطان نقش بر آب می شود. در غیر این صورت، او به همه فواحش و زشتی ها - از جمله پول حرام که آسان و راحت جمع می شود - بی توجه می شود. (۳) کسی که به نماز واقعی وصل است، پول حرام را چگونه وارد زندگی اش می کند؟ او

ص: ۴۳

۱- (۱). عنكبوت، ۴۵: «أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ» .

۲- (۲). بقره، ۱۶۹: «إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» .

۳- (۳). نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶: «فإن رسول الله صلى الله عليه وآله كان يقول: «إن الجنة حفت بالمكاره وإن النار حفت بالشهوات»، نیز مسند، احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۳۳۲، نیز با اختلاف اندک در کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۵، ص ۵۴۵: «قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما خلق الله الجنة والنار أرسل جبريل قال انظر إليها والى ما أعددت لاهلها فيها فجزأ فأنظر إليها والى ما أعد الله لاهلها فيها فرجع إليه قال وعزتك لا يسمع بها أحد الا دخلها فامر بها فحجبت بالمكاره. قال ارجع إليها فانظر

إليها والى ما أعددت لاهلها فيها. قال فرجع إليها وإذا هي قد حجبت بالمكارة فرجع إليه قال: وعزتك قد خشيت أن لا يدخلها أحد. قال: اذهب إلى النار فانظر إليها والى ما أعددت لاهلها فيها فإذا هي يركب بعضها بعضا. فرجع و قال: وعزتك لقد خشيت أن لا يسمع بها أحد فيدخلها فامر بها فخفت بالشهوات. فقال وعزتك لقد خشيت أن لا ينجو منها أحد الا دخلها».

می داند اگر یک لقمه حرام بخورد، خداوند به نماز او نظر نخواهد کرد؛ اگر یک دکمه از لباسش غصبی باشد نمازش باطل است؛ اگر یک نخ از لباس احرامش حرام باشد، کل حجش باطل است. این است که وقتی کسی متصل به نماز واقعی باشد، دشمن در مقابلش لنگ می شود.

گفتنی است که دشمن هم چندان دشمن قوی ای نیست. خداوند در قرآن مجید این دشمن را تحقیر کرده و به او اعلام کرده که هیچ سلطه ای بر بندگانش ندارد. (۱) یعنی چنین نیست که شیطان قدرت این را داشته باشد که بندگان خدا را به جهنم بکشاند، مگر این که خود بندگان دعوتش را اجابت کنند. (۲)

مگر ابن زیاد یا رضا شاه چقدر قدرت داشتند؟

آن ها که به کربلا رفتند حدود ۳۰ هزار نفر بودند. (۳) آن ها می توانستند دعوت ابن زیاد را نپذیرند و اگر او می خواست علیه شان موضعی بگیرد، به راحتی بر او غلبه کنند و شیطان را بکشند، اما این کار را نکردند.

در سوره ابراهیم آمده است که شیطان در قیامت به تمام کسانی که جهنمی شده اند می گوید: من که شما را به زور وادار به کاری نکردم، فقط شما را به گناه دعوت کردم.

رضا شاه فردی بیسواد و درس نخوانده بود که از قزاقی به میرپنجی رسیده بود. اهل ده آلاشت در سوادکوه نیز بود. وقتی که او به ساطنت رسید، ایران ۱۴ میلیون نفر جمعیت داشت که ۷ میلیون آن ها زن بودند. کافی بود وقتی او به کشف حجاب دستور داد پنج هزار نفر به کاخ او حمله کنند. گیریم ۲۰۰ نفر نیز از این میان شهید می شدند، ولی بقیه می توانستند بر او غلبه کنند. اما آن ها این کار را نکردند. این است که در روز قیامت شیطان به مریدانش می گوید:

ص: ۴۴

۱- (۱). حجر، ۴۲: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا- مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» ؛ نیز اسراء، ۶۵: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَ كَيْلًا» .

۲- (۲). اعراف، ۱۸: «قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ» ؛ نیز حجر، ۴۲: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا- مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» ؛ نیز اسراء، ۶۳: «قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا» .

۳- (۳). امالی، شیخ صدوق، ص ۱۷۷؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۳۸: «عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده عليهم السلام: أن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام دخل يوما إلى الحسن عليه السلام، فلما نظر إليه بكي، فقال له: ما يبكيك يا أبا عبد الله؟ قال: أبكي لما يصنع بك. فقال له الحسن عليه السلام: إن الذي يؤتى إلى سم يدس إلى فاقته، به، ولكن لا يوم كيومك يا أبا عبد الله، يزدلف إليك ثلاثون ألف رجل، يدعون أنهم من أمه جدنا محمد صلى الله عليه وآله، ويتحلون دين الاسلام، فيجتمعون على قتلك، وسفك دمك، وانتهاك حرمتك، وسبي ذراريك ونسائك، وانتهاك ثقلك، فعندها تحل بنى أمية اللعنة، وتمطر السماء رمادا ودما، ويبكي عليك كل شيء حتى الوحوش في الفلوات، والحيتان في البحار».

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُزُونِي وَلَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِنْ كَفَرْتُمْ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۱).

شیطان [در قیامت] هنگامی که کار [محاسبه بندگان] پایان یافته [به پیروانش] می گوید: یقیناً خدا [نسبت به برپایی قیامت، حساب بندگان، پاداش و عذاب] به شما وعده حق داد، و من به شما وعده دادم [که آنچه خدا وعده داده دروغ است، ولی می بینید که وعده خدا تحقق یافت] و [من] در وعده ام نسبت به شما وفا نکردم، مرا بر شما هیچ غلبه و تسلطی نبود، فقط شما را دعوت کردم [به دعوتی دروغ و بی پایه] و شما هم [بدون اندیشه و دقت دعوتم را] پذیرفتید، پس سرزنشم نکنید، بلکه خود را سرزنش کنید، نه من فریادرس شمایم و نه شما فریادرس من. بی تردید من نسبت به شرک و رزی شما که در دنیا درباره من داشتید [که اطاعت از من را هم چون اطاعت خدا قرار دادید] بیزار و منکرم؛ یقیناً برای ستمکاران عذابی دردناک است.

مرا سرزنش نکنید خودتان را سرزنش کنید. خداوند می خواهد شما را به جهنم ببرد و من قدرت نجات شما را ندارم، چنان که شما نمی توانید مرا نجات دهید. هر دو ضعیف، محکوم، بیچاره، و بدبختیم و تمام درها به رویمان بسته است.

ارزش ها چونان سد و خندق است که راه دشمن را می بندد و جلوی او را می گیرد و نمی گذارد به این طرف بیایند. ارزش ها حدود پروردگارانند و دشمن از این محدوده نمی تواند رد شود.

بهترین زمانی که شیطان می توانست از این حریم عبور کند، روزهای اول محرم سال ۶۱ق در کربلا بود. او وقتی یاران امام در محاصره اسلحه و دچار تشنگی و گرسنگی و در آستانه مرگ بودند می توانست وارد شود و بگوید: برای چه می خواهید خود را به کشتن بدهید؟ برای چه

ص: ۴۵

این قدر دارید زجر می کشید؟ برای چه ایستاده اید زنان و دختران و پسران شما یتیم شوند؟... اگر شیطان امکان این کار را داشت، لااقل یک نفر را باید فریب می داد، اما آن ها چنان در حریم خدا راه یافته بودند که دشمن نمی توانست وارد آن جا شود.

از این رو، حتی وقتی امام در شب عاشورا فرمود: من بیعتم را از شما برداشتم، راه باز است و بیابان آزاد، بلند شوید و بروید! حتی یک نفر هم از جای خویش تکان نخورد. این نخستین بار بود که عاشقان حرف پیامبر یا امامی را گوش نمی دادند. امام رو به قمر بنی هاشم کردند. حضرت ابوالفضل در آن زمان ۳۳ سال بیشتر نداشت و در اوج جوانی و زیبایی بود. وضع مالی حضرت هم خوب بود و در مدینه زن و فرزندانش چشم به راهش بودند. به یقین، قمر بنی هاشم هم دلتنگ زن و فرزندانش بود، ولی با صدای بلند گریه کرد و عرض کرد: یابن رسول الله، آیا می پسندی که ما شما را در میان دشمن تنها بگذاریم؟ (۱) دشمن چگونه می خواهد چنین مردانی را از پا دریاورد؟ دشمن با کسانی که قلبشان از توحید و محبت و ارزش ها آکنده است، چه می تواند بکند؟ دشمن در برابر چنین انسان هایی حقیر است و به فرموده پیامبر اسلام، دست بر کمر نهاده و فریاد می کشد که این جنس دوپا کمر مرا شکست! (۲)

اسلحه دوم: نصرت خداوند

اسلحه دیگر «نصرالله» است. به فرموده قرآن، انسان وقتی در سایه سار ولایت خدا قرار بگیرد، خداوند او را به سوی هدایت رهنمون می شود:

□
«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ». (۳)

خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنان را از تاریکی های جهل و شرک به سوی نور ایمان، اخلاق حسنه و تقوا بیرون می برد.

ص: ۴۶

۱- (۱). امالی، شیخ صدوق، ص ۲۲۰: «فلما وصل الكتاب إلى عمر بن سعد (لعنه الله)، أمر مناديه فنادی: إنا قد أجلنا حسيناً وأصحابه يومهم وليتهم، فشق ذلك على الحسين عليه السلام وعلى أصحابه، فقام الحسين عليه السلام في أصحابه خطيباً فقال: اللهم إني لا أعرف أهل بيت أبر ولا أزرقي ولا أطهر من أهل بيتي، ولا أصحاباً هم خير من أصحابي، وقد نزل بي ما قد ترون، وأنتم في حل من بيعتي، ليست لي في أعناقكم بيعه، ولا لي عليكم ذمه، وهذا الليل قد غشيتكم فاتخذوه جملاً، وتفرقوا في سواده، فإن القوم إنما يطلبونني، ولو ظفروا بي لذهلوا عن طلب غيري»؛ نیز لهوف، سيد بن طاووس، ص ۵۵: «ثم جاء الليل فجمع الحسين عليه السلام أصحابه فحمد الله وأثنى عليه ثم أقبل عليهم فقال: أما بعد. فإني لا أعلم أصحاباً أصلح منكم ولا أهل بيت أبر، ولا أفضل من أهل بيتي، فجزاكم الله جميعاً عني خيراً وهذا الليل قد غشيتكم فاتخذوه جملاً وليأخذ كل رجل منكم بيد رجل من أهل بيتي وتفرقوا في سواد هذا الليل وذروني، وهؤلاء القوم فإنهم لا يريدون غيري. فقال له إخوته وأبناءؤه، وأبناء عبد الله بن جعفر ولم نفعل ذلك؟ لنبقى بعدك لا أرانا الله ذلك أبداً وبدأ هم بذلك القول العباس بن علي عليه السلام ثم تابعوه».

٢- (٢). . اشاره است به این روایات: بحار الأنوار، ج ٨١، ص ٢٦: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إذا دخل العبد المسجد فقال: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، قال الشيطان: إنه كسر ظهري، وكتب الله له بها عبادة سنة، وإذا خرج من المسجد يقول مثل ذلك، كتب الله له بكل شعرة على بدنه مائة حسنة، ورفع له مائة درجة»؛ نیز کافی، ج ٣، ص ٢٦٤: عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: «أحب الأعمال إلى الله عزوجل الصلاة وهي آخر وصايا الأنبياء عليهم السلام، فما أحسن الرجل يغتسل أو يتوضأ فيسبغ الوضوء ثم يتنحى حيث لا يراه أنيس فيشرف عليه وهو راکع أو ساجد إن العبد إذا سجد فأطال السجود نادى إبليس: يا ويلاه أطاع وعصيت وسجد وأبیت».

٣- (٣). . بقره، ٢٥٧ (آية الكرسي).

هم چنین، خداوند یاری خود را به کمک او می فرستد:

﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾. (۱)

اگر خدا را یاری کنید، خدا هم شما را یاری می کند و گام هایتان را محکم و استوار می سازد.

خداوند در پناه خود، دین او را حفظ می کند و نمی گذارد گزند از سوی مخلوقات به او برسد:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ . مَلِكِ النَّاسِ . إِلَهِ النَّاسِ . مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ . الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ . مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ﴾. (۲)

بگو: پناه می برم به پروردگار مردم. به پادشاه مردم. به معبود مردم. از زیان وسوسه گر کمین گرفته و پنهان. آنکه همواره در سینه های مردم وسوسه می کند. از جنیان و آدمیان.

او با ربوبیت، الوهیت، سلطنت و پادشاهی اش به کمک بندگانش می آید. بدین ترتیب، شیاطین انس و جن نمی توانند در برابر قدرت ربوبیت، الوهیت و ملک و فرمانروایی خداوند کاری از پیش ببرند، زیرا بندگان در پناه حق هستند.

بازگشت به سبب توبه

اگر دشمن با حيله گری و نیرنگ وارد زندگی مردم مومن شود و زخمی بر پیکره حیات آنان وارد کند، پروردگار به فضل خود نمی گذارد این زخم به بیماری کشنده ای تبدیل شود. در دعای جوشن کبیر یکی از نام های خدا «طیب» دانسته شده است. مگر زخم دشمن چقدر کاری است که چنین طیبی نتواند مداوایش کند؟ بنده چنین خدایی چنان غرق ارزش و ایمان و عبادت و محبت است که این زخم ناچیز در برابر این همه ارزش گزشتی بیش نخواهد بود. در وصف محبت به امیرالمومنین آمده است:

ص: ۴۷

۱- ((۱)). محمد، ۷.

۲- ((۲)). ناس، ۱-۶.

دوست داشتن علی نیکی ای است که هیچ بدی ای با آن همراه نشده و زیان نمی رساند.

حال، می توان آثار محبت به خدا را با این روایت درک کرد. خداوند متعال از سر محبت و لطف و احسان در برابر شیطنت دشمنان دری زیبا به نام توبه به روی بندگانش باز کرده است و بنا ندارد آن را تا قیامت بر ایشان ببندد. (۲)

توبه بهلول نباش

داستان بهلول نباش را همه شنیده اند. وقتی او به امید توبه نزد پیغمبر آمد و گفت: گناه بزرگی انجام داده ام که از آسمان و زمین بزرگ تر است و...، پیغمبر اکرم به قدری ناراحت شدند که فرمودند: برخیز و از مسجد بیرون رو که اگر آتش غضب بیاید ما را هم می سوزاند! او هم با گردن کج از مسجد بیرون رفت و سر به بیابان گذاشت. در این هنگام، جبرئیل نازل شد و به پیامبر گفت: خداوند می گوید: چرا بیرونش کردی؟ او را به بازگشت بشارت ده که من خود طیب او هستم. (۳)

ص: ۴۸

۱- (۱). اوائل المقالات، شیخ مفید، ص ۳۳۵؛ نیز عوالی اللثالی، احسائی، ج ۴، ص ۸۶؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج ۱، ص ۳۷۵.

۲- (۲). مناجات خمس عشر (مناجات الثابین)، صحیفه سجادیه کامله، امام زین العابدین علیه السلام، ص ۲۲۲: «یا حلیم، أنت الذی فتحت لعبادک بابا إلى عفوک، وسمیته التوبه، وجعلت علی ذلک الباب دلیلا من وحیک لئلا یضلوا عنه، فقلت - تبارک اسمک - توبوا إلى الله توبه نصوحا عسی ربکم أن یکفر عنکم سیئاتکم ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار، یوم لا- یشزی الله النبی والذین آمنوا معه، نورهم یشعی بین أیدیهم وبأیمانهم یقولون: ربنا أتمم لنا نورنا، واغفر لنا، إنک علی کل شیء قدیر».

۳- (۳). اقتباسی است از این روایت: امالی، شیخ صدوق، ص ۹۷: ... دخل معاذ بن جبل علی رسول الله صلی الله علیه وآله باکیا، فسلم فرد علیه السلام، ثم قال: ما بیکیک یا معاذ؟ فقال: یا رسول الله، إن بالباب شابا طری الجسد، نقی اللون، حسن الصورة، بیکی علی شبابه بکاء الثکلی علی ولدها یرید الدخول علیک. فقال النبی صلی الله علیه وآله: أدخل علی الشاب یا معاذ. فأدخله علیه، فسلم فرد علیه السلام، ثم قال: ما بیکیک یا شاب؟ قال: کیف لا أبکی وقد رکت ذنوبا إن أخذنی الله عزوجل ببعضها أدخلنی نار جهنم، ولا- أرانی إلا- سیأخذنی بها، ولا- یغفر لی أبدا. فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: هل أشرت بالله شیئا؟ قال: أعوذ بالله أن أشرك بربی شیئا. قال: أقتلت النفس التي حرم الله؟ قال: لا، فقال: النبی صلی الله علیه وآله: یغفر الله لک ذنوبک وإن کانت مثل الجبال الرواسی، قال الشاب: فإنها أعظم من الجبال الرواسی. فقال النبی صلی الله علیه وآله: یغفر الله لک ذنوبک وإن کانت مثل الارضین السبع وبحارها ورمالها وأشجارها وما فیها من الخلق. قال: فإنها أعظم من الارضین السبع وبحارها ورمالها وأشجارها وما فیها من الخلق. فقال النبی صلی الله علیه وآله: یغفر الله لک ذنوبک وإن کانت مثل السماوات السبع ونجومها ومثل العرش والکرسی. قال: فإنها أعظم من ذلک. قال: فنظر النبی صلی الله علیه وآله إليه کهیئته الغضبان ثم قال: ویحک یا شاب، ذنوبک أعظم أم ربک. فخر الشاب لوجهه وهو یقول: سبحان ربی! ما شیء أعظم من ربی،

ربى أعظم يا نبي الله من كل عظيم. فقال النبي صلى الله عليه وآله: فهل يغفر الذنب العظيم إلا الرب العظيم! قال الشاب: لا والله، يا رسول الله، ثم سكت الشاب. فقال له النبي صلى الله عليه وآله: ويحك يا شاب ألا تخبرني بذنوب واحد من ذنوبك. قال: بلى، أخبرك أنى كنت أنبش القبور سبع سنين، أخرج الاموات وأنزع الاكفان، فماتت جارية من بعض بنات الانصار، فلما حملت إلى قبرها ودفنت وانصرف عنها أهلها وجن عليها الليل، أتيت قبرها فنبشتها، ثم استخرجتها ونزعت ما كان عليها من أكفانها، وتركتها متجردة على شفير قبرها، ومضيت منصرفا، فأتاني الشيطان، فأقبل يزينا لي ... ولم أملك نفسى حتى جامعته وتركتها مكانها، فإذا أنا بصوت من ورائي يقول: يا شاب، ويل لك من ديان يوم الدين... فما أظن أنى أشم ريح الجنة أبدا، فما ترى لى يا رسول الله؟ فقال النبي صلى الله عليه وآله: تنح عنى يا فاسق، إني أخاف أن أحترق بنارك، فما أقربك من النار، فما أقربك من النار! ثم لم يزل صلى الله عليه وآله يقول ويشير إليه، حتى أمعن من بين يديه. ... فأنزل الله تبارك وتعالى على نبيه صلى الله عليه وآله: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً» يعنى الزنا «أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» يعنى بارتكاب ذنب أعظم من الزنا ونبش القبور وأخذ الاكفان «ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ» يقول: خافوا الله فعجلوا التوبة «وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ» يقول عزوجل: أتاك عبدى يا محمد تائبا فطرده، فأين يذهب، وإلى من يقصد، ومن يسأل أن يغفر له ذنبا غيرى؟...».

۴- ناامیدی نشانه خدا ناشناسی است

اشاره

ص: ۵۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

یکی از زیباترین و پربرترین بخش های قرآن کریم و روایات و اخبار به معرفی دشمنان انسان اختصاص دارد که نمایانگر کمال محبت و لطف و رحمت پروردگار به انسان است. قرآن مجید در آیه ۸۳ سوره مبارکه نساء در این باره می فرماید:

«وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَتَبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا» (۱)

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، یقیناً همه شما جز اندکی از شیطان پیروی می کردید.

این نص صریح قرآن است که اگر فضل و رحمت خدا بر انسان نبود، به وسیله شیطان نابود می شد و سعادت دنیا و آخرت خویش را از دست می داد. این آیه در بردارنده محبت و رحمت و لطف پروردگار عالم به انسان است و نشان می دهد که هیچ موجودی در عالم مانند انسان مورد توجه ویژه حق نیست. دلیل این سخن را نیز می توان از آیات قرآن دانست؛ زیرا دقت در آیات قرآن این حقیقت را نشان می دهد که خداوند متعال انسانی که از دشمنان خود زخم خورده یا در دست آنان اسیر بوده

ص: ۵۷

و حتی از این اسارت راضی بوده و از آن لذت برده است را نیز به بازگشت به سوی خود دعوت می کند تا بر زخم هایش مرهم گذارد و از اسارت نجاتش دهد.

این درگه ما درگه نومیدی نیست

آیاتی از سوره مبارکه یوسف و سوره زمر مردم را به این حقیقت مهم توجه می دهند. در آیه ۸۷ از سوره مبارکه یوسف می خوانیم:

﴿وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾. (۱)

از رحمت خدا مأیوس نباشید، زیرا جز مردم کافر از رحمت خدا مأیوس نمی شوند.

معنای این آیه کلی است و با این که خطاب به برادران یوسف است موقعیت خاصی را بیان نمی کند؛ یعنی نمی گوید در کدام موقعیت یا وضعیت از خدا ناامید نشوید، بلکه دستور می دهد در هیچ موقعیتی از رحمت حق ناامید نشوید، حتی اگر خطای غیر قابل بخششی - مانند آنچه برادران یوسف انجام دادند - انجام داده باشید.

برادران یوسف برادر بیگناه و نه ساله خود را به صحرا بردند، آزار دادند، تحقیر کردند، و سرآخر در چاه انداختند و پدر خود را ۴۰ سال تمام به این غم سنگین نشانند. مگر چنین جرائمی قابل گذشت و چنین زخم هایی قابل معالجه است؟ با این حال، به آنان دستور داده شد که این جرم را از پرونده خود پاک کنند و به درگاه حق توبه نمایند. آنان نیز به پدر خود که پیامبر خدا بود مراجعه کردند و گفتند:

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾. (۲)

یعنی ای پدر، تو از خدا برای ما آمرزش بخواه.

پاسخ یعقوب پیامبر

حضرت یعقوب، علیه السلام، که شعاع محبت خدا بود، در پاسخ این ده

ص: ۵۸

۱- (۱). یوسف ۸۷ ﴿يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ ...﴾ ، نیز زمر ۵۳ ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ ، نیز حجر ۵۶ ﴿قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾ .

۲- (۲). یوسف، ۹۷.

نفر نگفت: شما فرزند من و برادر خود را ۴۰ سال پیش در چاه انداختید و مرا به چنین فراقی مبتلا کردید؛ حال، چگونه از من می خواهید برای شما طلب آمرزش کنم؟ به عکس، تا فرزندانش گفتند: «يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا»، فرمود:

«قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». (۱)

گفت: برای شما از پروردگارم درخواست آمرزش خواهم کرد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

حضرت یعقوب یقین داشت که خداوند گناه فرزندانش را می آمرزد و می دانست این زخم قابل علاج و این بند قابل گشودن است، لذا گفت: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ»؛ به زودی برای شما طلب بخشش می کنم. حال آن که اگر به این معنا یقین نداشت و می دانست که خدا آنان را نمی بخشد، می گفت: من نمی توانم برای شما طلب آمرزش کنم.

توجه به زمان خاص برای طلب آمرزش

اما سوال این است که چرا او در همان لحظه دست به دعا برنداشت و گفت: به زودی برایتان طلب بخشش می کنم؟ (زیرا سوف در سر فعل مضارع دلالت بر انجام کار در آینده می کند). از امام باقر، علیه السلام، همین سوال را پرسیدند. امام فرمود: یعقوب ساعت اجابت دعا را در نظر گرفت و آن سحر شب جمعه بود. (۲) او در سحرگاه اولین جمعه به سوی خدا دعا کرد و خداوند فرزندان او را آمرزید.

ناامیدی از رحمت پروردگار کفر است

خداوند به همه زخم خوردگان و به همه اسیران دربند دستور می دهد که از او ناامید نباشند: «لَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ»، بلکه دلگرم باشند که این زخم

ص: ۵۹

۱- (۱). یوسف، ۹۸.

۲- (۲). علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۵۴: «اسماعيل بن الفضل الهاشمي قال: قلت جعفر ابن محمد، عليه السلام، أخبرني عن يعقوب، عليه السلام، لما قال له بنوه: يا أبانا استغفر لنا ذنوبنا إنا كنا خاطئين، قال سوف استغفر لكم ربّي. فأخبر الاستغفار لهم ويوسف، عليه السلام، لما قالوا له: تالله لقد آثرك الله علينا وان كنا لخاطئين. قال: لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم وهو أرحم الراحمين. قال: لأن قلب الشاب أرق من قلب الشيخ، وكانت جنائيه ولد يعقوب على يوسف، وجنائيتهم على يعقوب إنما كانت بجنائيتهم على يوسف. فبادر يوسف إلى العفو عن حقه، وأخبر يعقوب العفو لأن عفوه إنما كان عن حق غيره، فأخبرهم إلى السحر ليلة الجمعة».

خوب شدنی و این بند باز شدنی است.

به راستی، تنها وجود مقدس پروردگار می داند که در این عالم چه خبر است و رحمت و لطف او بر بندگان چه اندازه است. مگر قلب و عقل ما انسان ها می تواند لطایف کار او را - آن چنان که هست- بفهمد و درک کند؟

ماجرای توبه کعب بن زهیر

کعب بن زهیر از کسانی بود که رسول خدا، صلی الله علیه و آله، را به انواع مختلف آزار داده بود و در دشمنی با ایشان سنگ تمام گذاشته بود. به طوری که حضرت بر فراز منبر به مردم متدین واجب کرد او را هر کجا که یافتند به قتل برسانند، حتی اگر در منطقه امن مکه و مسجدالحرام باشد.

می دانیم که شهر مکه منطقه ممنوعه است و کسی حق ندارد حتی گیاهی را در آن از زمین بیرون بکشد یا شاخه ای را بشکند یا حشره ای را از پا در آورد. در شعاع دو یا سه کیلومتری مکه که هنوز شهر شروع نشده و اراضی بیابانی است سنگی گذاشته و روی آن نوشته اند: «محدوده حرم». برای همین، اگر درختی بیرون محدوده حرم باشد، ولی سایه یکی از شاخه هاش در منطقه حرم باشد و مثلاً ۵۰۰ کبوتر روی آن نشسته باشند و مُحرم نهیبی بزند که این کبوترها بپرند، باید ۵۰۰ گوسفند بکشد! زیرا آنجا حرم امن است و همه باید در آن امنیت داشته باشند. (۱) با این حال، پیغمبر روی منبر فرمود: بر تک تک شما واجب است که کعب بن زهیر را گرچه در منطقه حرم و کعبه باشد بکشید!

وقتی خبر این حکم در مکه به کعب بن زهیر رسید، بر جان خود بیمناک شد و امنیت خویش را از دست رفته یافت و دید دیگر نمی تواند با خیال راحت در مکه راه برود، زیرا نمی دانست فردی که در کوچه کنار

ص: ۶۰

۱- (۱). آل عمران، ۹۷: «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» .

او راه می رود از یاران پیامبر است و قصد انجام فرمان ایشان را دارد یا خیر.

بدین ترتیب، این مرد محدود شد و به قول فردوسی «جهان پیش چشم اندرش تیره گشت». سرانجام، به فکر چاره افتاد و شبی از شب ها از مکه بیرون آمد و فاصله نود فرسخی مکه تا مدینه را از میان کوه ها و سنگلاخ ها پیمود و به مدینه رسید.

در مدینه، سراغ خانه پیامبر را نگرفت، بلکه به در خانه امیرالمومنین رفت و در تاریک-روشنی سحرگاه در زد. امیرالمومنین پرسید: کیستی؟ گفت: پدرت ابوطالب با من رفاقت دیرینه داشت و با هم نان و نمک خورده ایم. من به اشتباه به پیامبر ظلم کردم. حال از تو می خواهم به حق آن دوستی که با پدرت داشتم مهلتی به من بدهی و مرا با خود نزد ایشان ببری و عذر تقصیر بخواهی. اگر عذر مرا پذیرفت که هیچ، ولی اگر نپذیرفت و دستور به قتل من داد، آن گاه مرا بکش!...

نه خدا توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت...

مگر می شود کسی از علی که تربیت یافته مکتب پیامبر است چیزی بخواهد و او دست رد به سینه اش بزند؟ نقل است در وسط یکی از جنگ ها که حضرت داشت با دشمن می جنگید، یکی از دشمنان به او گفت:

«یابن اَبی طالب، هبنی سیفک».

یا علی، شمشیرت را به من ببخش!

در همان وقت، حضرت شمشیرش را به او تعارف کرد. او هم شمشیر را گرفت و حضرت بی شمشیر ماند. آن مرد تعجب کرد و گفت: برای چه در بحبوحه جنگ شمشیرت را به من دادی؟ فرمود: محال است ما درخواست کسی را رد کنیم.

ص: ۶۱

آن مرد از این رفتار حضرت حیرت کرد. از اسب پایین آمد و رکاب مرکب حضرت را گرفت و گفت: عجب دین خوب و اخلاق نیکی داری! مرا مسلمان کن! من اصلاً برای چه با تو می‌جنگم؟! (۱) وقتی انسان این چیزها را بفهمد، دیگر با خدا و پیامبر و علی و امام حسین و قرآن و... سر ستیز بر نمی‌دارد. این فهم فهمی نورانی و الهی و ملکوتی است.

ادامه ماجرای کعب

حضرت به کعب فرمود: عیبی ندارد! سپس برای نماز جماعت صبح به مسجد رفتند. وقتی نماز جماعت برپا شد، حضرت به او گفت: صبر کن تا نماز پیامبر تمام شود تا با هم نزد ایشان برویم.

وقتی نماز تمام شد، با هم نزد پیامبر اسلام رفتند. کعب به پای پیامبر افتاد و گفت: من همان هستم که حکم قتل مرا داده‌ای. من خود به دیدار شما آمدم و علی را واسطه کردم که بگویم اشتباه کردم. حال، چه کار باید بکنم؟ آیا مرا می‌کشی؟ فرمود: نه، گذشت می‌کنم! (۲)

پس، معلوم می‌شود که در این درگاه چه نسبت به خدا و چه نسبت به پیامبر و ائمه، علیهم السلام، هیچ جای دلسردی و ناامیدی وجود ندارد و ما حق ناامید شدن از رحمت حق و اولیای او را نداریم.

با خدایی این چنین، زان روز ترسیدن خطاست

مجلس پر از جمعیت بود. پیرمردی قد خمیده و محاسن سفید با عصا وارد جلسه شد و خواست در انتهای مجلس کنار کفش‌ها بنشیند، اما امام صادق، علیه السلام، نگذاشت و به مردم فرمود: اجازه بدهید تا او جلو بیاید. مردم راه را باز کردند. وقتی پیرمرد کنار حضرت صادق نشست زار زار گریست. امام فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: عمرم سر

ص: ۶۲

۱- (۱). مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۵۸: «أبو السعادات في فضائل العشرة روى ان عليا، عليه السلام، كان يحارب رجلا من المشركين. فقال المشرك: يابن أبي طالب هبني سيفك. فرماه إليه. فقال المشرك: عجا يابن أبي طالب في مثل هذا الوقت تدفع إلى سيفك! فقال: يا هذا انك مددت يد المسألة إلى وليس من الكرم أن يرد السائل. فرمى الكافر نفسه الى الارض وقال: هذه سيرة اهل الدين، فباس قدمه وأسلم».

۲- (۲). رك: الدرجات الرفيعة، سيد علي ابن معصوم، ص ۵۳۸ به بعد.

آمده و نزدیک مردنم است. برای آخرتم گریه می کنم! فرمود: برای چه چیز آخرتت گریه می کنی؟ گفت: نمی دانم وضعم چه می شود؟ می ترسم، نگرانم، و دغدغه و وحشت دارم!

امام صادق فرمودند: آیا شیعه هستی؟ گفت: من عاشق شما هستم و نود سال است که وجودم را وقف شما کرده ام. فرمود: اجازه نمی دهم گریه کنی و دغدغه داشته باشی. به تو اطمینان می دهم بعد از مردن نیز بمانند دنیا با ما خواهی بود. (۱) ترس انسان باید از ناحیه خودش باشد نه از خدا. ترس از خدا معنی اش این است که خدا در قیامت در بهشت را به روی هیچ کس جز ۱۲۴ هزار پیامبر و ۱۲ امام و حضرت آسیه و خدیجه و حضرت زهرا و زینب و... باز نمی کند. این پندار درستی نیست و از خدانشناسی انسان سرچشمه می گیرد. از این روست که امام سجاد، علیه السلام، در دعای ابی حمزه ثمالی به پروردگار عرضه می دارد:

«إلهی و سیدی! و عزتک و جلالک لئن طالبتنی بذنوبی لأطالبنک بعفوک و لئن طالبتنی بلؤمی لأطالبنک بکرمک، و لئن أدخلتني النار لا- خبرن أهل النار بحبی لک، إلهی و سیدی! إن كنت لا تغفر إلا لا و لیائک و أهل طاعتک، فإلی من یفزع المذنبون و إن كنت لا تکرّم إلا أهل الوفاء بک فبمن یستغیث المسیئون. إلهی! إن أدخلتني النار ففی ذلک سرور عدوک و إن أدخلتني الجنة ففی ذلک سرور نبيک، و أنا و الله أعلم أن سرور نبيک أحب إليك من سرور عدوک.» (۲)

خدایا، ای آقای من، به عزت و جلالت قسم اگر مرا در قیامت به گناهانم پی جویی کنی، من تو را به عفو تو پی می جویم. و اگر مرا به پستی ام تعقیب نمایی، من تو را به کرمت می خوانم. و اگر مرا به دوزخ اندازی، اهل دوزخ را به محبتم به تو آگاه می سازم. ای آقای و مولایم، اگر جز اهل طاعت و اولیای کسی را نیامرزی، پس گناهکاران به چه کسی پناه

ص: ۶۳

۱- (۱). مشابه این روایت: الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۵۶: «...وإن شيعتك على منابر من نور، مبيضة وجوههم حولي، أشفع لهم، يكونون غدا في الجنة جيرانی...»، نیز دعای ندبه، نیز مناقب أمير المؤمنين، محمد بن سلیمان کوفی، ج ۲، ص ۲۹۳: «قال علی بن أبی طالب: نجی نحن ومن یحبنا یوم القیامه کھاتین حتی نرد علی نبینا الحوض. فأومی یأصبعیه السبابتین»، نیز الاختصاص، شیخ مفید، ص ۳۰۳: «عن عبد الرحمن بن کثیر قال: حججت مع أبی عبد الله علیه السلام فإنی معه فی بعض الطريق إذ صعد علی جبل فنظر إلی الناس فقال: ما أكثر الضجيج؟! فقال له داود بن کثیر الرقی: یا ابن رسول الله هل یستجیب الله دعاء الجمع الذی أری؟ فقال: ویحک یا أبا سلیمان، إن الله لا یغفر أن یشرک به إن الجاحد لولایه علی علیه السلام کعابد وثن. فقلت له: جعلت فداک! هل تعرفون محبیکم من مبغضیکم؟ فقال: ویحک یا أبا سلیمان، إنه لیس من عبد یولد إلا کتب بین عینیه مؤمن أو کافر وإن الرجل لیدخل إلینا یتولانا یتبرء من عدونا فیری مکتوباً بین عینیه مؤمن، قال الله عز وجل: «إِنَّ فِي ذَلِكْ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ». فنحن نعرف عدونا من ولینا».

۲- (۲). مصباح المتعجد، شیخ طوسی، ص ۵۹۶.

برند؟ و اگر جز اهل وفای به خویش را اکرام ننمایی، پس بدکاران از چه کسی فریادرسی خواهند؟ خدایا، اگر مرا به دوزخ اندازی، این موجب خرسندی دشمن توست و اگر مرا وارد بهشت کنی، این سبب خوشحالی پیامبر توست. و من به خدا قسم می دانم که دلشادی پیامبرت در نزد تو از خشنودی دشمنت محبوب تر است.

بررسی مفهوم خلود ابدی در نار

شاید در ذهن بسیاری از مردم این معنا وجود داشته باشد که هر کس وارد جهنم شد دیگر از آن بیرون نمی آید؛ در حالی که این طور نیست. روایات زیبایی از صحابه و ائمه در این باره به ما رسیده که خبرهای مهمی از قیامت را در بر دارند. طبق تصریح قرآن و این دسته از روایات، همه کسانی که به جهنم می روند حضورشان در آن دائمی نیست و این که قرآن می فرماید: «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» متعلق به همه جهنمی ها نیست. قرآن در آیه ۱۰۶ و ۱۰۷ سوره هود می فرماید:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾. (۱)

اما تیره بختان که خود سبب تیره بختی خود بوده اند در آتش اند. برای آنان در آن جا ناله های حسرت بار و عربده و فریاد است. در آن، تا آسمان ها و زمین پابرجاست جاودانه اند، مگر آنچه را که مشیت پروردگارت اقتضا کرده است؛ بی تردید پروردگارت هر چه را اراده می کند انجام می دهد.

یعنی کسانی که وارد دوزخ می شوند به اراده پروردگار از آن نجات خواهند یافت. ضمن این که پروردگار در دنیا انواع ابتلائات را کفاره گناهان انسان قرار می دهد تا از گناه پاک شود و درباره او نیازی به عذاب آخرت نباشد. از این رو، ائمه، علیهم السلام، فرموده اند که اگر زخم های انسان در این دنیا قابل التیام باشد، در همین دنیا خداوند آن ها را التیام می بخشد. راه های گوناگونی نیز برای این پاک شدن در نظر

ص: ۶۴

گرفته شده است که توبه، بیماری، گم شدن پول با ورشکستگی، مصیبت و غصه و... از آن جمله اند. آری، داروهای خداوند برای التیام زخم هایی که از شیطان و دشمنان می خوریم چنین است. (۱)

بیماری: کفاره گناه مومن

در حکمت های نهج البلاغه آمده است که امیرالمومنین به عیادت مریضی رفت. مرد بیمار به حضرت نگریست و گریه کرد. حضرت فرمودند: ناراحت نباش:

«فإن المرض لا أجر فيه و لكنه يحط السيئات ، و يحتها حث الأوراق» . (۲)

نفس بیماری اجری ندارد، ولی سبب ریزش گناهان می شود؛ مانند ریزش برگ درختان در پاییز.

یعنی همان گونه که در پاییز برگ درختان سست می شوند و با یک تکان می ریزند، وقتی شیعه مومنی بیمار می شود گناهانش مثل برگ درخت می ریزند.

امام صادق، علیه السلام، می فرماید: بعضی از مردم وقتی مریض می شوند، بخصوص شب ها که شدت درد بیشتر است، گاهی از کوره در می روند و با خدا مشاجره می کنند که چرا این همه درد به من دادی؟ چه لذتی از درد کشیدن من می بری؟ و... امام می فرماید: هر مریضی از شیعیان ما که به سبب شدت دردش با خدا درگیر شود، خداوند به کرام الکاتبین که پرونده اش را می نویسند خطاب می کند که در پرونده اش این درگیری ها را نیز در زمره ذکر و تسبیح بنویسند. (۳) آری، عده ای را با چنین برنامه هایی در دنیا معالجه می کنند؛ حال اگر زخمی ماند که این ابتلائات دوايش نبود، با سختی جان کندن پاکشان می کنند. در غیر این صورت، در برزخ دردهایی می کشند تا پاک وارد قیامت شوند. اگر باز هم پاک نشدند و همان گونه وارد قیامت شدند،

ص: ۶۵

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۴۴۴، نیز با کمی اختلاف در همان، ص ۴۴۶ و مشکاه الانوار طبرسی، ص ۵۰۴، و کتاب التمحیص اسکافی، ص ۳۸: «عن أبي عبد الله، عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قال الله عز وجل: وعزتي وجلالي لا اخرج عبدا من الدنيا وأنا اريد أن ارحمه حتى أستوفي منه كل خطيئة عملها، إما بسقم في جسده وإما بضيق في رزقه وإما بخوف في دنياه. فإن بقيت عليه بقیة شددت عليه عند الموت. وعزتي وجلالي، لا اخرج عبدا من الدنيا وأنا اريد أن اعذبه حتى اوفيه كل حسنة عملها إما بسعة في رزقه وإما بصحة في جسمه وإما بأمن في دنياه. فإن بقيت عليه بقیة هونت عليه بها الموت»، نیز کافی، ج ۲، ص ۴۴۵: «عن عمرو بن جميع قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن العبد المؤمن ليهتم في الدنيا حتى يخرج منها ولا ذنب عليه»، نیز همان، ج ۲، ص ۴۴۵: «عن السري بن خالد، عن أبي عبد الله، عليه السلام، قال: «إذا أراد الله عز وجل بعبد خيرا عجل له عقوبته في الدنيا وإذا أراد بعبد سوءا أمسك عليه ذنوبه حتى يوافي بها يوم القيامة»، نیز همان، ج ۲، ص ۴۴۴: «عن أبي جعفر، عليه السلام، قال: إن الله عز وجل إذا كان من أمره أن يكرم عبدا وله ذنب ابتلاه بالسقم، فإن لم يفعل ذلك له ابتلاه بالحاجة فإن لم يفعل به ذلك شدد عليه الموت ليكافيه بذلك الذنب».

٢- (٢). نهج البلاغه، حكمت ٤٢: (وقال لبعض أصحابه في علة اعتلها: «جعل الله ما كان من شكواك حظا لسيئاتك، فإن المرض لا- أجر فيه ولكنه يحط السيئات، ويحتها حث الاوراق. وإنما الاجر فى القول باللسان والعمل بالايدي والاقدام. وإن الله سبحانه يدخل بصدق النيء والسريرة الصالحة من يشاء من عباده الجنة».

٣- (٣). مشابه ابن روايت: الامالى، شيخ صدوق، ص ٥٩٠؛ الدعوات، قطب الدين راوندى، ص ١٦٦: «قال النبي صلى الله عليه وآله: «عجبت للمؤمن وجزعه من السقم، ولو علم ما له فى السقم لاحب ألا يزال سقيما حتى يلقى ربه عزوجل»، نيز كافى، ج ٢، ص ٤٤٦: «عن أبى جعفر، عليه السلام، قال: «لا يزال الهم والغم بالمؤمن حتى ما يدع له من ذنب». نيز مناقب، ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٢١٠: «زرارة بن أعين سمعت أبا عبد الله، عليه السلام، يحدث عن آبائه: ان مريضا شديد الحمى عاده الحسين فلما دخل من باب الدار طارت الحمى عن الرجل. فقال له: رضيت بما او تيتم به حقا حقا والحمى تهرب عنكم. فقال له الحسين: والله ما خلق الله شيئا إلا وقد أمره بالطاعة لنا. قال: فإذا نسمع الصوت ولا نرى الشخص يقول: لييك، قال: أليس أمير المؤمنين أمرك أن لا تقربى إلا عدوا أو مذنبا لكى تكونى كفارة لذنوبه فما بال هذا؟ وكان المريض عبدالله بن شداد بن الهادى الليثى». نيز الحدائق الناضرة، محقق بحرانى، ج ٣، ص ٣٤٥: «وعن ابى ابراهيم، عليه السلام، قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله للمريض اربع خصال: يرفع عنه القلم ويأمر الله تعالى الملك فيكتب له كل فضل كان يعمله فى صحته ويتبع مرضه كل عضو فى جسده فيستخرج ذنوبه منه فان مات مغفورا له وان عاش عاش مغفورا له». نيز الحدائق الناضرة، محقق بحرانى، ج ٣، ص ٣٤٦: «جعفر بن محمد عن آبائه عن على، عليهم السلام: «انه عاد سلمان الفارسى فقال له: يا سلمان ما من احد من شيعتنا يصيبه وجع إلا بذنب قد سبق منه وذلك الوجع تطهير له. فقال له سلمان: فليس لنا فى شىء من ذلك اجر خلا التطهير؟ قال على عليه السلام: يا سلمان لكم الاجر بالصبر عليه والتضرع الى الله تعالى والدعاء له بهما تكتب لكم الحسنات وترفع لكم الدرجات، فاما الوجع خاصة فهو تطهير وكفارة».

پیغمبر و فاطمه زهرا و امیرالمومنین و امام مجتبی و امام حسین و سایر ائمه، علیهم السلام، از خدا نجات آنان را می خواهند. خدا هم به پیامبر خویش می فرماید: دست هر کس را می خواهید بگیرید و نجاتش دهید.

پس از این مرحله، باز عده ای می مانند که زخمشان سنگین است. این عده را پروردگار به دوزخ می فرستد تا جریمه اعمالشان را ببینند و از پلیدی ها پاک شوند. پس، حتی دوزخی شدن هم برای پاک شدن از پلیدی گناه و نوعی بازسازی وجودی است. با این حال، از دوزخ هم امکان نجات هست.

نجات از دوزخ با توسل به معصومین

در روایتی از امام صادق، علیه السلام، نقل شده است که فرمود: در دوزخ، کسانی هستند که از آتش در رنج اند، اما دستشان را به دعا بلند می کنند و می گویند: خدایا به حق پیامبر و اهل بیتش ما را نجات بده!

از جانب پروردگار به جبرئیل خطاب می رسد که از دوزخ کسی مرا به حق پیامبر و فاطمه و علی قسم داد؛ او را بیرون بیاور! وقتی او را از آتش نجات می دهند، خطاب می رسد که بنده من، اگر هزار بار به خودم مراجعه می کردی، به سخت گوش نمی دادم، اما بر خود واجب کرده ام که هر کس مرا به حق پیامبر و علی و فاطمه قسم دهد، خواسته اش را رد نکنم. (۱)

ندامت وحشی، قاتل حمزه سیدالشهدا علیه السلام

وحشی، در تاریخ اسلام، از منفورترین شخصیت هاست که همواره نامش در کنار نام هنده، همسر ابوسفیان و مادر معاویه، آورده می شود. او کسی است که ناجوانمردانه حمزه سیدالشهداء را کشت و شکم ایشان را پاره کرد و جگرشان را درآورد و تکه تکه کرد و به نخ کشید و به گردن زن

ص: ۶۶

۱- (۱). الامالی، شیخ صدوق، ص ۷۷۱؛ الامالی، شیخ مفید، ص ۲۱۹؛ الحقائق الناضرة، محقق بحرانی، ج ۸، ص ۴۷۰: «عن أبي جعفر، عليه السلام، قال: «إن عبدا مكث في النار سبعين خريفا والخريف سبعون سنة. ثم إنه سأل الله بحق محمد وأهل بيته صلى الله عليه وآله لما رحمتني. فأوحى الله إلي جبرئيل أن اهبط إلي عبدي فأخرجه. قال: يا رب، وكيف لي بالهبوط في النار؟ قال الله: إنني أمرتها أن تكون عليك بردا وسلاما. قال: يا رب فما علمي بموضعه؟ قال: إنه في جب في سجين. قال: فهبط جبرئيل علي النار علي وجهه. فأخرجه فقال الله عزوجل: يا عبدي كم لبثت في النار؟ قال: ما أحصى يا رب. فقال وعزتي وجلالي لولا ما سألتني به لأطلت هو أنك في النار ولكني حتمت علي نفسي أن لا يسألني أحد بحق محمد وأهل بيته صلى الله عليه وآله إلا غفرت له ما كان بيني وبينه وقد غفرت لك اليوم».

ابوسفیان انداخت. او همچنین بینی حضرت را برید، چشم حمزه را درآورد، انگشت های دست و پای ایشان را قطع کرد، لب های او را برید و دندان هایش را بیرون کشید و به بیان مختصر پیکر آن حضرت را مثله کرد. (۱) به قدری این کار در نظر پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله وسلم، ناگوار آمد که وقتی پیغمبر بدن عمومی بزرگوارشان را دید چنان گریست که صدای ناله شان در میدان جنگ پیچید و از سر ناراحتی فرمود که به خونخواهی حمزه ۷۰ تن از قریش را خواهد کشت.

در همان حال، جبرئیل نازل شد و گفت: قاتل عمومی شما یک نفر بوده، ۶۹ نفر دیگر را برای چه می کشید؟! (۲) به راستی، آیا از این خدا می شود ناامید شد و به خانه ای جز خانه او پناه برد؟ خدایی که خشم پیامبر بر دشمنان خود را نیز بر نمی تابد و می فرماید اگر به اهل مکه دست پیدا کردی:

«وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ * وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ * إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ». (۳)

و اگر ستمگر را مجازات کردید، پس فقط به مانند ستمی که به شما شده مجازات کنید، و اگر شکیبایی ورزید و از مجازات کردن بگذرید این کار برای شکیبایان بهتر است. و شکیبایی کن، و شکیبایی تو جز به توفیق خدا نیست، و بر گمراهی و ضلالت آنان و کارهایی که انجام می دهند اندوهگین مباش، و از نیرنگی که همواره به کار می گیرند، دلتنگ مشو. بی تردید، خدا با کسانی که پرهیزکاری پیشه کردند و کسانی که از هر جهت نیکوکارند می باشد.

این را هم اضافه کنیم که اولین ذکر مصیبت در اسلام برای حمزه روی داده است، زیرا پیغمبر به زنان مدینه اجازه داد که برای حمزه بلند بلند گریه کنند. (۴) خود حضرت نیز در بیشتر منبرهایشان مصیبت حمزه را یاد

ص: ۶۷

۱- (۱). شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۱، ص ۲۶۸: (حمزه سید الشهداء) ومضى رسول الله صلوات الله عليه وآله حتى بلغ احدا، فعبا الناس على مراتبهم، واستقبل المشركين وتقدم على وحمزه صلوات الله عليهما للقتال وكان منهما في ذلك اليوم ما لم ير من أحد قبلهما، وأمعنا في قتل المشركين فانهمزوا بهم فلما رأى الهزيمة من كان في المراتب التي رتبها رسول الله صلوات الله عليه وآله بين يديه انكشفوا عنه وذهبوا يطلبون الغنائم، ورمى حمزه عليه السلام وحشى الاسود عبد لجبير بن مطعم بحربة من حيث لا يراه، فقتله. قال وحشى: رأيت في عرض الناس مثل الحمل الاورق يهد الناس بسفيه هذا ما يقوم له أحد، فاستترت بشجرة أو قال: بحجر منه ليدنو الى فأرميه بالحربة من حيث لا يرانى إذ لم أكن أقدر على مواجهته. فانى على ذلك إذ بسباع بن عبد العزى قد سبقنى إليه يريد نزاله، فلما رآه حمزه مقبلا إليه قال: هلم الى يا بن مقطعة البظور - وكانت امه تخفض الجوارى - ثم حمل عليه حمزه حمله أسد، فضربه بالسيف فكأنما أخطى رأسه ووقف عليه وقد خر ميتا وهولا يرانى، وأرسلت الحربه إليه، فأصبته في مقتل، فسقط ميتا. يخبر وحشى بذلك رسول الله صلوات الله عليه وآله وقد جاء مسلما، وسأله عن ذلك، فقال له رسول الله صلوات الله عليه وآله: يا وحشى، غيب عنى وجهك فلا أراك. فلما قتل حمزه رضى الله عنه، ورأى المشركون أن أصحاب رسول الله صلوات الله عليه وآله قد انكشفوا عنه وتفرقوا خالفوا إليه، فقتلوا من كان بين يديه وجرحوه وكسروا ثنيتة اليمنى السفلى، وکلموا شفته وهشموا البيضة على رأسه وضرب نيفا وستين ضربة. وكان رسول الله صلوات الله عليه

وآله قد ظاهر يومئذ بين درعين ووقف على صخرة وانكشف الناس عنه. - شرح الأخبار، ج ١، ص ٢٧٥: (التمثيل بحمزة) ولما قتل حمزة رضى الله عنه أتت إليه هند، فبقرت بطنه وأخذت قطعة من كبده، فرمت بها في فيها ولاكتها لتأكلها، فلم تستطع أن تتبلع منها شيئا، فلفظتها، وذلك لانه قتل يوم بدر أباه. ومثلث به، فاخبر بذلك رسول الله صلوات الله عليه وآله. فقال: ما كانت لتأكلها، ولو أكلتها، لما أصابتها نار جهنم وقد خالط لحمها لحم حمزة عليه السلام. ولما وقف صلوات الله عليه وآله على حمزة ورأى تمثيلهم به، قال: لئن أمكنتني الله تعالى منهم لأمثلن منهم بسبعين رجلا. فإنزل الله عزوجل: (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ) . وقال رسول الله صلوات الله عليه وآله للمسلمين: إنهم لن يصيبوا منكم مثلها أبدا وإن كنتم من أنفسكم اوتيتم.

٢- (٢). مستدرک الوسائل، میرزای نوری، ج ٢، ص ٢٥٧؛ بحار الانوار، ج ٧٨، ص ٣٩٥: «قال ابی محمد الحسن علیہ السلام: «أول من صلى عليه من المسلمين: عمنا حمزة بن عبد المطلب، أسد الله، وأسد الرسول، فإنه لما قتل قلق رسول الله صلى الله عليه وآله، وحزن، وعدم صبره وعزاؤه على عمه حمزة فقال وكان قوله حقا: لأقتلن بكل شعرة من حمزة سبعين رجلا من مشركي قريش، فأوحى الله إليه: «إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ » . نیز تفسیر المیزان، ج ١٢، ص ٣٧٧: «عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم قتل حمزة ومثل به لئن ظفرت بقريش لأمثلن بسبعين رجلا منهم فأنزل الله وإن عاقبتم الآية. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: بل نصبر يا رب. فصبر ونهى عن المثلة».

٣- (٣). نحل، ١٢٦-١٢٨. نیز بقره، ١٩٤: «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ » .

٤- (٤). إعلام الوری باعلام الهدی، شیخ طبرسی، ج ١، ص ١٨٣، نیز بحار الأنوار، ج ٢٠، ص ٩٨: «...انصرف رسول الله صلى الله عليه وآله إلى المدينة حين دفن القتلى فمر بدور بنى الأشهل وبنى ظفر، فسمع بكاء النوائح على قتلاهن، فترقرت عينا رسول الله صلى الله عليه وآله وبكى، ثم قال: لكن حمزة لا بواكى له اليوم، فلما سمعها سعد بن معاذ وأسيد بن حضير قالا: لا تبكين امرأة حميمها حتى تأتي فاطمة، عليها السلام، فتسعدوها. فلما سمع رسول الله، صلى الله عليه وآله، الواعية على حمزة وهو عند فاطمة، عليها السلام، على باب المسجد قال: ارجعن رحمك الله فقد آسيتن بأنفسكن». نیز شجره طوبى، محمد مهدى حائرى، ج ٢، ص ٢٨٧: «فمر النبي صلى الله عليه وآله ببعض بيوتات الأنصار، فسمع بكاء النوائح على قتلاهن فترقرت عينا رسول الله، صلى الله عليه وآله، وبكى ثم قال: لكن حمزة لا بواكى له اليوم. فلما سمعها سعد بن معاذ قال: لا تبكين امرأة حميمها حتى تأتي فاطمة فتسعدوها فى البكاء على حمزة. فاجتمعن النساء عند فاطمة وهن يسعدنها فى البكاء على حمزة».

می کردند و می گریستند و مردم هم با ایشان گریه می کردند و بسیار می فرمودند که وحشی جگر مرا زخم زد.

اما سرنوشت همین وحشی بسیار عجیب و عبرت آموز است و معیار خوبی برای درک میزان لطف و رحمت حق نسبت به بندگانش است.

طبق نقل تواریخ، شش سال از شهادت حمزه سیدالشهدا گذشته بود که روزی نامه ای به دست پیامبر اسلام رسید. وحشی در نامه خود به پیامبر نوشته بود که درست است که من عموی شما را به آن وضع دلخراش کشتم، اما دلم می خواهد مسلمان شوم و توبه کنم. با این حال، آیه ای در قرآن هست که مانع می شود و مرا می ترساند؛ آن جا که در سوره فرقان می گوید:

«وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا» (۱)

و آنان که معبود دیگری را با خدا نمی پرستند، و کسی را که خدا خودش را حرام کرده است جز به حق نمی کشند، و زنا نمی کنند (۲)؛ و کسی که این اعمال را مرتکب شود به کیفر سختی برسد.

در حقیقت، او برای پیامبر نوشته بود که من هم بت پرستیده ام و هم آدم کشته ام که یکی از آن ها جناب حمزه است. به سبب وضع فرهنگی مکه هم تا توانسته ام زنا کرده ام. حال، می خواهم مسلمان شوم، اما با توجه به این آیه می دانم که اسلام مرا قبول نمی کنید. حال، چه باید بکنم؟

وقتی نامه تمام شد، جبرئیل نازل شد و به پیامبر عرض کرد: خداوند می فرماید در جواب وحشی بنویسید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» (۳)

مسلماناً، خدا این که به او شرک ورزیده شود را نمی آمرزد، و غیر آن را برای

ص: ۶۸

۱- (۱). فرقان، ۶۸.

۲- (۲). دریغ است این نکته را برای کسانی که زنا را در ردیف گناهان عادی می دانند نگوییم که خداوند زنا را بعد از

شرک و آدم کشی قرار داده است؛ یعنی گناه زنا خیلی سنگین است و بعد از بت پرستی و آدم کشی قرار دارد. (مؤلف)

۳- (۳). نساء، ۴۸. نیز نساء، ۱۱۶ «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ اضْطَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا».

هر کس که بخواهد می آمرزد. و هر که به خدا شرک بیاورد، مسلماً گناه بزرگی را مرتکب شده است.

خداوند هر گناهی - از جمله بت پرستی و زنا و آدم کشی - را می بخشد، ولی شرک را اگر ادامه پیدا کند نمی بخشد.

وقتی نامه پیامبر به وحشی رسید در پاسخ ایشان نوشت: در این آیه هم عبارت «لمن یشاء» نمی گذارد من به سوی شما بیایم. چون خدا می گوید هر کس را بخواهم می بخشم. حال آن که شاید خدا نخواهد مرا ببخشد!

نامه وحشی که به پیامبر رسید، دوباره جبرئیل نازل شد و گفت: این بار این آیه را برایش بفرست:

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا». (۱)

مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند، که خدا بدی هایشان را به خوبی ها تبدیل می کند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

وقتی نامه به وحشی رسید در پاسخ نوشت: شرایط این آیه نیز سنگین است، مخصوصاً عبارت «عمل صالحاً». از کجا معلوم که من بتوانم آن عمل صالحی را که خداوند می خواهد به همان کیفیت انجام دهم؟

دوباره، جبرئیل نازل شد و گفت: این بار این آیه را برای وحشی بفرستید:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». (۲)

بگو: ای بندگان من که با ارتکاب گناه بر خود زیاده روی کردید! از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

یعنی چرا این قدر اصرار داری که خداوند تو را نمی بخشد؟ برای چه

ص: ۶۹

۱- (۱). فرقان، ۷۰.

۲- (۲). زمر، ۵۳.

این قدر ناامید و دلسردی؟ چرا می گویی نمی شود؟ مگر دست خداوند برای آمرزیدن گناهان تو بسته است که به سوی او باز نمی گردی؟ (۱) این حقیقت مهمی است که در سوره مبارکه زمر به آن اشاره شده و شناخت آن در رشد و اصلاح زندگی بشر بسیار راهگشاست.

ص: ۷۰

۱- (۱). نور البراهین، سید نعمت الله جزائری، ج ۲، ص ۴۲۸: «أنه لما قتل حمزة وكان قد جعل له على قتله أن يعتق، فلم يوف له بذلك. فلما قدم مكة ندم على صنيعه هو وأصحابه، فكتبوا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله أنا قد ندمنا على الذي على ما صنعناه، وليس يمنعنا عن الإسلام إلا أنا سمعناك تقول وأنت بمكة «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ، الْآيَاتَانِ» وقد دعونا مع الله إلها آخر وقتلنا النفس التي حرم الله وزينا، فلولا هذه لاتبعناك، فنزلت الآية «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا الْآيَةَ»، فبعث بها رسول الله صلى الله عليه وآله إلى وحشي وأصحابه. فلما قرأوها كتبوا إليه ان هذا شرط شديد نخاف أن لا- نعمل صالحا، فلا نكون من أهل هذه الآية. فنزل «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ». فبعث بها إليهم فقرأوها، فبعثوا إليه أنا نخاف أن لا نكون من أهل مشيئته. فنزل «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» فبعث بها إليهم. فلما قرأوها دخل هو وأصحابه في الإسلام، ورجعوا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، فقبل منهم. ثم قال لوحشي: أخبرني كيف قتلت حمزة؟ فلما أخبره قال: ويحك! غيب وجهك عني، فلحق وحشي بعد ذلك بالشام وكان بها إلى أن مات». وفي خبر آخر أنه صلى الله عليه وآله سأله أنك لما أخرجت قلب حمزة ما رأيت فيه؟ قال وحشي: رأيت فيه خرقا ورصعا، فقال: نعم، مات له ابن وبنت، فالابن خرق القلب، والابنة رصعته، ثم قال له: غيب وجهك عني، فقال الوحشي: نبي وحقود، فقال: لست بحقود ولكني إذا رأيتك تجدد على حزني بحمزة، فذهب إلى الشام»، نیز تفسیر نور الثقلین، حویزی، ج ۴، ص ۳۳: «فی کتاب سعد السعود لابن طاوس رحمه الله نقلا- عن تفسیر الکلبی قال: لما جعل مطعم بن عيسى بن نوفل لعلامه وحشي ان هو قتل حمزة ان يعتقه، فلما قتله و قدموا مكة لم يعتقه. فبعث وحشي وجماعه إلى النبي عليه السلام: انه ما يمنعنا من دينك الا اننا سمعناك تقرأ في كتابك ان من يدعوا مع الله إلها آخر ويقتل النفس ويزني يلق آثاما ويخلد في العذاب، ونحن قد فعلنا هذا كله، فبعث إليهم بقوله تعالى: (إِلَّا- مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا) فقالوا: نخاف ألا نعمل صالحا، فبعث إليهم (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ) فقالوا: نخاف الا ندخل في المشية فبعث إليهم: (يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا) فجاؤوا واسلموا فقال النبي صلى الله عليه وآله لو حشي قاتل حمزة رضوان الله عليه: غيب وجهك عني. فإنني لا أستطيع النظر إليك، قال: فلحق بالشام فمات. هكذا ذكر الكلبی».

۵- انسان و شناخت برنامه های شیطان

اشاره

ص: ۷۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على أعدائهم اجمعين.

با عنایت به آیات قرآن، اهل بیت، علیهم السلام، فرموده اند که اگر انسان دچار چهار حجاب شود، تمام درهای رحمت حق به روی او بسته می شود، اما این بدان معنا نیست که او در این چهار حجاب تا ابد اسیر می ماند و راه نجاتی برایش نیست؛ زیرا وجود مبارک حضرت حق برای آنان که دچار این حجاب ها هستند راه نجاتی قرار داده که این راه به تعبیر قرآن کریم «انابه» است. (۱) مراد از انابه این است که مردم از این که به خدا پشت کرده اند غمگین باشند و دوباره به خدا رو کنند. در این مقام است که همه درهای بسته به روی آن ها باز می شود و نجات پیدا می کنند.

این حجاب ها کدامند؟

این چهار حجاب بر اساس تعالیم قرآن کریم از این قرارند:

حجاب اول: شیطان

همچنان که در گفتارهای قبل بیان داشتیم، شیطان دشمنی است که میان

ص: ۸۱

۱- (۱) پی نوشت . اشاره است به: غافر، ۱۳: «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ» . - شوری، ۱۳: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» . - رعد، ۲۷: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ» . - لقمان، ۱۵: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِيٰ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» .

انسان و پروردگار فاصله می شود و نمی گذارد نور فیوضات حق به انسان برسد. از این رو، قرآن مجید بارها از این موجود به «عدو مبین» یاد کرده است. (۱) از جمله، در این آیه:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ». (۲)

ای فرزندان آدم! آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را پرستید که او بی تردید دشمن آشکاری برای شماست؟

در قرآن، وقتی کلمه «عهد» کنار «الی» می آید دیگر به معنای پیمان و قرارداد نیست، بلکه به معنای سفارش و وصیت است. بدین ترتیب، معنی آیه این است که آیا به شما فرزندان آدم سفارش و وصیت نکردم که از شیطان فرمان نبرید و او را عبادت و بندگی نکنید که بی تردید او دشمن آشکار شماست؟

به راستی، چقدر به انسان سفارش شده که تابع شیطان نباشد! مگر نه این است که شیطان همان موجود سرکشی است که هم ضد خداست و هم می خواهد ضد خدا بسازد؟ اگر او تنها خودش را در ضد بودن با خدا محدود می کرد و کاری به کار فرزندان آدم نداشت، مشکلی در کار نبود و سفارشی هم لازم نمی آمد، ولی مسئله این است که این موجود در هر لباسی که باشد به دشمنی با انسان بر می خیزد. برای مثال، شیطان در زمان حضرت سیدالشهداء، علیه السلام، به شکل یزید؛ در زمان حضرت ابراهیم، علیه السلام، به صورت نمروذ؛ و در زمان وجود مبارک رسول خدا، صلی الله علیه و آله، به صورت رؤسای مکه ظاهر شده بود که قرآن از آن ها به شیاطین تعبیر کرده است (دقت شود! نه حزب شیطان یا مرید شیطان بلکه خود شیطان):

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَاطِئِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرُهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ». (۳)

و این گونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم، که

ص: ۸۲

۱- (۱). بقره، ۱۶۸؛ نیز بقره، ۲۰۸؛ انعام، ۱۴۲: «... وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»؛ نیز اعراف، ۲۲: «... أَلَمْ أَنهَكُم مِّنْ تِلْكَ الْأَشْجَارِ الَّتِي أَنْهَكُم عَنْهَا لِكَيْ لَا تَكُونُوا مِثْلَ الْذَلِيلِينَ...»؛ یوسف، ۵: «قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصِبْ مِنْهُنَّ حَقًّا عَلَيْكُمْ إِنَّهُنَّ لِيُفْسِدْنَ عَلَيْكُمْ وَأَنْهَيْنَكُمْ عَنْهَا لِئَلَّا تُكْفِرُوا بِنِعْمَتِي عَلَيْكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ فَاذْكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْهَكُم عَنْهَا لِكَيْ لَا تَكُونُوا مِثْلَ الْذَلِيلِينَ...»؛ کهف، ۵۰: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»؛ طه، ۱۱۷: «فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَ لِرِزْقِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى»؛ قصص، ۱۵: «وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ»؛ فاطر، ۶: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ»؛ يس، ۶۰: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»؛ زخرف، ۶۲: «وَ لَا يَصُدَّنَّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ

عَدُوٌّ مُبِينٌ « ؛ ص ٨٢: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ» .

٢- (٢) . يس، ٦٠.

٣- (٣) . انعام، ١١٢؛ نيز فرقان، ٣١: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا» .

برای فریب مردم همواره گفتاری باطل ولی به ظاهر آراسته و دلپسند به یکدیگر القاء می کنند، و اگر پروردگارت می خواست چنین نمی کردند. پس آنان و آنچه را به دروغ به هم می بافند واگذار.

خداوند در این آیه پیغمبر خویش را دلدار می دهد که شیاطین فقط مزاحم تو نشده اند، بلکه هر پیغمبری از پیغمبران الهی این مزاحمان را داشته است. البته، شیاطین مزاحم خود پیامبران نمی شدند، چون به آن ها دسترسی نداشتند، بلکه مزاحمت خطرناکی که آن ها داشتند این بود که به فرموده قرآن مجید راه مستقیم الهی را به مردم با وسوسه هاشان بیراهه نشان می دادند و می گفتند این جاده انحرافی است و به جایی نمی رسد. (۱) در روزگار ما هم، تلقینات بعضی از مردم که گاهی به افراد متدین می گویند: این همه نماز خواندی به کجا رسیدی؟ این همه روزه گرفتی چه شد؟ این همه با اهل بیت در ارتباط بودی به چه رسیدی؟ و... از همین باب است. این وسوسه ها در آنان که نسبت به راه حق و نسبت به قرآن بینایی کافی ندارند اثر می کند، اما آن عده که بینایی و بصیرت دارند، به فرموده قرآن مجید، در پاسخ چنین سوالاتی می گویند:

«وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لِدَارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنَعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ». (۲)

و هنگامی که به پرهیزکاران گویند: پروردگارتان چه چیزی نازل کرد؟ گویند: خیر را [که قرآن هدایت گر است و سراسر آیاتش وحی الهی است، نازل کرد]. برای کسانی که نیکی کردند [پاداش] نیکویی در این دنیاست، و همانا سرای آخرت بهتر است، و سرای پرهیزکاران چه نیکوست!

شیاطین می پرسند: مگر خدا برای شما چه کرده و چه فرو فرستاده؟ آن ها می گویند: او همه خوبی ها را برای ما فرستاده است: بدن سالم، چشم سالم، عقل سالم، پوست سالم، چارچوب سالم، زبان گویا، پیغمبران، قرآن، زندگی در عالم هستی، و پس از مرگ لقاء و مقام قرب

ص: ۸۳

۱- (۱). آل عمران، ۹۹: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» ؛ نیز اعراف، ۴۴؛ نیز هود، ۱۹: «الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ» ؛ اعراف، ۸۶: «وَ لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ طَوْعًا وَ تَصَدُّونَ وَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ اذْكَرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمْ وَ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» ؛ نیز ابراهیم، ۳: «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ» .

۲- (۲). نحل، ۳۰.

و بهشت و همنشینی با انبیاء...؛ کدام خیر را خداوند باید برای ما می فرستاده که نفرستاده است تا شما به یاوه بگویید: ﴿مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ؟﴾

این پاسخ مردم بصیر است، اما همه مردم این بصیرت را ندارند و با وسوسه گری های شیاطین جن و انس راه حق را گم می کنند و دلسرد می شوند و در نهایت، از همه خیرات دور می شوند و از آن می برند و بدین ترتیب، شیطان بین آنان و خدا حجاب می شود و دیگر فیوضات حق، جز همین آب و نان و زندگی ظاهری، به آن ها نمی رسد.

برنامه های شیطان

برای شناخت راه حق از باطل و درک درست حجاب بودن شیطان شناخت برنامه های او در درجه اول اهمیت قرار دارد. شیطان که در هر روزگاری به صورتی است و خداوند متعال او را دشمن انسان معرفی کرده و سفارش فرموده که او را بندگی نکنید برنامه هایی دارد که همه انسان ها را به آن ها دعوت می کند. قرآن در این باره می گوید:

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾. (۱)

شیطان، شما را [به هنگام انفاق مال با ارزش] از تهیدستی و فقر می ترساند، و شما را به کار زشت [چون بخل و خودداری از زکات و صدقات] امر می کند، و خدا شما را از سوی خود وعده آمرزش و فزونی رزق می دهد؛ و خدا بسیار عطا کننده و داناست.

در این آیه، پروردگار دو برنامه خویش را به همراه دو برنامه شیطان برای انسان بیان می کند تا معلوم شود که شیطان کیست.

یکی از برنامه های شیطان «یعدکم الفقر» است؛ یعنی تا انسان برای کار خیری دست به مال خود می برد، او را از تنگدستی و تهیدستی می ترساند و می گوید: چراغی که به خانه رواست بر مسجد حرام است! به تو چه

ص: ۸۴

ربطی دارد که در کار خدا دخالت می کنی؟ اگر خدا نمی خواست که این فرد فقیر نمی شد! تو زحمت کشیده و عرق ریخته ای تا پول درآوری، برای چه می خواهی این جا آن را هزینه کنی؟ درمانگاه و مدرسه و بیمارستان را دولت باید بسازد و از یتیم ها و معلول ها هم او باید نگهداری کند. تو برای چه می خواهی پول بدهی؟ فردا، تو عروس و داماد و نوه داری، امروز باید برای فردا ذخیره کنی و اگر بخواهی این طور در راه خدا هزینه کنی، هم خودت گرفتار می شوی و هم خانواده ات. این دعوت و سخن شیطان است.

دعوت پروردگار

پروردگار عالم، در پاسخ و سوسه های شیاطین، ابتدا خزائن آسمان و زمین را از آن خود می خواند (۱) و سپس می فرماید:

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (۲)

هر کس کار نیک بیاورد، پاداشش ده برابر آن است، و آنان که کار بد بیاورند، جز به مانند آن مجازات نیابند و ایشان مورد ستم قرار نمی گیرند.

یعنی اگر کسی تومانی در راه خدا هزینه کند، خداوند ده برابر آن را به او بر می گرداند. حتی در برخی روایات، پاداش بعضی اعمال خیر تا ۷۰ برابر است. (۳)

دعوت به فحشا

برنامه دوم شیطان دعوت مردم به فحشاست. او همواره انسان را وادار به ارتکاب فحشا می کند؛ یعنی به انجام کارهای زشت فرا می خواند، در حالی که خداوند انسان ها را به مغفرت و آمرزش خود دعوت می کند تا بر کار خیر آنان بیافزاید:

«وَاللَّهُ يَعِدُّكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

ص: ۸۵

۱- (۱). حجر، ۲۱: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» .

۲- (۲). انعام، ۱۶۰.

۳- (۳). از جمله، در روایتی خداوند متعال چند هزار سال پیش از حادثه کربلا به حضرت موسی، علیه السلام، در کوه طور می فرماید که اگر برای مجالس امام حسین هزینه کنی، تا ۷۰ برابرش را به تو عطا نکنم از دنیا نخواهی رفت. (مولف)

گاهی لطف و رحمت پروردگار بر بندگان خویش عجیب است. برای مثال، کسی در راه خدا ثروتش را می گذارد، ولی او احسان آن شخص را با پول و باغ و ویلا و ماشین جبران نمی کند، بلکه ارزشمندتر از آن را به او عطا می کند. (۱) برای نمونه، وجود مبارک خدیجه کبری، سلام الله علیها، ثروتش را با نیت خالص برای خدا هزینه کرد، اما پروردگار در دنیا ثروت او را با پول و ثروت بیشتر جبران نکرد، زیرا نیت والای آن حضرت با ثروت جبران نمی شد. در عوض، خداوند متعال فرزندی چون فاطمه زهرا، سلام الله علیها، به او عنایت کرد که برترین زنان عالم است. در آخرت نیز خداوند یازده امام و امّ الائمه، علیهم السلام، را به او ارائه می کند و می گوید این نتیجه دین و ایمان و اخلاق و انفاق توست.

بهره ای که ایشان در قیامت از دختر بزرگوار و یازده امامی که ایشان مادر آنان است می برد، چه بهره ای است و چه کسی می تواند آن را حساب کند؟

نمره فرزند نیک

یک روز، وقتی پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله، از قبرستانی عبور می کردند، به یاران خویش فرمودند: عجله کنید تا زودتر از قبرستان بیرون برویم! اما چند روز بعد که از همان راه بر می گشتند قدم های مبارک را کند کردند و فرمودند: آهسته برویم!

یکی از اصحاب گفت: یا رسول الله، چند روز پیش که از اینجا عبور کردیم فرمودید تندتر برویم و امروز گفتید آهسته! علت چیست؟

حضرت فرمود: آن روز مّیتی را عذاب می کردند و من طاقتش را نداشتم، ولی امروز دیدم او در خوشی و رفاه است. از جبرئیل سبب را پرسیدم، گفت: فرزندی که از او به جا مانده در مدرسه از معلم خود

ص: ۸۶

۱- (۱). بقره، ۱۶۱: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.»

بسم الله الرحمن الرحيم را یاد گرفته است. تا این فرزند این عبارت را خواند، خداوند فرمود: فرزند این مرد مرا رحمان و رحیم می خواند و من حیا می کنم با این وصف پدرش در عذاب باشد. برای همین او را می بخشم. (۱) آنجا که مسلمانی معصیت کار با بسم الله فرزندش از آتش نجات پیدا می کند، بهره خدیجه کبری از فرزندانش چه خواهد بود؟ والله العالم!

معامله با خدا چنین است

یادم هست در یکی از روزهای سرد تهران، پیاده در یکی از خیابان های فرعی راه می رفتم که دیدم مرد موقری با ادب کنار در یکی از منازل کاخ مانند آن جا ایستاده است. به دو سه قدمی ایشان که رسیدم سلام کرد و مرا به منزل خویش دعوت کرد و گفت: می خواهم موضوعی را به شما بگویم!

آن روزها، امنیت هم اندکی کم بود و تردید داشتم که داخل بروم یا نه. بالاخره با توکل بر خدا داخل شدم.

منزل حیاط بسیار باصفایی داشت. ساختمان هم دو طبقه بود. وقتی رفتیم طبقه بالا و نشستیم، آن مرد خانمش را نیز صدا کرد و به ایشان گفت: کسی که گاهی حرفش را با هم می زدیم ایشان است! خانمش هم زن موقر و با حجابی بود. ایشان هم آمد و نشست.

پس از آن، مرد گفت: من زیاد پای منبر نمی روم، اما گاهی در جلسات شما شرکت کرده ام و طبق همان حرف ها چند معامله با خدا انجام داده ام.

البته ایشان نگفت چه معامله ای، ولی از ظاهر امر معلوم بود که معامله مالی در میان بوده است، زیرا ثروتمندان بهترین معامله ای که می توانند با خدا بکنند معامله مالی است؛ همان طور که یک عالم بهترین معامله ای

ص: ۸۷

۱- (۱)). مشابه این روایت: عوالی اللثالی، أحسائی، ج ۳، ص ۲۸۴: «روی ان عیسی علیه السلام مر بقبر وهو یعذب، ثم مر به فی عام آخر فوجده لا یعذب! فقال الحواریون: یا روح الله مررنا بهذا القبر عام أول وهو یعذب ومررنا به الآن وهو لا یعذب؟ فقال علیه السلام: «انه كان له ولد صغير فبلغ الغلام، فأصلح طريقا وآوى یتیما، فغفر الله لأبيه بما كان منه».

که می تواند با خدا بکند آموختن آن به دیگران است و معامله شخصی که در میان مردم آبرویی دارد مایه گذاشتن از آبرویش است. دلیل مطلب هم این است که خداوند در وصف متقین فرموده است:

«وَمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (۱)

از هر چه روزی آنان کرده ایم انفاق می کنند.

او گفت: من چند معامله با خدا کردم، اما هر چه صبر کردم بینم خداوند چگونه آن را ده برابر می کند خبری نشد. مدتی گذشت. گذرنامه پسرم آماده بود تا با بالاترین نمره ها وارد یکی از دانشگاه های معتبر آمریکا شود. وضع ملی من هم آن قدر خوب بود که می توانستم در آن جا برایش خانه ای بخرم. رشته ای هم که قرار بود او در آن تحصیل کند از مهم ترین رشته های روز جهان بود و فارغ التحصیلان آن را بسیار گرامی می داشتند.

به هر حال، یک هفته به پرواز مانده، یک شب پسرم آمد و من و مادرش را صدا کرد و خیلی نرم از ما پرسید: چقدر به من علاقه دارید؟ گفتیم: خیلی. چطور؟ گفت: شما با این علاقه ای که به من دارید خیر مرا می خواهید یا نمی خواهید؟ گفتیم: خیر تو را می خواهیم. گفت: من تحقیق کردم و دیدم خیر من در این است که به جای آمریکا به قم بروم تا علوم اهل بیت را یاد بگیرم و این چند ساله عمر را به اهل بیت خدمت کنم. نظر شما چیست؟ گفتیم: باشد. فردا با هم می رویم قم خانه ای می گیریم و هر دختری را هم که بخواهی از همکاران و هم صنف ها برایت خواستگاری می کنیم. مادرش هم به او گفت: تو اگر در آمریکا دکترای بگیری، باعث روسفیدی من پیش فاطمه زهرا نیستی. اما اگر بخواهی به اهل بیت خدمت کنی، سبب روسفیدی منی.

او ادامه داد: پسرم الان در قم است، دروس سطح را خوانده و مشغول

ص: ۸۸

به حکمت و فلسفه و عرفان است و انسان به درد بخوری برای دین خداست. این مزدی بود که خدا به من داد و اسباب شگفتی ام شد.

پنج سالی از این ماجرا گذشت و من این پدر را ندیدم. بعد از آن، وقتی ایشان را دیدم از پسرشان پرسیدم و گفتم: دلم می خواهد ایشان را ببینم.

او گفت: هم او به آنچه می خواست رسید و هم من. با برنامه ای که او داشت و راهی که در پیش گرفته بود رستگار شد و خدا از این بابت مزد ما را داد، ولی سر آخر برای اینکه نمره کامل به ما و به او بدهد، او را از ما گرفت. زیرا حدود یک ماه پس از ملاقاتمان او سرطان گرفت و نزد خدا رفت. از آن روز، ما جزو گروه صابران شدیم و کانالی هم به صلوات و رحمت خدا برایمان زده شد، زیرا خداوند می گوید:

﴿وَلَيَنْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ . الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ . أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ .﴾ (۱)

و بی تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات [نباتی یا ثمرات باغ زندگی از زن و فرزند] آزمایش می کنیم. و صبرکنندگان را بشارت ده. همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او باز می گردیم. آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارش بر آنان است و آنانند که هدایت یافته اند.

چنین ایمانی را چه کسی می تواند با سال ها تحصیل کسب کند؟ و اصلاً مگر رسیدن به چنین جایگاهی از چنین راه هایی ممکن است؟ آری، سنت پروردگار این نیست که همواره مقابله به مثل کند و در مقابل پول فقط پول بدهد، بلکه گاهی در برابر آن ایمان یا فرزند صالح و... به

ص: ۸۹

انسان می بخشد. خدیجه کبری مصداق بارز این معناست که خداوند در برابر ثروتش آبروی دنیایی و اخروی، ایمان قوی، فرزند مبارک، و ذریه پاک و صالح به او عطا فرمود. مقامی که با هزینه کردن همه دارایی جهان هم نمی توان آن را برای لحظه ای خرید یا آن را از آن خود کرد.

﴿وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.

سفره پروردگار خیلی گسترده است و او بهتر می داند با بندگانش چگونه معامله کند یا به کجا دعوتشان کند و چه مزدی به آن ها بدهد. این میزان شناخت برای هر انسانی لازم است تا بتواند حجاب ها را کنار بزند و به هر چه خدا به آن دعوت کرده لبیک بگوید و از آنچه شیطان به آن دعوت می کند دور بماند.

آیه دیگری که پرده از برنامه شیاطین بر می دارد در سوره مبارکه بقره است:

﴿أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾. (۱)

شیاطین شما را به آتش جهنم دعوت می کنند.

در حالی که دعوت خدا این است:

﴿سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾. (۲)

و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش [به وسعت] آسمان ها و زمین است بشتابید؛ بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است.

وقتی انسان این آیات قرآن را می فهمد، اولاً لذت می برد؛ ثانياً مصونیت پیدا می کند؛ و ثالثاً، با این فهم و شعور و معرفت شیطان را در مقابل خود به شدت ضعیف می بیند. اصولاً، با فهم قرآن است که انسان از بودن با خدا، از عبادت او، از دست گذاشتن در دست انبیاء، و از همراه شدن با امامان لذت می برد و حاضر نیست چیزی را با این لذت

ص: ۹۰

۱- (۱). بقره، ۲۲۱: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَأَمَّهُ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبِيدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» .

۲- (۲). آل عمران، ۱۳۳.

شریک کند یا چیزی غیز از خدا بخواهد. زیرا:

خلاف مروت بود که اولیا تمنا کنند از خدا جز خدا.

ابراهیم، علیه السلام، در آتش

در روایات آمده است که وقتی می خواستند حضرت ابراهیم، علیه السلام، را با منجنیق به داخل آتش گداخته پرتاب کنند، جبرئیل به خداوند عرض کرد: خدایا، در همه عالم همین یک دوست را داریم و این را هم دشمنان دارند می سوزانند!؟

از پروردگار خطاب رسید که برو و اگر کمکی خواست برایش انجام بده! جبرئیل نزد حضرت آمد و گفت: من چه می توانم برایت بکنم؟ گفت: هیچ! گفت: دارند تو را در آتش می اندازند! گفت: مرا به عشق کسی دارند در آتش می اندازند که خالق من است. تو چه کار می خواهی برای من بکنی؟ گفت: آمده ام کاری برایت بکنم و مانع شوم. گفت:

«علمه حسبی».

همین که او دارد مرا می بیند و به حالم آگاه است مرا کافی است. برو و میان من و محبوبم فاصله نشو! (۱) چنین ایمانی بود که آتش را بر ابراهیم «برد و سلام» (۲) کرد که اهل دل آن را به گلستان تعبیر می کنند. آری، اگر انسان دعوت حق را بفهمد و از شیاطین دور باشد و این حجاب میان او و خدا نباشد، از بودنش در این دنیا لذت می برد و از عبادت و خدمت و حتی مصائبش غرق سرور می گردد و در همه حال استدعا می کند که:

«فلا تخیب بوجهک الکریم عنی» (۳).

ص: ۹۱

۱- (۱). اقتباسی است از این روایت: الأمالی، شیخ صدوق، ص ۵۴۲: «علی بن موسی الرضا، علیه السلام، قال: إن إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا وَضِعَ فِي كَفَّةِ الْمَنْجَنِيقِ غَضِبَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: مَا يَغْضِبُكَ يَا جِبْرَائِيلُ؟ قَالَ: يَا رَبِّ خَلِيلُكَ لَيْسَ مِنْ يَعْبدُكَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ غَيْرِهِ، سَلَطْتَ عَلَيْهِ عِدْوَكَ وَعِدْوَهُ! فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: اسْكُتْ، إِنَّمَا يَعْجَلُ الْعَبْدَ الَّذِي يَخَافُ الْفُوتَ مِثْلَكَ، فَأَمَّا أَنَا فَإِنَّهُ عَبْدِي آخِذُهُ إِذَا شِئْتُ. قَالَ: فَطَابَتْ نَفْسُ جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَالْتَفَتَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ؟ فَقَالَ: أَمَا إِلَيْكَ فَلَا. فَأَهْبَطَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَهَا خَاتَمًا فِيهِ سِتَّةٌ أَحْرَفٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، فَوَضَعْتُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ، أَسْنَدْتُ ظَهْرِي إِلَى اللَّهِ، حَسْبِيَ اللَّهُ».

۲- (۲). اشاره است به: انبیاء، ۶۹: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ» .

۳- (۳). از دعای ابو حمزه ثمالی.

٦- جهل: دشمن انسان

اشاره

ص: ٩٥

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمّد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

در برخی روایات اسلامی، حضرات معصومین، علیهم السلام، به معرفی دوستان و دشمنان انسان پرداخته اند. (۱) از جمله، وجود مبارک حضرت رضا، علیه السلام، در روایتی زیبا می فرمایند:

«صدیق کل امرء عقله، وعدوه جهله».

دوست هر انسانی عقل او و دشمنش جهل اوست.

رسول گرامی اسلام، صلی الله علیه وآله، نیز عقل و جهل را معیار فقر و غنای آدمی می دانند و می فرمایند:

«لا فقر أشد من الجهل، ولا مال أعود من العقل» (۲).

بدین ترتیب، می توان نتیجه گرفت که بهترین دوست انسان عقل و بدترین دشمن او جهل و نادانی است.

جهل چگونه دشمنی است؟

جهل و نادانی پایه و اساس ناآگاهی و دوری از معارف و حقایقی است که سعادت دنیا و آخرت انسان را تأمین می کنند. برای همین، اگر کسی

ص: ۹۷

۱- (۱) پی نوشت. از جمله این روایات: میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۸۴۷: - الإمام علی (علیه السلام): الهوی أعظم العدوین. - عنه (علیه السلام): أعدی عدو للمرء غضبه وشهوته، فمن ملکهما علت درجته وبلغ غایته. - عنه (علیه السلام): نفسک أقرب أعدائک إليك. - الإمام الصادق (علیه السلام): احذروا أهواءکم كما تحذرون أعداءکم، فلیس شیء أعدی للرجال من اتباع أهوائهم وحصائد ألسنتهم. - رسول الله (صلی الله علیه وآله): أعدی عدوک نفسک التي بین جنییک. - عنه (صلی الله علیه وآله): والذی نفسی بیده ما من عدو أعدی علی الإنسان من الغضب والشهوة، فاقمعوها واطمئونها. - عنه (صلی الله علیه وآله): لیس عدوک الذی إن قتلته کان لک نورا، وإن قتلک دخلت الجنة، ولكن أعدی عدو لک ولدک الذی خرج من صلبک، ثم أعدی عدو لک مالک الذی ملکت یمینک.

۲- (۲). السرائر، ابن إدريس، حلی، ج ۳، ص ۶۲۲: «یا علی! لا فقر أشد من الجهل، ولا مال أعود من العقل...»؛ نیز الکافی، ج ۱، ص ۱۱؛ نیز علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۰۱، نیز تحف العقول، حرانی، ص ۴۴۳: «عن الحسن بن الجهم قال: سمعت الرضا علیه السلام يقول: «صدیق کل امرء عقله، وعدوه جهله».

با این دشمن زندگی کند و با آن هم نفس باشد، به فرموده قرآن کریم در سوره مبارکه هود، در دنیا و آخرت روی سعادت را نخواهد دید، (۱) زیرا سعادت آخرت انسان با سعادت دنیای او تامین می شود. پس، کسی که در دنیا اهل ایمان به خدا و قیامت و اخلاق پاک و عمل صالح نباشد- که همگی از برکت معرفت به دست می آیند- در آخرت نیز بهره و نصیبی از آن ها نخواهد داشت.

تفاوت علم و ایمان

در این جا، ذکر این نکته لازم است که علم غیر از ایمان است. علم دانستن است و ایمان دل بستن. تنها در فضای معرفت است که انسان وجود مقدس حضرت حق را با چشم دل خویش زیبای بی نهایت می بیند و دل به تماشای آن می دهد و در نتیجه، او را به دلبری بر می گزیند و خود دل داده او می شود. هاتف اصفهانی در ترجیع بند معروف خود می گوید:

چشم دل باز کن که جان بینی

آنچه نادیدنی است آن بینی

گر به اقلیم عشق روی آری

همه آفاق گلستان بینی

آنچه نشنیده گوشت آن شنوی

و آنچه نادیده چشمت آن بینی

دل هر ذره را که بشکافی

آفتابیش در میان بینی

تا بدانجا رساندت که یکی

از جهان و از جهانیان بینی

با یکی عشق ورز از دل و جان

تا به عین یقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو.

چنین کسی دیگر دل به صورت های زیبا نمی دهد تا آن زیبا نقش مستقلى در زندگى اش به عهده بگیرد. او همه زیبایى ها را جلوه ای از زیبایى خدا مى بیند. از این رو، هیچ وقت دل به چیزى نمی دهد که با از دست رفتن خرابى برای دل باقى مى ماند.

ص: ۹۸

۱- (۱). اشاره است به این آیه: هود، ۱۰۶ - ۱۰۷: «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ».

مجنون عامری از افراد قبیله بنی عامر و معاصر با وجود مبارک حضرت مجتبی، علیه السلام، بود. حکایت او چنین بود که به دختری به نام لیلی دل بسته بود، اما پدر آن دختر حاضر نبود دخترش را به عقد مجنون در آورد و همین فراق و سنگینی بار هجران باعث شده بود که او به درون و روان و فکر و بدنش فشار بیاورد و کارهای عجیبی انجام دهد. از این رو، مردم او را مجنون می خواندند، در حالی که به معنای لغوی دیوانه نبود. او اسیر محبتی شده بود و همه چیز را از دریچه این محبت می دید. او در شعری درباره این حالت خود گفته است:

ی

اویح من أُمسی تخَلّس عقله

فاصبح مذهوباً به کلّ مذهب

خلیعاً من الاخوان الاّ معذراً

یضاحکنی من کان یهوی تجنّبی

اذا ذکرت لیلی عقلت وراجعت

روائع عقلی من هوی متشعب

وقالوا صحیحّ ما به طیف جنّه

ولا لمم الاّ افتراء التکذّب. (۱)

یعنی او تنها زمانی که از لیلی سخن به میان می آمد عاقل می شد و پریشانی خاطرش به جمعیت بدل می گشت. البته، این حال مناسبی نیست، اما به هر حال برای مجنون پیش آمده بود. برای همین، سفارش شده است که انسان نباید مقدمات بروز چنین حالاتی را نیز فراهم کند؛ زیرا عشق مانند شعله نیست که ناگهان در چراغدان دل روشن شود، بلکه محصول سلسله مقدماتی است که شامل دیدن و حرف زدن و نامه گرفتن و نامه رد و بدل کردن و... می شود. در نتیجه، همه باید مواظب باشند تا این مقدمات برایشان فراهم نشده و گرفتار نشوند. اگر هم این مقدمات برای کسی فراهم شد، باید سعی کند زلف این مقدمات را به مسائل الهی گره بزند تا این عشق او را در چاه فساد و گناه و آلودگی و معصیت نیندازد.

ص: ۹۹

به هر حال، مجنون یا لیلی این مقدمات را فراهم کرده بودند و به هم دل داده بودند؛ اما چون هر دو قبیله مسلمان بودند و پدر دختر حاضر به این ازدواج نبود، پدر مجنون به مدینه به محضر مبارک حضرت مجتبی، علیه السلام، رفت؛ زیرا می دانست که این گره به دست کسی جز حضرت مجتبی، علیه السلام، باز نمی شود؛ چرا که خداوند به این بزرگواران اجازه داده هر گرهی را که به مصلحت می دانند باز کنند، مگر اینکه باز شدن آن به مصلحت انسان نباشد. معنی به مصلحت نبودن این است که گاهی گرهی از زندگی انسان باز می شود، ولی در عوض، ده گره دیگر به زندگی او می افتد.

شرارت مرد بینوا

در روایات آمده است که روزی، حضرت موسی بن عمران، علیه السلام، برای مناجات با خدا به کوه طور می رفت. حضرت در راه مردی را دید که تا شکم در خاک فرو رفته است. پرسید: چرا با خود چنین کرده ای؟ گفت: آخرین لباسی که داشتم امروز پاره شد و از تنم فرو ریخت و دیگر چیزی برای پوشیدن ندارم. خوب است حال که به کوه طور می روی، از پروردگار گشایشی نیز برای کار من بخواهی!

وقتی حضرت موسی به دعا و مناجات و راز و نیاز مشغول شد، از حضرت حق گشایش کار آن مرد را نیز طلب کرد. از قضا، بعد از ظهر همان روز، کسی یک دست لباس به آن مرد داد و خواسته حضرت موسی بر آورده شد.

سه روز بعد، وقتی حضرت از کوه طور بر می گشت، مردم زیادی را دید که در جایی جمع شده اند و شهر شلوغ شده است. از ماجرا پرسید. گفتند: یک نفر شراب خورده و در حال مستی مردم را زده و یک نفر را

هم کشته است. پرسید: این فرد بی تربیت بی ادب کیست که چنین کاری کرده است؟ راه را برای ایشان باز کردند. وقتی حضرت پیش آمد، دید همان شخص برهنه است که لباس برای پوشیدن نداشت!

سعدی شیرازی ضمن بیان این مطلب، در مواعظ خویش می گوید:

آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد

هر کسی را هر چه لایق بود داد

گر توانا بینی ار کوتاه دست

هر که را بینی چنان باید که هست

اینکه مسکین است اگر قادر شود

بس خیانت ها کزو صادر شود

گر به محروم اگر پر داشتی

تخم گنجشک از هوا برداشتی.

کسی که به گربه پر نداد مصلحت گربه و طبیعت را در نظر داشت؛ کسی که به حمار شاخ نداد مصلحت او و مردم را در این می دید و می دانست اگر این حیوان شاخ داشته باشد، یک کیلو بار هم برای بشر جا به جا نمی کند؛ در عین حال، او به گاو شاخ داد، برای این که می دانست بدن گاو به آن نیاز دارد (امروزه، در علم ثابت شده که شاخ گاو در زمستان و تابستان با حفره هایی که دارد کار رادیاتور ماشین را انجام می دهد. یعنی در تابستان از طریق شاخ حرارت بدن گاو را کم می کند و در زمستان حرارت بدن گاو را بالا می برد. اگر حرارت بدن گاو نامنظم باشد، شیر نمی دهد و به تبع، انسان پنیر و کره و ماست و دوغ و ... هم ندارد). این مصلحت است.

عمل معصومین نیز بر اساس مصلحت است

معصومان بزرگوار نیز، چه زمانی که در بین مردم بودند و چه در زمان ما که حضور فیزیکی ندارند، اجازه گره گشودن از مشکلات مردم را دارند؛ البته به شرطی که مصلحتی در آن باشد. بنابراین، اگر گره داران به درگاه پروردگار نالیدند و به ائمه طاهرین متوسل شدند و گره از کارشان باز نشد، بدانند که با باز شدن این گره ده گره دیگر به زندگی شان می افتاده

است. پس، به همین گره قانع باشند و از خدا گله نکنند و شاکی نباشند. به قول خواجه شیراز:

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن

که خواجه خود روش بنده پروری داند. خداوند خود مصلحت امور را می داند و کارها را به حکمت بالغه خویش به انجام می رساند.

دوستی با غیر خدا روا نیست

مجنون دلدادگی لیلی و لیلی دلدار او شده بود. این در حالی است که باید این دلبری و دلدادگی فقط در رابطه با خدا باشد. غیر خدا را تنها باید در حدی دوست داشت که او اجازه می دهد. حد این دوست داشتن نیز در دین معین شده است و در سوره توبه از آن سخن به میان آمده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾
* قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ . (١)

ای اهل ایمان! اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنان را دوستان و سرپرستان خود مگیرید؛ و کسانی از شما که آنان را دوست و سرپرست خود گیرند، هم اینانند که ستمکارند. بگو: اگر پدرانتان و فرزندانان و برادرانتان و همسرانتان و خویشانان و اموالی که فراهم آورده اید و تجارتي که از بی رونقی و کساد می ترسید و خانه هایی که به آن ها دل خوش کرده اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب ترند، پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد؛ و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند.

بر اساس این آیه، محبت به غیر خدا تا جایی صحیح است که این محبت انسان را از خدا و پیغمبر و کوشش در راه خدا باز ندارد. اگر

ص: ۱۰۲

محبتی این عواقب را برای انسان نداشته باشد، حلال است، ولی اگر محبتی این خسارت را به بار آورد، بر انسان حرام است و او را سرانجام اهل عذاب خواهد کرد.

به راستی، چرا انسان باید با دل خود کاری کند که او را اهل دوزخ کند؟ او باید جلوی خویش را بگیرد و در بعضی مقدمات وارد نشود. مثلاً، تلفن‌ها و گفتگوهایش را طولانی نکند؛ به خواسته‌های دل خویش پاسخ ندهد و بداند که دل او دشمنان فراوانی دارد و اگر آن را به غارت و اسارت ببرند پس گرفتارش بسیار مشکل است. (۱) وقتی دل برقرار خویش است، آدمی راحت است: نه بی‌خواب می‌شود؛ نه ضعف اعصاب می‌گیرد؛ نه عصبانی می‌شود؛ نه بی‌جهت گریه سر می‌دهد؛ نه ناامید و دلسرد می‌شود؛ و نه حسرت می‌خورد. چه خوب است انسان چنین باشد و در برابر هر محبت غیر خدایی این شعر امیر خسرو را با خود زمزمه کند که:

با جز تو چه کار، تا تو هستی؟ در کعبه خطاست بت پرستی. (۲)

انسان همواره باید مراقب باشد که «این لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب» دنیایی دل او را چونان «ترکان یغمایی» به غارت نبرند و او را به «فغان و آه» مبتلا نکنند. (۳) زیرا وقتی دل رفت و دلبران قلابی نتوانستند توقعات آدمی را برآورده کنند، ناراحتی‌های فکر و روح و قلب و روان شروع می‌شود. وقتی مرغ دل از قفس وجود آدمی به بام دشمن دوست نما نشست، کم‌کم پر و بال می‌ریزد و خراب می‌شود و وقتی دیگر به درد نخورد دورش می‌اندازند و می‌روند سراغ دل دیگری می‌گردند. از این رو، همه باید از خود پرسند: کدام عشق ناباب و حرام تا آخر عمر داوم پیدا کرده است؟ آیا جز این است که محبت‌های بادوام محبت‌های درست بوده است؟

ص: ۱۰۳

۱- (۱). نهج البلاغه، حکمت ۱۵۲: «لکل مقبل إدبار وما أدبر كأن لم یکن».

۲- (۲). از معجون و لیلی امیر خسرو دهلوی است.

۳- (۳). اشاره است به این بیت حافظ: فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب / چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را.

محبت به بندگان خدا برای خدا

تا اینجا معلوم شد که محبت باید به خدا باشد و هر محبتی که انسان را از خدا دور کند خسارت بی پایان دارد، اما معنی این مطلب این نیست که انسان دیگر نباید به کسی محبت کند و هیچ کس را دوست نداشته باشد، بلکه مراد این است که این دوستی باید برای خدا باشد.

خداوند متعال محبت دیگران را نیز در کنار محبت به خویش قبول کرده و برای آن اجر قرار داده است. مثلاً انسان را به دوست داشتن همسر و فرزندان ترغیب کرده و برای این قسم از محبت های مثبت و زندگی ساز پاداش قرار داده است. دوست داشتن پدر و مادر و عشق ورزیدن به همسر تا حدی که خدا معین فرموده اجر دارد؛ در آغوش گرفتن فرزند و محبت کردن به او ثواب دارد و باعث ریزش گناهان می شود. چرا که پیغمبر اکرم، صلی الله علیه وآله، می فرماید: بوسیدن و خوشحال کردن فرزند و پدر و مادر در پرونده اعمال آدمی عبادت نوشته می شود. (۱) در عین حال، خداوند محبتی که انسان را از او دور کند را روا نمی داند، زیرا این به واقع محبت نیست، دشمنی نفس و هوس آدمی با اوست و این دشمنان را خدا در قرآن و پیغمبر و ائمه، علیهم السلام، در روایات معرفی کرده اند.

ادامه ماجرای مجنون

به هر حال، مجنون و لیلی به هم دل سپرده بودند؛ خصوصاً مجنون که همه چیز را از دید لیلی می دید و جز او نمی دید. پیش از این هم گفته شد که درست نیست انسان این قدر محدود باشد که از همه چیز ببرد و زندگی اش در حول محوری مادی شکل بگیرد. مگر عالم لیلی است؟ مگر عالم خدا و پیغمبر و قرآن و زمین و آسمان و انسان و نعمت و...

ص: ۱۰۴

۱- (۱). مکارم الأخلاق، شیخ طبرسی، ص ۲۲۰: «قال أمير المؤمنين عليه السلام: قبله الولد رحمه، وقبله المرأة شهوة، وقبله الوالدین عبادة، وقبله الرجل أخاه دين». نیز در همین باره: فقه الرضا، بن بابویه، ص ۲۵۵: «واعلم أن نفقتك على نفسك وعيالك صدقة، والكاد على عياله من حل كالمجاهد في سبيل الله»؛ نیز صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۲؛ نیز كنز العمال، متقی هندی، ج ۱۶، ص ۶۱۵؛ نیز الادب الفرد، بخاری، ص ۱۱۵: «وان نفقتك على عيالك صدقة وان ما تأكل امرأتك من مالك صدقة»؛ نیز المقنع، شیخ صدوق، ص ۲۹۸: «عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: «من أدخل على مؤمن سرورا فقد أدخله على الله، ومن آذى مؤمنا فقد آذى الله عز وجل في عرشه، والله ينتقم ممن ظلمه»؛ فقه الرضا، بن بابویه، ص ۳۳۹: «إحرصوا على قضاء حوائج المؤمنين، وإدخال السرور عليهم، ودفع المكروه عنهم، فإنه ليس شيء من الأعمال عند الله عز وجل بعد الفرائض، أفضل من إدخال السرور على المؤمن».

ندارد؟ مگر همه چیز عالم در یک نفر خلاصه می شود؟ این خاصیت جهل و ناآگاهی و دل دادن به خواسته های فکر و جسم است که کار آدمی را به این جا می کشاند.

با این حال، مجنون سرانجام هشیار شد و دست به دعا برداشت که شاعری مناجات او را به نظم در آورده که دید عارفانه او را به خوبی نشان می دهد. از سخنان مجنون به دست می آید که او از لیلی گذشته و سرانجام خدا را یافته است؛ به طوری که جز خدا چیزی را در این عالم نمی دیده است. البته، این مقام کمی نیست، زیرا در عالم، نخست انبیاء جهان و هرچه در او هست را این گونه می بینند و بعد از آنان اهل بیت و اولیاء عالم را این طور می بینند.

ی

ک شبی مجنون به خلوتگاه راز

با خدای خویشتن می کرد راز

کای خدا نامم تو مجنون کرده ای

بهر یک لیلی دلم خون کرده ای

ای خدا من کم نیم از ذره ای

عاشقم بر روی آهو بره ای

ای خدا من کم نیم از بت پرست

روی امیدم به درگاه تو هست

ای خدا آخر طیب من کجاست؟

مردم از حسرت، نصیب من کجاست؟

پس خطاب آمد که ای شوریده حال

هر چه می خواهی در این درگاه بنال

(البته، باید توجه داشت که در اینجا خطاب به معنی الهام است نه این که پروردگار با مجنون حرف زده یا بر او وحی نازل کرده باشد).

کار لیلی نیست این کار من است

روی خوبان عکس رخسار من است. (۱) یعنی جز وجه باقی پروردگار همه عکس ها و صورت های دیگر پژمرده می شوند و از بین می روند. پس، اگر قرار است انسان دلداده چیزی باشد، بهتر و شایسته تر است که به زیبای اصلی دل بدهد و او را به دلبری برگزیند، زیرا بقیه زیبایی های عالم ابزار زندگی هستند، نه معبود و محور زندگی. این که انسان همه چیز را کنار بریزد و بگوید هر چه هست و نیست

ص: ۱۰۵

۱- (۱)). از دکتر احسانی است.

فقط لیلی است، یا فقط پسر من یا دختر من است، یا تومان و دلار است و لاغیر، ثمره غلط دیدن و غلط فهمیدن است. به طور طبیعی، کسی که غلط می بیند، غلط حرکت می کند و بعد از عمری، می فهمد که دست خالی است؛ زیرا همه چیز خود را با مرگ از دست داده و همه دارایی و دوست داشته هایش را از دست داده است؛ (۱) چرا که هیچ چیز در هستی جز خدا ابدی نیست:

«كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ . وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» . (۲)

همه آنان که روی این زمین هستند، فانی می شوند. و تنها ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی می ماند.

به هر ترتیب، وقتی مجنون دست به دعا برداشت و از خدا طیب خویش را خواست، پدرش به این فکر افتاد که به مدینه برود و به حضرت مجتبی، علیه السلام، متوسل شود. وقتی او به خدمت حضرت رسید گفت که جوانم دارد از دستم می رود، زیرا کسی را دوست دارد و خانواده دختر تمایل به ازدواج او با دخترشان ندارند و بدین سان، گره سختی به کارمان افتاده است. امام مجتبی نیز در پاسخ فرمودند: نگران نباش! با تو می آیم و این گره را باز می کنم.

وقتی امام به محل سکونت قبیله بنی عامر رفتند، خانواده دختر را دعوت کردند و فرمودند: دلم می خواهد در این کار واسطه شوم تا این مسئله حل شود! پدر دختر نیز گفت: یابن رسول الله، من فدای قدم شما! هر طور شما صلاح بدانید من هم راضی هستم! سرآخر نیز قرار شد عقد این دختر و پسر را خود حضرت بخوانند. بعد از جاری شدن صیغه عقد نیز حضرت به مدینه بازگشتند. (۳)

تعلق به غیر خدا از جهل است

جهل باعث می شود که انسان به غیر خدا تعلق خاطر پیدا کند و آن را در

ص: ۱۰۶

۱- (۱). الأمالی، شیخ صدوق، ص ۵۰: «قال قیس بن عاصم: وفدت مع جماعة من بنی تمیم إلى النبی صلی الله علیه وآله فدخلت وعنده الصلصال بن الدلهمس، فقلت: یا نبی الله، عظنا موعظة ننتفع بها، فإنا قوم نعمر فی البریة. فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: «یا قیس، إن مع العز ذلا، وإن مع الحیاة موتا، وإن مع الدنیا آخره، وإن لكل شیء حسیبا، وعلى كل شیء رقیبا، وإن لكل حسنة ثوابا، ولكل سیئة عقابا، ولكل أجل کتابا، وإنه لا بد لك - یا قیس - من قرین یدفن معك وهو حی، وتدفن معه وأنت میت، فإن كان کریما أکرمك، وإن كان لیثما أسلمك، ثم لا یحشر إلا معك، ولا تبعث إلا معه، ولا تسأل إلا عنه، فلا تجعله إلا - صالحا، فإنه إن صلح أنست به، وإن فسد لا - تستوحش إلا - منه، وهو فعلك. فقال: یا نبی الله، أحب أن یكون هذا الکلام فی آیات من الشعر، نفخر به علی من یلینا من العرب، وندخره. فأمر النبی صلی الله علیه وآله من یأتی به بحسان. قال: فأقبلت أفکر فیما أشبه هذه العظة من الشعر، فاستتب لی القول قبل مجئ حسان، فقلت: یا رسول الله، قد حضرتنی آیات أحسبها توافق ما ترید. فقلت لقیس: تخیر خلیطا من فعالك إنما * قرین الفتی فی القبر ما كان یفعل / ولا بد بعد الموت من أن تعده * لیوم ینادی المرء فیہ فیقبل / فإن كنت مشغولا بشیء فلا تكن * بغير الذی یرضی به الله تشغل فلن یصحب الانسان من بعد موته

* ومن قبله إلا الذي كان يعمل / ألا إنما الانسان ضيف لأهله * يقيم قليلا بينهم ثم يرحل».

۲- (۲) . الرحمن، ۲۶-۲۷.

۳- (۳) . باری مطالعه متن کامل این داستان رک: مرد وفا، نوشته مرحوم آیت الله صدر. (مؤلف)

زندگی بخواهد و بجوید. از این روست که پیغمبر اکرم می فرمایند: در آخرالزمان گروهی در امت من (دقت شود! نه در امت یهود و نصاری) که خدایشان شکم، دینشان درهم و دینار، و قبله شان زنانشان است:

«يأتى على الناس زمان بطونهم آلهتهم و نساؤهم قبلتهم ، و دنانيرهم دينهم ، و شرفهم متاعهم ، لا يبقى من الايمان إلا اسمه ، و لا من الاسلام إلا رسمه ، و لا من القرآن إلا درسه ...» (۱).

جهل سبب می شود که انسان قبله واقعی را نشناسد و به قبله های فرعی و پوک رو کند و در دنیا و آخرت از سعادت محروم شود؛ در حالی که عقل سبب می شود انسان در دنیا جز خدا چیزی نبیند. امیرالمؤمنین می فرماید:

«ما رأيت شيئا الا و رأيت الله قبله و معه و بعده» (۲).

هیچ چیز را ندیدم مگر این که پیش از آن، با آن، و پس از آن خدا را دیدم.

جهل سبب می شود که انسان در برابر هر حقیقتی بایستد و با خدا و پیامبر و امامان او به ستیزه پردازد. کسی که گرفتار چنین جهلی است از دوستان شیطان است، زیرا به شیطان دست دوستی و وفاداری داده و به او سرسپرده و دل سپرده است. برای همین، اگر برای او حق نیز روشن شود، دیگر از راه خود باز نمی گردد و پشیمان نمی شود، مگر در هنگام مرگ.

بی پروایی شمر

نقل است که وقتی ابی عبدالله الحسین، علیه السلام، بر خاک افتاد، شمر به سنان دستور داد تا سر از بدن حضرت جدا کند. سنان در پاسخ او گفت:

«فقال سنان : و الله لا أفعل ، فيكون جده محمد خصمي».

به خدا قسم، من این کار را نمی کنم، چون جدش دشمن من خواهد بود!

ص: ۱۰۷

۱- (۱). بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۵۳؛ نیز مستدرک الوسائل، نوری، ج ۱۱، ص ۳۷۶.

۲- (۲). تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۶۳؛ نیز شرح أصول الكافي، محمد صالح مازندرانی، ج ۳، ص ۸۳.

شمر از این سخن خشمگین شد و روی سینه مبارک حضرت نشست و محاسن ایشان را در دست گرفت و قصد کشتن امام را کرد:

«فغضب شمر لعنه الله و جلس على صدر الحسين و قبض على لحيته و هم بقتله».

در این حال، امام لبخندی زد و به او فرمود: چگونه مرا می کشی؟ آیا نمی دانی من کیستم؟

«فضحك الحسين عليه السلام فقال له : أتقتلني و لا تعلم من أنا؟»

پاسخ شمر در این جا خیلی عجیب و تکان دهنده است. او گفت:

«فقال : أعرفك حق المعرفة : أمك فاطمه الزهراء، و أبوك علي المرتضى ، وجدك محمد المصطفى ، و خصمك العلي الأعلى . أقتلك و لا أبالي» (۱).

تو را خیلی خوب می شناسم: مادرت فاطمه زهرا و پدرت علی مرتضی و جدت محمد مصطفی است. با این همه، پروردگار دشمن توست. از این رو، تو را می کشم و باکی از چیزی ندارم!

جهل انسان را به کجا که نمی کشاند! وقتی انسان جاهل باشد و جاهلانه به دنبال معلم و رهبر فطرتش بگردد، به جای پیغمبر اکرم به دام مارکس و هگل و انگلس می افتد و به راحتی دین پیامبر را به معاویه می سپارد و به امیرالمومنین پشت می کند و در خیال باطل خویش خدا را دوستدار یزید و دشمن امام حسین می بیند.

از این روست که پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، جهل را بزرگ ترین فقر و امام رضا، علیه السلام، آن را سخت ترین دشمن انسان می شمارند. چون اگر کسی با آن زندگی کند، ساختمان سعادت دنیا و آخرت خود را بر باد داده است.

ص: ۱۰۸

٧- منابع کسب معرفت

اشاره

ص: ١١٣

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمّد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

جهل مبنا و اساس همه خسارت های مادی و معنوی انسان و دشمنی است که خطرش به مراتب از سایر دشمنان بیشتر است. اسلحه ای که این دشمن را از میدان حیات به در می کند نیز به فرمایش امام رضا، علیه السلام، معرفت و علم است. (۱) معرفت و علمی که در این روایت مطرح است آن معرفت و علمی است که حصولش واجب عینی است؛ یعنی بر همه واجب است در صدد آموختن و فرا گرفتن آن باشند. البته، در حدی که خطرات جهل به وسیله آن از آدمی دور شود.

در این گفتار، قطعه ارزشمند و مهمی از امیرالمومنین، علیه السلام، را بررسی خواهیم کرد و به اندازه طاقت و وسعت وقت، دیدگاهی که حضرت در این مسئله دارند و نظری که بعد از تحقق این معرفت برای انسان پیدا می شود را نیز بیان خواهیم کرد.

امام، علیه السلام، معتقد است معرفت نگاهی به انسان می دهد که با آن

ص: ۱۱۵

۱- (۱) پی نوشت . پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، از جهل به عنوان شدیدترین فقرها نام می برد. روایتی که جهل را به عنوان دشمن نام می برد روایت امام رضا، علیه السلام، است که می فرماید: «صدیق کل امرء عقله وعدوه جهله».

همه چیز را بر جای خویش می بیند و براساس آن زندگی اش را نظام می بخش؛. زندگی ای که خود حضرت آن را معنا کرده اند و در قرآن کریم از آن به «حیات طیبه» یاد شده است.

حضرت در جمله کوتاهی درباره ویژگی و کارکرد علم و معرفت می فرماید:

«فالعلم يرفع الوضيع، و تركه يضع الرفيع». (۱)

یعنی معرفت انسان حقیر و پست و محدود را رفعت می دهد و ارجمند می سازد و او را از چارچوب هایی که میدان دید محدودی دارند در می آورد و در فضای با عظمت الهی قرار می دهد.

خداوند متعال در قرآن می فرماید:

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ. (۲)

خدا مؤمنان از شما را به درجه ای و دانشمندان را به درجاتی [عظیم و باارزش] بلند گرداند.

این سخن پروردگار نشان می دهد کسانی که اهل دانش و معرفت و علم اند، دارای مرتبه ها و منزلت ها و درجات ملکوتی نیز هستند.

مقام شهیدان کربلا از علم آنان است

چرا شهدا- به ویژه شهدای کربلا- برترین انسان های عالم و مرگ ایشان بهترین مرگ هاست؟ (۳) پاسخ این است که شهدای کربلا سه ویژگی مهم دارند که در دیگران بدین شکل وجود ندارد: ویژگی اول ایشان این است که همه آن ها عالم بودند. ویژگی دومشان این بوده که بهترین مایه خلوص را داشتند. و ویژگی سومشان این است که در راه خدا ثابت قدم بودند و در مواجهه با سخت ترین طوفان ها سربلند بیرون آمدند. ویژگی دیگرشان نیز شهادت در راه خدا و در رکاب حجت خداست. پس، آنان را باید عالمان خالص و ثابت قدم و شهید دانست. از این روست که امام

ص: ۱۱۶

۱- (۱). عیون الحکم والمواعظ، لثی واسطی، ص ۳۹: «التواضع يرفع الوضيع»، نیز بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۶: «فالعلم يرفع الوضيع، و تركه يضع الرفيع». بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶؛ نیز با اختلاف در الفصول المهمة فی معرفه الأئمة، ابن صباغ، ج ۱، ص ۵۵۰؛ نیز ینابیع المودة، قندوزی، ج ۲، ص ۴۱۵.

۲- (۲). مجادله، ۱۱: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ».

۳- (۳). الاختصاص، شیخ مفید، ص ۳۴۲؛ نیز با اختلاف در الأمالی، شیخ صدوق، ص ۵۷۶: «وأشرف القتلى قتل الشهداء».

حسین، علیه السلام، می فرماید: در میان گذشتگان و آیندگان، نمونه این افراد وجود ندارد.

نکته مهمی که درباره این شهیدان باید دانست علم ایشان است، زیرا تا کسی علم نداشته باشد نه می تواند عمل خویش را برای خدا خالص کند، نه می تواند حجت خدا را بشناسد و وظیفه خود را در برابر او بداند، و نه می تواند ارزش شهادت را درک کند و به استقبال آن برود. آری، آگاهی و بینش و بصیرت انسان پست و فرومایه را بالا می برد و ارجمند می کند و جهل انسان های بزرگ را به زمین می زند و پست می سازد:

«العلم یرفع الوضیع وترکه یرفع الرفیع».

حضرت در ادامه روایت دانش را در وجود انسان به انسانی تشبیه می کنند که تواضع سر آن، دوری از حسد چشم آن، راستگویی زبان آن، فهم گوش آن، نیت پاک قلب آن، و شناخت اسباب امور عقل آن است:

«ورأس العلم التواضع، وبصره البراءة من الحسد وسمعه الفهم، ولسانه الصدق، وقلبه حسن النیة، وعقله معرفة أسباب الأمور».

انسان متکبر و حسود و دروغگو که نه نیت خالص و پاکی دارد و نه فهمی در وجودش موج می زند عالم نیست. این ویژگی های علم و معرفتی است که هر انسانی باید در صدد کسب آن باشد و دین اسلام آن را واجب می شمارد. در غیر این صورت، کسب دانش جز حجابی بزرگ تر و تیره تر نخواهد بود و از این روست که در روایات آمده است:

«العلم حجاب اکبر».

امام خمینی، رحمه الله، در بیت زیبایی می گوید:

هر چه فرا گرفتم و هر چه ورق زدم

چیزی نبود غیر حجابی پس از حجاب

از درس و بحث و مدرسه ام حاصلی نشد کی می توان رسید به دریا از این سراب؟

ص: ۱۱۷

۱- (۱). کافی، ج ۱، ص ۴۸؛ نیز در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶: «عبید الله بن عبد الله الدهقان، عن درست بن ابي منصور، عن عروة بن أخی شعيب العرقوفی عن شعيب، عن ابي بصير قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: يا طالب العلم إن العلم ذو فضائل كثيرة: فرأسه التواضع، وعينه البراءة من الحسد، واذنه الفهم، ولسانه الصدق، وحفظه الفحص، وقلبه حسن النیة، وعقله معرفة الأشياء والأمر، ويده الرحمة، ورجله زيارة العلماء، وهمته السلامة، وحكمته الورع، ومستقره النجاء، وقائده العافية، ومرکبه الوفاء، وسلاحه لين الكلمة، وسيفه الرضا، وقوسه المداراة، وجيشه محاوره العلماء، و ماله الأدب، وذخيرته اجتناب الذنوب، وزاده المعروف، وماؤه الموادة، ودليله الهدى، ورفيقه محبة الأخيار».

٢- (٢). مرحوم آيت الله سيد مصطفى خميني در تفسير خود (ج ١، ص ٣٨٩) مى نويسند: «يا آخا الحقيقه ويا عزيزي! لا تغتر بما فى هذه الصحائف من الدقائق والحقائق، ولا تقنع بدرک الکليات والرقائق، فتصير حمال معان ومركب لطائف، ولا تكتف بالحجب والأستار من بين الأخبار والآثار، بل عليك أن تتدبر فى الرب الذى يربيك، ما أنعم عليك، وما يصرفه فى توجيه اللطف إليك، والعلوم والفنون والفضائل والمسائل الفكرية ظلمات، فيما إذا لم تكن أثرت فى قلبك، ولا حصلت بها على الأنوار والفضائل الأخلاقية، وتصير وبالا عليك فى جميع النشآت الآتية، فكن متعوذا بالله تعالى فيها من شر هذه التبعات، ومن آثار هذه المعلومات والصور، فإن العلم حجاب أكبر، ونور يقذفه الله تعالى فى قلب من يشاء. فعلى هذا النموذج والبرنامج القصير تأمل فى أسباب تربيتك، وأنت كنت قطرة من النطفة الرذيلة النجسة من صلب الأب، فانتقلت إلى رحم الام، فانظر أنها كيف صارت علقة أولا، ثم مضغة ثانيا، ثم تولدت بعد ذلك منها الأعضاء المختلفة، والعظام المنتظمة، والغضاريف والرباطات والأوتار والأوردة والشرايين، على نظام خاص متين لا ينحل، ثم حصلت فى كل واحد من تلك المكامن والأعضاء، أنواع القوى البصرية والسمعية والشمية والذوقية واللمسية، ثم حصل لك فى ثدى الام أحسن الأشياء رقة وخاصة يناسب حالك، وهو اللبن اللطيف اللذيذ للشاربين، ثم أعطف - تعالى وتقدس - عواطف الامهات والآباء عليك، وجعلك فى خبايا قلوبهم وزوايا نفوسهم مورد الحب والشوق والعشق، حفظا لك عما يتوجه إليك، ودافع عنك المضار والمضادات الوجودية البالغة إلى ملايين عددا بل نوعا، وانظر إلى ما خلقه وهياه لتربيتك البدنية، من الأغذية والأشربة المختلفة الأنواع المتشابهة وغير المتشابهة، وأنه تعالى كيف لاحظ فى ذلك تسهيل الامور عليك، وكيف لطف بك وفى حقك، من بذل هذه الأنعم والآلاء غير القابلة للإحصاء، فإذا تفكرت ساعة وتأملت دقيقه من هذه الناحية - وهى النشأة المادية - فاعطف وجهك ونظرك إلى المسائل الروحية والآداب الأخلاقية والاعتقادات الروحانية. فإنه تعالى وتقدس عالم بالأسرار والعوالم، ويرى حاجتك فى سائر الآفاق والظروف، فيهيئ الأسباب المورثة لخلاصك من الآفات والبلايا، التى فى جنبها تلك البلايا الدنيوية ضئيلة جدا ويسيرة واقعا. فأرسل الرسل وأنزل الكتب، وقد تحمل فى ذلك الرسل المعظمون والأنبياء الشامخون، مصائب كثيرة مما لا يعد ولا يحصى، وقد امتلأت كتب التواريخ من تلك الرزايا المتوجهة إليهم - عليهم الصلاة والسلام - حتى حكى عن رسولنا الأعظم أنه قال: "ما اودى نبي مثل ما اوديت"، وما كان ذلك كله إلا صيانته لك عن تبعات الأعمال الرذيلة فى البرازخ والقيامة، فهم أطباء النفوس، مبعوثون لهداية البشر وتربيته وإخراجه من النقص إلى الكمال، فإذا كنت من أهل البصيرة والفكر، وتوجهت إلى هذه الجهات والنواحي والفواحي، فهل لا يحصل فى نفسك لهذا الوجود العظيم ولهذا الكريم الكريم، الرحمن الرحيم، حب وشوق وعشق؟! فإذا لم تكن كذلك فالموت لك خير، ولنعم ما قال عز من قائل: (بل هم أضل سبيلا). وإذا وجدت فى قلبك له عشقا وشوقا فعليك بازدياده، حتى لا يبقى فى قلبك لغيره شئ، أفيحسن بالإنسان الملتفت المتوجه إلى أطراف القضايا أن تعلق نفسه بغير الرب العزيز الذى قيل فى حقه: إنه تعالى يملك عبادا غيرك وأنت ليس لك رب سواه، ثم إنك تتساهل فى خدمته والقيام فى وظائف طاعته، كأن لك ربا بل أربابا غيره، وهو سبحانه يعتنى بتربيتك حتى كأنه لا عبد له سواك، فسبحانه ما أعظم رحمته وأتم تربيته. فعلى ما تقرر وتحرر، وإلى نصاب البرهان والشهود بلغ ووصل، فلا تماطل فى القيام بما أراد منك، ولا تكن من العصاة المتمردين على أوامره ونواهي، واجتهد فى أن يصير وجودك مرهون مقاصده، ومن أهم طلباته تعالى، القيام والاهتمام بامور المسلمين، وهداية البشر إلى الطريق المستقيم، فكن مظهر الاسم "الرب" فى توجيه الناس إلى الآخرة، وفى تصغير الدنيا فى نفوسهم، وفى تعظيم الديانة فى قلوبهم. والله هو المعين والمستعان».

حال، سوال مهم این است که علم و معرفت موجود در این فرمایش امام را از کدام منبع باید به دست آورد؟ پاسخ این است که بی تردید، مهم ترین و ناب ترین منابع معرفت ابتدا قرآن و سپس فرمایشات اهل بیت، علیهم السلام، است. گاه، لطف این فرمایشات به حدی است که در طول تاریخ معجزاتی بدین کیفیت کم رخ داده است.

تذکر این مطلب لازم است که معجزه گاه تصرف در جریان بیرونی است و گاه حاصل فعالیت عقل امام است. برای تبیین بهتر مطلب، نمونه هایی از هر دو نوع معجزه ذکر می شود که نخستین آن ها مربوط به تصرف در طبیعت و جریانی است که در خارج از وجود امام اتفاق افتاده است.

امام حسین، علیه السلام، و اعمال ولایت

روایت جالبی درباره مسأله ولایت و تصرف در کتب اهل سنت نقل شده که از قضا در کتاب های شیعیان نیست. آورده اند که جوان شهوتران و بی ادبی در هنگام طواف خانه خدا، زن جوان و زیبایی را دید که مشغول طواف بود و توجهی هم به او نداشت. جوان که اعضای بدنش را به جای آن که در راه طاعت حق قرار دهد در خدمت هوای نفس قرار داده بود، برای آن که در آن شلوغی لذتی برده باشد با دست خود دست این زن را لمس کرد و ناگهان، دستش به پشت دست آن زن چسبید و دیگر جدا نشد.

مردم با دیدن این واقعه آنان را پیش حاکم مکه بردند. علمای اهل سنت نیز جمع شدند تا حکم مسأله را مشخص کنند، ولی هر کدام نظری داشتند. یکی می گفت دست زن نباید آسیب ببیند، ولی دست

جوان اگر آسیب ببیند اشکالی ندارد. در حقیقت، نظرشان این بود که دست جوان را باید با خنجر تیزی از میچ قطع کنند تا دست زن را رها کند؛ ولی عده ای نظرشان این بود که چنین حکمی در فقه وجود ندارد و قطع انگشت مربوط به سرقت است و شامل این موضوع نمی شود.

در نهایت، علمای اهل سنت گفتند: جناب حاکم، اگر حسین بن علی در مکه است حکم مساله را از ایشان پرسید، زیرا عقل ما به جایی نمی رسد! از قضا، وجود مبارک ابی عبدالله، علیه السلام، آن سال به حج مشرف شده بودند و به محکمه آمدند. وقتی از ایشان سوال کردند: در این باره چه کار باید کرد و آیا این دست را باید قطع کرد؟ فرمودند: خیر! گفتند: پس حکمتان چیست؟ حضرت فقط نگاهی به این دست ها کرد و آن ها را از هم جدا کرد. سپس فرمود: این حکم من است! بعد رو به جوان کردند و فرمودند: از کاری که کردی توبه کن! و درباره او حکم کردند که کسی کاری به او نداشته باشد. (۱)

امام حسین، علیه السلام، و دعای عرفه

یکی دیگر از معجزات ابی عبدالله، علیه السلام، دعای عرفه است، زیرا اگر کسی دو صفحه اول دعای عرفه را که متعلق به ۱۵۰۰ سال پیش است به کسی بدهد که معنای آن را می فهمد و بگوید این اثر از کیست؟ می گوید نوشته یک استاد بزرگ دانشگاه علوم پزشکی است که بدن انسان را تشریح کرده و اجزای مختلف جمجمه و چشم و گوش و... را ثبت کرده است.

آری، منبع نخست کسب معرفت قرآن است. خاسه اگر انس با قرآن با وضو و با گریه همراه باشد و از تفسیرهای معتبر نیز برای فهم آن استفاده شود، بهتر و موثرتر است. قرآن نور است و همواره حرف نو و

ص: ۱۱۹

۱- (۱). این روایت در کتاب احقاق الحق، در روایات مربوط به امام حسین، علیه السلام، آمده است. (مؤلف) - مشابه روایت: المصنف، عبد الرزاق صنعانی، ج ۵، ص ۲۶: «عبد الرحمن بن سابط قال: برق ساعد امرأة وهی تطوف بالبيت فی الجاهلیة، فوضع [رجل] یده علی ساعدها، فألقت یده بیدها، فأتی رجل، فقال: إیت المكان الذی... فعاهد رب هذا البيت أن لاتعود، قال: ففعل، فأطلق».

تازه دارد. از این رو، حتی متخصصین قرآن نیز وقتی به آیه ای می‌رسند که سی سال است با آن سر و کار دارند و آن را بارها تحلیل علمی کرده‌اند، باز احساس می‌کنند آن آیه تازه نازل شده و سخن تازه‌ای در خود دارد. (۱) منبع دوم کسب معرفت روایات معصومین و ادعیه مأثوره است که تا کسی در آن‌ها دقت نکند ارزششان را نمی‌فهمد. بیهوده نیست که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی از اول طلبگی تا روزی که در نود سالگی از دنیا رفتند یک بار هم در جایی که یک کتاب روایی بود نخواهید دید و دراز نکشیدند، زیرا می‌فرمودند در این اتاق کتابی هست که در آن قال الصادق و قال الباقر نوشته شده و خوابیدن در این اتاق بی ادبی است!

تازه معلوم می‌شود که چرا بعضی فقها بی وضو دست روی جلد این کتاب‌ها نمی‌گذاشتند و چرا بعضی از بزرگان در بیماری‌های سخت کتاب اصول کافی را به بدن خود می‌مالیدند و خوب می‌شدند!

حکایتی از مرحوم شیخ عباس قمی

فرزند مرحوم شیخ عباس قمی برای خود من نقل کرد که در بغداد وقتی پدرم بیمار شد و دکترها نتوانستند ایشان را معالجه کنند، از مادرم خواستند تا مقداری آب و یک کاسه برایشان بیاورند. سپس، دست راستشان را روی کاسه گرفتند و مادرم روی دست ایشان آب ریختند. ایشان این آب را خوردند و شفا یافتند. وقتی سر مطلب را از ایشان پرسیدیم گفتند:

این انگشت‌ها ۵۰ سال است قال الصادق و قال الباقر نوشته، اگر کاری نتوانند بکنند، باید به قصاب محل گفت با ساطور آن‌ها را قطع کند.

وقتی انگشتی که عمری قال الصادق نوشته چنین خاصیتی دارد، عمل به روایات و فرمایشات معصومین چه بیماری‌هایی را شفا می‌دهند و چه

ص: ۱۲۰

۱- (۱)). روزی، مرا دعوت کردند کتاب تفسیر قرآنی را که هنوز خطی بود بینم. ابعاد کتاب‌های قدیمی اغلب بزرگ و قطر آن‌ها هم زیاد است. این تفسیر فارسی بود و شامل همه قرآن از سوره حمد تا سوره ناس می‌شد و در هفتاد جلد قدیمی بزرگ گرد آمده بود. (در مقام قیاس، تفسیر المیزان علامه طباطبایی که بهترین تفسیر قرن ماست ۲۰ جلد و در قطع وزیری است). به آن بزرگواران گفتم: چرا این تفسیر را چاپ نمی‌کنید؟ گفتند: سرمایه زیادی می‌خواهد و اگر بخواهیم مانند کتاب‌های امروزی به چاپ برسانیم حدود ۵۰۰ جلد می‌شود! با این همه، شاید آنچه در این ۵۰۰ جلد از معارف قرآن استنباط شده نیم درصد کل معارف قرآن نیز نباشد. زیرا قرآن همواره حرف نو دارد و همیشه معانی تازه‌ای از آن بر می‌آید. (مؤلف)

احترامی نزد پروردگار برای انسان ایجاد می کنند؟ در قرآن در این باره می خوانیم:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ...» (۱).

مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، اینانند که بهترین مخلوقاتند. پاداششان نزد پروردگارشان بهشت های پاینده ای است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آن ها جاودانه اند، خدا از آنان خشنود است... .

خداوند با ایمان و عمل صالح از بندگانش راضی می شود. در دعای کمیل خوانده ایم که خداوند «سریع الرضا» است؛ یعنی زود می شود خدا را از خود راضی کرد. حر بن یزید ریاحی چند دقیقه هم بیشتر طول نکشید که خدا را از خود راضی کرد و شقاوت ابدی را به سعادت ابدی تبدیل کرد.

این دو منبع معرفت است که لازم است جویندگان معرفت با آن ها مانوس باشند؛ معرفتی که به فرموده امیرمومنان انسان پست و پوک را که خدا هیچ ارزشی برایش قائل نیست عزیز می کند و تبدیل به موجودی می کند که خدا برای او ارزش قائل است و این مقام و سرمایه کمی نیست که انسان در نزد پروردگار محترم و عزیز باشد.

احترام پیامبر به مومنین

از نکات عجیب دیگر قرآن این است که خداوند به پیامبر خود که عظیم ترین عظما و برتر از همه فرشتگان و صاحب مقام جمع الجمعی است چنین امر می کند:

«وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۲).

و پرو بال [فروتنی و تواضع] خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند بگستر!

ص: ۱۲۱

۱- (۱). بینه، ۷۸.

۲- (۲). شعراء، ۲۱۵.

یعنی هر مومنی نزد تو آمد نهایت تواضع و فروتنی را نسبت به او داشته باش. و این تنها مربوط به دنیا نیست؛ زیرا در روز قیامت نیز پیامبر به مومنین احترام می‌کند. این ارزش محصول کسب معرفت است که ویژگی «یرفع الوضیع» دارد. هم‌چنان که گذشت در قرآن آمده است که درجات اهل معرفت به مراتب از دیگران بالاتر است:

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾.

خدا مؤمنان از شما را به درجه ای و دانشمندان را به درجاتی [عظیم و باارزش] بلند گرداند.

ارزش و احترام عالم و متعلم در نزد خدا به حدی است که اگر از کنار قبرستانی عبور کنند، عذاب از اهل آن قبرستان برداشته می‌شود.

«إن العالم والمتعلم إذا مرا على قرية فإن الله تعالى يرفع العذاب عن مقبرة تلك القرية أربعين يوماً» (۱).

این ارزش ویژه اهل معرفت برای کسانی است که حتی در این دنیا زندگی نمی‌کنند. آری، معرفت انسان پست را ارزشمند می‌کند، به همین قیاس، به فرموده امیر مومنان، هر آبرومندی اگر بدون معرفت زندگی کند، سرآخر ذلیل و پست می‌شود. در قرآن می‌خوانیم:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لَئِيسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ . خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ﴾ (۲).

هنگامی که واقعه [بسیار عظیم قیامت] واقع شود که در واقع شدنش دروغی [در کار] نیست، پست‌کننده [کافران] و رفعت‌دهنده [مؤمنان] است.

«خفض» به معنی به زمین زدن و «رفع» به معنی بالا بردن است. یعنی هر کس بی معرفت زیست کند، اگرچه در دنیا برای خودش رفعت و منزلتی داشته باشد، در قیامت پست می‌شود؛ و هر بامعرفتی در قیامت منزلت می‌یابد و خداوند او را رفعت و بزرگی می‌بخشد.

ص: ۱۲۲

۱- (۱). کشف الخفاء، عجلونی، ج ۱، ص ۲۲۱.

۲- (۲). واقعه ۱۳.

مطابق قرآن و روایات، شفيهان قيامت چند گروه اند: توبه، قرآن، پیغمبران الهی، و امامان شفيهان آن روز هستند. در کنار آنان، اهل معرفت نیز از شفيهان قيامت اند. رسول گرامی اسلام در روایتی می فرماید:

«إني أشفع يوم القيامة فأشفع فيشفع علي عليه السلام فيشفع، وإن أدنى المؤمنين شفاعته يشفع في أربعين من إخوانه». (۱)

من و علی در قیامت مردم را شفاعت خواهیم کرد و شاعتمان پذیرفته خواهد شد. و به تحقیق، کمترین مقداری که مومنین می توانند دیگران را شفاعت کنند چهل نفر است.

ارزش اهل معرفت در قیامت به حدی است که مرحوم فیض کاشانی، این بزرگ انسان کم نظیر شیعه، نقل می کند که در قیامت، خداوند به ملائکه می گوید از کسی که اهل جهنم شده پرسند که هیچ عمل دیگری برای ارائه ندارد که از دوزخ نجاتش دهد. می گوید: ندارم! خطاب می رسد به او بگوئید: در دنیا با فرد بامعرفتی آشنا بوده یا خیر؟ زیرا اگر سلام و علیکی هم با فرد بامعرفتی کرده باشد نجاتش می دهم. می گوید: ندارم! در نهایت، خطاب می رسد که اگر اسمش با اسم عالمی یکسان باشد او را می بخشم. ملائکه می گویند در دنیا با اهل معرفت سر و کاری نداشته و هم نام آنان نیز نیست، ولی یکبار برای مومنی که می خواسته وضو بگیرد آب برده است. خطاب می رسد برای این که مومنی را در عبادت کمک کرده نجاتش بدهید. (۲)

معرفت پایه عمل است

مسئله مهمی که همه باید به آن توجه داشته باشند این است که قبل از هر عملی باید معرفت لازم برای آن عمل را پیدا کرد. برای مثال، مردم نباید «شعر محور» بار بیایند و وقتی در جلسات عزا شرکت می کنند غیر

ص: ۱۲۳

۱- (۱). أوائل المقالات، شیخ مفید، ص ۸۰؛ نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۴: «حمران بن أعین قال الصادق عليه السلام: «والله لنشفعن لشيعتنا والله لنشفعن لشيعتنا حتى يقول الناس: فما لنا من شافعين ولا صديق حميم»؛ نیز الكافي، ج ۲، ص ۵۹۹؛ نیز عدة الداعي، ابن فهد حلی، ص ۲۶۸: «رسول الله صلى الله عليه وآله: «فإذا التبت عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن فإنه شافع مشفع»؛ فضائل الاشهر الثلاثة، شیخ صدوق، ص ۱۰۹: «عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال خطب أمير المؤمنين عليه السلام في أول يوم من شهر رمضان في مسجد الكوفة... فإن كتاب الله شافع مشفع يشفع يوم القيامة لأهل تلاوته فيعلون درجات الجنة بقراءة آياته»؛ نیز تفسیر جوامع الجامع، طبرسی، ج ۳، ص ۵۲۴؛ نیز جامع الصغیر، سیوطی، ج ۱، ص ۴۳۴؛ نیز سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، ج ۲، ص ۱۴۴۳: «قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «يشفع يوم القيامة ثلاثة: الأنبياء ثم العلماء ثم الشهداء»، نیز الجامع الصغیر، جلال الدین سیوطی، ج ۲، ص ۷۶۱: «يشفع الشهيد في سبعين من أهل بيته»؛ نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۹: «... فحرم الحرّ دابته حتى استأمن إلى الحسين وقال له: بأبي أنت وأمي ما ظننت ان الامر ينتهي بهؤلاء القوم إلى ما أرى فأما الآن جئتك تائبا ومواسيا لك

حتى أموت بين يديك أترى إلى ذلك توبه؟ قال: نعم يتوب الله عليك ويغفر لك؛ نيز كتاب الموطأ، إمام مالك، ج ٢، ص ٤٦٠: «أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «يضحك الله إلى رجلين: يقتل أحدهما الآخر. كلاهما يدخل الجنة. يقاتل هذا في سبيل الله فيقتل. ثم يتوب الله على القاتل، فيقاتل فيستشهد».

٢- (٢). رك: علم اليقين فيض كاشاني، ج ٢ يا محجة البيضاء، ج ٨. (مؤلف)

از سینه زدن و زنجیر زدن کار دیگری بلد نباشند. در حالی که نخست باید معرفت خود را نسبت به مسئله امامت و ولایت کامل کرد و در حد توان از قرآن و اهل بیت کسب معرفت نمود، زیرا پیغمبر و اهل بیت، علیهم السلام، از انسان های جاهل به شدت نفرت دارند.

عزاداری بدون معرفت سوگواری مقبول و توصیه شده از ناحیه معصومین نیست، زیرا کسی که کارگردان وجودش دشمن ترین دشمنانش یعنی جهل است، همه کارهایش از روی نفهمی و نادانی است و تولی و تبری و دوستی و دشمنی او ارزش واقعی ندارد.

ص: ۱۲۴

۸- جهل علت دشمنی با دوستان خداست

اشاره

ص: ۱۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين

سخن درباره دشمنان انسان بود. خداوند مهربان در قرآن کریم این دشمنان را معرفی نموده، اهدافشان را بیان کرده، پرده از دعوتشان برداشته و راه مبارزه با آنها را نیز نشان داده است. البته، هم چنان که گذشت، آیات قرآن مجید بیشتر به سه دشمن نظر دارند: شیطان، هوای نفس، و زن و فرزند.

شیطان، که از ریشه «شطن» گرفته شده، در قرآن مفهوم عامی دارد. بدین معنا که خداوند متعال از هر موجودی که سرکش و طغیان گر و دور از حق باشد به شیطان تعبیر کرده است. چنین موجودی در هر زمینه ای از حق به دور بوده و در هیچ حالی آرام نیست؛ یعنی به شیطان بودن خویش قانع نیست و با کوشش فراوان در پی گمراهی و وسوسه دیگر بندگان خداست. هدف او این است که بندگان خدا را از او جدا کند و از سعادت دنیا و آخرت محرومشان سازد. او این کار را خوش می دارد و از آن لذت می برد، و این صفت عام همه شیاطین است.

ص: ۱۳۱

اسامی این شیاطین نیز مختلف است. اسم نخستین آن‌ها که نامرئی است «ابلیس» است. در مقابل، فرعون و نمrod و یزید و معاویه و... در زمره شیاطین مرئی هستند که نسبت به پروردگار سرکش و طاغی اند و هدفشان از این دشمنی اغوای آدمیان در هر زمان و مکانی است (۱) تا در صراط مستقیم نمانند و گمراه شوند، چرا که خود را نیازمند نیرو و هوادار می‌بینند.

شیاطین بنی امیه

روزگاری، خاندان بنی امیه (۲) شامل زنی به نام هنده، شوهرش ابوسفیان، و دو فرزند به نام معاویه و یزید بن معاویه بود. ریشه و اصل بنی امیه همین چهار نفر بودند که قدرت اغواگریشان زیاد بود. البته، از میان آنان معاویه قوی‌تر از بقیه بود.

پاسخ یک اشکال

عده‌ای که تاریخ اسلام را از دیدگاه مادی بررسی می‌کنند گاه به این نکته اشاره می‌کنند که معاویه از امیرمومنان یا امام حسن مجتبی، علیهما السلام، سیاستمدارتر و مدیرتر و موفق‌تر بوده است! برای این نتیجه‌گیری نیز میان سال‌های حکومت معاویه و این بزرگواران قیاس می‌کنند و معاویه را عاقل‌تر و زرننگ‌تر توصیف می‌کنند.

از ظاهر برخی روایات نیز پیداست که این سوال در میان مردمان همان دوران وجود داشته است، لذا امیر مومنان در یک جمله پاسخ این اشکال را داده و در نهج البلاغه فرموده اند: اگر به دین و قیامت و اخلاق اعتقاد نداشتیم، در میان عرب مزورتر و مکارتر و حيله‌گرت‌تر از من پیدا نمی‌شد:

«لولا التقی لکنت أدهی العرب» (۳)

در روایتی دیگر، امام صادق، علیه السلام، به صراحت رفتار معاویه را

ص: ۱۳۲

۱- (۱) پی نوشت . اشاره است به این آیات: بقره، ۱۶۸ و ۲۰۸؛ انعام، ۱۴۲؛ یس، ۶۰؛ زخرف، ۶۲؛ ص، ۸۲.
۲- (۲) . الخصال، شیخ صدوق، ص ۲۲۷: حدثنا أبي رضى الله عنه قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثني محمد بن عيسى بن عبيد، عن سليمان بن جعفر الجعفری، عن الرضا عن أبيه، عن جده، عن آبائه عليهم السلام: أن رسول الله صلى الله عليه وآله كان يحب أربع قبائل: كان يحب الانصار، و عبد القيس، و أسلم، و بنی تمیم؛ و كان يبغض بنی امیه، و بنی حنیف و بنی ثقیف و بنی هذیل. و كان عليه السلام يقول: لم تلدني امی بکریة ولا ثقفیة، و كان عليه السلام يقول: فی کل حی نجیب إلا فی بنی امیه.
۳- (۳) . الکافی، ج ۸، ص ۲۴؛ نیز تحف العقول حرانی، ص ۹۹؛ نیز عیون الحکم و المواعظ، لثی واسطی، ص ۵۱۲.

حاصل شیطنت او می دانند و می فرمایند:

«قلت له : ما العقل ؟ قال : ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان . قال : قلت فإلذی كان فی معاویه ؟ فقال : تلك النكراء (۱) ! تلك الشیطنه . وهی شبيهه بالعقل و لیست بالعقل .» (۲)

یکی از اصحاب امام صادق می گوید: از ایشان پرسیدم: عقل چیست؟ فرمود: عقل چیزی است که با آن خداوند بندگی شود و بهشت به دست آید. پرسیدم: پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود: آن فطنت و زرنگی در امور باطل و شیطنت بود که شبیه به عقل است، ولی عقل نیست.

همه اولیای خدا از جمله امیر مومنان نیز این زرنگی را داشتند، اما تقوا اجازه استفاده از آن را نمی داد. در حالی که معاویه، چون نه دین را قبول داشت و نه قیامت را، از آن سود می برد.

آری، آن زن و شوهر و پس از آنان فرزندانشان با وسوسه ها و اغواگری ها مردم را فریفتند و عده ای را پشتیبان خود ساختند، به طوری که روزی جغرافیای اسلام و همه کسانی که در این جغرافیا زیست می کردند مطیع معاویه شده بودند. کار بدان جا رسید که نیروهای مومن و الهی که در زمان معاویه جمعیتی اندک داشتند، اگر به دست معاویه و یارانش نمی افتادند، زندگی پر مشقت و بسیار سختی داشتند و اگر به چنگ آنان می افتادند، مرگشان حتمی بود؛ (۳) زیرا معاویه بخشنامه ای به سراسر کشور اسلامی آن روز فرستاده بود و در آن به عمّالش تاکید کرده بود که اگر احتمال هم دادید مرد یا زنی به علی بن ابی طالب گرایش دارد، سرش را از بدن جدا کنید (دقت شود! صرف احتمال نه یقین). (۴) سوالی که در این جا مطرح است این است که چه شد که این گروه تا این اندازه قوی شدند و چنین حکومتی برپا کردند که صد سال بر دنیای اسلام مسلط بود و بیت المال و ارتش اسلام را در دست داشت؟

پاسخ این است که این حاصل وسوسه ها و اغواهای آنان و ایجاد

ص: ۱۳۳

۱- (۱). النكراء: الدهاء والفتنه وهی جوده الرأى وحسن الفهم وإذا استعملت فی مشتبهات جنود الجهل يقال لها الشیطنه: ونبه (ع) علیه بقوله تلك الشیطنه بعد قوله تلك النكراء. (پانویس کتاب اصول کافی)

۲- (۲). اصول کافی، ج ۱، ح ۳.

۳- (۳). برای نمونه: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴: «كتب معاویه نسخة واحدة إلى عماله بعد عام الجماعة أن برئت الذمة ممن روی شیئا من فضل أبی تراب وأهل بیته فقامت الخطباء فی کل کوره وعلی کل منبر یلعنون علیا ویرأون منه ویقعون فیهِ وفی أهل بیته وکان أشد الناس بلاء حینئذ أهل الکوفه لکثره من بها من شیعه علی علیه السلام فاستعمل علیهم زیاد بن سمیه وضم إلیه البصره فکان یتبع الشیعه وهو بهم عارف لأنه کان منهم أيام علی علیه السلام فقتلهم تحت کل حجر ومدبر وأخافهم وقطع الأیدی والأرجل وسمل العیون وصلبهم علی جذوع النخل وطرّفهم وشردهم عن العراق فلم یبق بها معروف منهم وكتب معاویه إلى عماله فی جمیع الآفاق الا یجیزوا لأحد من شیعه علی وأهل بیته شهادة»، نیز شرح نهج البلاغه،

ابن أبي الحديد، ج ٢، ص ٦: «دعا بسر بن ابي اربطاء، وكان قاسى القلب فظا سفاكا للدماء، لارافه عنده ولا رحمه، فأمره ان ياخذ طريق الحجاز والمدينه ومكه حتى ينتهى إلى اليمن، وقال له: لا- تنزل على بلد اهلك على طاعه على الا- بسطت عليهم لسانك، حتى يروا انهم لا نجاه لهم، وانك محيط بهم. ثم اكف عنهم، وادعهم إلى البيعه لى، فمن ابي فاقتله، واقتل شيعه على حيث كانوا»، نيز الصحيفه السجديه الكامله، امام زين العابدين على السلام (مقدمه صحيفه): «ابى عبد الله عليه السلام عن على عليه السلام: ان رسول الله صلى الله عليه وآله اخذته نعسه وهو على منبره، فرأى فى منامه رجالا- ينزون على منبره نزو القرده يردون الناس على اعقابهم القهقري، فاستوى رسول الله صلى الله عليه وآله جالسا والحزن يعرف فى وجهه، فاتاه جبريل عليه السلام بهذه الايه «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» ؛ يعنى بنى اميه. قال: يا جبريل على عهدى يكونون وفى زمنى؟ قال: لا ولكن تدور رحى الاسلام من مهاجرى فتلث بذلك عشرا، ثم تدور رحى الاسلام على رأس خمسه وثلثين من مهاجرى فتلث بذلك خمسا ثم لا بد من رحى ضلاله هى قائمه على قطبها. ثم ملك الفراعنه قال: وانزل الله تعالى فى ذلك «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» يملكها بنو اميه فيها ليله القدر. قال: فاطلع الله عزوجل نبيه عليه السلام ان بنى اميه تملك سلطان هذه الامه وملكها طول هذه المده، فلو طاولتهم الجبال لطلوا عليها حتى ياذن الله تعالى بزوال ملكهم، وهم فى ذلك يستشعرون عداوتنا اهل البيت بغضنا. اخبر الله نبيه بما يلقى اهل بيت محمد واهل مودتهم وشيعتهم منهم فى ايامهم وملكهم. قال: وانزل الله تعالى فيهم «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ» .

٤- (٤). رك: درسى كه حسين به انسان ها آموخت، شهيد عبدالكريم هاشمى نژاد، ص ١٢٠ (معاويه به مبارزه على بر مى خيزد) كه اقتباسى است از شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج ٣، ص ١٦، چاپ مصر.

فضای گمراهی در میان مردم بود، و گرنه در فضای روشنایی و نور، هیچ انسان مومنی به استخدام دشمن در نمی آید و از پلیدی تبعیت نمی کند.

امام موسی کاظم، علیه السلام، در روایت زیبایی درباره بی حیایی این خاندان که مرادف یا بی دینی و بی عقلی است - می فرمایند:

«عن أبي الحسن الاول ، عليه السلام ، أنه قال : ما بقى من أمثال الانبياء (عليهم السلام) ، إلا كلمة : إذا لم تستح فاصنع ما شئت ، و أنها فى بنى أميه .».

از تعالیم انبیای پیشین کلمه ای بیش باقی نمانده و آن این است که هرگاه از خدا حیا نکردی، هر چه خواستی بکن! و این خصلت در بنی امیه نهادینه شده است.

معاویه و تطمیع سرداران سپاه امام حسن

هنوز کفن امیرالمؤمنین خشک نشده بود که معاویه فرماندهان سپاه امام مجتبی و هر کسی را که احتمال می داد جانشین آنان گردد تطمیع کرد و به زر و سیم خرید. آن گاه، به امام مجتبی، علیه السلام، گستاخانه پیغام داد که جنگ را ادامه نده، زیرا توان رویارویی با من را نداری! برای اثبات مدعایش نیز، خورجینی پر از نامه برای حضرت فرستاد و گفت: این نامه های اطرافیان و دوستان و فرماندهان لشکر توست که به من نوشته اند: اگر تو بخواهی حسن بن علی را با دست بسته تحویل تو می دهیم! (۱)

چگونه امام غریب می ماند؟

به راستی، چه می شود که امام معصوم در زمان خودش و در میان آنان که او را می شناسند غریب می شود و دین غریب می ماند؟ به طور حتم، سبب این است که مردم در پی شیطان می افتند و گمراه می شوند. اما آیا این گمراهی در نهایت به نفع مردم است؟

ص: ۱۳۴

۱- (۱). در روایتی در این باره می خوانیم: الاحتجاج، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۱۰: «عن زید بن وهب الجهنی قال: لما طعن الحسن بن علی علیه السلام بالمدائن أتیته وهو متوجع، فقلت: ما تری یا بن رسول الله فإن الناس متحیرون؟ فقال: أرى والله أن معاویة خیر لی من هؤلاء، یزعمون أنهم لی شیعة، ابتغوا قتلی وانتهبوا ثقلی، وأخذوا مالی، والله لئن آخذ من معاویة عهداً أحقن به دمی وأومن به فی أهلی، خیر من أن یقتلونی فتضییع أهل بیتی وأهلی. والله لو قاتلت معاویة لأخذوا بعنقی حتی یدفعونی إلیه سلماً، والله لئن أسالته وأنا عزیز خیر من أن یقتلنی وأنا أسیر».

برای مثال، ژاندارمی که به دستور رضاخان چادر از سر زنان کشید و در عوض از رضاشاه عنوان و ثروت گرفت، سود کرد؟ آیا آن ثروت و شهرت در مقابل وعده خداوند به خلود ابدی شیاطین در دوزخ می‌ارزید؟ (۱) مگر ثروت ابولهب برای او سودی داشت که ثروت این ژاندارم برایش سودی داشته باشد:

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ . مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ .» (۲)

نابود باد قدرت ابولهب و نابود باد خودش. ثروتش و آنچه از امکانات به دست آورد چیزی [از عذاب خدا را که در دنیا عذاب استیصال است] از او دفع نکرد.

مگر جز این است که روزی از راه می‌رسد که در آن ثروت نمی‌تواند به داد انسان برسد و چیزی از عذاب خدا را برطرف کند:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَرِدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.» (۳)

قطعاً، کسانی که کافر شدند اگر همه آنچه در زمین است و همانند آن را نیز همراه خود داشته باشند تا آن را برای نجاتشان از عذاب روز قیامت فدیة و عوض دهند، از آنان پذیرفته نخواهد شد؛ و برای آنان عذابی دردناک است.

پاداش قتل شهید مدرس

پیرمرد صدساله‌ای که شب شهادت مرحوم مدرس متصدی غسل ایشان بود برای من از وقایع آن شب تعریف می‌کرد. او می‌گفت: من در شهر کاشمر مرده می‌شستم. آن شب، کسی را از شهربانی دنبال من فرستادند که سید غریبی در کاشمر مرده و کسی را ندارد. بیا و غسلش بده! ساعت ده شب بیست و هفتم ماه رمضان بود.

وقتی به غسلخانه رفتم، دیدم پیرمرد سیدی از دنیا رفته است. من هم ایشان را نمی‌شناختم. پس، غسلش دادم و آن‌ها نیز دفنش کردند. بعد،

ص: ۱۳۵

۱- (۱). مجادله، ۱۹: «إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ.»

۲- (۲). مسد، ۱۲.

۳- (۳). مائده، ۳۶.

معلوم شد که آن سید غریب آیت الله مدرس بوده است.

همین پیرمرد زمانی که در کاشمر بودم جزئیات قتل مرحوم مدرس را برایم این طور تعریف کرد که یک ساعت مانده به افطار شب بیست و هفتم ماه رمضان، دو نفر از پاسبان ها به دیدار مرحوم مدرس رفتند. بعد، چای درست کردند و در آن زهر ریختند و به ایشان گفتند: این را بخور! ایشان گفت: هنوز افطار نشده. گفتند: باید بخوری! و به زور چای را به خورد ایشان دادند. اما پس از ده دقیقه وقتی دیدند سم بر ایشان اثر نکرد، عمامه شان را برداشتند و به گردن ایشان انداختند و آن قدر کشیدند تا ایشان از دنیا رفتند.

رضاشاه هم برای تقدیر از این دو پاسبان به پول آن روزگار ۲۰ تومان برایشان فرستاد (حقوق آن ها در آن زمان ماهی سه تومان بود). به راستی، آیا می ارزید فقیه بزرگواری را که بیش از هفتاد سال از عمرش گذشته بود و در تبعید می زیست، برای خاطر بیست تومان در ماه رمضان و در حال روزه به قتل برسانند؟

این ثمره تبعیت از شیطان و حاصل وسوسه شیطان است که دشمن نخست انسان است.

دشمن دوم انسان هوای نفس است که مراد از آن مجموعه خواسته های بی قید و شرط و آزاد آدمی است و سومین دشمن به فرموده خداوند در سوره تغابن بعضی از زن ها و فرزندان انسان هستند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ﴾ (۱)

ای اهل ایمان! به راستی برخی از همسران و فرزندان [به علت بازداشتن شما از اجرای فرمان های خدا و پیامبر] دشمن شمایند.

«آن» موجود در آیه به معنی یقین کنید و شک نکنید است. یعنی شک نکنید که بعضی از زن ها و فرزندان شما دشمنان شما هستند.

ص: ۱۳۶

کدام زن ها و فرزندان دشمن انسان اند؟

پاسخ این است که زن ها و فرزندان آنی که چشم دیدن دینداری پدران یا شوهرانشان را ندارند دشمن آن ها هستند. دشمنی شان هم آن جا آشکار می شود که در مقابل عبادت مرد و خدمت او به بندگان خدا موضع می گیرند و برای مثال می گویند: چرا به پدربت پول می دهی؟ برادرت اگر ورشکست شده به تو چه ربطی دارد؟ ساخت مسجد به تو چه ربطی دارد؟ چرا می خواهی چهار میلیون خرج رفتن به مکه کنی؟ شنیده ایم از تو خواسته اند هزینه جهیزیه دو عروس فقیر را بدهی؟ چرا می خواهی حق ما را برداری و در حلق مشتی مفت خور بریزی؟ و.... و این تازه جزئی از دشمنی های آنان است. به قول نظامی:

این کار زنان راست باز است افسون زنان بد دراز است. (۱)

وظیفه مومن در برابر دشمنی خانواده

با این حال، قرآن درباره وظیفه مومنین در قبال دشمنی های زنان و فرزندانشان به صراحت می فرماید:

﴿فَاَحْذَرُوهُمْ وَاِنْ تَغْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ﴾. (۲)

از [عمل به خواسته های بی جای] آنان [که مخالف احکام خداست] بپرهیزید، و اگر [از آزار و رنجی که به شما می دهند] چشم پوشی کنید و سرزنش کردن آنان را ترک نمایید و از آنان بگذرید [خدا هم شما را مورد الطاف بی کرانش قرار می دهد]؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

پس، وظیفه اول مومنین در قبال این دشمنان خانگی اطاعت نکردن از خواسته های آنان است. از سوی دیگر، خداوند انتظار دارد مومنین با نهایت اخلاق و خوبی با این گروه برخورد کنند. برای همین، قرآن دستور می دهد که مومنان در باطن از یاوه گویی های آن ها گذشت کنند، سر به سرشان نگذارند، و آنان را ببخشند. وعده خداوند این است که

ص: ۱۳۷

۱- ((۱)). از لیلی و مجنون نظامی گنجوی است.

۲- ((۲)). تغابن، ۱۴.

اگر با این دشمنان خانگی خوش برخورد باشیم، گناهان ما را بیامرزد و رحمتش را نصیب ما کند.

در نتیجه، کسانی که در خانه خود به چنین آزمایشی مبتلایند باید تلاش کنند محیط خانه و اوقات زن و فرزندان خود را تلخ نکنند و در برابر این حرف‌ها صبور باشند و از عبادت خدا و خدمت به خلق ملول و خسته نشوند؛ زیرا:

«مردم زیادند و پر توقع؛ و خدا یکی است و سریع الرضا». (۱)

همسر و فرزند صالح نعمت است

در مقابل این دسته از خانواده‌ها، گروه دیگری از زنان و فرزندان هستند که بهترین دوستان انسان‌اند. این عده انسان‌های والا و باکرامتی هستند که خیر دنیا و آخرت آدمی را تامین می‌کنند و تعدادشان در تاریخ بشر نیز اندک نبوده است.

بسیاری از مردان بزرگ همسران والامقامی داشته‌اند. از جمله، معروف است که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی و مرحوم علامه طباطبایی می‌فرمودند که موفقیت خود را مدیون همسرانشان هستند.

اما بی‌شک، در تاریخ، هیچ زنی به والایی و کرامت فاطمه زهرا، علیها السلام، نیست.

حکایت فروش نخلستان و انفاق آن

در روایات آمده است که روزی امیرالمؤمنین، علیه السلام، پس از سه روز توقف در صحرا و اشتغال به کار کشاورزی به خانه بازگشتند و در منزل را زدند. وقتی فاطمه زهرا، علیها السلام، در را باز کرد، حضرت با دیدن چهره همسرشان از سبب پریدگی رنگشان جويا شدند. فاطمه زهرا لبخندی زدند و با شرم و حیای بسیار گفتند: علی جان، در این سه روز

ص: ۱۳۸

۱- (۱). از جملات معروف مرحوم شیخ علی صفایی حائری (ع- ص) است.

که شما نبودید، من و حسن و حسین گرسنه خوابیدیم.

با شنیدن این سخن، حضرت از درب منزل بازگشتند و فرمودند: می روم تا به امید خدا غذایی تهیه کنم.

در راه، حضرت به سلمان فارسی برخوردند و به او فرمودند: باغ آبادی دارم که می خواهم همین امروز آن را بفروشم. سلمان نیز گفت: کسی را پیدا می کنم! و رفت.

از قضا، سلمان کسی را دید که در پی باغی برای خرید بود و به او گفت: باغ آبادی دارم که تمام درخت هایش را علی کاشته است، آن را می خری؟ مرد گفت: درختی که علی کاشته است را نخرم؟ و درباره قیمتش پرسید. سلمان گفت: می دانی که انصاف در علی موج می زند. این باغ اگر دست کسی دیگر بود، مثلاً چهل هزار دینار بر آن قیمت می گذاشت، ولی علی معتقد است این باغ در حال حاضر دوازده هزار دینار بیشتر نمی ارزد.

مرد گفت: خریدارم! بعد همراه با سلمان نزد امیرالمؤمنین رفت.

حضرت پس از پایان کار، با خود حساب کردند که خانواده من امروز و امشب برای ناهار و شامشان پول نیاز دارند، لذا بقیه این پول زیادی است. این بود که به مسجد رفتند و نماز را به پیامبر اقتدا کردند. بعد از نماز نیز، حضرت همه پول ها را جلو در مسجد روی خاک ریختند و اعلام کردند: هر کس پولی نیاز دارد بردارد!

مردم گروه گروه آمدند و به قدر نیازشان از آن پول برداشتند و رفتند و سر آخر، فقط خاک کوچکی بر جا ماند.

بدین ترتیب، حضرت دوباره گرسنه و دست خالی به طرف خانه به راه افتادند. ایشان یقین داشت که همسرش برای مال دنیا با او دعوا نمی کند، لذا وقتی به منزل آمد، به همسر خویش گفت: باغ را فروختم و

پولش را جلو مسجد انفاق کردم. انگار محتاج تر از ما در میان مردم زیاد بود، زیرا همه را بردند!

حضرت زهرا در مقابل این سخن حضرت با چشم اشکبار دست به دعا برداشت و گفت:

خدایا، این دست را از علی بگیر! (۱) افسوس بزرگ امت اسلام برای همیشه تاریخ آن است که بعد از وفات پیامبر، این معدن علم الهی که دانش های گوناگون سیل وار از جوانب وجودش سرازیر بود (ی نحدر عنی السیل) (۲)، بیل به دست و طناب به کمر، ۲۵ سال خانه نشین شد و جز کشاورزی به کار دیگری نمی پرداخت. (۳)

آری، چنین زنانی بهترین دوست شوهران خویش اند و چنین شوهرانی بهترین یاران همسرانشان. با این حال، اگر خانمی بر خلاف سیره آن بانوی باکرامت در مقابل دینداری شوهرش ایستاد و با انفاق و صدقه و اعمال خیر او مخالفت کرد و حتی فرزندان را نیز در این راه با خود همراه کرد، وظیفه مومن تنها عفو و چشم پوشی و آمرزش و گذشت از اوست تا پروردگار عالم غفران و رحمتش را نصیب او کند.

این اجمالی از معرفی دشمنان سه گانه انسان بود. با این حال، روایات اسلامی مشحون از نکاتی بس مهم درباره دشمنان انسان است که گروهی از آن ها به معرفی دشمن ترین دشمنان او می پردازند که صعب ترین آن ها چنان که در گفتار پیش به تفصیل بدان پرداخته شد- جهل است. امیرمومنان درباره جهل در روایتی ارزشمند می فرمایند:

«الجهل ادوء الداء». (۴)

جهل بدترین بیماری هاست.

ص: ۱۴۰

۱- (۱). این روایت در بحارالانوار، در کتاب حیاة امیرالمومنین، باب جوده و کرمه و سخائه آمده است. (مؤلف). اما سه روایت در این باره: - مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۵۱: «سمع أمير المؤمنين عليه السلام أعرابيا يقول وهو أخذ بحلقة الباب: البيت بيتك والضيف ضيفك ولكل ضيف قري فاجعل قرای منك في هذه الليلة المغفرة. فقال: يا أعرابي هو والله أكرم من أن يرد ضيفه بلا قري، وسمعه الليلة الثانية قائلا: يا عزيزا في عزك يعز من عزك أنت أنت لا يعلم أحد كيف أنت إلا أنت أتوجه إليك بك وأتوسل بك إليك وأسألك بحقك عليك وبحقك على آل محمد اعطني ما لا يملكه غيرك واصرف عني ما لا يصرفه سواك يا ارحم الراحمين. فقال عليه السلام: هذا اسم الله الأعظم بالسريانية وسمعه الليلة الثالثة يقول: يا زين السماوات والأرض ارزقني أربعة آلاف درهم! فضرب يده على كتف الاعرابي، ثم قال: قد سمعت ما طلبت وما سألت ربك فما الذي تصنع بأربعة آلاف درهم؟ قال: الف صداق امرأتی والف أبنی به دارا والف اقضى به دینی والف أتمس به المعاش، قال: أنصفت يا اعرابي، إذا قدمت المدينة فسل عن علي بن أبي طالب. قال: فلما أتى الاعرابي المدينة قال للحسين عليه السلام: قل لأبيك صاحب الضمان بمكة، فدخل فأخبره قال: اي والله يا حسين ايتيني بسلمان، فلما اتاه قال: يا سلمان اجمع لي التجار، فلما

اجتمعوا قال لهم: اشتروا منى الحايط الذى غرسه لى رسول الله بيده، فباعه منهم باثنى عشر ألف درهم فدفع إلى الاعرابى أربعة آلاف فقال: يا اعرابى كم أنفقت فى طريقك؟ قال: ثلاثة عشر درهما، قال: ادفعوا له ستا وعشرين درهما حتى يصرف الأربعة آلاف حيث سأل، وصير بين يديه الباقي فلم يزل يعطى قبضة قبضة حتى لم يتق منها درهم. فلما أتى فاطمة ذكر بيع الحائط قالت: فأين الثمن؟ قال: دفعته والله إلى عيون استحيت منها ان أحوجها إلى ذل المسألة فأعطيتهم قبل ان يسألونى، فقالت لا أفارقك أو يحكم بينى وبينك أبى إذ أنا جايعة وابناى جايعان لم يكن لنا فى اثنى عشر ألف درهم نأكل به الخبز، فقال: يا فاطمة لا تلاحينى وخلي سبيلى. فهبط جبرئيل على النبى فقال: السلام يقرأ عليك السلام ويقول بكت ملائكة السماوات للزوم فاطمة عليا فاذهب إليهما، فجاء إليهما فقال: يا بنتى مالك تلزمين عليا؟ نقصت عليه القصة فقال: خل سبيله فليس على مثل على تضرب يد. ثم خرجا من الدار فما لبث ان رجح النبى فقال: يا فاطمة رجع أخى؟ فقالت: لا، فأعطاها سبعة دراهم سودا هجرية وقال قولى له يتاع لكم بها طعاما، فلما اتاها أعطته الدراهم فاخذها وقال: بسم الله والحمد لله كثيرا طيبا من فضل الله، فذهب إلى السوق...». - مناقب، ابن شهر آشوب، ج ١، ص ٣٥٠: «ان عليا أصبح ساغبا فسأل فاطمة طعاما فقالت: ما كانت إلا ما أطعمتك منذ يومين آثرت به على نفسى وعلى الحسن والحسين فقال: ألا أعلمتنى فأتيتكم بشىء، فقالت: يا أبا الحسين انى لأستحى من إلهى ان أكلفك ما لا تقدر عليه فخرج واستقرض من النبى دينارا فخرج يشتري به شيئا فاستقبله المقداد قائلا: ما شاء الله، فناوله على الدينار ثم دخل المسجد فوضع رأسه فنام. فخرج النبى فإذا هو به فحركه وقال: ما صنعت؟ فأخبره فقام وصلى معه فما قضى النبى صلاته قال: يا أبا الحسن هل عندك شىء نفطر عليه فنمىل معك؟ فأطرق لا يجيب جوابا حياء منه وكان الله أوحى إليه ان يتعشى تلك الليلة عند على، فانطلقا حتى دخلا على فاطمة وهى فى مصلاها وخلفها جفنة تفور دخانا فأخرجت فاطمة الجفنة فوضعتها بين أيديهما فسأل على عليه السلام: «أنى لك هذا؟ قالت هو من فضل الله ورزقه ان الله يرزق من يشاء بغير حساب». قال: فوضع النبى كفه المبارك بين كتفى على ثم قال: يا على هذا بدل دينارك، ثم استعبر النبى باكيا وقال: الحمد لله الذى لم يمتنى حتى رأيت فى ابنتى ما رأى زكريا لمريم». - نيز مناقب، ابن شهر آشوب، ج ١، ص ٣٤٧: «جاء رجل إلى رسول الله فشكا إليه الجوع. فبعث رسول الله إلى أزواجه فقلن ما عندنا إلا الماء فقال صلى الله عليه وآله: من لهذا الرجل الليلة؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام: أنا يا رسول الله، وأتى فاطمة وسألها: ما عندك يا بنت رسول الله؟ فقالت: ما عندنا إلا قوت الصبية لكننا نؤثر به ضيفنا. فقال على: يا بنت محمد، نومي الصبية واطفى المصباح وجعلا يعضغان بألستهما. فلما فرغ من الاكل أتت فاطمة بسراج فوجدت الجفنة مملوءة من فضل الله، فلما أصبح صلى مع النبى فلما سلم النبى من صلاته نظر إلى أمير المؤمنين وبكى بكاء شديدا وقال: يا أمير المؤمنين، لقد عجب الرب من فعلكم البارحة اقرأ «وَيُؤْتِرُونَ عَلَيَّ أَنْفُسَهُمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» أى مجاعة «ومن يوق شح نفسه» يعنى عليا وفاطمة والحسن والحسين فأولئك هم المفلحون».

٢- (٢). نهج البلاغه، خطبه شقشقيه.

٣- (٣). البته، اين چيزى نيست كه ما نقل كنيم تا بگويند شيعه اين سخنان را به على بسته است. اين مطلب را در جلد اول نهج البلاغه شرح ابن ابى الحديد معتزلى سنى هم مى توان ديد. ابن ابى الحديد مى گويد: من سراغ هر برنامه مثبتي مى روم مى بينم على در آن برنامه در جهان حرف اول را مى زند. يكي از اين برنامه ها علم است. اين منبعى كه به گفته خودش معرفت و علم سيل وار از او مى ريخت، بعد از مرگ پيامبر بلايى به سرش آوردند كه تمام اين سيل علم بلا استفاده ماند و سرآخر آن را با خود به خاك برد. عجب ضرورى جهان بشريت كرد! ٢٥ سال على باغبانى معمولى بود. نه منبرى دستش بود، نه كلاسى داشت، نه دفترى و نه شاگردى. اگر هم كسى سلامى به او مى كرد بازخواستش مى كردند و مردم مى ترسيدند سراغ ايشان برونند. (مولف)

۴- (۴). العقل والجهل في الكتاب والسنة، رى شهري، ص ۱۸۰ (اقتباس از غرر الحكم: ۸۲۰)؛ نیز حديث قبلی آن: «أسوأ السقم الجهل».

به تحقیق نیز، بیماری ای در این عالم بدتر و کشنده تر از نفهمی و جهل نیست. سعدی در بیت زیبایی به همین معنا اشاره می کند و می گوید:

داروی معرفت از پیر طریقت بستان کآدمی را بتر از علت نادانی نیست.

جهل سبب می شود انسان واقعیت ها را وارونه بفهمد و فرق میان خوب و بد را نشناسد. در نتیجه، با خدا و پیامبران الهی و بندگان صالح خدا دشمن باشد و به جنگ آنان برود؛ یعنی همان کاری که قریش با پیامبر اکرم کردند.

مقایسه عظمت پیامبر اکرم با حضرت موسی، علیهما السلام

(۱)

بر اساس آیات قرآن، وقتی حضرت موسی به مرز وادی سینا رسید، شب شده بود و هوا سرد بود. حضرت نیز از شهر مدین عازم مصر بود و همسر و فرزندش با او بودند. در همین حال که حضرت در پی جایی برای ماندن بود یا کسی را می حسست که از او راه را بپرسد، از دور نوری را دید. از این رو، به همراهان خود گفت:

«إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَىٰ النَّارِ هُدًىٰ». (۲)

هنگامی که آتشی دید، پس به خانواده اش گفت: درنگ کنید؛ بی تردید من آتشی دیدم، [می روم] شاید شعله ای از آن را برایتان بیاورم یا نزد آتش [برای پیدا کردن راه] راهنمایی بیابم.

حضرت در پی آن نور به راه افتاد، ولی وقتی به نزدیک آن رسید، زیباترین صدای هستی را شنید که به او می فرمود:

«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًىٰ». (۳)

ای موسی، به یقین این منم پروردگار تو، پس کفش خود را از پایت بپفکن؛ زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی.

اما مقام پیامبر؛ وقتی در شب معراج جبرئیل در مقام چهارم متوقف شد

ص: ۱۴۱

۱- (۱). برای شناخت فضیلت پیامبر بر سایر انبیاء رک: الخرائج والجرائح، قطب الدین راوندی، ج ۲، ص ۹۱۱: «وإن كان موسى - علی نبینا وعلیه السلام - قلب الله تعالی له العصا حیة، فمحمد صلی الله علیه وآله دفع إلى عکاشة بن محصن یوم بدر، لما انقطع سیفه، قطعہ جریده ملقاء هناك فتحولت سیفا فی یده. ولما دعا محمد صلی الله علیه وآله أبا جهل لیؤدی ثمن بعیر الغریب، إذ لم یعطه شیئا، أتى إلیه ثعبان وقال: إن لم تخرج إلی محمد، وتقضی الغریب، لا بتلعتک. حتی خرج هائما. وكذلك قد أظهر الله سبحانه ثعبانا، لاجل آل محمد - علیه وعلیهم السلام - حین هموا بقتل واحد منهم علیهم السلام. وإن محمدا صلی الله علیه وآله دعا الشجرة، فأقبلت نحوه تخذ الارض، وكذلك أوصیأوه علی ما قدمناه. وإن كان موسى - علی نبینا وعلیه السلام

- ضرب الحجر بعصاه، فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا، فمحمد صلى الله عليه وآله كان يتفجر الماء من بين أصابعه. وانفجار الماء من بين اللحم والدم أعجب من خروجه من الحجر، لان ذلك معتاد على وجهه. وقد أخرج أوصياؤه - عليه وعليهم السلام - الماء من الجب الذي لا ماء فيه إلى رأسه حتى شرب الناس منه. وإن النبي صلى الله عليه وآله قال: إن المهدي من ولدي يفعل مثل ما فعل موسى عند خروجه من مكة إلى الكوفة. وإن موسى ضرب البحر بعصاه فانفلق، فكان آية، فمحمد صلى الله عليه وآله لما خرج إلى خيبر إذا هو بواد يشخب فقدروه أكثر من أربع عشرة قامه، والعدو من ورائهم فقال الناس: إنا لمدركون. قال: كلا. فدعا، وعبرت الخيل والابل على الماء لا تندي حوافرها وأخفافها. ولما عبر عمرو بن معدى كرب بعسكر الاسلام بالبحر بالمدائن كان كذلك. وإن كان موسى عليه السلام قد أتى فرعون بألوان العذاب من الجراد والقمل والضفادع والدم، فرسلنا صلى الله عليه وآله قد أتى بالدخان على المشركين، وهو الذي ذكره الله تعالى في قوله: (يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ) وما أنزل الله سبحانه وتعالى على الفراعنة يوم بدر، وما أنزل على المستهزئين بعقوبات شتى في يوم واحد (وقد مضى تفصيل ذلك). فأما تكليم الله تعالى لموسى عليه السلام فانه كان على الطور ورسولنا صلى الله عليه وآله قد (ذُنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) وقد كلمه الله تعالى هناك فوق السماوات. وأما المن والسلوى والغمام واستضاءة الناس من موسى عليه السلام بنور سطع من يده فقد اوتى رسولنا صلى الله عليه وآله ما هو أفضل منه، وقد احلت له الغنائم، ولم تحل لاحد قبله وأصاب أصحابه مجاعة في سريه بناحية البحر، فقذف لهم البحر حوتا، فأكلوا منه نصف شهر، وقدموا بودكه وكانوا خلقا كثيرا. وكان صلى الله عليه وآله يطعم الانفس الكثيره من طعام يسير، ويسقى الجماعة الجمه من الشربة من اللبن حتى يرووا. روى حمزة بن عمرو الاسلمي قال: إنا نفرنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله في ليلة ظلماء فأضاءت أصابعه لنا، فانكشفت الظلمة. وهذا أعجب مما كان لموسى عليه السلام. وأما اليد البيضاء لموسى، فقد اعطى رسولنا صلى الله عليه وآله أفضل منه، وذلك أن نورا كان يضيء أبدا عن يمينه، وعن يساره، حيثما جلس وقام تراه الناس، وقد بقى ذلك النور إلى يوم القيامة يسطع من قبره، وكذا كان مع وصيه وأولاده المعصومين في حياتهم، والآن يكون يسطع من قبورهم، وكذا في كل بقعة مر بها المهدي عليه السلام يرى نورا ساطعا. وإن كان موسى على نبينا وعليه السلام ارسل إلى فرعون، فأراه الآية الكبرى، فنبينا صلى الله عليه وآله ارسل إلى فراعنه شتى كأبي لهب، وأبي جهل، وشيبة، وعتبة ابني ربيعة، وابي ابن خلف، والوليد بن المغيرة، والعاص بن وائل السهمي والنضر بن الحارث وغيرهم، وأراهم سبحانه الآيات في الآفاق، وفي أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق ولم يؤمنوا. وإن كان الله تعالى انتقم لموسى عليه السلام من فرعون، فقد انتقم لمحمد صلى الله عليه وآله يوم بدر منهم، فقتلوا جميعا، والقوا في القليب وانتقم له من المستهزئين، فأخذهم بأنواع البلاء، على ما مضى ذكره. وإن كان موسى عليه السلام صارت عصاه ثعبانا، واستغاث فرعون منه رهبة، فقد اعطى محمدا مثله لما جاء إلى أبي جهل شفيعا لصاحب الدين، خاف أبو جهل، وقضى دين الغريب ثم إنه عوتب، فقال: رأيت عن يمين محمد ويساره ثعبانين تصطك أسنانهما وتلمع النيران من أبصارهما، لو امتنعت لم آمن أن يتلعنى الثعبان. وإن كان الله سبحانه قال لموسى: (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي) فقال سبحانه في وصي محمد عليه السلام وأولاده: (سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا).

٢- (٢). طه، ١٠؛ نيز نمل، ٧: «إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لَأَهْلِي إِنَّي آنستُ نارا سأتیکم منها بخبر أو آتیکم بشهاب فبس لعلکم تصطلون»؛ نيز قصص، ٢٩: «فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنس من جانب الطور نارا قال لأهله امكثوا إني آنست نارا لعلی آتیکم منها بخبر أو جدوه من النار لعلکم تصطلون».

و در پاسخ سوال پیامبر از علت عدم همراهی ایشان گفت که به اندازه بال مگسی نمی تواند نزدیک تر شود و اگر جلوتر برود می سوزد، پیامبر به احترام آن وادی خم شد تا نعلین خویش را از پای درآورد. در همین حال، خطاب رسید که به کفش خویش دست نزن و بگذار گرد و غبار کفشت در این حریم بماند! (۱) این فاصله میان پیامبر اکرم و حضرت موسی بن عمران است و این احترامی است که خداوند برای آخرین فرستاده خویش قائل است؛ اما انسان جاهلی که قدرت تمیز خوب از بد و ارزش از ضد ارزش را ندارد، در شهر مدینه و در کنار کوه احد سنگ را در فلاخن می گذارد و به سوی پیامبر پرتاب می کند و دندان و پیشانی حضرت را می شکند و از این کار احساس سرور در خویش می کند.

به راستی، برای چه این مردم با پیامبر مخالفت می کردند و کمر همت به قتل ایشان بسته بودند؟ سبب این رفتار را رسول خدا خود در میدان احد و پس از این واقعه بیان داشته اند. ایشان در حق این مردم دعا کرده و فرموده اند:

«اللهم اغفر لقومی فإنهم لا یعلمون». (۲)

خداوندا، قوم مرا ببخش، زیرا آنان نمی دانند چه می کنند.

آری، جهل منشأ همه اشتباهات و بدترین بیماری هاست. بیماری ای که سبب می شود انسان کرامت الهی خویش را از دست بدهد و از اعلی علین به اسفل السافلین سقوط کند.

ص: ۱۴۲

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۵۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۸۲: فلما بلغ الی سدره المنتهی فانتهی الی الحجب فقال جبرئیل: تقدم یا رسول الله لیس لی أجوز هذا المكان ولو دنوت أنملة لا حترقت. أبو بصیر قال: سمعته یقول: ان جبرئیل احتمال رسول الله حتی انتهى به الی مکان من السماء ثم ترکه فقال له: ما وطأ نبي قط مکانک».

۲- (۲). إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج ۱، ص ۳۸۵: «كلما آذاه قومه الكفار، وبالغوا فيما يفعلون، قال صلوات الله عليه وآله: اللهم اغفر لقومی فإنهم لا یعلمون»؛ نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۶۶: «وكان النبی صلی الله علیه وآله یرمی ویقول: اللهم اهد قومی فإنهم لا یعلمون، فرماه ابن قمئه بقذافه فأصاب كفه، ورماه عبد الله بن شهاب بقلاعۀ فأصاب مرفقه وضربه عتبه بن أبی وقاص أخو سعد علی وجهه فشج رأسه فنزل من فرسه، ونهبه ابن قمئه وقد ضربه علی جنبه وصاح إبليس من جبل أحد إلا أن محمدا قد قتل...»؛ نیز بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۱۷۷: «ان النبی صلی الله علیه وآله ضرب بحربه فی خده یوم حنین فسقط إلى الأرض، ثم قام وقد انكسرت رباعيته والدم یسیل علی حر وجهه، فمسح وجهه ثم قال: اللهم اهد قومی فإنهم لا یعلمون».

۹- مفهوم واقعی معرفت و جهل

اشاره

ص: ۱۵۱

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمّد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

سخن در گفتارهای پیش درباره دشمنان انسان بود. البته، نه دشمنانی که با سلاح مادی به انسان حمله می کنند، بلکه دشمنانی که حملات و خطراتشان متوجه قلب و عقل و ایمان و شخصیت انسان است.

کتاب خدا این گروه از دشمنان را به صراحت معرفی کرده، اهدافشان را بیان فرموده و راه مبارزه با آنان را نیز تعلیم داده است که در این باره سه دشمن معرفی و روش های دشمنی و راه مبارزه با آنان بیان گردید. هم چنین، از میان دشمنانی که در قرآن و روایات مطرح بود دشمن ترین دشمنان هم معرفی شد که این تعبیر به زیان و خطر سنگین تر این دشمنان نظر دارد.

یکی از دشمنانی که هم قرآن کریم، هم پیامبر عظیم الشان اسلام، صلی الله علیه وآله وسلم، و هم ائمه طاهرين، عليهم السلام، با عنوان دشمن ترین دشمنان آن را به مردم معرفی کرده و خطرش را گوشزد کرده اند جهل و نادانی است.

منظور از جهل چیست ؟

مراد از جهل در لسان قرآن و معصومین، علیهم السلام، جهل به امور مادی و قواعد طبیعت نیست. درست است که ناآگاهی از این امور نیز جهل محسوب می شود، اما مسئله این است که با عالم شدن در این امور هدفی که پروردگار از علم و معرفت دارد تأمین نمی شود.

خداوند علم به این امور را علم به ظواهر می داند و می فرماید:

«وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ . يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ .» (۱)

خدا این وعده را داده است و خدا از وعده اش تخلف نمی کند، ولی بیشتر مردم معرفت و شناخت [نسبت به وفای قطعی خدا در مورد وعده اش] ندارند. [تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می شناسند و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی خبرند.

آیه شریفه به صراحت بیان می دارد که در دنیا، عده ای امور و روابط مادی را خوب می شناسند، ولی از دیگر معارف غافل و بدان ها جاهل اند و راهشان به دوزخ ختم می شود.

دوزخ اختصاص به جاهلان ندارد

آیاتی چند از قرآن مجید تصریح دارند که دوزخ مخصوص جاهلان نیست، زیرا قرآن گروهی از عالمان و دانشمندان را به صورت فردی و جمعی نام می برد که آنان نیز در قیامت اهل دوزخ هستند. از جمله:

«وَ اِثْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ .» (۲)

ص: ۱۵۴

۱- (۱) پی نوشت . روم، ۶-۷.

۲- (۲) . اعراف، ۱۷۶ ۱۷۵.

و سرگذشت کسی که آیات خود را به او عطا کردیم و او عملاً از آنان جدا شد، برای آنان بخوان؛ پس شیطان او را دنبال کرد [تا به دامش انداخت] و در نتیجه از گمراهان شد. و اگر می خواستیم [درجات و مقاماتش را] به وسیله آن آیات بالا می بردیم، ولی او به امور ناچیز مادی و لذت های زودگذرِ دنیایی تمایل پیدا کرد و از هوای نفسش پیروی نمود؛ پس داستانش چون داستان سگ است [که] اگر به او هجوم بری، زبان از کام بیرون می آورد، و اگر به حال خودش واگذاری [باز هم] زبان از کام بیرون می آورد. این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ پس این داستان را [برای مردم] حکایت کن، شاید [نسبت به امور خویش] بیندیشند.

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (۱)

وصف کسانی که عمل کردن به تورات به آنان تکلیف شده است، آن گاه به آن عمل نکردند، مانند درازگوشی است که کتاب هایی را [که هیچ آگاهی به محتویات آن ها ندارد] حمل می کند. چه بد است سرگذشت مردمی که آیات خدا را تکذیب کردند. و خدا مردم ستمکار را هدایت نمی کند.

منظور از آن علم و معرفتی که ضد جهل است معرفت به مسائل الهی، شناخت حلال و حرام خدا، معرفت به قرآن کریم، معرفت به انبیاء الهی و ائمه طاهرين، و معرفت به فرهنگ این بزرگواران است. چنین معرفتی اسلحه مقابله با دشمن ترین دشمنان یعنی جهل است. پس، اگر کسی بخواهد با جهل خویش بجنگد و در این جنگ پیروز شود، باید در حد وسع و توانش اهل معرفت به قرآن و مکتب اهل بیت باشد.

دانش هر کسی به قدر وسعت اوست

به نقل کتاب ینابیع الموده - که از کتب معتبر اهل سنت است و بسیار کتاب پریمی است و من در میان کتب اهل سنت کمتر نمونه این کتاب

ص: ۱۵۵

۱- (۱). جمعه، ۵. اکثر آیات سوره مائده نیز معذبین روز قیامت را بیان می کنند. به خصوص آیات مربوط به هابیل و قابیل (آیات ۲۷ - ۳۱).

را در ارزش دیده ام- روزی امیرالمومنین علی بن ابی طالب، علیه السلام، به شاگرد مکتب تفسیری اش ابن عباس فرمود:

«لو شئت لأوقرت من تفسیر الفاتحه سبعین بعیرا»^(۱).

یعنی اگر بخواهم آنچه در هفت آیه سوره حمد آمده است را برای شما بگویم، نوشته هایش را ۷۰ شتر جوان باید حمل کنند. چنین علم و معرفت وسیعی در وجود مبارک امیرمومنان می گنجد، اما از دیگران رسیدن به چنین علم و معرفتی خواسته نشده است. آن مقدار معرفتی که از همه خواسته شده این است که لااقل با مطالعه آیات آخر سوره بقره انسان بفهمند که ربا گناهی است که خدا و پیامبر به مرتکبانش اعلام جنگ داده اند. (دقت شود! نه این که رباخوار به خدا و پیغمبر اعلام جنگ داده باشد):

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلُمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾^(۲).

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید، و اگر مؤمن [واقعی] هستید آنچه را از ربا [بر عهده مردم] باقی مانده رها کنید. و اگر چنین نکردید [و به رباخواری اصرار ورزیدید] به جنگی بزرگ از سوی خدا و رسولش [بر ضد خود] یقین کنید؛ و اگر توبه کردید، اصل سرمایه های شما برای خود شماست [و سودهای گرفته شده را به مردم بازگردانید] که در این صورت نه ستم می کنید و نه مورد ستم قرار می گیرید.

این آیات شریفه صراحت بر این معنا دارند که به رباخواران از جانب خدا و پیغمبر اعلان جنگ شده است. به عبارت دیگر، خدا و پیامبر در یک طرف و رباخواران در طرف دیگر قرار دارند.

معرفت در برخورد با همسر

حداقل این مقدار معرفت از ما خواسته شده که با مطالعه آیات آخر

ص: ۱۵۶

۱- (۱). ینابیع المودّة، قندوزی، ج ۱، ص ۲۰۵: «قال أمير المؤمنين عليه السلام: لقد حزت علم الأولين وإني * ظنين بعلم الآخريين كتوم / وكاشف أسرار الغيوب بأسرها * وعندي حديث حادث وقديم / وإني لقيوم على كل قيم * محيط بكل العالمين عليهم. ثم قال عليه السلام: لو شئت لأوقرت من تفسیر الفاتحه سبعین بعیرا؛ نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۲۲: «قال علی علیه السلام: لو شئت لأوقرت سبعین بعیرا فی تفسیر فاتحة الكتاب؛ نیز عوالی اللئالی، أحسائی، ج ۴، ص ۱۰۲؛ نیز إعانة الطالبین، بکری دمیاطی، ج ۱، ص ۹: «عن علی علیه السلام أنه قال: «لو شئت لأوقرت سبعین بعیرا من باء بسم الله الرحمن الرحيم».

۲- (۲). بقره، ۲۷۸-۲۷۹.

سوره بقره و اول سوره نساء بفهمیم که با همسرانمان در طول زندگی مشترک و در زمان جدایی و طلاق چگونه باید رفتار کنیم. (۱) قرآن اجازه می دهد زن و مردی که با هم سازگاری ندارند و هیچ راهی جز جدایی برای خود نمی بینند، با حضور دو شاهد عادل از هم جدا شوند، اما این زن را در ایام عده طلاق نمی توان از خانه بیرون کرد. این خلاف دستور قرآن است، (۲) زیرا این زن باید در خانه شوهرش بماند و شوهر باید لباس و خوراکش را مانند سابق بامحبت و بی منت تامین کند و به او احترام بگذارد.

در نهایت هم، اگر چند روز گذشت و مرد و زن از این طلاق پشیمان شدند، بدون واسطه و تنها با ابراز پشیمانی از جدایی، آن طلاق باطل می شود و نیاز به عقد مجدد ندارد و دوباره این زن و مرد زن و شوهر هستند. (۳) آری، این حداقل مقدار معرفت و عمل به قرآن است. متأسفانه، در موضوع طلاق در این کشور به فرمایش قرآن عمل نمی شود. لذا، اغلب وقتی دو نفر می خواهند از هم جدا شوند، دریایی از تهمت و غیبت و فحش و جار و جنجال و کشمکش بر سر مهریه و نفقه و اجرت المثل و تردید در پاکدامنی زن و وفاداری شوهر و... ایجاد می شود و دو خانواده زیر هوار انواع گناهان له می شوند تا دو نفر بتوانند از هم جدا شوند.

این رفتار مسلمانان در طلاق به سبب نبود معرفت و حضور بدترین دشمن ها - یعنی جهل - در آنان است.

حفظ دین از گزند دشمنان، شریک قرار ندادن برای خدا، کسب مال حلال، اقامه نماز، عمل به واجبات و ترک محرمات، احترام و نیکویی به پدر و مادر، و... نیز در زمره چیزهایی است که نیاز به معرفت دارد و داشتن این مقدار معرفت برای همه واجب است.

ص: ۱۵۷

۱- (۱)). اشاره است به این آیه: نساء، ۱۹ - ۲۱ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضٍ مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا * وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِخْرَاجَهُمْ فَتَطَارَافًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا * وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا».

۲- (۲)). بقره، ۲۲۹: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»، نیز بقره، ۲۳۱ «وَ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبِغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضَرَارًا لَتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

۳- (۳)). البته، این حکم در طلاق رجعی و تنها در دو بار طلاق معتبر است. زیرا طلاق سوم شرایط خاص خود را دارد؛ چنانکه بر اهل علم پوشیده نیست. بقره، ۲۲۸ - ۲۲۹: «وَ الْمُطَّلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَ لَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكِ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ

بِالْمَعْرُوفِ وَاللِّرْجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ
تَأْخُذُوا بِمَا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ
حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ .

شخصیت فرعون در قرآن سمبل هر ستمی است. او ادعای خدایی کرد، زن ها را به بیگاری کشید، بچه ها را کشت، مردم را بر اثر تحمیل کارهای طاقت فرسا به کام مرگ فرستاد، و خلاصه، هر ستمی از دستش بر آمد انجام داد. قرآن درباره او می فرماید:

«تَلُّوا عَلَیْكَ مِنْ نَبِیِّ مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ * إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِیْعًا یَسْتَضِعُّ مِنْهُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ یُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ یَسْتَحِی نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ». (۱)

بخشی از سرگذشت [مهم] موسی و فرعون را برای [عبرت گرفتن] مردمی که ایمان می آورند به حق و راستی بر تو می خوانیم. همانا فرعون [در سرزمین مصر] برتری جویی و سرکشی کرد و مردمش را گروه گروه ساخت، در حالی که گروهی از آنان را ناتوان و زبون گرفت، پسرانشان را سر می برید، و زنانشان را [برای بیگاری گرفتن] زنده می گذاشت؛ بی تردید او از مفسدان بود.

با همه این ها، وقتی خداوند به موسی و هارون دستور می دهد نزد فرعون بروند به آنان می فرماید:

«إِذْ هَبَّا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى . فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَیِّنًا لَعَلَّهُ یَتَذَكَّرُ أَوْ یَخْشَى». (۲)

هر دو به سوی فرعون بروید؛ زیرا او [در برابر خدا] سرکشی کرده است. پس با گفتاری نرم به او بگویید. امید است که هوشیار شود و [آیین حق را بپذیرد] یا بترسد [و از سرکشی باز ایستد].

البته، «قول لئین» در آیه تنها به معنی سخن نرم گفتن نیست، زیرا کسی که می خواهد با سخن نرم به میدان بیاید باید رفتار و اعمال و حالاتش نیز نرم باشد. چگونه می شود کسی قیافه عصبانی و تلخ به خود بگیرد و بخواهد نرم حرف بزند؟ این کار مثل این است که کسی سرکه را با عسل مخلوط کند. پس، «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَیِّنًا» به این معناست که ای موسی،

ص: ۱۵۸

۱- (۱). قصص، ۳-۴.

۲- (۲). طه، ۴۳-۴۴.

برای فرعون چهره در هم نکش و عصبانی و تلخ و زمخت مباش، بلکه با محبت و نرمی سخنت را روی موج عاطفه بریز و تحویل او بده. (۱)

رمز موفقیت پیامبر اسلام

قرآن در آیه ای دیگر رمز موفقیت پیامبر در هدایت مردم را نیز همین نرمی و مهربان بودن ایشان می داند و می فرماید:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ». (۲)

[ای پیامبر!] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخوی شدی، و اگر درشتخوی و سخت دل بودی، از پیرامونت پراکنده می شدند؛ بنابراین از آنان گذشت کن، و برای آنان آمرزش بخواه، و در کارها با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد.

خواسته قرآن این است که جامعه این چنین با هم پیوند داشته باشد، زیرا از نظر قرآن، دشمنی و خصومت و اختلاف ممنوع است. حال، اگر کسی با ما اختلاف پیدا کرد و دشمن ما شد، به فرموده قرآن مجید در سوره رعد وظیفه ما این است که تا می شود با او به نرمی رفتار کنیم و بدی های او را به خوبی پاسخ گوئیم:

«وَ الَّذِينَ صَبَرُوا بُغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ». (۳)

کسانی که برای به دست آوردن خشنودی پروردگارشان [در برابر گناهان و انجام وظایف و حوادث] شکیبایی ورزیدند، و نماز را بر پا داشتند، و بخشی از آنچه را روزی آنان کردیم در نهان و آشکار انفاق نمودند، و همواره با نیکی زشتی و پلیدی را دفع می کنند، اینانند که فرجام نیک آن سرای ویژه آنان است.

ص: ۱۵۹

۱- (۱). البته، شاید بتوان این دستور خداوند را متأثر از این مطلب دانست که فرعون موسی را در کاخ خود پرورده بود و حق پدری به گردن او داشت. (مولف)

۲- (۲). آل عمران، ۱۵۹.

۳- (۳). رعد، ۲۲.

این بخشی از معارفی است که قرآن همه را به یادگیری و عمل به آن ها دعوت می کند و این مفهوم واقعی معرفتی است که در برابر جهل قرار دارد و از معرفت به قرآن و اهل بیت حاصل می شود که نور محض است. در زیارت جامعه کبیره درباره فرهنگ اهل بیت می خوانیم:

«کلامکم نور و امرکم رشد و فعلکم الخیر و وصیتکم التقوی و سجتکم الکرّم و عادتکم الاحسان» (۱).

کلام شما نور، فرمان شما رشد، عمل شما نیک، سفارشتان به تقوی، ویژگیتان جود و کرم، و عادتتان احسان است.

وظیفه همه انسان هاست که خود را از دام جهل نجات دهند و به نور معرفت زندگی خویش را روشن سازند و زنده به نور خدا و نور قرآن و اهل بیت باشند. کسانی که با این نور زندگی نمی کنند و در ظلمات گام بر می دارند مردگان متحرکی بیش نیستند، اگر چه از بهترین دانشگاه های دنیا مدرک فوق تخصص گرفته باشند و در علم به مقام مهمی رسیده باشند. امیرمومنان در این باره می فرمایند:

«الجهل موت» (۲).

«الجاهل میت وان کان حیا» (۳).

جهل مرگ است و جاهل مرده متحرکی بیش نیست.

آری، انسانی که این سخنان را نیاموخته به واقع مرده است، گرچه راه برود و مغازه داشته باشد و نفس بکشد و زندگی کند. حافظ در بیت زیبایی این معنا را چنین به تصویر می کشد:

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق بر او نمرده به فتوای من نماز کنید.

به واقع، کسی که با محبت الهی نیامیخته و از این همه معرفت توشه ای نیندوخته مرده است و چنین مرداری در قیامت جز دفن شدن در چاله دوزخ و تبدیل شدن به هیزم جهنم فایده دیگری ندارد:

ص: ۱۶۰

۱- (۱). عیون أخبار الرضا (ع)، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۰۹؛ نیز تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۱۰۰.

۲- (۲). عیون الحکم والمواعظ، لیثی واسطی، ص ۳۶.

۳- (۳). عیون الحکم والمواعظ، لیثی واسطی، ص ۶۵.

«فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» (۱).

از آتشی که هیزمش مردم و سنگ هایند، بپرهیزید؛ آتشی که برای کافران آماده شده است

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَدُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (۲).

ای مؤمنان! خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ هاست حفظ کنید. بر آن فرشتگانی خشن و سخت گیر گمارده شده اند که از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند، و آنچه را به آن مأمورند، همواره انجام می دهند. آن روز گویند: ای کافران! امروز عذرخواهی نکنید، فقط آنچه را همواره انجام می دادید جزا داده می شوید.

درد بی عقلی دوایش آتش است

انسان جاهل جز جهنم جایگاه دیگری ندارد. قرآن در سوره مبارکه ملک به این معنا تصریح می کند که وقتی کارگردانان جهنم از جهنمیان علت ورودشان به دوزخ را می پرسند، در پاسخ می گویند:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَ هِيَ تَفُورُ * تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ * قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ * وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ * فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (۳).

و برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، عذاب دوزخ است و بد بازگشت گاهی است. هنگامی که در آن افکنده شوند، از آن در حالی که در جوش و فوران است، صدایی هولناک و دلخراش می شنوند. نزدیک است که از شدت خشم متلاشی و پاره پاره شود. هرگاه گروهی در آن افکنده شوند، نگهبانانش از آنان می پرسند: آیا شما را بیم دهنده ای نیامد؟ می گویند: چرا، بیم دهنده آمد، ولی او را انکار کردیم و گفتیم: خدا هیچ

ص: ۱۶۱

۱- (۱). بقره، ۲۴.

۲- (۲). تحریم، ۶-۷.

۳- (۳). ملک، ۶-۱۱.

چیز نازل نکرده است؛ شما بیم دهندگان جز در گمراهی بزرگی نیستید. و می گویند: اگر ما [دعوت سعادت بخش آنان را] شنیده بودیم، یا [در حقایقی که برای ما آوردند] تعقل کرده بودیم، در میان [آتش] اهل آتش سوزان نبودیم. پس به گناه خود اعتراف می کنند. و مرگ و دوری از رحمت بر اهل آتش سوزان باد!

اگر کسی زندگی را براساس تعقل و اندیشه بنا کند، هرگز وارد آن آتش برافروخته نمی شود؛ زیرا چنین کسی اصرار بر نفهمی ندارد و از لحظه لحظه ایام حیاتش برای رسیدن به فهم بیشتر و بهتر استفاده می کند و از حق و راهبران آن ذره ای عدول نمی کند.

در انتظار کاروان حسینی

نقل است که روزی پدری به فرزندانش گفت: از زندگی در شهر خسته شده ام! سزااست بار زندگی را به صحرا بکشیم! گفتند: هر چه شما امر کنید!

بدین ترتیب، آن ها شهر را رها کردند و خیمه به صحرا زدند و از ثروت فراوانی که داشتند گله عظیمی فراهم کردند و مشغول به کار شدند. یک روز، پدر رو به پسرانش کرد و گفت: خیمه ای آن سوترها دیده ام که از آن جا تکان نمی خورد و صاحب آن جایی نمی رود. بروید ببینید صاحب خیمه کیست و از کدام قبیله است و چرا تنها در این صحرا زندگی می کند و آیا کاری یا مشکلی دارد که برایش انجام دهیم یا حلش کنیم؟

فرزندان به امر پدر به سمت آن خیمه تنها رفتند و دیدند صاحب آن مرد باادب و بامعرفتی است. از او پرسیدند: شما چند وقت است که اینجا هستید؟

گفت: ده سال بیشتر است.

گفتند: زن و فرزند یا کاری ندارید؟

گفت: داشتم. کارهایم را کردم و اهل خانه را از خود راضی کردم و تنها به اینجا آمدم.

پرسیدند: شغلی ندارید؟

گفت: چرا. عبادت!

گفتند: کاری هست برایتان انجام دهیم؟

گفت: نه!

پرسیدند: چرا شما در این صحرا مسکن گزیده اید؟

گفت: در این بیابان خبری هست که در جای دیگر نیست!

گفتند: چه خبری؟

گفت: هر چه در این عالم است در این بیابان است.

آن‌ها تعجب کردند. چون در آن بیابان جز کویر و خاک چیزی ندیده بودند. از ماجرا پرسیدند. مرد گفت: سال‌ها پیش، از راستگویی شنیدم که روزی فرزند فاطمه، سلام الله علیها، با یاران و برادران و اهل بیتش در این جا به شهادت می‌رسد. من نمی‌دانم آن روز چه روزی است، برای همین، این جا هستم تا آن روز را ببینم و در رکاب ایشان باشم. می‌ترسم این جا را ترک کنم و در روز موعود این جا نباشم و این افتخار را از دست بدهم!

این اوج معرفت است که انسان بداند چه کسی را به عنوان امام انتخاب کند و ده سال در بیابان چشم به راهش باشد.

وقتی کاروان ابی عبدالله، علیه السلام، به کربلا رسید، این مرد نزد حضرت آمد. امام، علیه السلام، او را در آغوش گرفت و صبح عاشورا نیز این مرد در حمله اول دشمن به شهادت رسید و امام وقتی بر بالین او نشست به سختی گریست. (۱)

ص: ۱۶۳

۱۰- شرایط کسب و نگهداری معرفت

اشاره

ص: ۱۶۷

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمّد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

وجود مبارک حضرت سیدالشهداء، در شب عاشورا، بعد از نماز مغرب و عشاء، اهل بیت و یاران خود را در خیمه ای جمع کردند و پروردگار مهربان را به نیکوترین ستایش ها ستودند و حمد حضرت حق را به جا آوردند. حضرت، در این سخنرانی، شش نعمت پروردگار را نیز برشمردند که مهم ترین آن ها نعمت معرفت به معارف الهیه از طریق قرآن و پیامبر اسلام بود. [\(۱\)](#)ایشان، در آن شب، از مفاهیم و معارفی که در قرآن آمده است در یک کلمه نام بردند (علمتنا القرآن) و فرمودند که معرفت و آگاهی به قرآن را پروردگار عالم به ما ۷۲ نفر مرحمت فرموده است.

البته، این معارف الهیه را خداوند به هر یک از این ۷۲ نفر به تناسب سعه و ظرفیت وجودی شان عنایت کرده بود. از این جا، معلوم می شود که این ۷۲ نفر فقیهان شهید، عالمان شهید، عارفان شهید، عابدان شهید، و زاهدان شهید بودند؛ یعنی شهیدانی بودند که هر یک به تناسب سعه

ص: ۱۶۹

۱- (۱)) پی نوشت . الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۱؛ نیز روضه الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۸۳: فجمع الحسين عليه السلام أصحابه عند قرب المساء. قال علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام: «فدنوت منه لأسمع ما يقول لهم، وأنا إذ ذاك مريض، فسمعت أبي يقول لأصحابه: أثنى على الله أحسن الثناء، وأحمده على السراء والضراء، اللهم إني أحمدك على أن أكرمنا بالنبوة وعلمتنا القرآن وفقهتنا في الدين، وجعلت لنا أسماعاً وأبصاراً وأفئدة، فاجعلنا من الشاكرين».

وجودی شان همه ارزش ها را بر اثر معرفت به قرآن فهمیده و کسب کرده و به آن ها آراسته شده بودند. به همین سبب است که متن زیارت حضرت امام حسین، علیه السلام، و زیارت اهل بیت آن حضرت که در کربلا شهید شدند، و زیارت اصحاب ایشان در بر دارنده بهترین و والاترین معارف الهیه است. در حقیقت، ائمه، علیهم السلام، می خواستند از طریق انشاء این زیارات به مردم بفهمانند که این ۷۲ نفر جامع همه فضایل و مولد همه حقایق بوده اند.

بنیانگذاران مکتب آزادی و آزادگی

این شهدا توانستند زیباترین حقایق را در تاریخ بسازند و فضایی ایجاد کنند که در آن مردم بتوانند آزادی به معنای واقعی اش را درک و لمس کنند. این ۷۲ نفر که از بند هر نوع بت جاندار و بی جان و از بند مال دنیا و همه قیود شیطانی آزاد بودند، از همه تشویق هایی که می خواست آن ها را از مدار حقیقت خارج کند، با واژه « لا والله » (۱) استقبال کردند. دقت در این نکته زیباست که آن ها تنها نگفته اند ما فرهنگ شما را نمی پذیریم و حکومت شما را قبول نمی کنیم، بلکه بر سر هر « لا » یک « والله » - که قسم جلاله است - آورده اند؛ گویی به دشمنان خود پیام داده اند که خود را برای فریفتن ما معطل نکنید، زیرا ما از حق بر نمی گردیم.

اعلامیه از قتلگه کربلا داد

با زینب و سجاد سوی شام فرستاد

این جمله ز خون بود در آن نشریه مستور

باید بشر از قید اسارت شود آزاد.

فرهنگی که این ۷۲ نفر با خون خود بنا نهادند این بود که آزادی واقعی در عالم این است که انسان بنده کسی یا چیزی نباشد. این مفهوم آزادی واقعی است و اگر کسانی خارج از این محدوده هر گونه انحراف و اسارتی را آزادی نام گذارده اند اشتباه کرده اند.

ص: ۱۷۰

۱- (۱). الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۸: « فقال له قیس بن الأشعث: ما ندری ما تقول، ولكن انزل علی حکم بنی عمک، فإنهم لن یروک إلا ما تحب فقال له الحسین: لا والله لا أعطیکم بیدی إعطاء الذلیل، ولا أفر فرار العبید».

آزادی ای که آن بزرگواران در عمل معرفی کردند و به فرهنگ آزادی و آزادیگی بدل شد از نکات آموزنده و باارزش حماسه آنان است که با این جمله حضرت پیوند خورده است:

«انی لا اری الموت الا سعادة ولا الحیاة مع الظالمین الا برما». (۱)

همانا من مرگ را جز سعادت و زندگی با ظالمین را جز بدبختی و نمی بینم.

مرگ خاموشی نیست

اکثر مردم مرگ را خاموشی ابدی می دانند و آن را پایان کار می بینند. مرگ در نظر آنان فرو افتادن در تاریکی گور و آغاز وحدت و تنهایی و وحشت است. در حالی که در فرهنگ حسینی، براساس آن اندیشه و فکر و فرهنگ و یقین به پروردگار، موت سعادت تلقی شده است. (۲) تا آنجا که می دانیم بزرگان هیچ مکتبی مرگ را به سعادت معنا نکرده اند، آن هم در سیاق چنین جمله ای که به «الا» ختم می شود و معنی اش این است که مرگ هیچ معنایی جز خوشبختی و سعادت ندارد. (۳) از سوی دیگر، در این فرهنگ، سازش با بردگان شیطان، به منظور تمتع بیشتر از متاع دنیا، چیزی جز بدبختی و شرارت و پستی دانسته نشده است. این بدان سبب است که آن بزرگواران از قیودی که فرهنگ های ضد الهی بر مردم حاکم کرده بودند آزاد بودند.

هر که پیمان با هوالموجود بست

این است که راست قامت ترین مردمان تاریخ را همین ۷۲ نفر می توان دانست، زیرا عارف ترین مردم تاریخ در آن سرزمین گرد آمده بودند. (۴)***

ص: ۱۷۱

۱- (۱). تحف العقول، حرانی، ص ۲۴۵؛ نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۲۴. وقال عليه السلام في مسيره إلى كربلاء: «إن هذه الدنيا قد تغيرت وتكرت وأدبر معروفها، فلم يبق منها إلا صباه كصباه الأناة وخسيس عيش كالمرعى الوبيل، ألا ترون أن الحق لا يعمل به وأن الباطل لا يتناهى عنه، ليرغب المؤمن في لقاء الله محققاً، فإني لا أرى الموت إلا سعادة ولا الحیاة مع الظالمین إلا برما. إن الناس عبید الدنيا والدين لعق علی ألسنتهم يحوطونه ما درت معائشهم فإذا محصوا بالبلاء قل الדיانون».

۲- (۲). در قرآن آمده است: «لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلِ وَ قَلْبُوا لَكُمْ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ * وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَئِذْ لِي وَ لَا تَفْتِنِي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنْ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ * إِنْ تُصِيبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِيبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلِ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ * قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ * قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ * قُلْ أَنْفَقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُنْتُمْ كُفْرًا فَمَا فَاسِقِينَ * وَ مَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسَالِي وَ لَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كَارِهُونَ * فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ * وَ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ

يَفْرُقُونَ * لَوْ يَجِدُونَ مَلَجًا أَوْ مَغَارًا أَوْ مُدْخَلَ لَوْلَا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ * وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَشِيخُطُونَ * وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ . توبه، ۴۸-۵۹. در روایات نیز داریم: تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج ۵، ص ۳۸۰: فی اعتقادات الامامیه للصدوق (ره) قيل لعلی بن الحسین علیهما السلام: ما الموت؟ قال: «الموت للمؤمن كنز ثياب وسخه قمله وفك قيود وأغلال ثقیله، والاستبدال بافخر الثياب وأطيبها روايح. واطأ المراكب وآنس المنازل، وللکافر كخلع ثياب فاخره والنقل عن منازل أنيسه والاستبدال بأوسخ الثياب وأخشنها، وأوحش المنازل وأعظم العذاب» .

۳- (۳) . در آخرین دعای حضرت جلوه های دیگری از این فرهنگ آمده است: مصباح المتهدجد، شیخ طوسی، ص ۸۲۷: «اللهم متعالی المكان عظیم الجبروت شدید المحال غنی عن الخلائق عریض الكبرياء قادر علی ما تشاء قریب الرحمة صادق الوعد ساغب النعمة حسن البلاء قریب إذا دعیت محیط بما خلقت قابل التوبة لمن تاب إليك قادر علی ما أردت ومدرك ما طلبت وشکور إذا شکرت وذكور إذا ذکرت، أدعوك محتاجا وأرغب إليك فقیرا وأفزع إليك خائفا وأبکی إليك مکروبا وأستعین بک ضعيفا وأتوکل علیک کافیا، أحکم بیننا وبين قومنا فإنهم غرونا وخذعونا وخذلونا وغدروا بنا وقتلونا، ونحن عتره نبيک وولد حبیبک محمد بن عبد الله الذی اصطفیته بالرسالة وائتمنته علی وحبیک، فاجعل لنا من أمرنا فرجا ومخرجا برحمتک یا أرحم الراحمین!» .

۴- (۴) . اشاره به این فرمایش امام است: الأمالی، شیخ صدوق، ص ۲۲۰: فقام الحسین علیه السلام فی أصحابه خطیبا، فقال: «اللهم إنی لا أعرف أهل بیت أبر ولا أزکی ولا أظهر من أهل بیتی، ولا أصحابا هم خیر من أصحابی، وقد نزل بی ما قد ترون، وأنتم فی حل من بیعتی، لیست لی فی أعناقکم بیعة، ولا لی علیکم ذمة، وهذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا، وتفرقوا فی سواده، فإن القوم إنما یطلبوننی، ولو ظفروا بی لذهلوا عن طلب غیری» .

کربلا حاصل معرفت بود

امام حسین، علیه السلام، در آن شب به نقل امام زین العابدین فرمودند:

«أثنى على الله أحسن الثناء، وأحمده على السراء والضراء، اللهم إني أحمدك على أن أكرمتنا بالنبوة وعلمتنا القرآن وفقهتنا في الدين، وجعلت لنا أسماعا وأبصارا وأفتدء، فاجعلنا من الشاكرين».

هم چنان که پیداست حضرت هم خداوند را ثنا گفته، هم حمد او را به جا آورده، و هم برای شش نعمت خدا را سپاس گزارده که یکی از آن ها علم و معرفت به قرآن است. در فضای چنین معرفتی بود که او و یارانش همه چیز را در جای خود دیدند، بر همان اساس زندگی کردند، و با حق بینی و بصیرت و بینایی و بیداری آن جنگ نابرابر را عین حق شناختند و به شهادت تن دادند.

معنای معرفت

حال، به سراغ اهل معرفت برویم و پس از فهم معنای معرفت در نزد آنان، دیدگاهشان را نسبت به جهان و انسان به طور مختصر بررسی کنیم.

اهل معرفت کلمه معرفت را مانند حروف مقطعه قرآن مانند الر، الم، المص، کهیصص و...- مخفف و رمز چند چیز دانسته اند که هر حرفی از آن اشاره به حقیقتی دارد؛ مانند الم که در تاویل آن گفته اند: الف یعنی الله. لام یعنی جبرئیل، و میم یعنی وجود مبارک رسول خدا. (۱)

مفهوم میم

میم اشاره به «مقت نفس» دارد. یعنی اگر کسی می خواهد از دنیا عبور کند و از این عالم بهره نیکو ببرد و لذت ارزش ها را بچشد، باید مانند مجاهدان فی سبیل الله در میدان مقت نفس شرکت کند و با نفس خود

ص: ۱۷۲

۱- (۱). البته، در مورد حروف مقطعه قرآن فقط معانی ای که معصومین علیهم السلام فرموده اند را باید پذیرفت و غیر آن حجیت ندارد. التفسیر الصافی، فیض کاشانی، ج ۳، ص ۲۷۲: «کهیصص فی الإكمال عن الحجة القائم علیه السلام فی حدیث أنه سئل من تأویلها فقال هذه الحروف من أنباء الغیب اطلع الله عبده زکریا علیها ثم قصها علی محمد صلی الله علیه وآله وذلك أن زکریا سأل ربه أن يعلمه أسماء الخمسة فاهبط الله علیه جبرئیل فعلمه إياها فكان زکریا إذا ذکر محمدا وعلیا وفاطمة والحسن علیهم السلام سری عنه همه وانجلی کرهه وإذا ذکر الحسين علیه السلام خنفته العبره ووقعت علیه البهرة فقال ذات يوم إلهی ما بالی إذا ذكرت أربعا منهم تسلیت بأسمائهم من همومی وإذا ذكرت الحسين علیه السلام تدمع عینی وتثور زفرتی فأنبأه تبارک وتعالی عن قصته فقال کهیصص فالكاف اسم کربلا والهاء هلاک العتره والياء یزید لعنه الله وهو ظالم الحسين علیه السلام والعین عطشه والصاد صبره فلما سمع بذلك زکریا علیه السلام لم یفارق مسجده ثلاثة أيام ومنع فیها الناس من الدخول علیه وأقبل

على البكاء والنحيب وكانت ندبته إلهى أتفجع خير خلقك بولده أتنزّل بلوى هذه الرزية بفنائنه إلهى أتلبس عليا وفاطمة عليهما السلام ثياب هذه المصيبة إلهى أتحل كرب هذه الفجيعة بساحتها ثم كان يقول إلهى ارزقنى ولدا تقر به عيني عند الكبر واجعله وارثا وصيا واجعل محله منى محل الحسين عليه السلام فإذا رزقتنيه فافتنى بحبه ثم افجعنى به كما تفجع محمدا صلى الله عليه وآله حبيبك بولده فرزقه الله يحيى عليه السلام وفجعه به وكان حمل يحيى عليه السلام ستة أشهر وحمل الحسين عليه السلام كذلك». نيز تفسير نور الثقلين، شيخ حوىزى، ج ٣، ص ٣٢٠: أبى عبد الله عليه السلام قال: «هذه أسماء الله مقطعة، واما قوله: «كهيعص» قال: الله هو الكافى الهادى العالم الصادق ذو الأيدى العظام، وهو كما وصف نفسه تبارك وتعالى».

درگیر باشد؛ زیرا اگر کسی با نفس خود درگیر نباشد و در این راه تنبلی کند، کسل و سست می ماند و هرگز پیش نمی رود و سرانجام، نفس بر او مسلط می شود. پس، باید در مقابل آنچه که درون انسان بر خلاف ارزش های الهی از او می طلبد ایستاد و این طلبکاری لجوجانه را سرکوب کرد.

مقت نفس رو در رویی با نفس حیوانی است که میل به هیچ عبادت و انجام هیچ کار خیر و خدمتی ندارد و از علم و معرفت گریزان است. قرآن مجید تصریح می کند که میل این نفس متمرکز در دو برنامه بوده و زلف خواسته هایش به دو کیسه گره خورده است: یکی معده و دیگری شهوت. (۱) معرفت به انسان هم قدرت مبارزه با نفس را می دهد و هم راه را به او نشان می دهد. (۲) معرفت ارزش ها را به انسان می نمایاند تا با دیدن زیبایی ارزش ها به جانب آن ها سوق پیدا کند. در مقابل این میل به ارزش ها، میل به شکم و شهوت قرار دارد که باید در برابر آن ها ایستاد و جهاد اکبر را آغاز کرد.

مفهوم عین

عین معرفت اشاره به «عرفان رب» دارد. طالب معرفت باید در پی این باشد که مالک و خالق و معبود خود را بشناسد و هر روز این شناخت را گسترش دهد. به فرموده پیغمبر اکرم، قدمی که برای به دست آوردن این شناخت و مبارزه با هواهای نفسانی برداشته می شود از همه هستی برتر است و همین قدم هاست که انسان را به سوی بهشت می برد. (۳) پس، هر کس در آخرت به بهشت برود یا به منازل معنوی برسد راه را با همین قدم ها رفته و به مقصد رسیده است.

ص: ۱۷۳

۱- (۱). اشاره است به آیه ۱۲ از سوره محمد: «إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ» .

۲- (۲). در روایتی از امیرمومنان در سفارش به کمیل می خوانیم: تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۱۷۱: «یا کمیل ما من حركة إلا وأنت محتاج فيها إلى معرفة».

۳- (۳). اشاره است به: نازعات، ۴۰ - ۴۱: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» .

ادب از که آموختی؟

روزی در یکی از شهرها فرد پاک و درس خوانده و قریب الاجتهادی را دیدم. به نظرم رسید ایشان با آراسته بودن به این همه ارزش حتما از خاندانی اهل علم و زهد و تقوا بوده است. این بود که از خانواده ایشان سوال کردم. ایشان با این که می توانست جواب مرا ندهد در پاسخ سوال من که پرسیدم: آیا از خانواده ای اهل علم هستید؟ گفت: نه. از خانواده ای قمارباز و مشروب خور و بی دین! گفتم: پس چه شد به این مقامات رسیدید؟ گفت: آن ها را نخواستم و این ها را خواستم و در نتیجه، دنبال این ها راه افتادم.

آن روز، یاد این فرمایش پیغمبر اکرم، صلی الله علیه وآله، افتادم که فرمود:

«من طلب و جدّ وجد». (۱)

کسی که طالب چیزی باشد و برای رسیدن به آن بکوشد به آن می رسد. (۲)

حکایت کشیش مسلمان

آری، کسی که در پی حقیقت باشد آن را پیدا می کند. جناب حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ صادق فجر الاسلام پیش از مسلمان شدن روحانی کلیسایی در ارومیه بود. ایشان می گوید: یک بار به ذهنم رسید که از استادم که حدود ۱۰۰ سال سن داشت سوالی بپرسم. این بود که یک روز غروب به منزلش رفتم و گفتم: شما به گردن من حق زیادی دارید و باعث شدید من درس بخوانم و کشیش شوم، اما می خواهم یک سوال مرا صادقانه جواب بدهید! گفت: پرس! گفتم: به نظر شما، واقعا حق با ماست و حق به ما خاتمه پیدا کرده و بعد از ما هر چه دین آمده باطل است؟ به هر حال، شما ۱۰۰ سال عمر کرده اید و به یقین در این باره رسیده اید، اما من در تردید هستم و هنوز شک دارم.

ص: ۱۷۴

-
- ۱- (۱). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۳۳۴؛ نیز تفسیر ابن عربی، ج ۱، ص ۴۰۱؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج ۲، ص ۲۴۳. (اما هیچ کدام به راوی آن اشاره نکرده اند).
- ۲- (۲). مشابه این روایت: نهج البلاغه، حکمت ۳۸۶: «من طلب شیئا ناله أو بعضه».

توضیح این مطلب در این جا ضروری است که بعضی شک ها بسیار ارزشمند است. کسی که قیامت را قبول ندارد و بعد در عقیده خود شک می کند که بالاخره قیامت وجود دارد یا ندارد، سرانجام مجبور می شود نزد انسان آگاهی برود و از او بخواهد که با دلیل و استدلال پاسخش را بدهد. از این جهت، امید به آگاه شدن در او می رود.

پروردگار متعال هم علاقه دارد انسان ها نیست های اعتقادی شان را تبدیل به هست کنند و نمی دانم ها را به می دانم بدل سازند.

استاد جوابی نداد. گفتم: جوابی ندارید؟ گفت: دارم، ولی آن را شفاهی نمی گویم. بعد، کلیدی به من داد و گفت: چیزی که می خواهم نشانت بدهم را تا به حال به کسی نشان نداده ام، اما به قلبم افتاده که به تو نشان بدهم. در صندوق پستوی اتاقم کتابی هست متعلق به پیش از ظهور پیغمبر اسلام که روی پوست حیوان نوشته شده. آن را بیاور!

کتاب را آوردم. استاد صفحه ای از کتاب را باز کرد و گفت: بخوان! گفتم: این چیست؟ گفت: انجیل نزدیک به زمان خود مسیح است. خدا در این انجیل گفته کار دین به مسیح خاتمه پیدا نمی کند، بلکه پس از مسیح پیامبر دیگری می آید که نامش فارقلیطاست که ترجمه آن به عربی احمد است. در قرآن مسلمانان نیز خداوند از قول مسیح همین مطلب را نقل می کند و می فرماید:

«وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ. فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ». (۱)

و [یاد کن] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! به یقین من فرستاده خدا به سوی شمایم، تورات را که پیش از من بوده تصدیق می کنم و به پیامبری که بعد از من می آید و نامش «احمد» است مژده

ص: ۱۷۵

می دهم. پس هنگامی که [احمد] دلایل روشن برای آنان آورد، گفتند: این جادویی است آشکارا!

نتیجه می گیریم که حق به ما تمام نشده، بلکه بعد از مسیح حق با پیغمبر اسلام است.

گفتم: پس چرا تا به حال این موضوع را اعلام نکردید؟ گفت: اول این که می ترسیدم، و دوم این که اگر این مطلب را می گفتم نامم را ازدست می دادم و دیگر رئیس نبودم. (۱) با این همه، تو کار درست را انجام بده و دنبال این دین برو!

از خانه استاد بیرون آمدم و نیمه شب به خانه حاج میرزا حسن مجتهد ارومیه ای رفتم و در زدم. مجتهد پشت در آمد و پرسید: کسیت؟ گفتم: یک نفر مسیحی باسواد! ایشان در را باز کرد و مرا شناخت و مرا به داخل دعوت کرد. بعد پرسید: چه اتفاقی افتاده؟ گفتم: می خواهم لباس هایم را عوض کنم و از دین نصرانیت خارج شوم. مرا مسلمان کن! و بعد از آن شب مسلمان شدم. (۲) این مرد، بعد از اسلام آوردن، به دنبال کسب معارف الهی رفت و درس خواند و از مجتهدان اسلامی شد. او نوشته است که من در معارف الهی به ۱۵ مشکل علمی برخورددم که با هر مجتهدی آن ها را در میان می گذاشتم از پاسخشان قانع نمی شدم. سرانجام، روزی اسباب سفر را مهیا کردم و به خانواده ام گفتم: برای حل برخی مشکلات علمی به کربلا می روم! در کربلا به زیارت حضرت ابی عبدالله الحسین، علیه السلام، رفتم و خطاب به ایشان عرض کردم: حسین جان! من میهمان تازه واردم. چهل سال عمرم را مسیحی و با شما غریبه بودم، اما حال آمده ام. همه ابواب معرفت هم نزد شما گشوده است. لطف کرده و مشکلات مرا حل کنید!

ص: ۱۷۶

۱- (۱). در الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ج ۱، ص ۱۶۴ آمده است: أخبرنا علی بن محمد عن أبي معشر عن يزيد بن رومان وعاصم بن عمر وغيرهما أن كعب بن أسد قال لبني قريظة حين نزل النبي صلى الله عليه وسلم في حصنهم: يا معشر يهود، تابعوا الرجل فوالله لئن النبي وقد تبين لكم أنه نبي مرسل وأنه الذي كنتم تجدونه في الكتب وأنه الذي بشر به عيسى وأنكم لتعرفون صفته. قالوا: هو به ولكن لا نفارق حكم التوراة. - أخبرنا علی بن محمد عن علی بن مجاهد عن محمد بن إسحاق عن سالم مولى عبدالله بن مطيع عن أبي هريرة قال أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم بيت المدراس فقال: أخرجوا الى أعلمكم. فقالوا: عبد الله بن سوريا، فخلا به رسول الله صلى الله عليه وسلم فناشده بدینه وبما أنعم الله به عليهم وأطعمهم من المن والسلوى وظللهم به من الغمام أتعلم أنى رسول الله؟ قال: اللهم نعم وان القوم ليعرفون ما أعرف وان صفتك ونعتك لمبين فى التوراة ولكنهم حسدوك. قال: فما يمنعك أنت؟ قال: أكره خلاف قومی وعسى أن يتبعوك ويسلموا. فأسلم.

۲- (۲). من این حکایت را از دو منبع نقل می کنم: اول، از کسی که می گفت ۱۷ ۱۶ ساله بودم که این کشیش به خانه ما می آمد، او برای پدرم این داستان را تعریف کرد و من گوش دادم. فرد بزرگواری که برای من این داستان را گفت در خیابان خراسان منزل داشت و آن وقتی که برای من تعریف کرد من اوائل طلبگی ام در قم بود و ۲۰ سال داشتم و او ۷۵ ساله بود. دوم، از روی نوشته های خود این شخص که یک مرد الهی آن نوشته ها را ۳۵ سال پیش در خانه اش به من داد و گفت که این مال آن کشیش ارومیه ای است. (مولف)

آن روز، از حرم که بیرون آمدم خیلی گریه کردم. شب ابی عبدالله الحسین را در خواب دیدم که پاسخ هر ۱۵ مشکل مرا دادند.

این مفهوم واقعی کسب معرفت و در پی حقیقت بودن است.

مفهوم راء

راء معرفت به معنای «راضی به رضای خدا بودن» است.

مفهوم فاء

فاء معرفت به معنای «الفرّ الی الله» است. یعنی انسان از هر چه غیر خداست به سوی خدا فرار کند که قرآن نیز بدان سفارش می کند:

﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾. (۱)

پس به سوی خدا بگریزید.

مفهوم تاء

تاء معرفت به معنای «تفویض الامر الی الله» است. یعنی انسان به درجه ای از معرفت برسد که خود و همه چیزش را به خدا واگذار کند.

شرایط کسب و نگهداری معرفت

اشاره

کسی که در پی معرفت است باید بداند که کسب و نگهداری معرفت شرایطی و لوازمی دارد. اول شرط کسب معرفت این است که آن را باید با تلاش و کوشش فراوان به دست آورد و بدون تلاش و جد و جهد معرفتی حاصل نمی شود. قرآن کریم در مقام سرزنش مردم در عدم جستجوی معرفت می فرماید:

﴿وَإِذْ كَانُوا الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾. (۲)

و مؤمنان را نسرزد که همگی [به سوی جهاد] بیرون روند؛ چرا از هر

۱- (۱) . ذاریات، ۵۰: (حضرت نوح به قومش می فرماید) «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» .

۲- (۲) . توبه، ۱۲۲.

جمیعتی، گروهی [به سوی پیامبر] کوچ نمی کنند تا در دین آگاهی یابند و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند، باشد که [از مخالفت با خدا و عذاب او] پرهیزند.

یعنی برای چه دنبال معرفت نمی روید؟ مگر من شما را به این دنیا آورده ام تا مثل دیگر حیوانات بخورید و بخوابید و اندک لذتی ببرید و بمیرید؟ هدف از به دنیا آوردن شما این بود که معرفت کسب کنید. از این روست که عموم مفسرین درباره این آیه گفته اند:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۱).

و جن و انس را جز برای این که مرا پرستند نیافریدیم.

«لیعبدون» به معنای «لیعرفون» است؛ (۲) یعنی خلقت جن و انس به هدف کسب معرفت بوده است. رابطه میان عبادت و معرفت این است که عبادت پروردگار بدون کسب معرفت حاصل نمی شود. گو اینکه پیامبر اکرم نیز، با آن که در کمال معرفت بودند، خاضعانه می فرمودند:

«ما عبدناك حق عبادتك و ما عرفناك حق معرفتك» (۳).

ما آن چنان که شایسته تو بود عبادتت نکردیم و چنان که سزاوار تو بود تو را نشناختیم.

پس، باید در پی معرفت بود تا این ظرفیت در انسان پدید آید و علم و بینایی و فهم و دانایی در انسان قرار بگیرد. (۴)

شرط دوم: عمل

انسان باید معرفت را با اعضا و جوارح و باطن خود عملی سازد؛ یعنی نباید معرفت علم تنها باشد، بلکه باید دانسته ها را به اجرا گذاشت. (۵)

شرط سوم: اخلاص در عمل

اشاره

نکته مهم دیگر این است که باید به دقت مواظبت کرد تا عمل همواره با اخلاص همراه باشد. (۶) عبادت و خدمت به بندگان خدا باید بر مرکب

ص: ۱۷۸

۱- (۱). ذاریات، ۵۶.

۲- (۲). تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۵، ص ۷۵: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». فی العلل عن الصادق (علیه السلام)

السلام) قال: خرج الحسين بن علي (عليهما السلام) على أصحابه فقال: أيها الناس، إن الله - جل ذكره - ما خلق العباد إلا ليعرفوه. فإذا عرفوه عبدوه وإذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة من سواه. فقال له رجل: يابن رسول الله، بأبي أنت وامى، فما معرفة الله؟ قال: معرفة أهل كل زمان إمامهم الذى تجب عليهم طاعته. نيز: شرح الأسماء الحسنی، ملا هادی سبزواری، ج ۱، ص ۱۸۹: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». أى ليعرفون. وفى الحديث القدسى: فخلقت الخلق لاعرف....

۳- (۳). در روایات به دو شکل این معنا آمده است که به ظاهر با هم در تضادند. برای رفع این تعارض باید به این نکته توجه داشت که معرفت حق مراتبی دارد. یعنی نسبت به مردم پیامبر تنها کسی است که حق معرفت و عبادت پروردگار را به جا آورده است، ولی در مقایسه با پروردگار معرفت ایشان نیز کامل نیست. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۸۴: قال النبى (ص): «يا على، ما عرف الله حق معرفته غيرى وغيرك، وما عرفك حق معرفتك غير الله وغيرى». - بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۳: وقال (صلى الله عليه وآله): «ما عبدناك حق عبادتك، وما عرفناك حق معرفتك». بحار الأنوار، ج ۱۱۰، ص ۳۴: عن رسول الله صلى الله عليه واله وسلم: «من عرف الله وعظمه منع فاه من الكلام، وبطنه من الطعام، وعفى نفسه بالصيام، والقيام...». وفيه بيان وتحقيق رشيق دقيق من الشيخ بهاء الدين العاملی - قدس سره - وبعض المحققين، واستدلوا بقول السيد البشر صلى الله عليه واله: «ما عرفناك حق معرفتك»، وقول أبى جعفر عليه السلام: «كلما ميزتموه بأوهامكم فى أدق معانيه مخلوق مصنوع مثلكم مردود إليكم...».

۴- (۴). نهج البلاغه، حکمت ۱۶۹: «قد أضاء الصبح لذي عينين». امام خمینی، رحمه الله، در بیت زیبایی می گویند: این عبادت ها که ما کردیم، خوبش کاسبی است / دعوی اخلاص با این خودپرستی ها چه شد؟

۵- (۵). کافی، ج ۱، ص ۴۴: «عن سليم بن قيس الهلالي قال: سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يحدث عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال فى كلام له: «العلماء رجلاّن: رجل عالم آخذ بعلمه فهذا ناج وعالم تارك لعلمه فهذا هالك، وإن أهل النار ليتأذون من ريح العالم التارك لعلمه، وإن أشد أهل النار ندامة وحسرة رجل دعا عبدا إلى الله فاستجاب له وقبل منه فأطاع الله فأدخله الله الجنة وأدخل الداعى النار بتركة علمه»؛ نيز همان، ص ۴۵: «أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، رفعه قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام فى كلام له خطب به على المنبر: «أيها الناس! إذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلكم تهتدون. إن العالم العامل بغيره كالجاهل الحائر الذى لا يستفيق عن جهله، بل قد رأيت أن الحجّة عليه أعظم، والحسرة أدوم على هذا العالم المنسلخ من علمه»؛ نيز همین صفحه: «محمد بن عبد الرحمن بن أبى لیلی، عن أبيه قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إذا سمعتم العلم فاستعملوه، ولتسع قلوبكم، فإن العلم إذا كثر فى قلب رجل لا يحتمله، قدر الشيطان عليه، فإذا خاصمكم الشيطان فأقبلوا عليه بما تعرفون، فإن كيد الشيطان كان ضعيفا، فقلت: وما الذى نعرفه؟ قال خاصموه بما ظهر لكم من قدرة الله عز وجل».

۶- (۶). تفسیر، آلوسى، ج ۱، ص ۳۱۰ و با كمى اختلاف در جامع السعادات، ملا مهدى نراقى، ج ۱، ص ۲۲۰: «قد خرج غير واحد قوله صلى الله عليه وآله وسلم: فيما صح على الصحيح: العالمون هلکی إلا العالمون، والعالمون هلکی إلا العاملون، والعالمون هلکی إلا المخلصون، والمخلصون على خطر».

اخلاص قرار گیرد تا مقبول حضرت حق باشد، زیرا اگر در پرونده ۷۰ ساله زندگی کسی تنها یک عمل مهر قبول خورده باشد، روزنه رحمت خدا به روی او باز شده و با همان عمل مقبول از جهنم نجات یافته است. حال، باید قیاس کرد اگر اعمال همه عمر کسی را قبول کنند، چه سعادت نصیب او شده است.

تنها عمل مقبول حرّ

مگر کسانی که در کربلا توبه کردند و به امام پیوستند (آن ها سه نفر بودند: حر بن یزید ریاحی، ابوالعطف بن سعد انصاری، و سعد بن حرث انصاری) همه نمازهای قبل از توبه شان نماز بود؟ یا روزه هایی که گرفتند روزه مقبول بود؟ مگر دو نفر از آن ها در افطار ماه رمضان خود را تقویت نمی کردند که در جنگ صفین علیه علی، علیه السلام، بجنگند؟! پس چه شد که به چنین مرتبه و مقامی رسیدند؟

پاسخ این است که تنها عملی که توانست این سه نفر را به خدا برساند توبه آنان و حمایتشان از حضرت سیدالشهدا، علیه السلام، بود. این سه نفر در روز عاشورا با همین یک عمل از همه انسان های تاریخ پیشی گرفتند. و این نشانه لطف و کرم خداست که به کمتر بهانه ای گناهان آدمی را می بخشد یا آن ها را تبدیل به حسنه می کند. (۱)

شرط چهارم: اصرار و پافشاری

کسی که معرفت را به عمل مخلصانه تبدیل کرده باید پای خود را در اعتقادات و اعمالش محکم کند و آن را به هیچ وجه از دست ندهد و با سستی یا فریفتگی به هوای نفس از راه باز نماند. (۲)

شرط پنجم: ابلاغ

ابلاغ به معنای رساندن پیام به دیگران است. (۳) جویای معرفت باید به

ص: ۱۷۹

۱- ((۱)). اشاره است به این آیات: - «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * وَ أُنَبِّئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ ». زمر، ۵۳-۵۴. - «و الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ * أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ». آل عمران، ۱۳۵-۱۳۶. - «و الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُخَلَّدُ فِيهِ مُهَانًا * إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانِ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا * وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا * وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذَا مَرُّوا بِاللُّغُومِ مَرُّوا كِرَامًا * وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُيُانًا * وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا * أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْعَرْشَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا * خَالِدِينَ فِيهَا حَسِبْتُمْ أَن تُمَاقَمُوا

* قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا. فرقان، ٦٨-٧٧.

٢- (٢). در دعای ابو حمزه ثمالی آمده است: «اللهم! إني كلما قلت قد تهيأت وتعبأت وقمت للصلوة بين يديك وناجيتك، ألقىت علي نعاسا إذا أنا صليت وسلبتني مناجاتك إذا أنا ناجيت، وما لي كلما قلت قد صلحت سريرتي وقرب من مجالس التوايين مجلسي عرضت لي بليّة أزالتم قدمي وحالت بيني وبين خدمتك...». مصباح المتهجد، شيخ طوسي، ص ٥٨٨.

٣- (٣). كافي، ج ١، ص ٤١: «عن أبي جعفر عليه السلام، قال: «زكاه العلم أن تعلمه عباد الله». نيز عيون الحكم والمواعظ، ليشي واسطى، ص ٢٢٢: «جمال العلم نشره، وثمرته العمل به، وصيانه وضعه في أهله».

دیگران هم پیام خدا و پیامبران را برساند. در مرحله اول، به خانواده خود، (۱) بعد به دوستان و آشنایان، (۲) و بعد به دیگر مردم. (۳) او تا زنده است باید برای خدا داد بزند و برای تثبیت پیام خدا قیام نماید. (۴) مگر اهل گناه، در خیابان ها و خانه ها و در روابطشان، با موی و روی آرایش کرده و رفتار غیرخدایی مرامشان را داد نمی زنند و تبلیغ نمی کنند؟ آن جا که هر مفسدی فسادش را شجاعانه و آشکارا نشان می دهد، چرا اهل معرفت نباید برای خدا و پیامبر و ابی عبدالله و قرآن داد بزنند؟

دیدگاه اهل معرفت نسبت به هستی و انسان

آنچه گفتیم مختصری از معنای وسیع معرفت و شرایط آن بود. حال، بدین نکته می پردازیم که وقتی کسی اهل معرفت شد، دیدگاهش نسبت به هستی دگرگون می شود. از این رو، نگاه عارفان واقعی - یعنی آنان که معرفت خود را از قرآن و اهل بیت گرفته اند- به مجموعه هستی بسیار ارزشمند است. از آن جا که پرداختن به این موضوع وقت و فرصت کافی می طلبد و این مقال را مجال آن نیست، در پایان این گفتار، تنها به سه آیه از قرآن کریم در این باره اشاره می کنیم.

آیه نخست مربوط به کل نظام هستی است. اهل معرفت هستی را، با توجه به این آیه شریفه، این گونه می بینند.

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» . (۵)

همان کسی که آنچه را آفرید نیکو ساخت.

«الذی» در این جا به خداوند باز می گردد؛ یعنی خداوند همه نظام هستی را به بهترین و نیکوترین شکل ممکن آفریده است و هر چه در عالم است دلالت بر پروردگار خویش می کند.

اهل معرفت با چنین نگاهی عمری بدون اضطراب و دغدغه و ترس و هیاهو و غوغا زندگی می کنند. با خدا زیست می کنند و با خدا می میرند.

ص: ۱۸۰

۱- (۱). اشاره به آیه ۲۱۴، سوره شعراء: «أَنْذِرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» . نیز سوره طه، آیه ۱۳۲: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى» .

۲- (۲). اشاره به آیه ۷، سوره شوری: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لِأَنَّ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» .

۳- (۳). اشاره به آیه ۱، سوره فرقان: «بَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» .

۴- (۴). اشاره است به «إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَأَحَدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» . سبأ، ۴۶.

۵- (۵). سجده، ۷.

آن‌ها بر اساس آیه دیگری از قرآن مجید خدا را غنی مطلق و خود را فقیر محض می‌بینند:

«أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». (۱)

ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا، و فقط خدا بی‌نیاز و ستوده است.

با چنین نگاهی، آن‌ها همه را گدای خدا می‌بینند و حاضر نیستند با هیچ‌گدایی معامله غیر خدایی کنند، زیرا می‌دانند معامله غیر خدایی با گدایان ضرر محض است.

آن‌ها هم چنین با توجه به آیه:

«إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (۲)

و خدا بر هر چیز تواناست.

قدرت را فقط در دست خدا می‌بینند و همه را ناتوان و ضعیف و ذلیل و حقیر و مسکین و مستکین می‌دانند. از این رو، ژست‌های قلابی هیچ متکبری را نمی‌خرند و به هیچ صاحب‌منصب یا صاحب‌قدرتی سر تسلیم فرو نمی‌آورند.

ص: ۱۸۱

۱- (۱). فاطر، ۱۵.

۲- (۲). این عبارت در قرآن کریم فراوان وارد شده است. اما در اینجا ظاهراً اشاره است به این آیه: «اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ * لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ * قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعْلَمَهُ اللَّهُ وَيَعْلَمَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». آل عمران، ۲۶-۲۹.

۱۱- سخن اهل معرفت درباره خلقت انسان

اشاره

ص: ۱۸۹

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

سخن درباره بعد معنوی و ملکوتی انسان است. بعدی که اگر انسان در این باره نسبت به خود شناخت کافی پیدا کند، سود فوق العاده ای در دنیا و آخرت نصیبش خواهد شد؛ زیرا تمام مردان و زنانی که در طول تاریخ سود دنیایی و سود ابدی آخرتی به آن ها رسیده از راه شناخت بعد معنوی شان بوده است.

در این باره، متخصصان بزرگ مسلمان - مانند ابن سینا (در نمط نهم کتاب مهم اشارات)، جناب صدرالمتهلین (در کتاب پر قیمت اسفار اربعه)، فیلسوف و حکیم و عارف بزرگ قرن سیزدهم حاج ملاهادی سبزواری (در کتاب مهم شرح الاسماء، شرح مثنوی، و رساله هایی که در جواب سوالات شاگردان و دانشمندان زمانشان نوشته اند)، شخصیت عارفی مانند مرحوم حاج شیخ محمد بهاری همدانی (در نامه هایی که به اهل دل نوشته اند)، و مرحوم شیخ ابراهیم امامزاده زیدی فقیه و فیلسوف و حکیم و عارف معتبر (در کتاب سیر و سلوک) - براساس آیات قرآن

ص: ۱۹۱

مجید و روایات و اخبار و معارف الهیه، قطعه نابی را تنظیم کرده اند که در آن ما را از هدف خلقت و از جنبه بسیار با عظمت و پر ارزش بعد معنوی و ملکوتی و الهی و عرشی مان آگاه کرده‌اند.

پیش از آغاز بحث، که محصول نوشته های این بزرگواران بر پایه آیات و روایات و معارف الهیه است، سزاوار است از زندگی و حیات هر یک از ایشان نکاتی نیز طرح گردد که بسیار قابل توجه است.

ی

اری جستن ابن سینا از نماز

یکی از نکات برجسته زندگی این مرد حکیم و دانشمند، چنان که مرحوم سید محمد باقر خوانساری در کتاب روضات الجنات نقل کرده، این است که خود می گوید: هرگاه در مسئله ای دچار مشکل می شدم و آن مطلب را آن گونه که باید نمی فهمیدم، به مسجد می رفتم و میهمان خدا می شدم. در آن جا، دو رکعت نماز می خواندم و برای حل مشکل فکری و علمی و عقیدتی ام از خدا کمک می خواستم. وقتی نمازم تمام می شد، مسئله نیز برای من حل می شد.

آری، مسجد بیت الله (خانه خدا) است و وجود مقدس پروردگار هم به آن مکان و هم به اهل آن نظر رحمت دارد. تعبیر روایات از کسی که وارد مسجد می شود «ضیف الله» یعنی میهمان خداست. (۱). وجود مقدس حضرت حق نیز کریم بوده و کرم او بی نهایت است. لذا، محال است کسی که در خانه او به عنوان میهمان وارد می شود دست خالی باز گردد. (۲)

از نماز کمک بگیرید!

این دستور قرآن مجید به همه مومنین در آیه ۱۵۳ سوره بقره است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾. (۳)

ص: ۱۹۲

۱- (۱) پی نوشت: . المصنف، عبد الرزاق صنعانی، ج ۱۱، ص ۲۹۶: «عمر بن میمون الأودی قال: أخبرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم أن المساجد بيوت الله في الأرض، وأنه لحق على الله أن يكرم من زاره فيها؛ الكافي، ج ۳، ص ۳۴۱؛ نیزالمحاسن، برقی، ج ۱، ص ۴۸؛ نیز با اختلاف در تحف العقول، حرانی، ص ۷: «أبي عبد الله عليه السلام قال: «من أقام في مسجد بعد صلاته انتظارا للصلاة فهو ضيف الله، وحق على الله أن يكرم ضيفه». الخصال، شيخ صدوق، ص ۱۲۷: «عبد بن صهيب قال: سمعت جعفر بن محمد عليهما السلام يحدث قال: إن ضيف الله عز وجل رجل حج واعتمر فهو ضيف الله حتى يرجع إلى منزله، ورجل كان في صلاته فهو في كنف الله حتى ينصرف». مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۸۰: «كان (الحسن بن علي عليه السلام) إذا بلغ باب المسجد رفع رأسه ويقول: إلهي ضيفك ببابك. يا محسن قد اتاك المسى فتجاوز عن قبيح ما عندى بجميل ما عندك، يا كريم».

- ۲- (۲). الكافي، ج ۳، ص ۳۴۱؛ نیز المحاسن، برقی؛ ج ۱، ص ۴۸؛ نیز باختلاف در تحف العقول، حرانی، ص ۷: «أبي عبد الله عليه السلام قال: «... وحق على الله أن يكرم ضيفه».
- ۳- (۳). بقره، ۱۵۳. نیز: بقره، ۴۵: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» .

از نماز و از استقامت و صبر و حوصله و بردباری کمک بخواهید.

نکته مهم موجود در آیه این است که خداوند نمی فرماید: در نماز از من کمک بخواهید، بلکه می گوید از خود نماز کمک بخواهید. به عبارت دیگر، خداوند در آیه شریفه فرموده است: « فی الصلاة استعینوا بالله »؛ در نمازتان از من کمک بخواهید. بلکه می فرماید: « استعینوا بالصلاه »؛ از خود نماز کمک بخواهید. از این عبارت، معلوم می شود پروردگار عالم، در عالم معنویت، در نماز نیرو و قدرت و انرژی ای قرار داده که انسان می تواند در مشکلاتش از این نیرو و قدرت و انرژی بهره بگیرد. ابن سینا هم به مسجد می رفت و نماز می خواند و مشکل فکری خود را بدین وسیله حل می کرد.

آری، امور معنوی این قدرت را دارند که بخش مهمی از مشکلات انسان را حل کنند. معلوم نیست چرا بیشتر مردم فکر می کنند پول کلید حل همه مشکلاتشان در این دنیاست؟ پول و مادیات یکی از عناصر جهان و یکی از کلیدهای حل مشکل است که به اندازه خودش کارگشاست، اما جهان عناصر دیگر و کلیدهای دیگری هم دارد. بدن یکی از این کلیدهاست؛ دوستان و خانواده خوب کلیدهای دیگرند و به طور کلی عناصر مادی هر یک کلید حل مشکلی هستند. در کنار این کلیدها، کلیدهای معنوی ای نیز وجود دارند که یکی از آنها نماز است.

رابطه ایمان با بهبود بیماری

روزی، در یکی از سایت های معروف جهان مقاله ای درج شده بود که در آن یک پزشک نتیجه مشاهدات خود را آورده بود. او نوشته بود: من روند بهبودی سی بیمار را که زیر نظر خودم در بیمارستانی بستری بودند دنبال می کردم. نتیجه به دست آمده این بود که پانزده نفر از آنان زودتر خوب شدند، در حالی که همه به یک بیماری مبتلا بودند و دارویشان

هم یکسان بود. وقتی با آن‌ها مصاحبه کردم، متوجه شدم که آن عده که زودتر خوب شده‌اند همگی اهل ایمان و عبادت و نیایش بوده‌اند و آن پانزده نفر دیگر بی‌دین.

نتیجه آن که امور معنوی حتی در علاج بیماری‌ها نیز یاری رسان‌اند.

رمز عمر طولانی

روزی، از یکی از پزشکان متخصص تهران پرسیدم: چطور می‌شود عده‌ای ۱۱۰ یا ۱۱۵ سال عمر می‌کنند. آیا بدن ویژه‌ای دارند؟ گفت: نه، بدن ویژه‌ای ندارند. گفتم: پس علت طول عمرشان چیست؟ گفت: دین.

راست هم می‌گفت. زیرا من دوستی داشتم که ۱۱۶ سال عمر کرد و شغلش هم باربری و حمالی بود. او حدود شش ساعت در روز کار می‌کرد و وقتی به اندازه مخارج زندگی‌اش به دست می‌آورد کار را ترک می‌کرد و شروع به خواندن قرآن می‌کرد. او هر سه شبانه روز یک بار ختم قرآن می‌کرد و قرائتش در اکثر اوقات با گریه همراه بود. سر هفته هم هر چه از مخارج زندگی‌اش اضافه می‌آورد به خانواده‌های مستحق می‌داد.

این قبیل انسان‌ها افراد ویژه‌ای نیستند، بلکه بار معنویت و انرژی معنوی حاصل از نماز و قرائت قرآن و ذکر یا الله و یا رب و... است که به طول عمر آن‌ها یا رشد عقل و علمشان کمک می‌کند.

این نکته نخست از زندگی ابن سینا بود. نکته دوم این که او در هفت سالگی حافظ کل قرآن مجید بود. کسی که تمام قرآن را در کودکی به خود انتقال داده و همواره در حال کمک گرفتن از قرآن مجید بوده تعجبی ندارد که ابن سینا شده باشد. او باید هم کتاب‌هایی بنویسد که تا به حال کهنه نشده و هنوز مورد استفاده دانشمندان شرق و غرب است.

نکته عجیبی در زندگی این مرد الهی وجود دارد که نشان از دوربینی، اندیشمندی، و نگاه زیبای او به زندگی دارد. ایشان متولد شیراز بود و پدر بسیار ثروتمندی داشت. پدر ایشان تجارت اشیاء پرقیمت و جواهرات و طلا و نقره می کرد و در بازار شیراز و بوشهر و بصره حجره داشت و داد و ستد می کرد.

ملاصدرا در کودکی در شیراز به مکتب رفت و سواد آموخت، ولی به زودی برای ادامه شغل پدر به بوشهر و پس از آن به بصره رفت، ولی پس از مدتی، وقتی به شیراز بازگشت، با اینکه صاحب ثروت بسیار بود و انواع لوازم رفاهی برایش مهیا بود، یک روز نزد پدر آمد و پس از اندکی گفتگو از او پرسید: پدر جان، شما و مادر خیر مرا می خواهید یا شر مرا؟ گفت: خیر تو را.

البته، این سوال به نظر درست نمی آید، زیرا هیچ پدر و مادری شر اولادشان را نمی خواهند حتی اگر بدترین مردم باشند. چیزی که این عده برای فرزندانشان می خواهند به نظر خودشان خوب است، در حالی که در واقع شر است. نتیجه آن که پدر و مادران گمراه و منحرف، چه بخواهند و چه نخواهند، چون قدرت تشخیص خیر از شر را ندارند و بر اثر جهل مرکب شر را خیر می بینند، شر اولاد خویش را می خواهند و آنان را از خدا دور می کنند.

پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله وسلم، از حضور وسیع چنین پدر و مادرانی در آخرالزمان خبر داده و بعضی از پدر و مادران آخرالزمان را عامل جدایی صد در صد فرزندان از پروردگار خوانده است. (۱)**

به هر حال، ملاصدرا از پدرش پرسید که آیا خیر مرا می خواهید؟

ص: ۱۹۵

۱- (۱). كنز العمال، متقی هندی، ج ۱۱، ص ۱۵۴ و با اختلاف اندك در تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۶۱: «يأتي على الناس زمان لا يسلم الذی دین دینه إلا من فر من شاهق إلى شاهق أو من جحر إلى جحر كالثعلب بأشباهه. وذلك في آخر الزمان إذا لم تنل المعيشة إلا بمعصية الله. فإذا كان كذلك حلت العزوبة. يكون في ذلك الزمان هلاك الرجل على يدي أبويه إن كان له أبوان، فإن لم يكن له أبوان فعلى يدي زوجته وولده، فإن لم تكن له زوجة ولا ولد، فعلى يد الأقارب والجيران، يعيرونه بضيق المعيشة ويكلفونه مالا يطيق حتى يورد نفسه الموارد التي يهلك فيها».

گفت: بله، چطور؟ گفت: من به این نتیجه رسیده‌ام که خیر من در خرید و فروش طلا و نقره و مروارید و گوهر و اشیاء عتیقه و انباشته کردن ثروت نیست. گفت: عزیز دلم! پس خیر تو در چیست؟ گفت: در تحصیل علم و معرفت. من این همه وقت با شما مشغول تجارت بودم و هیچ علاقه‌ای به طلا و نقره و... پیدا نکردم و می‌دانم آدم موفق‌تری هم در این زمینه نخواهم شد!

گفت: حال می‌گویی چه کنیم؟

گفت: اجازه بدهید به مدرسه بروم و درس بخوانم!

پدر موافقت کرد و ملاصدرا از آن خانه اشرافی در شیراز و آن همه مال و نعمت به کنار طلبه‌ها با آن حجره‌های کوچک و تاریک و زندگی ساده رفت و گفت: جایی که معرفت پیدا شود بهشت است. این جا دیگر طول و عرض و حجم مطرح نیست. نگاه من به این در شکسته و این حجره گنبدی شکل و گلیم پاره نیست. این جا برای من بهشت است.

آنجاست دلم که یارم آنجاست

نقل است که روزی کسی از مجنون پرسید: بهترین جای دنیا برای تو کجاست؟ گفت: هر جا که یارم آن جا باشد.

در روایات نیز درباره یاران ابی‌عبدالله‌الحسین، علیه‌السلام، آمده است که در قیامت این عده با این که بی حساب و بدون معطلی در دادگاه‌های قیامت وارد بهشت می‌شوند، (۱) اما هر چه ملائکه به آنان می‌گویند که بهشت در اختیار شماست، داخل آن شوید! آن‌ها قدم از قدم بر نمی‌دارند. خطاب می‌رسد: چرا داخل بهشت نمی‌شوید؟ می‌گویند: خدایا، تا حسین همراه ما نباشد ما وارد بهشت نمی‌شویم، زیرا بهشت بی حسین برای ما بهشت نیست.

ص: ۱۹۶

۱- (۱). روایت از وجود مبارک امیرالمؤمنین است. الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۹۹: «عن جرداء بنت سمین، عن زوجها هرثمه بن ابي مسلم، قال: غزونا مع علی بن ابي طالب علیه السلام صفین، فلما انصرفنا نزل کربلاء فصلی بها الغداة، ثم رفع إلیه من تربتها فشمها، ثم قال: واهها لك أيتها التربة، لیحشرن منك أقوام یدخلون الجنة بغير حساب. فرجع هرثمه إلی زوجته، و كانت شیعة لعلی علیه السلام فقال: ألا- أحدثك عن ولیك ابي الحسن؟ نزل بکربلا فصلی، ثم رفع إلیه من تربتها، وقال: واهها لك أيتها التربة لیحشرن منك أقوام یدخلون الجنة بغير حساب، قالت: أیها الرجل، فإن أمير المؤمنين لم یقل إلا حقا».

ملاصدرا هم آن حجره تنگ و تاریک را که به او معرفت می داد برای خود بهشت می دید. او شروع به درس خواندن کرد تا این که روزی دوباره نزد پدر رفت و گفت: من دیگر در شیراز استادی ندارم تا به علم من اضافه کند. به من اجازه بدهید به اصفهان بروم!

پس از کسب اجازه از پدر، ملاصدرا به اصفهان رفت و این در زمانی بود که سه استاد کم نظیر در اصفهان حضور داشتند: شیخ بهایی، میرابوالقاسم فندرسکی، و میر داماد. شیخ بهایی انسان صاحب نفس و باکرامتی بود؛ میر فندرسکی نیز کسی بود که یک بتخانه را در هند با یک اذان ویران کرد؛ (۱) و میر داماد هم صاحب کتاب معروف قبسات است که مردی سراسر علم و عمل بود.

ملاصدرا در کلاس درس این سه استاد «صدرالمتهین» شد. کسی که ۴۰۰ سال است نمونه اش در دنیای اسلام نیامده و به گفته خودش بخشی از معارف و افکارش را از راه ریاضت و سلوک و عبادت به دست آورده است. (۲) نکته ای که در این جا دریغ است متذکر نشوم درسی است که از رابطه این پدر و پسر می توان گرفت که چقدر با منطق و دوستی با هم سخن می گفتند و به خواسته هم احترام می گذاردند. اسلام نیز فضایی را بین پدر و مادر و فرزندان توصیه می کند که در آن فرزندان بتوانند به راحتی با پدر و مادر خود حرف بزنند و پدر و مادر با دوربینی و فکر و اندیشه خود آنان را راهنمایی کنند. اسلام تلخی روابط میان پدر و مادر و فرزندان را نمی پسندد و اعتقاد دارد که تلخی ها و برخوردهای ناروا و عصبانیت مشکلی را در تربیت و هدایت فرزندان حل نمی کند.

اسلام از پدر و مادران می خواهد که همیشه رفتارشان با فرزندان خوب باشد، زیرا اگر راه دیگری را بخواهند در پیش بگیرند، چه بسا به

ص: ۱۹۷

۱- (۱). تذکره القبور (فارسی)، شیخ عبد الکریم گزی، ص ۵۹ - ۶۰: «مرحوم حاجی ملا احمد نراقی در کتاب «طاقدیس»، که مثنوی اوست، کرامت بزرگی از او به نظم آورده و ذکر کرده که مرحوم «میر» به ولایت کفر رفته و عمارت عبادتخانه آن ها خیلی قدیمی و محکم بوده و حضرات کفار بر «میر» حجت گرفته که دلیل حقیقت دین ما و محکمی آن و سستی دین شما آنکه مساجد شما به زودی خراب می شود و این بناها و عبادتخانه های ما چندین سال است بدین محکمی باقی است. «میر» در جواب گفته آن ذکرها که در مساجد خودمان می گوئیم و گفته می شود، اگر این جا گفته شود هر آینه خراب خواهد شد. آن ها گفته اند: تو اهل اسلام حاضری و این جا حاضر. بگو آن ذکرها را! مرحوم «میر» مهلتی خواسته و رفته پیش خود با خداوند در این باب در مقام تضرع و زاری برآمده، بعد آمده مشغول به گفتن ذکر در عبادتخانه آنها شده، ناگاه در آنجا شکاف به هم رسیده خراب شده. و همین مطلب را نیز در «خزائن» نقل می کند و می گوید طاق آنجا خراب شد و دیوارها نزدیک بود روی هم بریزد که میر بیرون آمده و جمع کثیری از آن ها مسلمان شده...».

۲- (۲). آن ها که می خواهند درباره این شخصیت اطلاع بیشتری داشته باشند به کتاب های زندگی ملاصدرا، ترجمه ذبیح الله منصوری و کتاب دو فیلسوف شرق و غرب: صدرالمتهین و انیشتین مراجعه کنند. در این رساله، در حدود سی فصل، بین

یافته های صدرالمتهین از جهان و یافته های انیشتین مقایسه شده و ثابت شده است که بسیاری از یافته های انیشتین را ۴۰۰ سال قبل از او صدرالمتهین یافته است. (مولف)

انحراف بیشتر آنان منتهی شود. پس، فضای خانه و نوع ارتباط والدین و فرزندان باید طوری باشد که فرزندان بتوانند به راحتی با پدر و مادر خود حرف بزنند و از تجربه پدر و مادر و هدایت آنان استفاده کنند.

مفهوم واقعی بشارت و انداز

این نگاه حتی در ارسال رسل نیز وجود داشته است. از این رو، آیات قرآن مجید همه انبیاء - از جمله پیغمبر اسلام - را «مبشر و منذر» معرفی می کند. (۱) بشارت به معنی با حلم و آرامش و بردباری مردم را تشویق کردن و به آنان مژده دادن است. در مقابل، انداز قرار دارد که به معنی هشدار دادن است.

در ایام جنگ، آژیر قرمز به معنای هشدار و اعلام خطر بود. به همین ترتیب، انداز نوعی هشدار است و در آن خوف و ترساندن مردم مطرح نیست. برای مردم هیولا درست کردن و دل آنان را خالی کردن انداز نیست. معنای جملاتی از قبیل:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ﴾. (۲)

ای جامه بر خود پوشیده! برخیز و بیم ده.

﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾. (۳)

و خویشان نزدیک را [از عاقبت اعمال زشت] هشدار ده.

این است که ای پیامبر به مردم یا به خویشاوندان خویش بگو مسیری که در آن قرار دارید به حکم عقل و منطق به بدبختی و خسارت و ضرر منتهی می شود!

در انداز، عصبانیت و تلخی و فریاد زدن وجود ندارد. هشدار تنها اثبات غلط بودن یک راه با دلیل و برهان است.

حکایتی از مرحوم حاج ملاهادی سبزواری

حکایتی که درباره ایشان در این جا مطرح است مربوط به نفس و

ص: ۱۹۸

۱- (۱). از جمله در این آیات: - بقره، ۲۱۳: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ ...». - نساء، ۱۶۵: «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا». - انعام، ۴۸: «وَ مَا نُزِّلَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ». - كهف، ۵۶: «وَ مَا نُزِّلَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ يَجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أَنْذَرُوا هُزُوعًا». - بقره، ۱۱۹ و با اختلاف در سوره اسراء، ۱۰۵؛ فرقان، ۵۶؛ احزاب، ۴۵؛ سبأ، ۲۸ و فاطر، ۲۴: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ»

٢-٢-((٢)). مدثر، ٢.

٣-٣-((٣)). شعرا، ٢١٤.

معنویت اوست که متکی به این حقیقت است که امام صادق، علیه السلام، می فرماید: داشتن تقوی و معرفت انسان را به مقامی می رساند که می تواند در امور دنیا (البته، در حد آن مقام) تصرف کند. (۱) نقل است که حاجی مقداری مانده به غروب آفتاب به سمت منزل خویش می رفت که یکی از ماموران حکومتی که ایشان را نمی شناخت جلوی ایشان را گرفت. با این که ایشان در تمام سبزواری شناخته شده بود، اما خیلی از ماموران دولت که با مساجد و حوزه ها و مجالس محرم و صفر و ماه رمضان کاری نداشتند این چهره علمی و دینی را نمی شناختند. از طرفی، لباس های حاجی هم در عین این که مهم ترین چهره قرن سیزدهم در حکمت و فلسفه بود مانند لباس های سبزواری بود. این بود که مامور دولت ایشان را شناخت.

آن چنان که نقل شده است آن روز مامور از ایشان می پرسد: خانه فلان کس کجاست؟ حاجی می گوید: کاری با او داری؟ مامور کاغذی را نشان می دهد که نشان می دهد حاکم دستور داده ده گونی جو برای اسب های حکومتی از این مرد بگیرند. (پولی هم بابت این نوع حواله ها پرداخت نمی شد و در حقیقت مال مردم را به زور از آنان می گرفتند).

حاجی می بیند فردی که باید ده گونی جو را بدهد فرد متوسط الحالی است و ثروت و مال خاصی ندارد. این است که به مامور می گوید: با من بیا! ایشان مامور را به خانه خود می برد و از دسترنج کشاورزی خود ده گونی جو به این مامور می دهد.

مامور جو را می برد و در آخور برای مصرف اسب های حکومتی می ریزد، ولی وقتی مامورها صبح به سراغ اسب ها می روند می بینند آن ها گرسنه هستند و جوها در آخور دست نخورده مانده. هر چه اسب ها را وادار می کنند هیچ کدام از آن جو نمی خورند. ناچار، ماموری که جو را

ص: ۱۹۹

۱- (۱)). روایاتی که تلویحا بدین معنا دلالت دارند: الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲؛ نیز محاسن، برقی، ج ۱، ص ۲۹۱: «عن حماد بن بشیر قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قال الله عز وجل: «من أهان لي وليا فقد أَرصد لمحاربتي وما تقرب إلى عبد بشئ أحب إلي مما افترضت عليه وإنه ليتقرب إلى بالنافلة حتى أحبه، فإذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به ويده التي يبطش بها، إن دعاني أجبه وإن سألتني أعطيته»؛ نیز مسکن الفؤاد، شهید ثانی، ص ۲۸؛ نیز بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۶: «أوحى الله تعالى إلى بعض الصديقين: «إن لي عبادا من عبادي، يحبوني وأحبهم، ويشتاقون إلى أشتاق إليهم، ويذكرونني وأذكركم، فإن أخذت طريقهم أحببتك، وإن عدلت عنهم مقتك. فقال: يا رب وما علامتهم؟ قال: يراعون الظلال بالنهار، كما يراعى [الراعى] الشفيق غنمه، ويحنون إلى غروب الشمس، كما تحن الطير إلى أو كارها عند الغروب، فإذا جنهم الليل، واختلط الظلام، وفرشت الفرش، ونصبت الأسرة، وخلا كل حبيب بحبيبه، نصبوا إلى أقدامهم، وافتروشوا لي وجوههم، ونا جوني بكلامى، وتملقوني بانعامى، ما بين صارخ وباك، وما بين متأوه وشاك، وبين قائم وقاعد، وبين راع وساجد، بعينى ما يتحملون من أجلى، وبسمعى ما يشكون من حبى، أقل ما أعطيتهم ثلاثا: الأول: أقذف من نورى فى قلوبهم، فيخبرون عنى، كما أخبر عنهم. والثانى: لو كانت السماوات والارض وما فيهما فى موازينهم، لاستقلتها لهم. والثالث: أقبل بوجهى عليهم، أفترى من أقبلت بوجهى عليه، يعلم أحد ما أريد أن أعطيه؟».

آورده می خواهند و می گویند: این جو را از چه کسی گرفتی؟ می گوید: از صاحب فلان خانه در فلان کوچه.

کسی را برای تحقیق می فرستند و می بینند آن جوها متعلق به حاجی سبزواری بوده است. از ایشان می پرسند: چرا اسب ها از جویی که شما فرستادید نمی خورند؟ می گوید: من به آن جوها گفتم که چون این اسب ها متعلق به ظالمان است حق ندارید در دهان آن ها بروید! (۱)

حکایتی از مرحوم شیخ ابراهیم امامزاده زیدی

(۲)

درباره این مرد الهی گفته اند: زمانی که خانه های تهران قدیمی بود، گاهی منزل پر از ساس می شد و دواي ضد ساس و ضد حیوانات موذی نیز در دسترس نبود. یکی از ارادتمندان شیخ، یک شب بعد از نماز مغرب، از این وضع گلایه می کند و به ایشان می گوید: آقا، زن و بچه من از این ساس ها که از در و دیوار خانه و رختخواب ها بالا می روند امان ندارند. چه کنم؟ ایشان می فرماید: امشب، در خانه بایست و به ساس ها بگو: ابراهیم گفت از این خانه بروید!

آن مرد می گفت: از آن روز تا حالا که سال ها از مرگ شیخ می گذرد، ما یک ساس هم در منزل ندیده ایم.

حکایتی از مرحوم شیخ محمد بهاری

یک شب مانده به عید نوروز، مردی که چند دختر قد و نیم قد داشته به خانه می رود. دخترانش به او می گویند: همه بچه ها برای عید لباس نو خریده اند، شما برای ما لباس نمی خری؟ او هم می گوید: إن شاء الله می خرم! در حالی که پولی برای این که پارچه ای بخرد نداشته است.

خود این مرد نقل می کرد که بعد از نماز صبح، در خانه ما را زدند. در را که باز کردم دیدم شیخ محمد بهاری است که چهار نوع پارچه نو با

ص: ۲۰۰

۱- (۱). این داستان را نواده مرحوم حاج ملاهادی سبزواری، مرحوم اسراری، نقل کرده اند. (مولف)

۲- (۲). من یکی دو تن از شاگردان ایشان را دیده بودم و خودم هم به یک واسطه شاگرد ایشان محسوب می شوم. استاد من در سال ۳۷ش از دنیا رفت. (مولف)

خود آورده است. ایشان در تاریک-روشنی صبح آن ها را به من داد و گفت: با این پارچه ها برای فرزندان لباس تهیه کن!

چنین انسان های والامقامی در رابطه با بعد معنوی انسان (با تکیه به آیات و روایات) مطالب مهمی را طرح کرده اند که بسیار ارزشمند است. البته این سخنان تنها محصول زحمات این چند نفر نیست، بلکه شخصیت های بسیار مهمی مانند ملا عبدالرزاق گیلائی (معروف به عبدالرزاق لاهیجی)، مرحوم حاج ملا مهدی و حاج ملا احمد نراقی (این پدر و پسر کم نظیر)، مرحوم قیصری صاحب شرح فصوص الحکم، ملا-علی نوری که در اصفهان زندگی می کرده است و ... در کتاب هایشان مسائل بسیار مهم و مفصلی را در رابطه با بعد معنوی انسان مطرح کرده اند که انسان قیمت و ارزش خویش را با فهم تحقیقات ایشان و موشکافی ها و زحمات علمی آنان در پرتو قرآن و روایات بهتر درک می کند و وقتی کسی قیمت خویش را به دست آورد، دیگر حاضر نخواهد شد خود را با غیر پروردگار عالم معامله کند یا به هیچ قیمتی خود را برای غیر خدا هزینه کند. (۱)

در سایه چنین فهمی است که هر کاری که انسان انجام می دهد حتی قدمی که بر می دارد یا لقمه ای که می خورد یا لباسی که می پوشد یا نگاهی که می کند یا رفتاری که با زن و فرزند خود دارد- برای خدا انجام می دهد و همه چیز را برای خدا هزینه می کند. بدین ترتیب، هم سود واقعی دنیا نصیب او می شود و هم سود ابدی آخرت نصیب او می گردد.

بر اساس آیات قرآن کریم و متن روایات، به قدری این هزینه شدن برای خدا مهم است که مرحوم حاجی سبزواری در روایتی نقل می کند که خداوند متعال به حضرت داود فرمود: در روز قیامت، حتی ثواب لقمه های غذایی که این بندگان خوردند را به آن ها عنایت می کنم. (۲)

ص: ۲۰۱

۱- (۱). تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج ۵، ص ۱۲۹: «ویروی أن الله سبحانه تاجر المؤمنین، فأغلی لهم الثمن، فجعل ثمنهم الجنة. وكان الصادق علیه السلام يقول: أيا من لیست له همة! إنه لیس لأبدانکم ثمن إلا الجنة، فلا تبيعوها إلا بها، وأنشد الأصمعی للصادق علیه السلام: أثمان بالنفس النفیسة ربها * فلیس لها فی الخلق کلهم ثمن / بها نشتری الجنات إن أنا بعثها * بشئ سواها إن ذلکم غبن / إذا ذهب نفسی بدنیا أصبتها * فقد ذهب الدنیا، وقد ذهب الثمن».

۲- (۲). این روایت در پایان حاشیه منظومه حکمت آمده است. (مؤلف) نیز: کنز العمال، متقی هندی، ج ۳، ص ۱۰۱؛ و فیض القدیر، مناوی، ج ۶، ص ۶۷: «أوحی الله إلی داود: ما من عبد یعتم بی دون خلقی أعرف ذلک من نیته فتکیدة السماوات بمن فیها إلا جعلت له من بین ذلک مخرجا».

آری، تنها در این بعد است که انسان به چنین سودهای عظیمی دست پیدا می کند؛ چنان ارزشی که وجود مبارک امام عسگری، علیه السلام، درباره آن می فرماید:

اگر همه دنیا را در لقمه ای جای دهند و من این لقمه را با دست خود در دهان یکی از این افراد بگذارم، می ترسم حق او را ادا نکرده باشم. (۱)

حکمت خلقت انسان

آن قطعه ناب، که محصول آیات کتاب خدا و روایات است و به وسیله اهل دل و اهل خدا تنظیم شده، این است:

«الغرض من خلقه الانسان معرفة الله»

هدف خداوند از آفرینش انسان این بود که این ظرف از عرفان به خداوند پر شود.

«والوصول الى محبته والانس به»

رسیدن به عشق خدا و برقرار کردن انس با خداوند هدف دیگر خلقت بوده است. یعنی اراده خداوند بر این تعلق گرفت که خاکی را به شکل انسان بیافریند و معرفت خویش را در آن جای دهد و قلب او را افق ظهور عشق خویش قرار دهد و انیسی در این عالم برای خود آماده کند که با حق انس بگیرد. اما:

«لا يمكن هذين الامرين الا بتصفية القلب».

یعنی چنین چیزی تحقق پیدا نمی کند مگر این که انسان دل را از هر نوع چرک و آلودگی پاک کند و قلبی عالی از حرص و بخل و کینه و ریا و غرور و طمع و نفاق داشته باشد. چنین قلبی است که در قیامت منفعتی برای انسان خواهد داشت. در سوره صفات آمده است:

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ . إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ». (۲)

روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی دهد، مگر کسی که دلی سالم [از

ص: ۲۰۲

۱- (۱). این روایت در کتاب مخلاة شیخ بهایی آمده است. (مؤلف)

۲- (۲). شعراء ۸۸ - ۸۹.

رذایل و خبایث] به پیشگاه خدا بیاورد.

هر کس در قیامت قلب سلیم داشته باشد با رضایت خدا و بهشت او روبه رو می شود. اگر این ظرف آلودگی اندکی نیز داشته باشد خداوند به فضل خود آن را پاک می کند و گرنه، صاحبش نمی تواند وارد بهشت شود. آلودگی های قلبی این اندازه خطرناک اند و همه مشکلات جهان نیز از این آلودگی های قلبی است.

مستکبرانی که در طول تاریخ سبب ایجاد این همه بلا در عالم شده اند دو خصلت مهم در نهاد خویش داشته اند: بی رحمی و طمع. در حقیقت، قلب آنان از این دو خصلت نجس شده بود و قلب نجس صاحبش را تبدیل به موجودی ظالم و ستمگر و غارتگر می کند. حال، میزان تعدی این قلب نجس به حقوق دیگران و خروج از حق بسته به میزان توانایی و قدرت صاحب آن دارد. زمانی قدرت او این قدر زیاد است که از آن سوی دنیا در امور عراق و افغانستان دخالت می کند و آن ها را اشغال می کند، و گاهی قدرتش در حد یک کشور یا منطقه است و گاهی در حد یک محله یا یک خانه. به هر حال، وقتی قلب شخص آلوده باشد، بی تردید ظلم از او صادر می شود، اما صاحب قلب پاک و رحیم و وابسته به پروردگار جز خیر و خوبی چیزی از آن صادر نمی شود.

نمونه ای از رفتارهای اهل معرفت

یادم هست یکبار در سفر حج محل اقامت ما از مسجد الحرام دور بود و پیاده حدود ۴۵ دقیقه طول می کشید به مسجد الحرام برویم. در همین سفر، شخص دیگری نیز با ما بود که راهش دورتر از ما بود و عمد هم داشت هر شب پیاده به مسجد الحرام برود. برای همین، ساعت نه شب راه می افتاد و حدود ده و ربع به مسجد الحرام می رسید و دوباره همین راه را باز می گشت.

ص: ۲۰۳

من خیلی از معرفت این شخص استفاده کردم و واقعا خدا لطف خاصی به او داشت. او از آن دسته انسان هایی بود که واردات عالم ملکوت بر قلبشان فراوان است. در حقیقت، از آن ها بود که پیامبر، صلی الله علیه وآله، درباره شان فرموده است:

«من أخلص لله أربعين يوما ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه».^(۱)

هر کس چهل روز خود را برای خدا خالص کند، چشمه های حکمت از قلب بر زبانش جاری خواهد شد.

همراهان برایم تعریف کردند که یک شب که ایشان از مسجدالحرام بازگشته بود و لباسش را درآورده بود تا روی جالباسی بگذارد، دیده بود مورچه ای روی لباسش راه می رود. او نگاهی به مورچه کرده و دوباره لباسش را پوشیده بود و مورچه را در جایی نگاه داشته و به راه افتاده بود. هم اتاقانش پرسیده بودند: کجا می روی؟ گفته بود: در مسجد الحرام، آن جا که قرآن و نماز می خواندم این نوع مورچه ها رفت و آمد داشتند. این مورچه لانه اش آن جاست و اگر این جا رهایش کنم خانه اش را پیدا نمی کند. من می روم او را به لانه اش برسانم!

این است که می گوئیم قلب رحیم و وابسته به حق قلبی مهربان و ملکوتی است.

حکایتی از مرحوم میرزا جواد آقای تهرانی

مرحوم میرزا جواد آقای تهرانی، رضوان الله تعالی علیه، از علمای رده اول مشهد و از شاگردان مرحوم میرزا مهدی اصفهانی بود. از آیت الله زنجانی که در مشهد زندگی می کنند و صاحب رساله هستند شنیدم که می فرمودند: آقا میرزا جواد آقا به مقام خلع رسیده بود؛ یعنی بدنش را در مشهد می گذاشت و خودش به مکه و کربلا- و این طرف و آن طرف می رفت و دوباره به بدن ملحق می شد.

ص: ۲۰۴

۱- (۱). عیون أخبار الرضا (ع)، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۷۴: «قال رسول الله صلی الله علیه وآله: ما أخلص عبد الله عز وجل أربعين صباحا إلا- جرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه»؛ نیز کنز العمال، متقی هندی، ج ۳، ص ۲۴؛ نیز الموضوعات، ابن جوزی، ج ۳، ص ۱۴۴؛ نیز الجامع الصغیر، جلال الدین سیوطی، ج ۲، ص ۵۶۰: «من أخلص لله أربعين يوما ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه».

نقل است که ایشان یک شب در مشهد جایی میهمان بودند و برای بازگشت نیم ساعتی دیر کردند. کلید منزل هم پیش ایشان نبود تا داخل منزل شوند. این بود که عمامه شان را درآوردند و کنار دیوار روی خاک خوابیدند و عبایشان را روی خود انداختند. آنان که ایشان را می شناختند و از کوچه رد می شدند می دیدند ایشان خواب است و بیدارش نمی کردند. بالاخره، یکی از آن ها که اهل سحر بودند و به حرم می رفتند یک ساعت مانده به اذان صبح ایشان را دید که خاک مالی شده است. پرسید: آقا، چرا این طور شده اید؟ فرمود: این جا خوابیده بودم. گفت: مگر در خانه کسی نیست؟ فرمود: چرا، ولی همسر من ده شب می خوابد و یک ساعت و نیم به صبح بیدار می شود. من اگر در می زدم، ایشان از خواب بیدار می شد و این ظلم بود. به من هم نگفته بود اگر دیر آمدی بیدارم کن. افزون بر این، همسر من سیده است و من در آزار ایشان تحمل جواب قیامت را ندارم.

هم چنین، گفته اند ایشان در تشییع جنازه همسرشان که زودتر از ایشان از دنیا رفت جلو جنازه نیامدند، بلکه در پس آن ایستادند، در حالی که علما همیشه جلوی جنازه حرکت می کنند. هر چه به ایشان اصرار کردند که جلو بروند نپذیرفت و گفت: این بی احترامی است. من در ایام حیاتشان از بالای سر ایشان هم رد نشدم!

این نمونه ای از ارزش حضور قلب سلیم در انسان و آراستگی او به معرفت است. حیف از چنین مردمی که در زمانه ما کمیاب اند اگر بمیرند، و صد حیف بر زندگی کسانی که می توانند اهل معرفت و صاحب‌دل باشند، اما به نادانی و غفلت روزگار می گذرانند:

یک دو بیتی وقت مردن گفت افلاطون و مرد

حیف دانا مردن و صد حیف نادان زیستن.

۱۲- ارکان حیات معنوی انسان

اشاره

ص: ۲۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَصَلَّى عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَلَعْنُ عَلَىٰ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

زمانی که آدم، علیه السلام، آفریده شد، این حقیقت برای او بیان گردید که او و فرزندانش از دو حیات برخوردارند: اول، حیات مادی که در ارتباط با عناصر دنیای خاک است؛ و دوم حیات معنوی که در ارتباط با ارزش های الهی و ملکوتی است.

نکته مهم در این میانه آن است که حیات مادی برای انسان هیچ گونه امتیازی نسبت به جانداران دیگر ایجاد نمی کند، زیرا در حیات مادی تنها بدن و تامین نیازهای آن مطرح است (یعنی همان کاری که همه حیوانات عالم نیز انجام می دهند). از این روست که قرآن مجید وقتی نعمت های مادی پروردگار را نام می برد، با ظرافت تمام در این باره می فرماید:

«وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا * أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا * وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا * مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَعْنَابِكُمْ» (۱)

و زمین را پس از آن گسترانید. و از آن آب و چراگاهش را بیرون آورد. و کوه ها را محکم و استوار نمود. تا مایه بهره وری شما و دام هایتان باشد.

یعنی سفره مادی جهان برای بهره گیری شما و چارپایان شما گسترده

ص: ۲۱۳

۱- (۱). نازعات، ۳۰-۳۳. نیز: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ * أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا * ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا * فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا * وَعَبًّا وَقُضْبًا * وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا * وَحَدَائِقَ غُلْبًا * وَفَاكِهَةً وَأَبًّا * مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَعْنَابِكُمْ». عبس، ۲۴-۳۲.

شده است. به عبارت دیگر، در امور مادی و بدنی، و کوشش‌ها و فعالیت‌های خوراکی و آشامیدنی و شهوانی هیچ فرقی میان انسان و موجودات دیگر روی زمین نیست.

ارکان حیات معنوی انسان

مایه امتیاز انسان بر موجودات دیگر حیات معنوی اوست. دقت در آیات قرآن کریم این حقیقت را نشان می‌دهد که در آغاز آفرینش انسان چهار مسئله مهم طرح شده است که ارکان حیات معنوی او محسوب می‌شوند:

- مسئله نخست موضوع خلافت است:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». (۱)

- دوم، مسئله معرفت است:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا». (۲)

- سوم، مسئله هدایت است:

«فَأَمَّا يَا تُبَيِّتُكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». (۳)

- و چهارم، مسئله کرامت است:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا». (۴)

این چهار حقیقت نشان دهنده حیات معنوی انسان و مایه امتیاز او از سایر موجودات عالم است؛ خاصه آن که خداوند در پایان آیه می‌فرماید:

«فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا».

انسان معمار حیات معنوی خویش است

موضوع بسیار مهم دیگری که در این جا مطرح است این است که قوانین حیات معنوی را پروردگار وضع کرده، اما معماری آن به خود انسان سپرده شده است. به عبارت دیگر، پروردگار عالم مصالح ساخت

ص: ۲۱۴

۱- ((۱)). بقره، ۳۰.

۲- ((۲)). بقره، ۳۱.

٣- (٣) . بقره، ٣٨.

٤- (٤) . اسراء، ٧٠.

این حیات معنوی را در کتاب های آسمانی و به وسیله انبیاء و امامان بزرگوار ارائه کرده است، اما ساخت ساختمان حیات معنوی را - به سبب اختیار و آزادی ای که به انسان داده و عقلی که به او عنایت کرده- در اختیار خود او گذاشته است:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾. (۱)

این آیه صراحت در این معنا دارد که خداوند راه ساخت حیات معنوی را برای انسان بیان کرده و او در مقابل این راهنمایی دو انتخاب بیشتر ندارد: یا از اختیار و عقل و اندیشه و وجدان و فطرت و انصاف و سمیع و بصیر بودن خود استفاده می کند و ساختمان حیات معنوی خود را می سازد، یا این که بر اثر غفلت و جهالت بدان پشت می کند و در ساختن آن گامی بر نمی دارد.

آن ها که ساختمان حیات معنوی خود را می سازند، در حقیقت، به قول اهل دل و اهل سلوک افقی در خود ایجاد می کنند و «مطلع الفجری» در زندگی خویش می آفرینند که از این افق و مطلع الفجر معانی و مفاهیم اسماء و صفات پروردگار طلوع می کند و به واسطه آن انسان «خداگونه» می شود. خداگونه شدن نیز تعبیری است که از این روایت قدسی برداشت شده است:

«عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی». (۲)

یعنی اگر کسی وارد فضای حیات معنوی شود، نمونه ای از اسماء و صفات پروردگار خواهد شد.

پیامبر اسلام مظهر اسماء و صفات الهی بود

در آخرین آیات سوره مبارکه توبه، پروردگار عالم در وصف پیامبر خویش می فرماید:

﴿حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾. (۳)

ص: ۲۱۵

۱- ((۱)). انسان، ۳.

۲- ((۲)). جواهر السنیة، حر عاملی، ص ۳۶۱.

۳- ((۳)). توبه، ۱۲۸.

خداوند در این آیه پیامبر را با وصف رئوف و رحیم معرفی می کند. در حالی که رئوف و رحیم نخست خود اوست. نتیجه آن که پیغمبر عظیم الشان اسلام، صلی الله علیه و آله، دارای حیاتی معنوی است که از این حیات مفاهیم اسماء و صفات خداوند طلوع کرده است.

هم چنین، خداوند در آیه ای دیگر از قرآن مجید وجود مبارک پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، را رحمت خود در میان مردم می خواند:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (۱)

بی شک، این رحمت نیز جلوه ای از رحمت و رأفت و رحیمیت خداوند است.

هم چنین است عفو و گذشتی که در آیات قرآن مجید از پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، بیان شده است. (۲) این گذشت و عفو و نرمی که پیامبر با مردم داشته نیز جلوه همان نرمی و گذشت پروردگار مهربان عالم است. (۳)

ارزش انسان به حیات معنوی اوست

آدمی به حیات معنوی خویش ارزش پیدا می کند، اما اگر او به سراغ این حیات و جنبه معنوی و ملکوتی خود نرود و افق طلوع اسماء و صفات حق نشود، ارزشی ندارد.

مسئله مهم دیگر در این است که همه می توانند طلیعه گاه چنین آفتابی باشند. البته، به اندازه وسع و ظرفیت خود. پیامبر عظیم الشان اسلام، صلی الله علیه و آله، به اندازه وسعه وجودی خود افق اسماء و صفات حق بودند و سایر انسان ها نیز به اندازه وسعه وجودی خود می توانند خداگونه شوند؛ زیرا اگر نمی توانستند، پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، هرگز از آنان دعوت نمی کرد تا به اخلاق الهی آراسته شوند:

«تخلقوا باخلاق الله». (۴)

ص: ۲۱۶

۱- (۱). انبیاء، ۱۰۷.

۲- (۲). در قرآن معمولاً- دستور به عفو داده شده است و مصادیق عفوهای پیامبر در تاریخ موجود است که نمونه بارز آن عفو مردم مکه به هنگام فتح آن جا بود. آل عمران، ۱۵۹: «فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم في الأمر فإذا عزمت فتوكل على الله إن الله يحب المتوكلين»؛ نیز اعراف، ۱۹۹: «خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلین».

۳- (۳). پی نوشت پیشین.

۴- (۴). تفسیر رازی، ج ۱۱، ص ۵۸؛ بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۲۹.

این دعوتی عمومی است و بدین معناست که همه باید به اخلاق خداوندی آراسته شوند و اهل مهر و محبت و رحمت و رافت و گذشت باشند.

سخنی از امیر مومنان، علیه السلام

حال، باید دید اگر کسی در پی ساختن حیات معنوی خویش نباشد در این عالم چه موقعیتی دارد. امیر مومنان در این باره در خطبه ۸۶ نهج البلاغه مطلب عمیقی را مطرح کرده اند که جای بسی تأمل دارد، اما پیش از پرداختن به آن لازم است درباره بعد ملکوتی و معنوی این امام همام بر اساس آیات قرآن سخن بگوییم تا مقام معنوی حضرت و میزان علم ایشان تا حدودی معلوم شود.

علی، علیه السلام «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» است

مقایسه آیاتی از سوره های مبارکه نمل و رعد میزان دانش و بصیرت و بینش وجود مبارک امیرالمومنین، علیه السلام، را نشان می دهد. قرآن مجید می فرماید: هنگامی که هدهد بعد از چند روز غیبت از بارگاه حضرت سلیمان، علیه السلام، به محل خود باز آمد به سلیمان گفت: از کشوری عبور کردم که مردم آن خورشیدپرست بودند و زنی بر آن ها حکومت می کرد که تخت سلطنتش از نظر ساخت و زینت و عناصری که در آن به کار برده بودند قابل توجه بود. برای همین، سلیمان نامه ای به این پادشاه نوشت و او را به بارگاه خویش دعوت کرد و برای این که قدرت خود را نیز به او نشان دهد به بارگاه نشینان خود فرمود: کدام یک از شما می توانید تخت این پادشاه را به محل حکومت من منتقل کنید؟

«أَيُّكُمْ يَا بُنَيَّ بَعْرَشَهَا».

قرآن مجید می فرماید عفریتی از طایفه جن به سلیمان، علیه السلام،

گفت: من این کار را انجام می‌دهم، قبل از این که شما از جایتان بلند شوید:

«قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ».

اما مرد دیگری که در بارگاه بود و روایات او را آصف بن برخیا، وصی سلیمان، دانسته اند گفت: در چشم به هم زدنی این کار را انجام می‌دهم. بعد هم تخت را حاضر کرد.

مطلبی که در این جا خیلی مهم است این است که پروردگار درباره این مرد می‌فرماید:

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ».

یعنی قدرتی که این بزرگوار داشت ناشی از علم او به مقداری از کتاب بود. البته، تا کنون به روشنی معلوم نشده است که منظور از این کتاب چیست، ولی واضح است که این شخص به نص قرآن کریم قسمتی از این کتاب را می‌دانسته است.

تواضع حضرت سلیمان، علیه السلام

حال، باید روحیه حضرت سلیمان، علیه السلام، را نظاره کرد که با داشتن چنین نیروهایی که کمتر از یک چشم بر هم زدن تختی را از آن فاصله بعید جا به جا می‌کردند، باد در دماغ نمی‌اندازد، سینه سپر نمی‌کند و از کلمه «من» استفاده نمی‌کند. من گفتن دلالت بر ضعف و جهل و بی‌خبری انسان دارد. یک نفر فقط حق دارد به حقیقت بگوید «من» و آن وجود مقدس حضرت حق است که چرخ‌های هستی به اراده او به وجود آمده و به اراده او می‌گردد.

از این رو، رسول خدا، صلی الله علیه و آله، هر وقت می‌خواستند نامه‌ای بنویسند در ابتدای نامه به کاتب می‌فرمودند: بنویس:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأُمِّيِّ رَسُولِ اللَّهِ...».

بسم الله الرحمن الرحيم من محمد بن عبد الله ورسوله». (۱)

امیرالمومنین، علیه السلام، نیز در ابتدای اغلب نامه هاشان عبارت « من عبدالله علی بن ابی طالب » دیده می شود و این حالت در میان همه انبیا و ائمه، علیهم السلام، وجود داشته است. حق هم همین است، زیرا برای اولین تا آخرین انسان هیچ زمینه ای برای منیت و تکبر و غرور وجود ندارد. هر کس متکبر است کبرش دروغ است، زیرا کبریا تنها کسی است که همه قدرت ها پیش اوست. (۲)

به واقع، چه قدرتی نزد ماست؟ همه رابطه ما با آفرینش در بادی است که فرو می رود و بر می آید و اگر کسی نتواند این رابطه را حفظ کند، می میرد.

پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزاد است.

از طرفی، سایر شئون زندگی ما نیز بر باد است. وقتی سوار قطار می شویم، ترمزهای قطار بر اساس باد و فشار آن تنظیم شده است؛ دوچرخه و ماشین و موتورهایمان سوار بر باد است؛ هواپیماها مان سوار بر باد است. همه زندگی بر باد است. این که دیگر غرور و کبر و متیت ندارد.

حکایت کرده اند که یکی از پادشاهان آن قدر من در سخنانش داشت که ملائکه ناراحت شدند و به خداوند عرضه داشتند: خدایا، چیزی که دست این مخلوق نیست. چرا به ناصواب خود را من می داند!؟

خداوند به شکم پادشاه امر کرد که از اسهال متوقف نشود و از آن طرف یکی از فرشتگان را مامور تنبیه او کرد. او نیز خود را به شکل طیبی در آورد و سوی قصر پادشاه به راه افتاد.

پادشاه از ناراحتی بسیاری رنج می برد و هر چه پزشکان در بهبود او

ص: ۲۱۹

۱- (۱). الاختصاص، شیخ مفید، ص ۴۲: «بسم الله الرحمن الرحيم من محمد بن عبد الله الامی رسول الله إلى يهود خيبر...»؛ نیز خلق أفعال العباد، بخاری، ص ۹۷: «عن عبيد الله عن عبد الله بن عباس رضی الله تعالی عنهما أخبره أن أبا سفیان بن حرب بن أمية أخبره بهذا فإذا فيه بسم الله الرحمن الرحيم من محمد بن عبد الله ورسوله»؛ نیز السنن الكبرى، نسائی، ج ۶، ص ۳۱۱: «...قال أبو سفیان ثم دعا بكتاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فأمر به فقريء فإذا فيه بسم الله الرحمن الرحيم من محمد بن عبد الله ورسوله إلى هرقل عظيم الروم سلام على من اتبع الهدى...»؛ نیز المبسوط، شيخ طوسي، ج ۸، ص ۱۲۳: «كتب إلى ملك الفرس كتابا " بسم الله الرحمن الرحيم من محمد بن عبد الله إلى كسرى بن هرمز أن أسلموا تسلموا...»؛ نیز تاريخ الطبري، طبري، ج ۲، ص ۲۹۴؛ نیز تاريخ ابن خلدون، ج ۲، ق ۲، ص ۳۶: «ابن إسحاق قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم عمرو بن أمية الضمري إلى النجاشي في شأن جعفر بن أبي طالب وأصحابه وكتب معه كتابا بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله إلى النجاشي الاصحح ملك الحبشة سلم أنت فاني أحمد إليك الله الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن...».

٢- (٢). نهج البلاغه، خطبه ١٩٢: «الحمد لله الذي لبس العز والكبرياء واختارهما لنفسه دون خلقه، وجعلهما حمى وحرما على غيره، واصطفاهما لجلاله، وجعل اللعنة على من نازعه فيهما من عباده».

تلاش می کردند بدتر می شد. این بود تا روزی فرشته الهی که به لباس اطبا در آمده بود از کنار دربار رد شد. در این اثنا، مامور قصر از او پرسید: چه کاره ای؟ گفت: طیب. گفت: اعلی حضرت مریض است، می شود او را معاینه کنی؟

طیب موافقت کرد و او را بر بالین پادشاه بردند. طیب پس از معاینه شاه رو به او کرد و گفت: نیمی از مملکت خویش را به نام من بنویس تا مداوایت کنم! پادشاه گفت: طیب، چرا این قدر ویزیتت گران است؟ برای مداوای اسهال که نصف یک مملکت نمی گیرند!

گفت: اختیار با خود توست: می خواهی بده و می خواهی نده!

پادشاه که داشت از فرط بیماری می مرد، پیش خود فکر کرد که ما سند را می نویسیم و بعد از خوب شدن آن را نمی دهیم!

طیب دارویی داد و پادشاه خوب شد و خود پس از معالجه پادشاه در جایی اقامت کرد که در دسترس باشد. از قضا، بعد از سه روز، شاه به دل درد سختی مبتلا شد و دچار یبوست سختی گشت. دوباره اطبا از درمان او عاجز شدند تا این که شاه دستور داد همان طیب را بیاورند. ماموران طیب را پیدا کردند و نزد شاه بردند. او نیز پس از معاینه گفت: تو را درمان می کنم، ولی نصف دیگر کشورت را می گیرم!

شاه گفت تا سند بنویسند و طیب دارویی به او داد که در دم شکمش باز شد. پس از آن، رو به شاه کرد و گفت: من دیناری از تو نمی خواهم. اما می خواهم بدانی مملکتی که به یک اسهال و یبوست از دست می رود، این همه مئیت ندارد.

علم من، صندلی من، وکالت من، دانش من، مرجعیت من، نوشته من، مقام من، مرتبه من، حکومت من، ... چه خبر است و ما را چه می شود؟ عادت کنیم تا به حقیقت در کنار هر برنامه ای که داریم خدا را قرار دهیم

و این روش سلیمان، علیه السلام، است که وقتی تخت بلقیس را در بارگاه خود می بیند، اشک در چشمانش جمع می شود و می گوید:

«هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ». (۱)

این کاری بود که خدای من انجام داد تا مرا آزمایش کند که پیشانی شکر برایش به خاک می گذارم یا در برابر او سینه سپر می کنم.

این آیات سوره نمل بود که در آن عبارت «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» آمده بود. اما آیه شریفه سوره مبارکه رعد:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ». (۲)

در ابتدا، باید گفت که کافر به معنای پرده پوش و پنهان کننده حق است. بدین ترتیب، معنی آیه این خواهد بود که ای پیامبر، کفار - یعنی کسانی که حق را پنهان می کنند- می گویند تو فرستاده خدا نیستی. در پاسخ آنان بگو: من دو شاهد بر رسالت خود دارم: اولین شاهد من خداست که با قرآن و معجزات دیگر نبوت مرا تصدیق کرده است؛ و دوم شاهد رسالت من کسی است که علم کتاب در نزد اوست.

بر اساس روایات، کسی که علم همه کتاب در نزد اوست وجود مبارک علی بن ابی طالب، علیه السلام، است (۳) که در زمان نزول این آیه هجده سال بیشتر نداشتند. (۴) حال، می توان از مقایسه دو آیه مقام امیرالمومنین، علیه السلام، را تا حدودی دانست. نیز، از مضمون آیه می توان فهمید که خداوند در مسئله شهادت بر نبوت پیامبر اسلام، شهادت امیرالمومنین، علیه السلام، را در کنار شهادت خویش قرار داده است.

از این رو، علی کسی است که خطا و اشتباهی در دیدگاه و بینش خود ندارد و درباره هیچ موضوعی اشتباه نمی اندیشد؛ او کسی است که

ص: ۲۲۱

۱- (۱). «وتفقد الطير فقال ما لي لا أرى الهدهد أم كان من الغائبين * لاعدبته عذابا شديدا أو لاذبحنه أو ليأتيني بسطان ميبين * فمكث غير بعيد فقال أحطت بما لم تحط به وجئتك من سبأ نبأ يقين * إني وجدت امرأة تملكهم وأوتيت من كل شيء ولها عرش عظيم * وجدتها وقومها يسجدون للشمس من دون الله وزين لهم الشيطان أعمالهم فصدهم عن السبيل فهم لا يهتدون * ألا يسجدوا لله الذي يخرج الخبء في السماوات والأرض ويعلم ما تخفون وما تعلنون * الله لا إله إلا هو رب العرش العظيم * قال سننظر أصدقت أم كنت من الكاذبين * اذهب بكتابي هذا فألقه إليهم ثم تول عنهم فانظر ماذا يرجعون * قالت يا أيها الملا إني ألقى إلى كتاب كريم * إنه من سليمان وإنه بسم الله الرحمن الرحيم * ألا- تعلوا على وأتوني مسلمين * قالت يا أيها الملا أفتوني في أمري ما كنت قاطعة أمرا حتى تشهدون * قالوا نحن أولو قوة وأولو بأس شديد والأمر إليك فانظري ماذا تأمرين * قالت إن الملوك إذا دخلوا قرية أفسدوها وجعلوا أعزة أهلها أذلة وكذلك يفعلون * وإني مرسله إليهم بهديء فانظروا بم يرجع

المرسلون * فلما جاء سليمان قال أتمدونن بمال فما آتاني الله خير مما آتاكم بل أنتم بهديتكم تفرحون * ارجع إليهم فلنأتينهم بجنود لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها أذله وهم صاغرون * قال يا أيها الملا أيكم يأتيني بعرشها قبل أن يأتوني مسلمين * قال عفريت من الجن أنا آتيك به قبل أن تقوم من مقامك وإني عليه لقوي أمين * قال الذي عنده علم من الكتاب أنا آتيك به قبل أن يرتد إليك طرفك فلما رآه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربي ليبلوني أأشكر أم أكفر ومن شكر فإنما يشكر لنفسه ومن كفر فإن ربي غني كريم». نمل، ۲۰-۴۰.

۲- (۲). رعد، ۴۳.

۳- (۳). الأملی، شیخ صدوق، ص ۶۵۹: «أبي سعيد الخدري، قال: سألت رسول الله صلى الله عليه وآله عن قول الله جل ثناؤه: **﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ﴾** قال: ذاك وصي أخي سليمان بن داود. فقلت له: يا رسول الله، فقول الله عز وجل: **﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾**، قال: ذلك أخي علي بن أبي طالب.»

۴- (۴). سورة مبارکه رعد در مکه نازل شده است. با اثبات نزول سوره رعد در مکه تمام یاوه گویی ها و یاوه نوشته های بیگانگان درباره امیرمومنان پاسخ داده می شود و فضل ایشان بر دیگران رخ می نماید. از این رو، این آیه آیه عجیب و شگفت آوری است و هضمش برای عقول مشکل است. (مولف)

پروردگار عالم از او به «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» تعبیر کرده است. او چنین عینکی به چشم قلب خویش داشته و هر چه را می دیده درست می دیده است. لذا، با چنین نگاه و بینش درستی، در خطبه ۸۷ نهج البلاغه، که به نظر می آید از خطبه های کمرشکن و حزن آور حضرت باشد، نظر خویش را درباره کسانی که زندگی را فقط در بدن خود خلاصه کرده و بعد حقیقی و اصیل خود را فراموش کرده و با حیوانات عالم زلف خویش را گره زده اند بیان کرده و گفته است:

«الصورة صورة انسان والقلب قلب حیوان».

یعنی اینان در ظاهر به شکل انسان اند، ولی قلبشان قلب حیوانات است. تکیه حضرت بر کلمه قلب نیز از آن روست که قرآن مجید مرکز فهم را در انسان قلب او می داند؛ بر اساس این آیه:

«لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» (۱)

این عده به ظاهر انسان و در باطن حیوان اند؛ یعنی همان طور که حیوان هیچ حقیقتی از حقایق عالم را نمی فهمد، این عده نیز از حقایق چیزی نمی فهمند. برای مثال، اگر کسی برای شتری کتاب های ابن سینا را بخواند یا از آراء صدر المتالهین سخن بگوید یا آیات قرآن مجید را بخواند، او هیچ از آن ها نمی فهمد. انسانی که نخواسته حقیقت را بفهمد نیز مانند این چارپایان است. با این تفاوت که او مایه فهم و درک را در خویش داشته و نخواسته از آن بهره بگیرد و حیوان چنین مایه ای ندارد.

حضرت در ادامه سخن خود می فرماید:

«لا يعرف باب الهدى فيتبعه ولا باب العمى فيصد عنه . فذلك ميت الاحياء فأين تذهبون . و أنى تؤفكون . و الاعلام قائمه ، و الآيات و اضحه ، و المنار منصوبه فأين يتاه بكم . بل كيف تعمهون و بينكم عتره نبیکم و هم أزمه الحق و أعلام الدين و ألسنه الصدق . فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن» (۲)

ص: ۲۲۲

۱- (۱) . اعراف، ۱۷۹: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَانُوا لِنِعْمِ رَبِّهِمْ أَصْغُرًا أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» ، نیز فرقان ۴۴ «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَصْغُرُ سَبِيلًا».

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

لا يعرف باب الهدى فينبعه

باب هدی همان بابی است که آدم خاکی را تبدیل به خلیفه خدا کرده و شایسته گرفتن علم اسماء ساخته است. باب هدایت بابی است که ظرف گلین وجود آدمی را تبدیل به ظرف دین و آیین و کرامت الله کرده است. این باب هدایت است که عده ای آن را نمی جویند و تا آخر عمر نمی فهمند که غیر از راه جسم و شکم و شهوت راه دیگری به نام صراط مستقیم و راه خدا نیز وجود داشته است که اگر آن را دنبال می کردند، از کرم میان لجن بودن در می آمدند و به سوی مقام قرب و لقاء حق حرکت می کردند.

ولا باب العمی فیصد عنه

«عنه» در کنار «یصد» بدین معناست که آنان کوردلی را نفهمیده اند تا از آن رویگردان شوند و این همه ضرر نکنند. آنان نیندیشیده اند که آیا پروردگار عالم آفرینش خویش را معطل داشته تا این جنس دو پا بیاید و مانند سایر حیوانات بخورد و بمیرد و لذت ببرد. آیا جهان معطل همین کار بود؟ اگر به واقع چنین بود، چه نیازی به خلق انسان وجود داشت؟ در این زمین، ۲۰ میلیون سال است که مورچه و موریانه و مار و عقرب و ... زندگی می کنند و دایناسورها سال هاست که از خلقت و نابودی شان گذشته است. در این زمینه، جهان خدا کم نداشت تا پروردگار احساس کند زمین موجوداتی از این دست کم داشته تا نیاز به خلق آدمیزاد باشد.

این عده نه راه هدایت را فهمیدند تا در آن حرکت کنند و نه راه ضلالت را تا از آن پرهیز کنند. این است که کوردل ماندند و با حیوانات همپایه شدند. قلب اینان از فهم حقیقت کور است و به فرموده پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، بدترین شرها نیز همین است:

«شَرَّ العَمی عَمی القلب». (۱)

ص: ۲۲۳

۱- (۱). الامالی، شیخ صدوق، ص ۵۷۷؛ نیز با اختلاف کلمه در کافی، ج ۸، ص ۸۱. (اعمی به جای شر).

به سبب همین کوردلی است که آن ها دور بدن خویش می چرخند. طواف آنان به دور خدا نیست، به گرد شکم و شهوت است؛ در حالی که اگر به دور خدا طواف می کردند هم شکمشان از روزی حلال آباد می شد و هم شهوت حلال نصیبتان می گشت و هم در قیامت بهشت ابد را به ارث می بردند. آیات بسیاری از قرآن بدین معنا دلالت دارند. از جمله:

«رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ». (۱)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ». (۲)

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَيْنًا وَبَيْنًا وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبَالِبَاطِلٍ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ». (۳)

«اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَبَارِكُوا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ». (۴)

فذلک میت الاحیاء

تعبیر امیرالمومنین، علیه السلام، درباره چنین انسان هایی مردگان به ظاهر زنده است. در حقیقت، اینان همان مرده هایی هستند که خدا در سوره فاطر درباره آنان به پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، می فرماید:

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ». (۵)

یعنی ای پیامبر، کسی مانند عموی تو مرده ای در قالب یک قبر متحرک است. بدن عموی تو قبر اوست و خودش نیز مرده بدبویی در این قبر بیش نیست. این مرده کسی است که غفلت و جهالت گوش و قلبش را میرانده است، به طوری که حتی تو نیز با این قدرت معنوی نمی توانی پیام مرا به او برسانی. آری، باید روزنه امیدی وجود داشته باشد تا دم مسیحایی بتواند نجات بخش باشد، ولی کسی که به دست خویش خود

ص: ۲۲۴

۱- (۱). می تواند اشاره به آیات زیر باشد: بقره، ۱۷۲: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ» ؛ نیز نحل، ۷۲: «وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَيْنًا وَبَيْنًا وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبَالِبَاطِلٍ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ» ؛ نیز غافر، ۶۴: «اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَبَارِكُوا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» ؛ نیز مؤمنون، ۵۱: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» ؛ نیز اسراء، ۷۰: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» .

٣- (٣) . نحل، ٧٢.

٤- (٤) . غافر، ٦٤.

٥- (٥) . فاطر، ٢٢.

را کشته و هلاک کرده این دم نیز در او اثری ندارد. از این روست که مولی الموحدين اعلام کرده اند کسانی که خالی از معرفت هستند میت اند. حال، این میت چقدر می ارزد؟ هیچ.

فرض کنید گوسفند زنده قیمتش نود هزار تومان است. اگر مطابق قواعد شرعی این گوسفند ذبح شود، گوشتش کیلویی ۴ یا ۵ هزار تومان قیمت دارد، ولی اگر از بلندی بیفتد یا گیاه سمی بخورد و بمیرد هیچ نمی ارزد. اما انسان مرده نجس است و قیمتی ندارد و چاره ای جز دفن کردنش نیست، زیرا اگر بماند، اهل شهر از بوی تعفنش ناراحت می شوند. این چنین است که وقتی این انسان مرده را - که از دیدگاه امیرالمومنین، که نظر قرآن است، تنها بدن متحرکی دارد- در قیامت به خدا عرضه کنند، آن را به هیچ هم نمی خرد.

مردگان در قیامت قبری دارند به نام دوزخ و زندگان در قیامت باغی دارند به نام بهشت. این آخرین حرف قرآن است و عجیب این است که پروردگار در قرآن می فرماید:

«لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ» (۱)

آن ها در جهنم هم حیاتی ندارند، بلکه بدن هایی متحرک اند که درد را احساس می کنند، اما حیاتی که لذت های بهشت را درک کنند ندارند.

آری، انسان بی معرفت مرده است و انسان بامعرفت زنده. او زنده به حیاتی الهی، حیاتی ملکوتی، و حیاتی عرشی است.

نکته عجیب دیگر موجود در این خطبه در فراز بعدی است که حضرت به مردم کوفه می فرماید: فاین تذهبون؟ از این جا می توان فهمید که امیرالمومنین، علیه السلام، بیشتر مردم نشسته بر پای منبر خویش را مرده می دیده است، زیرا وسوسه های شیاطین و فرهنگ بنی امیه مردم را از انسانیت جدا کرده و آنان را در آستانه مرگ معنوی قرار داده بود.

ص: ۲۲۵

۱- (۱). اعلیٰ، ۱۳، نیز در سوره طه، آیه ۷۴ آمده: «إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ» .

(۱)

سوال حضرت از مردم این است که کجا می روید؟ عاقبت این رفتن چیست؟ و پایان این جاده به کجا منتهی می شود؟

اگر مردم بیدار باشند می فهمند که قرآن مجید آخر جاده جسم را نیز بیان کرده است: مشتی اسکلت خشک و پوست جمع شده که در بازار قیامت به هیچ کاری نمی آید، زیرا اگر بخواهند این مرده را به بهشت ببرند، نه دهان خوردن نعمت های بهشت را دارد، نه گوش شنیدن آن صداها را، و نه چشم دیدن آن مناظر را:

«لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا». (۲)

«قلوبهم كالحجاره». (۳)

«فَكَانُوا لِيَجْهَنَّمَ حَطَبًا». (۴)

این ها در بهشت چه می توانند بکنند؟

«فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ». (۵)

کجا می روید و روی شما را چگونه از خدا برگردانند؟ قبله و معبود شما کیست و کجاست؟

والاعلام قائمه والآيات واضحة والمنار منصوبه

ای مردم، نشانه های پروردگار برای تامین خیر دنیا و آخرت شما برپاست و دشمن آن ها را از میان نبرده است، زیرا این نشانه ها از بین بردنی نیست:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ». (۶)

سخنان خدا در قرآن روشن است و در زمره فلسفه های پیچیده بشری نیست که کسی آن ها را نفهمد:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ» (۷)، «فَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۸) «قُولُوا»

ص: ۲۲۶

۱- ((۱)). نهج البلاغه، خطبه ۸۷. (اقتباس از آیه ۲۶ سوره تکویر)

۲- ((۲)). اعراف، ۱۷۹.

٣- (٣) . اشاره به آیه ٧٤، سوره بقره: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبَكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكُمْ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَفْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقَقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» .
٤- (٤) . جن، ١٥: «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» .

٥- (٥) . انعام، ٩٥؛ يونس، ٣٤؛ فاطر، ٣؛ غافر، ٦٢ .

٦- (٦) . حجر، ٩ .

٧- (٧) . نحل، ٩٠ .

٨- (٨) . اسراء، ٢٣ .

لِلنَّاسِ حُسْنًا» (۱) «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (۲) «لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا» (۳) «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَ يُزِيهِ الصَّدَقَاتِ» (۴).

علائم و نشانه های لازم برای رسیدن به بهشت و رضایت خدا در همه جا نصب شده و راه را به همه نشان می دهد. پس، کسی نمی تواند بگوید جاده را گم کردم؛ چون این جاده گم شدنی نیست.

با این بیان، معلوم می شود که هیچ انسانی به اجبار وارد دوزخ نمی شود. اهل دوزخ شدن حاصل انتخاب و اختیار آدمی است. آن ها که سخن خدا را می شنوند و قانع می شوند اهل نجات هستند و آنان که سخن حق را نمی پذیرند اهل دوزخ می شوند. از این رو، یک نفر هم در قیامت وجود ندارد که خداوند او را اهل جهنم کرده باشد. (۵) خداوند مظهر رحمت و هدایت است. از این رو، در قرآن آیه ای بدین مضمون وجود ندارد که در آن جهنمی ها لب به اعتراض بکشایند و بگویند: خدایا چرا ما را اهل دوزخ کردی؟ یا جهنم رفتنشان را به خدا نسبت دهند. در همین باره، در بخشی از دعای کمیل می خوانیم:

«فباليقين اقطع لولا ما حكمت به من تعذيب جاهديك و قضيت به من اخلاذ معانديك لجعلت النار كلها بردا و سلاما».

امیرالمومنین، علیه السلام، در این فراز به روشنی بیان می کند که اگر بد کرداری های مردم نبود، خداوند همه طبقات دوزخ را فضایی خنک و با امنیت بمانند بهشت قرار می داد. خود مردم این قطعه را از بهشت جدا کردند و تنور آتش ساختند و گرنه جهنم، در اصل، باید بهشت می بود.

فاین یتاه بکم؟

حضرت می فرماید: چطور شما را سرگردان کردند تا حق را گم کردید؟ حال آن که قرآن و نشانه های خدا در میان شماست؟ چه کسی شما را به چنین حیرت و سرگردانی ای مبتلا کرده است؟

ص: ۲۲۷

۱- (۱). بقره، ۸۳.

۲- (۲). نساء، ۲۹.

۳- (۳). آل عمران، ۱۳۰.

۴- (۴). بقره، ۲۷۶.

۵- (۵). همان طور که جهنم را مردم با اعمالشان درست می کنند، بهشت را هم مردم درست می کنند، زیرا طبق بعضی روایات - مانند قسمتی از حدیث معراج که فرمود عده ای را در بهشت دیدم که گاه مشغول کار بودند و گاه از کار دست می کشیدند؛ پرسیدم چرا... - با عمل مردم و با کارهای نیک مردم در بهشت خشت روی خشت گذاشته می شود و نهال های بهشتی کاشته می شود ...

بل کیف تعمهون ؟

در این جا علی، علیه السلام، تعجب می کند و می گوید: چطور شما کوردل شدید؟ و چگونه این اتفاق برای شما رخ داد؟

وبینکم عتره نبیکم وهم عظمه الحق واعلام الدین والسنة الصدق

حال آن که اهل بیت پیغمبر، علیهم السلام، در میان شما هستند که رشته حق هستند؛ کسانی که نشانه های حقیقی دین هستند و وجودشان زبان راستی است و اگر شما به این رشته تمسک پیدا کنید به خدا می رسید.

علم علی و مظلومیت دیگر آن حضرت

ایامی که در لندن منبر می رفتم دعوتم کردند از آسمان نمای لندن نیز دیدن کنم. آسمان نمای لندن مرکز علمی مهمی است که در منطقه ای وسیع ساخته شده است. تماشای این آسمان نما قریب به دو ساعت طول می کشد و برای این کار چراغ ها را خاموش می کنند و تاریکی چنان است که کسی نفر کناری اش را تشخیص نمی دهد.

در این آسمان نما خلقت زمین به طور کامل تشریح می شود که خلقت ابتدا به صورت گازی در هم پیچیده بود و پس از طی دوره هایی خلقت کیهکشان ها و سحابی ها و خورشیدها و ستاره ها و منظومه ها. و... اتفاق افتاد.

وقتی چراغ ها روشن شد به همراهم گفتم: انگلیسی ها و هموعانشان در هر جای دنیا - چه در شرق و چه در غرب - مردم بسیار ستمگری هستند! گفت: از چه نظر؟ گفتم: از نظر علمی. علت را پرسید، گفتم: چند روز پیش که به کتابخانه بریتیش رفته بودم دیدم حدود هفتاد درصد کتاب ها متعلق به مردم مشرق و دانشمندان مشرق است. آنچه من امروز در این آسمان نما مشاهده کردم در خطبه اول نهج البلاغه امیرالمومنین،

علیه السلام، آمده است که نسخه خطی متعلق به قرن سوم آن در همین کتابخانه موجود است. امیرالمومنین، علیه السلام، میلیاردها سال بعد از خلقت آفرینش در مسجد کوفه روی منبر این خطبه را خوانده که راز آفرینش - آن چنان که امروزه علم می گوید- در آن آمده است.

به راستی، وقتی انسان در این خطبه تفکر می کند، گمان می کند مستمعین آن روز امیرالمومنین، علیه السلام، افلاطون و ارشمیدس و سقراط و کندی و ابونصر فارابی و شیخ الرئیس و صدر المتالهین بوده اند. از این رو، باور نمی کنم آن روز کسی به درستی فهمیده باشد که امیرالمومنین، علیه السلام، درباره خدا و خلقت چه می فرماید.

فانزلوهم باحسن منازل القرآن

ادامه سخن حضرت چنین است: قلب خویش را جایگاه اهل بیت، علیهم السلام، قرار دهید و با این رابطه قلبی به ایشان اقتدا کنید تا به خدا و خشنودی خدا و دنیا و آخرتی آباد برسید و همه این ها به کسب معرفت از منابع اصیل آن باز می گردد.

ص: ۲۲۹

۱۳- رابطه معرفت با امید و انتظار فرج

اشاره

ص: ۲۳۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمّد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

بر اساس آیات قرآن و روایات معصومان، تمام حالات و حرکاتی که در باطن انسان پدید می آیند، در پیشگاه مقدس حضرت حق، عمل به حساب می آیند و در پرونده او درج می گردند و به این پرونده (چه مثبت و چه منفی) در قیامت رسیدگی خواهد شد. (۱) ابو عمر زهیری از امام صادق، علیه السلام، پرسید:

یابن رسول الله، حرف هایی که می زنیم نیز جزو اعمال ما به حساب می آیند؟

امام ششم، علیه السلام، فرمودند:

جزو عمل به حساب نمی آیند، بلکه خود عمل هستند. (۲) در قرآن مجید، آنچه بر قلب آدمی می گذرد و خطوط آن بر قلب به اختیار خود اوست کسب قلب حساب شده است. حال، اگر این عمل مثبتی باشد، در پیشگاه پروردگار پاداش دارد، و گرنه عقاب دارد.

حال، با بیان این مقدمات به سراغ این روایت از وجود مبارک رسول خدا، صلی الله علیه وآله، می رویم که در آن فرموده اند:

ص: ۲۳۷

۱- (۱) پی نوشت . اشاره است به این آیات: - کهف، ۴۹: «وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَيْغِرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا». - زلزال، ۷ - ۸: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛ - لقمان، ۱۶: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»، - آل عمران، ۳۰: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ».

۲- (۲) . روایات فراوانی در این باره وارد شده است. از جمله: - بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۸۹: محمد بن سنان، عن جعفر بن إبراهيم قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من علم موضع كلامه من عمله قل كلامه فيما لا يعنيه. - همان، ص ۲۹۳: قال أمير المؤمنين عليه السلام: من علم أن كلامه من عمله قل كلامه [إلا] فيما يعنيه. من كثر كلامه كثر خطاؤه، ومن كثر خطاؤه قل حياؤه ومن قل حياؤه قل ورعه، ومن قل ورعه مات قلبه، ومن مات قلبه دخل النار». - همان، ص ۳۰۴: «عن أبي علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن فضال عن روه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من لم يحسب كلامه من عمله كثر خطاياهم وحضر عذابهم». بیان: (من لم يحسب) من باب نصر من الحساب أو كنعم من الحساب بمعنى الظن والاول أظهر وهذا رد على ما يسبق إلى أوهام أكثر الخلق من الخواص والعوام أن الكلام ليس مما يترتب عليه عقاب، فيجترون على أنواع الكلام بلا تأمل وتفكر، مع أن أكثر أنواع الكفر والمعاصي من جهة اللسان، لأن اللسان له تصرف في كل موجود وموهوم ومعدوم، وله يد في العقليات والخياليات والمسموعات والمشموحات والمبصرات والمذوقات والملموسات، فصاحب هذا الحساب الباطل لا يبالي بالكلام في أباطيل هذه الامور وأكاذيبها فيجتمع عليه من كل وجه خطيئه،

فتكثر خطاياها وأما غير اللسان فخطاياها قليلة بالنسبة إليه. فان خطيئة السمع ليست إلا المسموعات، وخطيئة البصر ليست إلا المبصرات، وقس عليهما سائر الجوارح والمراد بحضور عذابه حضور أسبابه، وقيل: إنما حضر عذابه لأنه أكثر ما يكون يندم على بعض ما قاله، ولا ينفعه الندم، ولأنه قلما يكون كلام لا يكون موردا للاعتراض ولا سيما إذا كثر. - همان، ص ٣٠٤: «عن علي، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يعذب الله اللسان بعذاب لا يعذب به شيئا من الجوارح، فيقول: يا رب عذبتني بعذاب لم تعذب به شيئا؟ فيقول له: خرجت منك كلمة فبلغت مشارق الارض ومغاريها، فسفك بها الدم الحرام، وانتهب بها المال الحرام، وانتهك بها الفرج الحرام، وعزتي وجلالي لا عذبتك بعذاب لا عذب به شيئا من جوارحك».

«افضل اعمال امتی انتظار الفرج». (۱)

بهترین اعمال امت من انتظار فرج است.

پایان شب سیه سپید است

نخستین موضوعی که از این روایت می توان فهمید این است که برای هیچ برنامه مثبتی بن بست وجود ندارد. از این رو، دلسردی و ناامیدی معنایی ندارد. البته، ممکن است ظهور و تحقق یک برنامه مثبت به زلف زمانی طولانی گره خورده باشد، اما این معنا که یک برنامه مثبت اصلاً تحقق پیدا نکند و امکان تحقق نداشته باشد و به بن بست برسد ممکن نیست. از قدیم نیز گفته اند:

«الامور مرهونه لاوقاتها». (۲)

انجام کارها در گرو زمان است.

در عالم واقع، بسیاری از امور چنین است. برای مثال، وقتی دانه سیبی کاشته می شود، مدت زمانی بین ۵ تا ۱۰ سال طول می کشد تا درخت سیب به بار بنشیند و میوه بدهد. هیچ باغبانی نمی تواند توقع داشته باشد که در زمان کاشت بذر درخت سیب به دست آورد، زیرا همه می دانند که دانه برای تبدیل شدن به درخت باید مراحلی را طی کند، یعنی اول باید دانه بشکافد و ریشه بزند و سپس ساقه اش با آب و املاح و هوا و آفتاب و... پیوند داشته باشد تا مراحل رشد را طی کند و به کمال برسد. همه کشاورزان جهان با فراهم بودن این امکانات امید به رشد درخت دارند. از این رو، از هر کدام بپرسند که آیا این دانه بالاخره سبز می شود و رشد می کند و به محصول می رسد؟ پاسخ می دهند: بله. این پاسخ در حالی است که دانه ها هنوز زیر خاک پنهان است. سبب آن نیز مایه مثبتی است که کشاورزان در قلب خویش دارند که از این مایه مثبت به امید و انتظار تعبیر می شود.

ص: ۲۳۸

۱- (۱). علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۴ (از مقدمه)؛ نیز با کمی اختلاف در عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۹ و کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ص ۶۴۴.

۲- (۲). عوالی اللئالی، احسائی، ج ۱، ص ۲۹۳ (از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله).

معروف است که امیرمؤمنان، علیه السلام، روزی پشت شتری راه می رفتند و مواظب بار آن بودند. در همین اثنا، کسی به حضرت رسید و پرسید: بار این شتر چیست؟ امام، علیه السلام، فرمودند: اگر خدا بخواهد، صد هزار درخت خرماست. یعنی حضرت به هسته خرما نگاه نکردند، بلکه به آینده این هسته ها نظر کردند. این آینده نگری و عاقبت بینی حاصل امید است.

چنین امیدی در دل همه انبیاء خدا، ائمه، اولیای خدا، و بیداران عالم نسبت به همه امور مثبت - چه امور مثبت ظاهری و چه امور مثبت باطنی وجود داشته است. بدین معنا که آنان وقتی وارد جریان مثبتی می شدند، امید به تحقق و ظهور آن داشتند.

امید یعقوب به زنده بودن یوسف

یوسف پیامبر هفت یا هشت سال داشت که برادرانش که در آن زمان انسان های شیطان صفتی بودند او را از دامن پدر جدا کردند و حدود ۴۰ سال بین این دو جدایی انداختند. پروردگار عالم نیز از اوضاع و احوال این فرزند پدر را بی خبر نگهداشته بود، زیرا اگر یعقوب، علیه السلام، خبر داشت که فرزندش کجاست، با چند نفر دیگر از افراد خانواده اش به سر چاه می رفت و او را بیرون می آورد.

خداوند متعال به سبب آن محصولات باارزشی که باید از وجود یوسف، علیه السلام، در مصر ظهور می کرد، خبر این فرزند را به پدر نداد. با این همه، با توجه به آیات قرآن، وقتی پسران یعقوب برای او خبر آوردند که یوسف را گرگ دریده است او آن را نپذیرفت و سخنشان را دروغ پنداشت و فرمود:

«بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ». (۱)

شما فریب نفس خود را خورده اید.

ص: ۲۳۹

۱- (۱). یوسف، ۱۸: «وَجَاؤُا عَلٰی قَمِيصِهٖ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيْلٌ وَ اللّٰهُ الْمُسْتَعٰنُ عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ»؛ نیز همین سوره، آیه ۸۳: «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيْلٌ عَسٰى اللّٰهُ اَنْ يَّاتِيَنِيْ بِهِمْ جَمِيْعًا اِنَّهٗ هُوَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ». (مراد آیه قبلی است)

او از سرنوشت یوسف خبر نداشت، اما یقین داشت که یوسف را گرگ نخورده است، زیرا وقتی یوسف خوابش را برای او تعریف کرد به او گفت:

«كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُبُّكَ» (۱).

در آینده پروردگار عالم تو را انتخاب می کند.

چه نوع انتخابی در آن زمان مد نظر یعقوب بوده است؟ به یقین، او می دانست که این مقام مقام نبوت است. از این رو، او یقین داشت که یوسف را گرگ نخورده و او هنوز زنده است.

برای همین، پس از چهل سال، وقتی پسرانش عازم سفر به مصر بودند، به آنان فرمود:

«اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ» (۲).

واکنش فرزندان یعقوب نسبت به این جمله پدرشان این بود که به هم نگاه کردند و گفتند: پیرمرد بر اثر سن زیاد و اندوه فراوان عقلش را از دست داده است! زیرا ما حدود ۴۰ سال پیش یوسف را در چاه انداختیم و بعد به بردگی فروختیم و تا به حال باید هفت کفن پوسانده باشد!

تجسس به جای تجسس

نکته جالب توجه موجود در آیه امر به تجسس به جای تجسس است. قرآن مجید وقتی به کلمه تجسس می رسد یک لای نهی به آن اضافه می کند و می گوید «لاتجسسوا»، (۳) یعنی در اعمال و رفتار پنهان مردم جستجو نکنید، زیرا جستجو در زندگی مردم حرام است و این حق را خداوند به کسی نداده که در زندگی مردم وارد مسیری شود که نتیجه آن شکسته شدن شخصیت و ریخته شدن آبروی مردم است.

به نقل قرآن مجید، حضرت یعقوب، علیه السلام، به فرزندان امر به «تجسس» کرد؛ یعنی در این امر و کار مثبت جستجو کنید.

ص: ۲۴۰

۱- (۱). یوسف، ۶: «وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ يَتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ».

۲- (۲). «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قَالَ يَا أَسِيفِي عَلَى يُوسُفَ وَ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ * قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَوْا تَذَكَّرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ * قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ * يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَيَأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ». یوسف، ۸۳-۸۷.

٣- (٣) . حجرات، ١٢: ﴿إِنَّمَا أُهَيِّبُهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أ
يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾.

در پی گمشده خویش گشتن، در صدد یافتن ایمان بودن، دنبال علم و حقیقت بودن و... تجسس در امور مثبت است، اما این که افراد را وادار کنیم بدی های دیگران را افشا کنند، حرام و معصیت است. روایات به وضوح بر این معنا دلالت دارند که هر کس در پی کشف عیب مردم باشد، خداوند متعال در قیامت در منظر اهل محشر عیب های او را بر ملا می کند. پس، اگر کسی آبروی دیگری را نزد صد نفر ببرد، خداوند در قیامت آبروی او را نزد اولین و آخرین انسان می برد.

سخن یعقوب، علیه السلام، نشانه امید او بود

بعد از این سخن، یعقوب، علیه السلام، به این موضوع اشاره کرد که این سخن بر اساس امید مثبتی است که در دل دارم:

«إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ».

یعنی از رحمت خداوند که هر امر مثبتی را اراده می کند ظهور می دهد ناامید نباشید. انسان های ناامید و دلسرد افراد ناسپاسی هستند و در اعتقاداتشان خللی وجود دارد. کسی که دلسرد و ناامید است، در حقیقت، گمان می کند خداوند بر انجام امور قادر نیست و نمی تواند این برنامه را ظهور دهد. چنین پنداری نزدیک به کفر بلکه خود کفر است. در مقام قیاس، چنین پنداری بدین مانند است که کسی دانه ای بکارد و امید نداشته باشد که خدا آن را سبز کند و تبدیل به درخت و در نهایت محصول شود. چنین پنداری بدین معناست که خداوند در کارگردانی اش ناقص است و توانایی کامل بر انجام کارها ندارد.

به هر حال، فرزندان یعقوب در سفر مصر برادرشان را یافتند و فهمیدند که خودشان به حقیقت جهل داشتند و پدرشان انسان بسیار عاقلی بوده است.

همه انبیاء خدا به همین ترتیب قلبی پر از امید داشتند و هرگز از پیمودن مسیر حق ناامید نمی شدند.

امیدواری پیامبر اسلام در تبلیغ دین

روزی که وجود مبارک رسول خدا، صلی الله علیه وآله، تبلیغ دین اسلام را در مکه آغاز کردند، تنها دو نفر به ایشان ایمان آوردند. نخست، همسر ایشان حضرت خدیجه کبری، علیهاالسلام، بود و سپس امیرالمومنین، علیه السلام. با این حال، پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، مسیر خویش را با امید کامل ادامه دادند و محصول نبوت ایشان در روزگار ما بیش از یک میلیارد و چند صد میلیون مسلمان است که در جای جای جهان پراکنده اند.

از طرفی، هم مسلمانان دارند به تدریج به بیداری کامل می رسند و هم فرهنگ صحیح اسلام دارد به مردم دنیا می رسد. با بیداری ای که امروز در امت پیامبر پیدا شده، قدرت کفر در حال ضعیف شدن است و همه وحشت کفر نیز از همین است. در حقیقت، جهان کم کم آماده پذیرش میوه و محصول نهایی نبوت و امامت می شود که وجود مبارک امام دوازدهم، عجل الله تعالی فرجه الشریف، است.

این امید به ظهور میوه درخت نبوت و امامت عمل قلب انسان است که پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، آن را افضل اعمال امت خویش خوانده است. مسلمانان و همه مردم دنیا باید امیدوار باشند که روزی همه گره ها باز می شود، تمام مشکلات حل می شود، تمام دردها درمان می شود، و سرانجام عدالت بر جهان حکم فرما می گردد. (۱) این امید در همه ادیان عالم نیز به نوعی وجود دارد. در هندوئیسم با ظهور تجلی یازدهم خدای ویشنو که «کالکی» نام دارد؛ در بودیسم با ظهور بودای چهارم؛ در

ص: ۲۴۲

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸: «عطف الهوی علی الهدی إذا عطفوا الهدی علی الهوی، ويعطف الرأی علی القرآن إذا عطفوا القرآن علی الرأی... ألا وفي غد - وسيأتي غد بما لا تعرفون - يأخذ الوالی من غيرها عملها علی مساوی أعمالها وتخرج له الأرض أقالید کبدها، وتلقى إليه سلما مقالیدها. فیریکم کیف عدل السیره. ویحیی میت الكتاب والسنة».

مسیحیت و یهودیت با بازگشت دوباره موسی از کوه طور و حضرت عیسی و... .

پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، به همه مسلمانان این پیام را داده اند که امید داشته باشید، گرم و بانشاط زندگی کنید، از مواضع حق خود عقب نشینی نکنید و راهتان را با این امید ادامه دهید، زیرا با تکیه بر این امید نیروی انسان زیادتر می شود و در نهایت، جهان آماده پذیرش حکومت عدل همگانی می شود.

سرّ این که قرآن سستی و ناامیدی را کفر می داند این است که اگر انسان ها ناامید شوند، نسبت به اعمال مثبت بی تفاوت می شوند و در هر کاری با خویش می گویند: این کار که انجام شدنی نیست، پس ما برای چه دنبال خدا و کارهای خیر برویم؟

آری، وقتی انسان ناامید شود، از همه امور مثبت کناره گیری می کند، اما اگر امیدوار باشد، حرکت خود را ادامه می دهد و دیگران هم که حرکت مثبت او را می بینند تشویق به انجام آن ها می شوند و بدین ترتیب بر نیروها اضافه می شود.

نمونه بارز این امید در زمان ما پیدایش «حزب الله لبنان» است. تا چند دهه قبل، حزب الله وجود نداشت و مسلمانان لبنان وضع نامناسبی داشتند. وقتی حرکت اسلامی به امید برچیدن خیمه طاغوت در ایران آغاز شد، در لبنان و سایر کشورها هم حرکت های مشابهی صورت گرفت و موضوع نهضت اسلامی وارد عرصه جدیدی شد و نهضت ایران نقطه عطفی در تاریخ اسلام گشت. البته، ناگفته نباید گذاشت که این خیمه هنوز کامل نشده است و برای کامل کردن آن نیروهای صالح فراوانی لازم است که متأسفانه در حال حاضر کم اند، ولی باید با امیدواری به سوی کامل کردن این خیمه گام برداریم.

روزی، با یک سیاهپوست آمریکایی ملاقاتی یک ساعته داشتم که خیلی برایم جالب بود. در ابتدای جلسه از ایشان پرسیدم: در آمریکا مهم ترین کاری که در نظر دارید برای خودتان انجام دهید چیست؟ گفت: ابتدا از من پرس متدین به چه دینی هستم؟ گفتم: چه دینی دارید؟ گفت: من پیش از این مسیحی بودم، ولی بعد گرایش به اسلام تسنن پیدا کردم. بعد از انقلاب ملت ایران، درباره مکتب شیعه مطالعه کردم و شیعه شدم و خیلی از دوستانم هم بعد از من شیعه شدند. بعد از آن، در تمام ایالات متحده آمریکا تعداد زیادی از سیاهپوست ها را شیعه کردیم و این زمینه را ایجاد کردیم که فرهنگ اهل بیت، علیهم السلام، تبلیغ و تبیین شود. حال، امیدواریم بعد از ۲۰ سال که نسل شیعیان در آمریکا زیاد شد، نیروی کافی برای نشر فرهنگ اهل بیت، علیهم السلام، در همه ایالات داشته باشیم. ما این زمینه را آماده دیده ایم، از این رو، قصد داریم در سراسر آمریکا انقلاب فرهنگی انجام دهیم.

آری، فرهنگ پیامبر، صلی الله علیه و آله، با امیدی که خود پیامبر عظیم الشان اسلام داشتند در همه جهان پر و بال خویش را گشوده است و این وعده خداوند در قرآن در حال ظهور و تحقق است که:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (۱)

اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند. این سخن خدا با پیامبر خویش است که با کمک من و مردم مومن فرهنگ تو بر تمام فرهنگ های عالم چیره می شود. البته، این واقعه هنوز به طور کامل اتفاق نیفتاده، زیرا در عالم هنوز پیروان ادیان دیگر یا

ص: ۲۴۴

بی دینان فراوان اند، اما به وضوح می توان زمینه ظهور « لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ » را دید و امید داشت که این وعده خداوند به زودی تحقق پیدا می کند.

سخنی از اسقف کلیسای سن پل لندن

ایامی که در لندن بودم، روزی با یکی از دوستان برای دیدار از کلیسای سن پل رفتیم. این کلیسا به واقع تماشایی و مکان فوق العاده ای است و بازدید از آن لااقل سه ساعتی به طول می انجامد. وقتی در حال بازگشت از کلیسا بودیم، از قضا من کشیش این کلیسا را دیدم و به همراهم گفتم: از ایشان پرس فرصت دارد چند دقیقه ای با هم صحبت کنیم؟ و جناب کشیش که انسان باسواد و اهل مطالعه ای بود و دکترای فلسفه و الهیات داشت موافقت کرد.

مطالبی که آن روز بین ما رد و بدل شد درباره فساد حاکم بر جوامع غربی بود (فساد در فکر، در اقتصاد، در خانواده، در جامعه، در نسل و...). پس از این سخنان، از ایشان پرسیدم: شما که لباس مسیح را به تن دارید چرا به داد این مردم نمی رسید؟ پاسخ داد: ما توان معنوی و توان مکتبی کافی برای نجات اروپا و مردم غرب را نداریم. از این رو، بر شما مسلمانان که هم توان معنوی و هم توان مکتبی بالایی دارید واجب است ما را هم نجات دهید!

سخن این کشیش مرا وادار کرد پس از بازگشت به ایران ده کار مختلف را بنیان بگذارم، در حالی که هیچ گونه امکان مالی برای انجام آن ها نداشتم.

یکی از آن کارها این است که اکنون با ده زبان مختلف از طریق وب سایت با کل جهان در تماس هستیم و محققان و صاحب نظران نامه ها و

میل های رسیده را در موضوعات مختلف پاسخ می دهند.

تنها در دهه عاشورا، طبق آمار، ۲۷۶ هزار نفر از آمریکا سخنرانی های صبح و شب مرا ملاحظه کرده بودند. هم چنین، هشتصد و شصت نفر از اسرائیل به منبرهای این ده روز گوش داده بودند و... .

باید امید قطعی به این معنا داشت که اسلام به سوی پیروزی جهانی پیش می رود و کفر به سوی نابودی. اگر هر کس به اندازه وسع و ظرفیتش امید حاصل از این گفته پیامبر (افضل اعمال امتی انتظار الفرج) را در خود پرورش دهد و به واقع علاقمند باشد که برای همه انسان ها (شش میلیارد و اندی جمعیت جهان) گشایشی پیدا شود و مشکلات همه انسان ها حل شود و در سایه حکومت امام دوازدهم، عجل الله تعالی فرجه الشریف، گره امور گشوده شود و دردها درمان گردد، اتفاق بسیار مهمی روی داده است.

چنین شخصی در پی آن است که در حد خود فرج و گشایشی برای مردم ایجاد کند. برای مثال، اگر با آبرویش بتواند مشکلی را حل کند، از آبرویش مایه می گذارد؛ همچنین، اگر بتواند با پول، زبان، علم یا موقعیتش گرهی را از کار کسی باز کند چنین می کند. این حاصل آن امید و انتظار است که به چنین عملی منتهی می شود. پس، امید فرج را نباید تنها در قلب خویش داشت، بلکه باید برای پیاده کردن آن در حد وسع کوشید.

حال، باید دید اگر این اندیشه عمومی شود چه حرکت مهمی در جهان روی داده است.

حدود سی سال قبل در تهران، چنین حرکتی در گروه های ده نفره آغاز شد. ابتدا، این گروه ها عصرهای جمعه به بیمارستان ها می رفتند و از بیماران بی بضاعت سراغ می گرفتند. بدین ترتیب، هفته ای ده مریض از

نظر بدهی به بیمارستان، خرج منزل، هزینه دارو و... پشتیبانی می شدند و خانواده بعضی از آن ها تحت مراقبت قرار می گرفتند تا بیمارشان صحت پیدا کند و قادر به انجام کار شود.

طرح دیگر این بود که در شب های عید و ماه مبارک رمضان تا جایی که امکان داشت زندانیان محترمی که به سبب مشکل اقتصادی در زندان بودند به وسیله مدیران زندان ها شناسایی می شدند و با پرداخت بدهی آنان یا جلب رضایت طلبکارانشان از زندان آزاد می شدند.

کم کم، کار این گروه ها گسترده شد و به مرزهای کشور رسید. اکنون آمار دقیقی از فعالیت آنان ندارم تا بگویم چند غسالخانه و درمانگاه و مسجد در مناطق مختلف ساخته شده است یا چقدر به بیماران کمک رسانده شده است، ولی یاد دارم روزی عده ای را در مرزهای دور خراسان یافته بودند که همه کور بودند و سال های سال نمی دیدند، ولی پزشکان مشهود تشخیص داده بودند که آن ها کور نیستند، بلکه پرده ای بر دیدگانشان هست که با عمل برداشته می شود و می توانند به راحتی بینند. بعد از آن، همه آنان بینایی خود را باز یافتند و به زندگی مشغول شدند.

این نمونه ای از گشایش در امر مسلمانان است. درست است که ما نمی توانیم مشکل شش میلیارد نفر جمعیت کره زمین را حل کنیم، اما باید این امید را داشته باشیم و به خداوند اعلام کنیم که عاشق حل مشکل این شش میلیارد نفر هستیم. اگر امام زمان، عجل الله تعالی فرجه الشریف، در زمان ما ظهور کرد و دولت ایشان را دیدیم که چه بهتر، اما اگر ندیدیم به سبب امیدی که در دل داشتیم در قیامت ثواب حل مشکل شش میلیارد نفر را در پرونده اعمالمان می نویسند. این گونه است که خواطر قلبی ما تبدیل به عمل می شود و

نیت ها به ثواب می رسند. و از این روست که پیامبر، صلی الله علیه و آله، فرموده است:

«لکل امرء ما نوى». (۱)

یعنی هر چیزی که نیت انجام را داشته باشیم، ولی موفق به انجام آن نشده باشیم، در قیامت پاداش عمل به آن را به ما می دهند.

در بحث معرفت، یکی از مهم ترین مسائلی که هر کس باید بداند و بدان خو بگیرد داشتن امید به حاکم شدن حق و حقیقت است. از این رو، داشتن معرفت بدون داشتن امید به فراگیر شدن حقیقت معنای مُحَصِّلی ندارد.

ص: ۲۴۸

۱- (۱). الخلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۴۵۸؛ نیز فتح الباری، ابن حجر، ج ۵، ص ۱۱۵.

۱۴- دین و معرفت

اشاره

ص: ۲۵۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَصَلَّى عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَلَعْنُ عَلَىٰ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

قرآن کریم هدف زندگی پاک و الهی همه پیامبران، از جمله پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، را انتقال علم و معرفت و دانایی به مردم می داند و آیاتی که در سوره های مبارکه آل عمران (۱۶۴)، و جمعه (۲) آمده است به روشنی بر این مطلب صحه می گذارد:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ».

یقیناً، خدا بر مؤمنان منت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می خواند و [از آلودگی های فکری و روحی] پاکشان می کند، و کتاب و حکمت به آنان می آموزد، و به راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ».

اوست که در میان مردم بی سواد، پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او

را بر آنان بخواند و آنان را [از آلودگی های فکری و روحی] پاکشان کند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد، و آنان به یقین پیش از این در گمراهی آشکاری بودند.

منظور از جمله «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» این نیست که پیامبر آمده تا انسان را نسبت به خدا، جهان، و خودش عارف و بینا کند، بلکه مراد قرآن مجید این است که پیامبر عظیم الشأن اسلام، صلی الله علیه و آله، روش زندگی صحیح را به مردم تعلیم می دهد تا مردم در زندگی هم فقیه شوند و هم حکیم گردند؛ یعنی از نظر عملی دارای زندگی صحیح و روش استواری باشند تا در حیات دنیایی و اخروی شان زیان نبینند و ضرر نکنند.

مفهوم خسارت در قرآن

«خسارت» در اصطلاح قرآن به معنای نابودی موجودیت انسانی است. از این رو، در آیات قرآن مجید کلمه خسارت در کنار انسان یا لفظی که مرتبط به انسان است ذکر شده است:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ». (۱)

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ...». (۲)

این تعابیر مربوط به کسانی است که موجودیت خود را تباه کرده و از بین برده اند و از وجود خود سودی برای خویش ایجاد نکرده اند. در نتیجه، به تعبیر قرآن مجید، تبدیل به زمین آلوده و ناپاکی شده اند که در آن جز مقداری گیاه بی حاصل و بی ریشه چیز دیگری سبز نمی شود:

«لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا». (۳)

هم چنان که پیش از این گذشت، خداوند متعال حیات واقعی انسان را به معرفت انسان و به عمل او بر اساس معرفتش می داند. معیار ارزیابی پروردگار هرگز فزونی مال و دارایی نبوده است تا به واسطه آن مردمان

ص: ۲۵۶

۱- (۱) پی نوشت . عصر، ۲.
۲- (۲) . «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ إِلَّا لِسَاءِ مَا يَزِرُونَ» . انعام، ۳۱. «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» . انعام، ۱۴۰. «وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» . یونس، ۴۵.
۳- (۳) . اعراف، ۵۸: «وَ الْبَلَدِ الطَّيِّبِ يَخْرُجُ لِبَاتِهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي خَبَثَ لَـ اِ يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصِِفُ الْأَيَّاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ» .

ثروتمند را عليهم السلام و تهی دستان را عليهم العنه بداند. به عکس، خداوند در میان بندگانش افراد تهی دستی دارد که آنان را عباد مقرب خویش معرفی کرده است و ثروتمندان و قدرتمندانی که آنان را طاغی و باغی خوانده است. (۱)

ارزیابی قرآن از حضرت عیسی، علیه السلام

زندگی مادی حضرت مسیح، علیه السلام، به فرموده رسول خدا در چند چیز خلاصه می شود: ایشان از همه پارچه های جهان به یک لباس، از کفش به پوست کف پا، از غذا به علف سبز و شیرین بیابان، و از چراغ به ماه آسمان اکتفا کرده بود و بهترین اتاق ایشان نیز وقتی برف و باران می آمد غاری در دل کوه های شهر ناصریه و سایه بانس در روزهای آفتابی سایه درختان و صخره ها بود. (۲) با این همه، ارزیابی قرآن مجید در حق این بنده صالح پروردگار از این آیه به دست می آید:

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ».

(۳)

یعنی قرآن آن حضرت را فردی آبرودار و بارز در دنیا و آخرت می داند.

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من

اسرار زندگی باطنی انسان ها بر کسی معلوم نیست. همین قدر معلوم است که در امور مادی خداوند فرموده است:

«اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ».

(۴)

خدا روزی را برای هر کس که بخواهد، وسعت می دهد و برای هر کس

ص: ۲۵۷

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰: امیرمومنان در وصف رسول خدا می فرماید: «لقد كان في رسول الله صلى الله عليه وآله كاف لك في الأسوة. ودليل لك على ذم الدنيا وعبئها، وكثرة مخازيها ومساويها، إذ قبضت عنه أطرافها، ووطئت لغيره أكنافها، وطمع عن رضاعها، وزوى عن زخارفها. وإن شئت ثنيت بموسى كليم الله صلى الله عليه وسلم إذ يقول: «رب إنى لما أنزلت إلى من خير فقير» والله ما سأله إلا- خبزا يأكله لأنه كان يأكل بقله الأرض. ولقد كانت خضرة البقل ترى من شفيف صفاق بطنه، لهزاله وتشذب لحمه. وإن شئت ثلثت بدادود صلى الله عليه صاحب المزامير وقارئ أهل الجنة، فلقد كان يعمل سفائف الخوص بيده، ويقول لجلسائه أيكم يكفينى بيعها. ويأكل قرص الشعير من ثمنها».

۲- (۲). مكارم الأخلاق، شيخ طبرسى، ص ۴۴۷: قال رسول الله:... يا ابن مسعود: إن الله اصطفى موسى بالكلام والمناجاة حتى كان يرى خضرة البقل فى بطنه من هزاله وما سأل موسى عليه السلام حين تولى إلى الظل إلا طعاما يأكله من الجوع. يا ابن مسعود: إن شئت نبأتك بأمر نوح [نبي الله] عليه السلام إنه عاش ألف سنة إلا خمسين عاما يدعو إلى الله، فكان إذا أصبح قال: لا- أمسى. وإذا أمسى قال: لا اصبح، وكان لباسه الشعر وطعامه الشعير. وإن شئت نبأتك بأمر داود عليه السلام خليفه الله فى

الارض، كان لباسه الشعر وطعامه الشعير. وإن شئت نبأتك بأمر سليمان عليه السلام مع ما كان فيه من الملك، كان يأكل الشعير ويطعم الناس الحواري، وكان لباسه الشعر، وكان إذا جنه الليل شد يده إلى عنقه فلا يزال قائما يصلى حتى يصبح. وإن شئت نبأتك بأمر إبراهيم خليل الرحمن عليه السلام، كان لباسه الصوف وطعامه الشعير. وإن شئت نبأتك بأمر يحيى عليه السلام، كان لباسه الليف وكان يأكل ورق الشجر. وإن شئت نبأتك بأمر عيسى بن مريم عليه السلام فهو العجب، كان يقول: إدامى الجوع وشعاري الخوف ولباسي الصوف ودابتي رجلاي وسراجي بالليل القمر واصطلائي في الشتاء مشارق الشمس وفاكهي وريحانتي بقول الارض مما يأكل الوحوش والانعام، أبيت وليس لي شئ وأصبح وليس لي شئ وليس على وجه الارض أحد أغنى مني. يا ابن مسعود: كل هذا منهم يبغضون ما أبغض الله ويصغرون ما صغر الله ويزهدون ما أزهده الله وقد أثنى الله عليهم في محكم كتابه، فقال لنوح عليه السلام: إنه كان عبدا شكورا. وقال لابراهيم عليه السلام: واتخذ الله إبراهيم خليلا. وقال لداود عليه السلام: إنا جعلناك خليفة في الارض وقال لموسى عليه السلام: وكلم الله موسى تكليما. وقال أيضا لموسى عليه السلام: وقربناه نجيا. وقال ليحيى عليه السلام: وآتيناه الحكم صبيا. وقال لعيسى عليه السلام: يا عيسى بن مريم اذكر نعمتي عليك وعلى والدتك إذ أيدتك بروح القدس تكلم الناس في المهد وكهلا- (إلى قوله) وإذا تخلق من الطين كهيئة الطير بإذني. وقال: انهم كانوا يسارعون في الخيرات ويدعوننا رغبا ورهبا وكانوا لنا خاشعين. يا ابن مسعود: كل ذلك لما خوفهم الله في كتابه من قوله: وإن جهنم لموعدهم أجمعين، لها سبعة أبواب لكل باب منهم جزء مقسوم. وقال تعالى: وجيء بالنبين والشهداء وقضى بينهم بالحق وهم لا- يظلمون. يا ابن مسعود: النار لمن ركب محرما والجنة لمن ترك الحلال، فعليك بالزهد فإن ذلك مما يباهي الله به الملائكة وبه يقبل الله عليك بوجهه ويصلى عليك الجبار. يا ابن مسعود: سيأتي من بعدى أقوام يأكلون طيبات الطعام وألوانها ويركبون الدواب ويتزينون بزينة المرأة لزوجها ويتبرجون تبرج النساء، وزيهن مثل زى الملوك الجابرة، هم منافقو هذه الامة في آخر الزمان، شاربوا القهوةات، لا-عبون بالكعاب، راكبون الشهوات، تاركون الجماعات، راقدون عن العتمات، مفرطون في الغدوات، يقول الله تعالى: فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا.

٣- (٣). آل عمران، ٤٥.

٤- (٤). رعد، ٢٦.

که بخواهد، تنگ می گیرد. و [آنان که از حیات جاوید و پرنعمت آخرت بی خبرند] به زندگی زودگذر دنیا شادمان شدند، در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت جز متاعی اندک و ناچیز نیست.

یعنی پخش مال و ثروت در جهان بر دو گونه تنظیم شده است: برای عده ای در نعمت باز است و ثروت سیل وار بر ایشان جاری است و برای عده ای دیگر، نعمت به قدر روزنه ای باز است. به قول شاعر:

ی

کی را می دهی خروار خروار یکی را می دهی سوزن به سوزن. (۱)

آگاهی و معرفتی که در ابتدای ورود به امور مادی در زندگی لازم است این است که قرآن مجید ثروت را آزمایش الهی برای ثروتمندان می داند. (۲) از این رو، ممکن است ثروتمندی بر اثر کسب دانایی و معرفت ثروتش را تبدیل به مرکبی کند که او را به بهشت می رساند یا بر اثر جهل و غفلت آن را مرکبی برای دخول در جهنم قرار دهد. اما بی تردید، اگر ثروتمندی دانا باشد، ثروتش بهترین وسیله برای رسیدن او به خداست.

امیرالمومنین، علیه السلام، بر خلاف آنچه عده زیادی می اندیشند انسانی فقیر و تهیدست نبود. ایشان زمین و باغ و چاه های آب فراوانی داشت که همه را با زحمت و کار بی وقفه به دست آورده بود، به طوری که می گویند ثروتی که امیرالمومنین، علیه السلام، به دست آوردف بود نزدیک به چهار میلیارد تومان (به حساب زمان ما) بوده است. با این همه، آن حضرت همه دارایی خویش را صرف نیازمندان و فقرا کرد یا در راه خدا وقف نمود. از این روست که در وصیت نامه ایشان که در شب بیست و یکم ماه رمضان بیان فرموده راجع به پول و ثروت کلمه ای دیده نمی شود.

دانایی و معرفت تا این حد در رفتار انسان تاثیر دارد. به طوری که

ص: ۲۵۸

۱- (۱). از ایرج میرزاست.

۲- (۲). انفال، ۲۸ و مشابه آن در سوره تغابن، ۱۵: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا آمَاكُم وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ»؛ نیز انبیاء، ۳۵: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُّوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»،

حتی بر نماز و عبادات نیز برتری دارد. در روایات آمده است که بعد از معرفت هیچ چیز با فضیلت تر از نمازهای پنجگانه نیست. (۱)

عقل معیار عبادت است

نقل است که نزد حضرت صادق، علیه السلام، از عبادات کسی تعریف کردند. امام به این تعریف ها عکس العملی نشان ندادند و تنها نگاه کردند. وقتی همه حرف ها تمام شد، از امام پرسیدند: یابن رسول الله، نظری ندارید؟ فرمودند: این شخص چقدر می فهمد و عقل دارد؟ (۲) روزی دویست رکعت نماز خواندن و هفته ای پنج روز روزه گرفتن ملاک نیست. پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله، نیز هفته ای پنج روز روزه نمی گرفتند. ملاک عقلی است که موجب این عبادت شده است.

وقتی در محضر امام صادق، علیه السلام، از ابوذر سخن به میان آمد، حضرت فرمودند:

«کان اکثر عباده ابی ذر التفکر و الاعتبار». (۳)

بیشترین عبادت ابوذر اندیشه کردن در حقایق عالم به منظور افزودن به عقل و فهم خویش و پند گرفتن و عبرت گرفتن از حقایق بود.

تو را دو گوش دادند و یک زبان...

موضوع مهمی که در این روایت وجود دارد این است که حضرت نمی فرماید بیشترین عبادت ابوذر پند دادن و نصیحت کردن بود. اصولاً، یکی از ارزش های مهم در اسلام کمتر سخن گفتن و بیشتر گوش دادن است. به قول سعدی:

تو را دو گوش دادند و یک زبان، یعنی دوچندانکه می گویی بشنو.

در آخرین آیه از سوره بقره نیز پروردگار مومنین واقعی را با لفظ سمعنا و اطعنا معرفی می کند: «وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا». (۴)

ص: ۲۵۹

۱- (۱). الأمالی، شیخ طوسی، ص ۶۹۴: «عن علی بن عقبه، عن أبی کهمس، قال: وبالسناد الاول عن زرعة، عن أبی عبد الله علیه السلام، قال: قلت له: أي الاعمال هو أفضل بعد المعرفة؟ قال: ما من شیء بعد المعرفة يعدل هذه الصلاة، ولا بعد المعرفة والصلاة شیء يعدل الزکاة، ولا بعد ذلك شیء يعدل الصوم، ولا بعد ذلك شیء يعدل الحج، وفاتحة ذلك كله معرفتنا، وخاتمة معرفتنا، ولا شیء بعد ذلك کبر الاخوان والمواساة ببذل الدینار والدرهم، فإنهما حجران ممسوخان، بهما امتحن الله خلقه بعد الذی عددت لك، وما رأیت شیئا أسرع غنی ولا أنفی للفقیر من إیمان حج هذا البیت، وصلاة فريضة تعدل عند الله ألف حجة وألف عمرة مبرورات متقبلات، والحجة عنده خیر من بیت مملوء ذهباً، لا بل خیر من ملء الدنیا ذهباً وفضة تنفقه فی سبیل الله عزوجل، والذی بعث محمداً بالحق بشیراً ونذیراً لقضاء حاجة امرئ مسلم وتنفیس كربته، أفضل من حجة وطواف وحجة وطواف - حتی عقد عشرًا - ثم خلا یده، وقال: اتقوا الله، ولا تملوا من الخیر، ولا تکسلوا، فإن الله عزوجل ورسوله صلی الله علیه

وآله لغنيان عنكم وعن أعمالكم، وأنتم الفقراء إلى الله عزوجل، وإنما أراد الله عزوجل بلطفه سببا يدخلكم به الجنة». - الأربعون حديثا، شهيد اول، ص ٨٠: «أخبرنا الشيخ أبو عبد الله المفيد، أخبرنا ابن قولويه، أخبرنا ابن يعقوب، عن محمد يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب، عن معاوية بن وهب، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن أفضل ما يتقرب به العباد إلى ربهم وأحب ذلك إلى الله عزوجل ما هو؟ فقال: لا أعلم شيئا بعد المعرفة أفضل من [هذه] الصلاة، ألا ترى إلى العبد الصالح عيسى بن مريم عليه السلام قال (وأوصاني بالصلوة والزكوة مادمت حيا).

٢- (٢). كافي، ج ١، ص ٢٤: «إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: جعلت فداك إن لي جارا كثير الصلاة، كثير الصدقة، كثير الحج لا بأس به قال: فقال: يا إسحاق كيف عقله؟ قال: قلت له: جعلت فداك ليس له عقل، قال: فقال: لا يرتفع بذلك منه؛ نيز همين جلد، ص ١٢ ١١: «محمد بن سليمان الديلمي، عن أبيه قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: فلان من عبادته ودينه وفضله؟ فقال: كيف عقله؟ قلت: لا أدري، فقال: «إن الثواب على قدر العقل»؛ نيز در صفحه ٢٦: «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا رأيت الرجل كثير الصلاة كثير الصيام فلا تباهاوا به حتى تنظروا كيف عقله».

٣- (٣). بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٤٣١.

٤- (٤). بقره، ٢٨٥.

یعنی مومنان واقعی همه وجودشان گوش سپردن و عمل کردن است.

به واقع، انسان از چنین دین و چنین فرهنگی لذت می برد. بر اساس پندار رایجی که از لفظ مومن در میان مردم وجود دارد، پیش از شنیدن کلام امام صادق درباره ابوذر، انسان گمان می کند ابوذر سالی یک بار به حج می رفته و صبح و ظهر و شب در مسجد بوده و چنان سجده ای به جای می آورده که نمی توانستند از جا بلندش کنند، اما بزرگی ابوذر در عمل به هیچ یک از این ظواهر دین نبوده است، بلکه در علم و معرفت و آگاهی و بینش او بوده است.

دین با علم و معرفت آغاز شد

نبوت پیامبر اسلام با ترغیب به علم و عقل و فهم آغاز شد. شروع نبوت با دستور به خواندن بود. آیا خواندن خدایی که انسان را خلق کرده است بدون معرفت به او امکان دارد؟

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» . (۱)

فهم درست از خدا برترین فهم هاست. گستره دانش آدمی از خدا شروع می شود و به وجود خود او می رسد.

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» . (۲)

در این آیات، از خدا به انسان و از انسان به خدا باز می گردیم که کریم ترین وجود عالم است.

«اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ . الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ . عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» . (۳)

به راستی، چه ارزشی قرآن مجید برای قلم در این آیه قائل شده و چه مقدار بر ارزش علم تاکید کرده است؟

این نخستین آیات قرآن در لحظات اول بعثت پیامبر اسلام است که شامل موضوعات قرائت، مطالعه، شناخت خدا، شناخت انسان، ارزش قلم، و ارزش علم می شود.

ص: ۲۶۰

۱- (۱) . علق، ۱.

۲- (۲) . علق، ۴.

۳- (۳) . علق، ۳-۶.

(۱)

بر این اساس، دانش آموختن و معرفت جستن در هیچ زمان و مکانی پایان نمی پذیرد و انسان در هر رتبه و مقامی که باشد نیازمند آموختن است. خود را دانای دهر دانستن خطای پندار آدمی است و همواره کسی هست که بیشتر و بهتر از ما بداند. به قول شاعر:

چو گویی که وام خرد توختم

همه هر چه بایستم آموختم

یکی نغزبازی کند روزگار

که بنشاندت پیش آموزگار. (۲)

حضرت موسی بن عمران، علیه السلام، که ملقب به کلیم الله است و از زمان آدم تا قیام قیامت تنها کسی است که این صفت را داراست، (۳) روزی در اوج نبوت و عظمت، به پروردگار عالم عرض کرد: خدایا، عالم تر از من نیز در این دنیا وجود دارد؟ پروردگار عالم فرمود: بله. و آن حکایت عجیب که در سوره مبارکه کهف آمده است میان او و آن عالم ربانی که روایات او را خضر نبی خوانده اند روی داد. (۴) برای انبیاء داشتن فهم و عقل و علم متعالی آن قدر ارزش داشت که همواره در پی آن بودند.

آن که ادب را از دست داد چه به دست آورد؟

این جمله معروف از بزرگمهر، وزیر انوشیروان، است که می گوید: آن که ادب را از دست داد چه به دست آورد و آن که ادب را به دست آورد چه از دست داد؟ به راستی، اگر کسی به واقع بفهمد و آگاه شود، چه از دست می دهد؟ مگر جز این است که او دربند هیچ شیطان کوچک و بزرگی نمی افتد و دیگر کسی نمی تواند از او سوء استفاده کند؟ در مقیاس وسیع تر، آیا محرومیت و استضعاف توده ها و ملت ها و کشورها و به یغما رفتن سرمایه های آن ها جز بر اثر ناآگاهی و نادانی بوده است؟

اگر کسی اسناد آرشیو وزارت خارجه انگلیس در لندن را مطالعه کند

ص: ۲۶۱

۱- (۱). یوسف، ۷۶.

۲- (۲). این ابیات را هم از رودکی دانسته اند و هم از کسایی مروزی.

- ۳- (۳). خداوند متعال با پیغمبر اسلام، صلی الله علیه وآله، هم با واسطه سخن می گفت، اما با موسی، علیه السلام، بی واسطه سخن گفت: «وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسٰى تَكْلِيْمًا». نساء، ۱۶۴. (مولف)
- ۴- (۴). سوره كهف، آیات ۶۰ به بعد مربوط به این داستان است.

به نامه ای از وزیر امور خارجه انگلستان به سفیر انگلستان در تهران در زمان ناصرالدین شاه قاجار بر می خورد که در آن آمده است:

جناب سفیر! به کمپانی هند شرقی در هندوستان دستور داده شده که سالی یک لک روپیه برای جناب عالی به تهران بفرستند. شما وظیفه دارید این مبلغ را صرف بی سواد نگهداشتن مردم ایران کنید!

حقیقت این است که تا به حال هر بلایی بر سر این مملکت و مردم آن آمده و می آید همه از سر نادانی و نفهمی و ناآگاهی بوده است و مسبب آن مردم نادان به همراهی عالمان بی عمل بوده اند. در بسیاری از امور، کارها به دست افراد کاردان نیست. در نتیجه، به فرموده پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، وقتی کارها به دست غیر کاردان باشد فساد می شود از صلاحش به مراتب بیشتر است. (۱) اصولاً، علم و دانایی و تعهد است که چرخ های رشد و توسعه را به حرکت در می آورد و نیروها را در مسیر صحیح قرار می دهد و اداره می کند. حال، اگر جایی که همه چرخ هایش در مسیر درست می گردد را به دست فرد نالایق و ناکاردانی بدهند، او همه چرخ ها را به تنهایی از کار می اندازد و بدتر از آن این که به فرموده قرآن گمان می کند کار درستی نیز دارد انجام می دهد. (۲)

حکایت حاکم مصر

معروف است که هارون الرشید از مصر بدش می آمد، زیرا آن را مولد فراعنه می دانست (گویی خودشر خودش فرعون نبود!). این بود که در زمان حکومتش گفت: دوست دارم فرد احمقی را به من معرفی کنید تا او را به استانداری مصر بفرستم! درباریان کسی را برای این منظور پیدا کردند و هارون حکم حکمرانی او را بر مصر صادر کرد.

ص: ۲۶۲

۱- (۱). کافی، ج ۱، ص ۴۴: «أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن رواه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من عمل علی غیر علم کان ما یفسد أكثر مما یصلح».

۲- (۲). کشف، ۱۰۳-۱۰۴: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» .

وقتی این شخص وارد مصر شد، مدتی بود که باران نیامده بود و کشت پنبه، که تجارت شش هزار ساله مصر است و بهترین پنبه دنیا در آن تولید می شود، با مشکل جدی رو به رو شده بود.

نمایندگان پنبه کاران که از این وضع ملول شده بودند، با اشک چشم و دل زار نزد استاندار جدید آمدند و شرح ماجرا گفتند و از او خواستند که فکری به حالشان بکند.

او زمانی به تفکر در حل مساله پرداخت و سرانجام گفت: این که مشکل مهمی نیست. بروید از این به بعد به جای پنبه پشم بکارید!

حکایت مرحوم جهانگیر خان قشقایی

بر خلاف حکایت بالا، داستان زندگی مرحوم جهانگیرخان قشقایی ارزش های آگاهی و لحظه ای دل سپردن به معرفت را به خوبی نشان می دهد. من اولین بار این داستان را در کتاب ریحانه الادب مرحوم مدرس خیابانی دیدم و بعد از این که قبر قهرمان این داستان را در اصفهان پیدا کردم که در حال نابودی بود، به شهردار اصفهان ماجرای زندگی ایشان را بازگو کردم و گفتم: حیف است مقبره انسان باارزش فهیم فقیه حکیم عالمی چون او از بین برود! ایشان هم مقبره و بارگاهی برای این مرد بزرگ بنا کرد تا یاد و خاطره این بزرگمرد فراموش نشود.

جهانگیر خان فرزند رئیس ایل قشقایی در منطقه سمیرم استان فارس بود. برای همین، او را «خان» صدا می کردند. او، در ایام جوانی، زمانی که برای فروش کشک و پنیر و روغن و سایر محصولات ایل خود به اصفهان رفته بود، علاقمند به یادگیری تار شد. از آن پس، او شب ها در چادر خود می نشست و تار می زد.

وقتی سن او به ۳۵ یا ۳۶ رسید، جوان تنومندی بود که مانند پدرش سیبیل هایش از بناگوش در رفته بود و لباس خانی به تن داشت و کلاه

در همین ایام، روزی که برای داد و ستد به اصفهان رفته بود، نشانی تارزنی را خواست تا تار شکسته اش را تعمیر کند. مردی که خان نشانی را از او پرسیده بود از او پرسید: خان! چند سال تار می زنی؟ گفت: از ۱۴ - ۱۵ سالگی. پرسید: چند سال داری؟ گفت: نزدیک ۴۰ سال. گفت: خان! یک بار هم بنشین و تار وجود خود را بزنی و بین چه صداهایی از آن در می آید! جهانگیر خان با شنیدن این سخن به فکر فرو رفت و پرسید: کجا باید بروم تا تار وجود خودم را بزنی؟ آن مرد هم مدرسه صدر را در بازار اصفهان نشان داده و گفته بود: این جا.

پس از آن، جهانگیر خان کاروانش را به یکی از همراهانش سپرد و گفت: به ایل برگرد و به خانواده من بگو منتظر من نباشند. و به سمت مدرسه به راه افتاد.

از آن طرف، طلبة های مدرسه دیدند جوان تنومندی از ایل قشقای داخل مدرسه شد. یکی از او پرسید: خان! این جا چه کار داری؟ گفت: آمده ام نواختن تار وجودم را یاد بگیرم.

معلوم نیست آن طلبة چه کسی بوده که از خان با محبت بسیار استقبال کرده و تشویق به ماندنش در مدرسه کرده است، ولی می دانیم که او را به حجره خود برده و به او در آموختن علم کمک فراوان کرده است.

خان از آن روز به تحصیل علم مشغول شد و به زودی فقیه و ادیب و اصولی و حکیم و عارف و فیلسوف بزرگی شد. ایشان هرگز عمامه بر سر نگذاشت و ازدواج نکرد و همواره همان لباس ایلیاتی خویش را به تن داشت، با این تفاوت که کلاه لبه دارش را کنار گذاشته و کلاه پوستی بر سر گذاشته بود.

در مکتب درس جهانگیر خان، حدود ۵۰ نفر از علمای بزرگ پرورش یافتند که یکی از یکی بهتر و بی نظیرتر بودند. یکی از شاگردان ایشان مرحوم آیت الله العظمی بروجردی است. شاگرد دیگرشان مرحوم آیت الله العظمی آسید جمال الدین گلپایگانی است که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی سالی یک بار از قم برای ایشان نامه می نوشت و به نجف می فرستاد که «حضرت آیت الله آسید جمال الدین گلپایگانی! حسین بروجردی را نصیحت کن!»

از شاگردان دیگر ایشان مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ مرتضی طالقانی و مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا رحیم ارباب است که من در ۹۰ سالگی ایشان را در اصفهان دیدم و از زبان ایشان راجع به جهانگیر خان مطالب عجیبی شنیدم. شاگرد دیگرشان نیز شهید کم نظیر مرحوم آیت الله سید حسن مدرس است.

این است ثمره یک لحظه آگاهی یافتن و با بصیرت به زندگی نگریستن. از این روست که به حق می گوییم آگاهی و بینش و معرفت رمز سلامت و سعادت انسان در دنیا و آخرت است و بدون آن رستگاری ممکن نیست.

خوشا آنان که در این صحنه خاک

چو خورشیدی درخشیدند و رفتند

خوشا آنان که بذر آدمی را

به جسم خاک پاشیدند و رفتند

خوشا آنان که در میزان وجدان

حساب خویش سنجیدند و رفتند

خوشا آنان که بار دوستی را

کشیدند و نرنجیدند و رفتند

خوشا آنان که پا در وادی حق

نهادند و نلغزیدند و رفتند.

۱۵- معرفت : هديه ای الهی

اشاره

ص: ۲۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

سخن در معرفت و آگاهی و رشد بود. وجود مبارک حضرت حق استعداد به دست آوردن هر برنامه مثبتی، به ویژه قدرت تحصیل علم و معرفت، را به انسان عنایت فرموده است. از این رو، تهیدستی و فقر انسان در این ارزش ها تقصیر خود او و محصول تلخ تنبلی و کاهلی و کسالت اوست.

پرهیز از کسالت و تنبلی

یکی از فصل های بسیار مهم روایات اسلامی آن دسته از روایات است که آدمی را از تن دادن به کسالت و سستی و تنبلی و تن پروری برحذر می دارند. قرآن مجید نیز در آیات متعدد انسان را به فعالیت و کوشش در امور مثبت سفارش کرده و بهره و نصیب او در دنیا و آخرت را نتیجه سعی و تلاش او معرفی کرده است:

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى». (۱)

ص: ۲۷۳

و این که برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره ای] نیست. و این که تلاش او به زودی دیده خواهد شد. سپس، به تلاشش پاداش کامل خواهند داد.

حاصل و ثمر و محصول زندگی انسان جز در سایه کوشش و فعالیت نیست. از این رو، قرآن مجید انسان را از سستی و تنبلی و از این که بنشیند و غصه بخورد نهی می کند؛ آن جا که می فرماید:

(۱) در انجام فرمان های حق و در جهاد با دشمن [سستی نکنید و] از پیش آمدها و حوادث و سختی هایی که به شما می رسد [اندوهگین مشوید که شما اگر مؤمن باشید، برترید

قرآن به صراحت می فرماید: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا»؛ سست نباشید و زانوی غم بغل نگیرید، زیرا همه امکانات باطنی و ظاهری برای به دست آوردن هر محصول مثبتی برای شما فراهم است. «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ انسان مومن نباید در گوشه ای بنشیند و زانوی غم بغل بگیرد و از تهیدستی غصه بخورد. توجیهی ندارد که انسان در انجام کارهایش سستی کند و غصه دار باشد، بلکه او باید در هر سنّ و موقعیتی که هست با نشاط و شاد و سر حال به زندگی خویش ادامه دهد.

عمار یاسر در جنگ صفین

عمار یاسر، که الگویی واقعی برای اهل ایمان است، در جنگ صفین بیش از نود سال داشت. با این حال، با دشمنان خدا در کمال نشاط و رغبت و شوق و در نهایت فعالیت جنگید تا به شهادت رسید. (۲)

سزاست مومنان نیز به این صحابه بزرگ پیامبر و یار باوفای امیر مومنان، علیهما السلام، اقتدا کنند و در هر حال و مقام به انجام امور مثبت مشغول باشند.

ص: ۲۷۴

۱- (۱). آل عمران، ۱۳۹؛ نیز با اختلاف در محمد، ۳۵.

۲- (۲). أسد الغابۀ، ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۶-۴۷: «قال أبو البحتري قال عمار بن ياسر يوم صفين ائتوني بشربة، فأتني بشربة لبن. فقال: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: آخر شربة تشربها من الدنيا شربة لبن! وشربها. ثم قاتل حتى قتل وكان عمره يومئذ أربعاً وتسعين سنة وقيل ثلاث وتسعون وقيل إحدى وتسعون».

من در طول دوره زندگی ام انسان های عجیبی را دیده ام. یادم هست در ایام جوانی که در قم طلبه بودم، شب های جمعه برای دیدن پدر و مادرم به تهران می رفتم. در این ایام، گاه می شد که دوستان مرا به جلسه ای خصوصی دعوت می کردند (البته به عنوان مستمع)؛ و گاه نیز به دوستانی که به آن ها علاقه داشتم و انسان های بافضیلتی بودند سر می زدم و با آنان نشست و برخاست می کردم. این رفت و آمدها برایم در آن دوران بسیار سودمند بود. با این که برخی از آن ها کاسب و مغازه دار بودند و بعضی هاشان در میدان تره بار میوه فروشی داشتند، ولی حقیقت این بود که به اندازه یک عالم از راه گوش و مطالعه علم کسب کرده بودند.

یادم هست یک روز بعد از ظهر که به منزل یکی از همین دوستان رفته بودم، ایشان دایی خود را، که پیرمردی ۸۰ ساله بود و مغازه سبزی فروشی داشت، به من معرفی کرد و گفت: ایشان در مغازه تا فرصتی پیدا می کند سراغ کتاب می رود و مطالعه می کند و با استفاده از همین فرصت های کم توانسته ۶۰ هزار بیت شعر سودمند حفظ کند.

من بعد از آن که آن پیرمرد را دیدم، به مطالعه بیشتر و حفظ کردن شعر روی آوردم و در همان سال، با وجود اشتغال به تحصیل در دروس حوزوی، توانستم چهار هزار بیت شعر مفید را حفظ کنم.

ی

ادگیری تا دم مرگ

استفاده از فرصت برای یادگیری علم و اندوختن معرفت برای برخی به قدری مهم است که تا زمان مرگ نیز آن را رها نمی کنند. در احوالات ابوریحان بیرونی نوشته اند که مرد عالمی به نام سید مرتضی - البته، این فرد غیر از سید مرتضی علم الهدی برادر سید رضی است (۱) - در لحظات آخر عمر ابوریحان بیرونی (۲) به ملاقات او آمد. وقتی او کنار بستر

ص: ۲۷۵

۱- (۱). در فضیلت این دو برادر همین بس که در قوانین الأصول، میرزای قمی، ص ۴۹۶ آمده: «فی حکایه رؤیا المفید رحمه الله حیث رأى فی المنام فاطمة الزهراء صلوات الله وسلامه علیها والحسین علیهما الصلاة والسلام معها قالت له فی المنام: یا شیخ علمهما الفقه؛ فجاءت فی یومه والده السیدین المرتضی والرضی رحمهما الله بهما وقالت یا شیخ علمهما الفقه».

۲- (۲). بحار الأنوار، ج ۵۴، پاورقی ص ۲۲۹: «أبوریحان محمد بن أحمد البیرونی الخوارزمی الحکیم، الریاضی، الطیب، المنجم المعروف، کان فیلسوفا عالما بالفلسفة الیونانیة وفروعها وفلسفة الهنود، وبرع فی علم الریاضیات والفلك، بل قیل إنه أشهر علماء النجوم والریاضیات من المسلمین، کان معاصرا لابن سینا وکان بینهما مراسلات وأبحاث، کان أصله من (بیرون) بلد فی السند وسافر إلى بلاد الهند أربعین سنة أطلع فیها علی علوم الهنود وأقام مدة فی (خوارزم) وکان أكثر اشتغاله فی النجوم والریاضیات والتاریخ، وخلف مؤلفات نفیسه منها (الآثار الباقیة عن القرون الخالیة) فی التاریخ الفه لشمس المعالی قابوس حکمی انه کان مکبا علی تحصیل العلوم متفتنا فی التصنیف لا یکاد یفارق یده القلم وعینه النظر وقلبه الفکر، وکان مشغلا فی جمیع

أيام السنة الا يوم النيروز والمهرجان. وحكى عن الشيخ صلاح الدين الصفدى أنه قال: كان أبو ریحان البيرونى حسن المعاشرة، لطيف المحاضرة، خليعا فى ألفاظه، عفيفا فى أحواله لم يأت الزمان بمثله علما وفهما. توفى سنة ٤٣٠ تقريبا.

ابوریحان نشست، این دانشمند بزرگ چشم باز کرد و درباره مسئله مشکلی از ایشان سوال کرد. یکی دیگر از دوستان که کنار بستر ابوریحان نشسته بود با تعجب گفت: چه فایده ای دارد در چنین موقعیتی پاسخ این سوال را بدانی؟! ابوریحان در جواب گفت: پاسخ این مسئله را بدانم و بمیرم بهتر است یا ندانم و بمیرم؟ بعد، رو به سید کرد و گفت: اگر جواب را می دانید، به من هم بگویید! و سید پاسخ سوال او را داد.

پس از آن، سید از ابوریحان خداحافظی کرد و از اتاق بیرون رفت و لحظاتی بعد صدای شیون و زاری از اتاق او به گوش رسید و سید دانست که ابوریحان در گذشته است.

به راستی، چه خوب است انسان تا لحظه مرگ عمر خود را صرف تحصیل یا نشر علم کند! و این موضوعی است که در سیره پیشوایان ما به چشم می خورد.

وصیت حضرت امیرمومنان، علیه السلام، در شب شهادتشان دریایی از علم و معرفت است؛ (۱) هم چنین است سخنان حضرت امام حسن مجتبی، علیه السلام، که در نفس های آخر عمر شریفشان نیز به نشر معارف الهی مشغول بوده اند. (۲) لحظات آخر عمر حضرت ابی عبدالله الحسین، علیه السلام، نیز بدین گونه است. (۳) از این رو، بی تردید می توان گفت که همه اولیاء و انبیاء خدا و بندگان شایسته حق این سیره را داشته اند و اغلب یا درحال تحصیل از دنیا رفته اند یا در حال تبلیغ معارف و نشر علم.

بسیاری از بزرگان دین قلم یا کتاب در دست داشتند و از دنیا رفتند؛ عده ای بر فراز منبر و در حال نشر معارف الهی از دنیا رفتند و... با توجه به این نکته، هیچ کس حق تبلی و ناامیدی ندارد و باید برای رسیدن به مقصود تلاش کند و رنج و زحمت را به جان بخرد. حافظ در بیت نغزی می گوید:

ص: ۲۷۶

۱- (۱). نهج البلاغه، نامه ۴۷: «من وصیة له علیه السلام للحسن والحسین علیهما السلام لما ضربه ابن ملجم لعنه الله: أوصیکما بتقوی الله وأن لا تبغیا الدنیا وإن بغتکما، ولا تأسفا علی شیء منها زوی عنکما. وقولا بالحق. واعملا للأجر. وکونا للظالم خصما وللمظلوم عوناً أوصیکما وجمیع ولدی وأهلی ومن بلغه کتابی بتقوی الله ونظم أمرکم، وصلاح ذات بینکم، فإنی سمعت جدکما صلی الله علیه وآله یقول: «صلاح ذات البین أفضل من عامة الصلاة والصیام» والله الله فی الأیتام فلا تغبوا أفواههم ولا یضیعوا بحضرتکم. والله الله فی جیرانکم فإینهم وصیة نیکم ما زال یوصی بهم حتی ظننا أنه سیورثهم. والله الله فی القرآن لا یسبقکم بالعمل به غیرکم. والله الله فی الصلاة فإینها عمود دینکم. والله الله فی بیت ربکم لا تخلوه ما بقیتم فإنه إن ترک لم تناظروا. والله الله فی الجهاد بأموالکم وأنفسکم وألسنتکم فی سبیل الله. وعلیکم بالتواصل والتبادل. وإیاکم والتدابیر والتقاطع. لا تترکوا الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر فیولی علیکم شرارکم ثم تدعون فلا یتجاب لکم. یا بنی عبد المطلب لا ألفینکم تخوضون دماء المسلمین خوفاً تقولون قتل أمير المؤمنین، ألا لا تقتلن بی إلا قتلتن بی انظروا إذا أنا مت من ضربته هذه فاضربوه ضربته بضربه، ولا یمثل بالرجل فإنی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: إیاکم والمثلة ولو بالکلب العقور».

۲- (۲). بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۳۸-۱۴۰: «طلحة بن زید الرقی، عن الزبیر بن عطاء، عن عمیر بن مانی العبسی، عن جنادة

بن أبي أمية قال: دخلت على الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام في مرضه الذي توفي فيه وبين يديه طست يقذف عليه الدم ويخرج كبده قطعة قطعة من السم الذي أسقاه معاوية لعنه الله فقلت: يا مولاي مالك لا تعالج نفسك؟ فقال: يا عبد الله بماذا أعالج الموت؟ قلت: إن الله وإنا إليه راجعون. ثم التفت إلي فقال: والله لقد عهد إلينا رسول الله صلى الله عليه وآله أن هذا الأمر يملكه اثنا عشر إماما من ولد علي وفاطمة، ما منا إلا مسموم أو مقتول، ثم رفعت الطست وبكى صلوات الله عليه وآله. قال: فقلت له: عظني يا ابن رسول الله، قال: نعم استعد لسفرك، وحصل زادك قبل حلول أجلك، واعلم أنك تطلب الدنيا والموت يطلبك، ولا تحمل هم يومك الذي لم يأت على يومك الذي أنت فيه، واعلم أنك لا تكسب من المال شيئا فوق قوتك إلا كنت فيه خازنا لغيرك. واعلم أن في حلالها حساب، وفي حرامها عقاب، وفي الشبهات عتاب، فأنزل الدنيا بمنزلة الميتة، خذ منها ما يكفيك، فإن كان ذلك حلالا كنت قد زهدت فيها، وإن كان حراما لم يكن فيه وزر، فأخذت كما أخذت من الميتة، وإن كان العتاب فان العتاب يسير. واعمل لدنياك كأنك تعيش أبدا، واعمل لآخرتك كأنك تموت غدا، وإذا أردت عزا بلا عشيرة، وهيبة بلا سلطان، فاخرج من ذل معصية الله إلى عز طاعة الله عز وجل، وإذا نازعتك إلى صحبة الرجال حاجة فاصحب من إذا صحبته زانك، وإذا خدمته صانك، وإذا أردت منه معونة أعانك، وإن قلت صدق قولك وإن صلت شد صولك وإن مددت يدك بفضل مدها، وإن بدت عنك ثلمة سدها، وإن رأى منك حسنة عدها، وإن سألته أعطاك، وإن سكت عنه ابتداك وإن نزلت إحدى الملمات به ساءك. من لا تأتيك منه البوائق، ولا يختلف عليك منه الطرائق، ولا يخذلك عند الحقائق، وإن تنازعتما منقسما آثرك. قال: ثم انقطع نفسه واصفر لونه، حتى خشيت عليه، ودخل الحسين عليه السلام والأسود بن أبي الأسود فانكب عليه حتى قبل رأسه وبين عينيه، ثم قعد عنده فتسارا جميعا، فقال أبو الأسود: إن الله إن الحسن قد نعت إليه نفسه».

٣- (٣). ينابيع المودة، قندوزي، ج ٣، ص ٨٢: «أبو مخنف: وبقي الحسين عليه السلام ثلاث ساعات من النهار ملطخا بدمه رامقا بطرفه إلى السماء وينادي: يا إلهي صبرا على قضائك ولا معبود سواك يا غياث المستغيثين».

مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب به راحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید.

خداوند در تایید همین معنا در سوره مبارکه آل عمران می فرماید:

«وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَثِيرًا فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» (۱)

چه بسا پیامبرانی که انبوهی دانشمندان الهی مسلک [و کاملان در دین] به همراه او با دشمنان جنگیدند، پس در برابر آسیب هایی که در راه خدا به آنان رسید، سستی نکردند و ناتوان نشدند و [در برابر دشمن] سر تسلیم و فروتنی فرود نیاوردند؛ و خدا شکیبایان را دوست دارد.

چه بسیار کسانی که وارد میدان کارزار و مبارزه شدند و از خود سستی و ضعف نشان ندادند و از میدان مبارزه فرار نکردند و راه خدا را ادامه دادند تا آن جا که یا پیروز شدند و یا به شهادت رسیدند.

نکته مهم موجود در آیه نیز تاکید بر سستی نکردن و صبر کردن بر ناملایمات و بشارت انتهای آیه درباره پیشه کنندگان صبر است.

صبر و پشتکار روحانی هنرمند

خاطره دیگری که از دوران اوایل طلبگی در ذهن دارم مربوط به آشنایی با روحانی هنرمندی است که ایشان را در جلسه ای که برای توسعه یک درمانگاه برگزار شده بود دیدم. ایشان در آن زمان که من ۲۱ یا ۲۲ سال داشتم ۴۱ یا ۴۲ سالشان بود و بسیار برخورد شیرینی داشتند و معلوم بود که انسانی متخلق به اخلاق اند.

آن روز، حس کردم آشنایی با ایشان برایم سودمند است، لذا از ایشان پرسیدم: شما در تهران زندگی می کنید؟ گفت: بله. گفتم آدرس می دهید من گاهی خدمتتان برسم! گفت: مانعی ندارد.

اولین جلسه ای که به منزل ایشان رفتم، ایشان برای این که مرا راه بیندازد همین بحث را پیش آورد و گفت: من خیلی بدخط بودم، ولی

ص: ۲۷۷

یک روز تصمیم گرفتم خوش خط شوم. وقتی این تصمیم را گرفتم، قلمی برداشتم و به دفترچه ای که از سرمشق اساتید خط در خانه داشتم نگاه کردم و به تمرین خط پرداختم.

سپس، او مرا به طبقه دوم منزل برد و ۳۲ نوع خط در بهترین شکل به من نشان داد و گفت: همه این ها نوشته های من است. یک قرآن و یک مفاتیح نیز به خط خود به من نشان داد و هم اکنون نیز کتیبه چندین مسجد یادگار خط ایشان است.

ایشان ادامه داد: وقتی دوران هنرمندی ام در خط گذشت، به نقاشی علاقه پیدا کردم و به تمرین نقاشی مشغول شدم. کم کم، کار به جایی رسید که یک روز پدرم را دعوت کردم و در همین حیاط برای ایشان صندلی گذاشتم و چهره ایشان را کشیدم. از قضا، ایشان این تصویر را نیز با عکس پدرشان به من نشان دادند و عجیب این بود که این دو با هم تفاوتی نداشتند.

ایشان در ادامه گفت: بعد، به شعر علاقمند شدم، اما نمی توانستم شعر بگویم و چیزهایی که به عنوان شعر می گفتم به همه چیز شبیه بود مگر شعر. با این حال، ناامید نشدم و آن قدر نوشتم و پاره کردم و از نو نوشتم که وارد دنیای شعر شدم. (۱) به خوبی یادم هست که در آغاز قرن پانزدهم بعثت رسول خدا، یکی از نهادهای فرهنگی کشور از شاعران خواست تا آثارشان را درباره پیامبر برای شرکت در مسابقه ارسال کنند. از میان شعرا، تنها اثر دو نفر مقبول طبع داوران واقع شد که یکی مرحوم امیری فیروزکوهی بود و دیگری ایشان.

این ویژگی خواستن و تلاش کردن است که لا-جرم انسان را به مقصد می رساند. خداوند عالم انسان را برای «شدن» و «حرکت کردن» ساخته

ص: ۲۷۸

۱- (۱). روزی که به منزل این روحانی هنرمند رفته بودم، برای من غزلی خواندند که همان روز آن را حفظ کردم و به یادگار از ایشان در اینجا ذکر می کنم: آه شب گیر کند فاش چو روزی رازم / همچو منصور سر دار فنا سر بازم / شده ام غنچه صفت تنگدل و غرقه خون / بس که با خار غم هجر تو من دمسازم / مرغکی خسته دلم در قفس عشق اسیر / سوی کوی تو به ناچار بود پروازم / من و شمع شب و پروانه سه عاشق بودیم / سوختند آن دو شبی من به غمت می سازم / می دهم جان به هوای رخت ای طلعت عشق / به امیدی که بیایی و ببینی بازم / از ازل عبد تو مصباحم و دارای جهان / تا ابد من به چنین سلطنتی می نازم. (مولف)

است نه «نشدن» و «متوقف شدن». همه انسان ها برای عالم شدن، حکیم شدن، ادیب شدن، هنرمند شدن، مخترع شدن، سلمان و مقداد و بلال شدن، زینب و خدیجه شدن، و... استعداد و نیروی کافی دارند، فقط باید بخواهند و در مسیر صحیح حرکت کنند و در این راه صبر و تحمل داشته باشند و از مشکلات و دوری راه و خطرات نهراسند.

آموختن علم واجب است، حتی اگر در چین باشد

طی کردن فاصله مدینه تا کشور چین در روزگار پیامبر، صلی الله علیه و آله، برای مسافران آن روزگار تقریباً ناممکن بود و اگر کسی می خواست از مدینه به چین برود و برگردد، باید عمری را در این راه هزینه می کرد و چه بسا امکان بازگشت نیز نداشت. در روزگار ما هم، با وجود این همه امکانات، از عربستان تا چین با هواپیما بیش از ۱۲ ساعت طول می کشد. با این حال، آن قدر جستجوی معرفت و آموختن علم به نظر پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، باارزش بوده که اعلام کرده اند:

«اطلبوا العلم و لو بالصین . فان طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه» . (۱)

روایت «طلب العلم...» روایت جدایی نیست و دنباله همین روایت «اطلبوا العلم...» است. پیامبر اکرم به صراحت به مسلمانان دستور می دهند که دنبال علم و معرفت بگردند اگرچه در چین باشد. ایشان طلب دانش را بر هر مرد و زن مسلمانی فریضه می دانند.

فرق فریضه با واجب

فریضه چیزی است که خدا از انسان می خواهد، و واجب حقیقتی است که پیامبران یا ائمه، علیهم السلام، آن را بر انسان لازم شمرده اند. بنابراین، فریضه بالاتر و برتر از واجب است. فرق دوم این است که گاهی از واجب می توان گذشت، ولی از فریضه نمی توان گذشت.

ص: ۲۷۹

۱- (۱). مشکاة الانوار، علی طبرسی، ص ۲۳۹.

پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، در مدت حضور ده ساله شان در مکه، بنا به روایات شیعه و سنی، نمازهای یومیه را دو رکعتی می خواندند. بیش از یک سال نیز بعد از هجرت به مدینه، نمازها را دو رکعتی می خواندند، ولی از سال دوم هجری که حضرت مجتبی، علیه السلام، متولد شد، رسول خدا، صلی الله علیه وآله، دو رکعت به نماز ظهر و دو رکعت به نماز عصر - به شکرانه نعمت وجود حضرت مجتبی، علیه السلام - اضافه کردند. آن دو رکعت اصلی فریضه و دو رکعت فرعی واجب النبی است. از این رو، در سفر دو رکعتی را که پیامبر واجب کرده اند حذف می شود و تنها دو رکعت فریضه خوانده می شود.

در سال سوم هجرت نیز که حضرت ابی عبدالله الحسین، علیه السلام، به دنیا آمد، رسول خدا یک رکعت به نماز مغرب و دو رکعت به نماز عشاء اضافه کرد که پروردگار آن دو رکعت عشاء را مانند دو رکعت ظهر و عصر قرار داد، ولی یک رکعت نماز مغرب به خاطر حضرت امام حسین، علیه السلام، باقی ماند. (۱) با این بیان، وقتی پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، می فرماید: «طلب العلم فریضه»؛ یعنی طلب علم را من بر شما لازم نکردم، بلکه طلب معرفت الزام پروردگار است و او دوست دارد که شما ظرف معرفت و شناخت باشید.

امیرالمؤمنین، علیه السلام، در اهمیت معرفت در جمله بسیار باارزشی خطاب به کمیل بن زیاد نخعی می فرماید:

«یا کمیل، ما من حركة الا وانت محتاج فيها الى المعرفة». (۲)

ای کمیل، هیچ عملی و حرکتی برای انسان متصور نیست، مگر این که در آن نیازمند به معرفت است.

یعنی انسان قبل از این که بخواهد قدمی بردارد و کاری انجام دهد باید

ص: ۲۸۰

۱- (۱). الکافی، ج ۳، ص ۲۷۲: «عن أبی جعفر علیه السلام قال: كان الذی فرض الله علی العباد من الصلاة عشر رکعات وفيهن

القراءة وليس فيهن وهم یعنی سهوا فراد رسول الله صلی الله علیه وآله سبعا وفيهن الوهم وليس فيهن قراءة».

۲- (۲). بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۶۷.

حق و باطل بودن آن را بشناسد تا مبدا عمری در باطل قدم بردارد و نفهمد. به همین سبب بود که گذشتگان متدین ما با عالمان ربانی شهر یا منطقه خود در ارتباط بودند و تا مسئله ای پیش می آمد که نمی فهمیدند حق است یا باطل، به در خانه آن عالمان می رفتند و از حق یا باطل بودن آن استفسار می کردند، زیرا آن چه برای گذشتگان ما مهم بود خود عمل نبود، بلکه درک این معنا بود که عمل حق است یا باطل.

این قدر این مسئله در دین اسلام اهمیت دارد که امیرالمومنین، علیه السلام، در بازار کوفه راه می رفتند و با صدای بلند همه کاسبان و مغازه داران را خطاب قرار می دادند که:

«یا معشر التجار الفقه ثم المتجر، الفقه ثم المتجر، والله للربا فی هذه الامه ديب اخفی من ديب النمل علی الصفا، صونوا أموالکم بالصدقۃ، التاجر فاجر، والفاجر فی النار إلا من أخذ الحق وأعطی الحق». (۱)

یعنی ای جماعت بازاریان، پیش از آن که در مغازه خود را باز کنید و به تجارت مشغول شوید، حرام و حلال خدا را یاد بگیرید.

جمله دوم حضرت که در واقع استدلال ایشان برای این سخن است با قسم به خدا آغاز می شود تا اهمیت موضوع را بهتر نشان دهد. حضرت می فرمایند: زیرا اگر در پی شناخت حرام و حلال نباشید، در بسیاری از مواقع دچار گناه می شوید و گمان می کنید خطایی نکرده اید، چرا که ربا در معاملات از لغزیدن مورچه ای بر روی یک قطعه سنگ مخفی تر و نهان تر است.

آری، آگاه نبودن به حلال و حرام خدا سبب می شود انسان عمری دچار ربا باشد و نفهمد و تازه در روز قیامت که پرونده اعمالش را می بیند متوجه شود که همه نمازها، صدقات، حج و غیره اش باطل بوده است؛ زیرا لباس نماز و مکان نمازش از پول حرام تهیه شده بوده و

ص: ۲۸۱

۱- (۱). من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۳، ص ۱۹۴: «عن الاصبغ بن نباته قال: «سمعت علیا علیه السلام یقول علی المنبر: «یا معشر التجار...».

لباس احرامش را با مال حرام تهیه کرده بوده است. این است که حضرت در ادامه سخن خویش می فرماید:

«التاجر فاجر والفاجر في النار الا من اخذ الحق واعطى الحق».

یعنی تاجر بدکار است و جایگاه انسان بدکار در دوزخ است؛ مگر کسی که مال حلال به دست آورد و از مال حلال خویش در انجام کارها استفاده کند.

معرفت هدیه ای الهی است

امام باقر، علیه السلام، در حدیثی از پدرانشان به نقل از رسول خدا، صلی الله علیه و آله، آورده اند که خداوند فرموده است:

«المعروف هدیة منی إلى عبدی المؤمن، فإن قبلها منی فبرحمتی ومنی، وان ردها فبذنبه حرمها ومنه لا منی، وأیما عبد خلقتة فهدیته إلى الایمان وحسنت خلقه، ولم ابتله بالبخل، فإنی أرید به خیرا». (۱)

یعنی همه خیرها و خوبی ها - چه مادی باشد و چه معنوی - هدیه من به بندگان مومن است. اگر کسی آن را پذیرفت و قبول کرد، به سبب رحمت من بوده است که آن را قبول کرده و اگر قبول نکرد، اشکال از خود او و سبب این محرومیت خود اوست.

قرآن کریم نیز به صراحت بر این معنا تاکید می کند و می فرماید:

«إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ». (۲)

خدا ناسپاسی و کفر را برای هیچ کس نمی پسندد و دوست ندارد کسی به سبب این کفر به دوزخ برود، بلکه خوبی و سلامت بندگان خویش را می پسندد.

ادامه روایت همین معنا را باز می نماید، زیرا خداوند می فرماید: در هر بنده ای که می آفرینم، زمینه اخلاق نیک را نیز به سبب محبتی که به او دارم فراهم می کنم و او را به سوی ایمان رهنمون می شوم، زیرا بهترین

ص: ۲۸۲

۱- (۱). الأمالی، شیخ طوسی، ص ۲۴: «عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام، عن آبائه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يقول الله تعالى: المعروف هدية...».

۲- (۲). زمر، ۷.

چیزها را برای او می خواهم. نتیجه آن که خداوند برای بندگان خود جز خیر چیزی نمی خواهد، اما بندگان بر اثر جهل و غفلت راه خویش از خدا جدا می کنند و به بیراهه می روند و سبب تیره روزی خویش می شوند.

موضوع مهم در این جا این است که تنها با کسب معرفت می توان از این دام رست و بر بام سعادت نشست و از این روست که مسئله معرفت این اندازه برای انسان اهمیت و ضرورت دارد و نباید در به دست آوردن آن سستی و کاهلی کند.

ص: ۲۸۳

۱۶- محور های کسب معرفت در قرآن

اشاره

ص: ۲۸۷

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمّد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

مسئله معرفت، در لسان رسول خدا و ائمه طاهرين، عليهم السلام، با فضيلت ترين حقيقتى است كه انسان در طول عمر خویش با آن مواجه است. (۱) جستجوی معرفت و به دست آوردن آن به قدری مهم است كه با آن كه همه انبياء خدا اهل معرفت بودند، از پروردگار عالم درخواست معرفت بیشتر می کردند. خداوند در قرآن مجید به پیامبر اسلام كه معرفت اولین و آخرین را با خود داشت این چنین سفارش می كند:

«وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا». (۲)

بگو: پروردگارا! بر دانش من بیفزای.

نتیجه ای كه از این آیه شریفه می توان گرفت در حقیقت پاسخ این سوال نیز هست كه آیا ظرف وجود انسان برای پذیرش معرفت محدود است و به ظرف آبی مانند است كه وقتی پر شد دیگر گنجایش پذیرش آب بیشتر را ندارد؟ یا این كه ظرف وجود آدمی برای پذیرش علم و آگاهی و معرفت همواره گنجایش دارد؟

ص: ۲۸۹

۱- (۱) پی نوشت . رجوع شود به: اول كتاب كافی، ج ۱ (كتاب عقل و جهل؛ همچنین كتاب فضل العلم)؛ نیز نهج البلاغه، حكمت ۱۴۷: «قال كميل بن زياد: أخذ بيدي أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام فأخرجني إلى الجبان، فلما أصحرت نفس الصعداء ثم قال: يا كميل إن هذه القلوب أوعية فخيرها أوعاها. فاحفظ عني ما أقول لك الناس ثلاثة: فعالم رباني ومتعلم على سبيل نجاه، وهمج رعاع أتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح، لم يستضيئوا بنور العلم، ولم يلجأوا إلى ركن وثيق يا كميل العلم خير من المال. والعلم يحرسك وأنت تحرس المال. المال تنقصه النفقة والعلم يزكوا على الانفاق، وصنيع المال يزول بزواله. يا كميل العلم دين يداين به. به يكسب الإنسان الطاعة في حياته، وجميل الأحدثه بعد وفاته. والعلم حاكم والمال محكوم عليه يا كميل هلكت خزان الأموال وهم أحياء، والعلماء باقون ما بقى الدهر. أعيانهم مفقودة، وأمثالهم في القلوب موجودة. ها، إن ههنا لعلماء جما (وأشار إلى صدره) لو أصبت له حملته، بلى أصبت لقنا غير مأمون عليه، مستعملا آله الدين للدنيا، ومستظها بنعم الله على عباده، وبحججه على أوليائه، أو منقادا لحملة الحق لا بصيرة له في أحنائه، ينقدح الشك في قلبه لأول عارض من شبهة. ألا لا ذا ولا ذاك، أو منهوما باللذة سلس القياد للشهوة، أو مغرما بالجمع والادخار ليسا من رعاة الدين في شئ. أقرب شئ شيها بهما الأنعام السائمة، كذلك يموت العلم بموت حامله اللهم بلى، لا تخلو الأرض من قائم لله بحجة. إما ظاهرا مشهورا أو خائفا مغمورا لثلا تبطل حجج الله وبيئاته. وكم ذا؟ وأين أولئك؟ أولئك والله الأفلون عددا والأعظمون قدرا. يحفظ الله بهم حججه وبيئاته حتى يودعوها نظراءهم ويزرعوها في قلوب أشباههم هجم بهم العلم على حقيقة البصيرة، وباشروا روح اليقين، واستلانوا ما استوعره المترفون، وأنسوا بما استوحش منه الجاهلون، وصحبوا الدنيا بأبدان أرواحها معلقة بالمحل الأعلى. أولئك خلفاء الله في أرضه والدعاة إلى دينه. آه آه شوقا إلى رؤيتهم. انصرف إذا شئت».

۲- (۲). طه، ۱۱۴: «فتعالى الله الملك الحق ولا تعجل بالقرآن من قبل أن يلقى إليك وحيه وقل رب زدني علما».

حقیقت این است که وجود انسان هرگز از معرفت پر نمی شود و اگر عمری صدها برابر حضرت نوح، علیه السلام، هم داشته باشد و همه روزهای حیاتش را بیدار بماند و جز کسب معرفت به کار دیگری مشغول نباشد باز برای کسب معرفت آماده است. به عبارت دیگر، ظرفیتی که پروردگار عالم برای کسب معرفت به انسان عطا کرده نامحدود است و گستره آن قابل درک نیست.

محورهای کسب معرفت در قرآن

آیات قرآن مجید انسان را به کسب معرفت در سه محور فرا خوانده اند: معرفت به خدا، معرفت به وجود خویش، و معرفت به هستی. کمترین صفاتی که از وجود پروردگار عالم در اختیار انسان قرار داده شده شامل هزار صفت است که مجموع آن ها در دعای جوشن کبیر گرد آمده است. (۱) فهم همین صفات هزارگانه دریایی از معارف الهی را پیش چشم می نهد که کسی به کنه آن نمی رسد.

مطلب دیگر این که پروردگار در حدود هفتصد آیه قرآن از حقایق موجود در عالم هستی سخن به میان آورده است که آدمی می تواند از طریق آن ها به هستی و عناصر آن معرفت پیدا کند.

سومین دعوت قرآن معرفت به وجود خویش است. (۲) در این باره نیز کافی است بدانیم که تا چند سال پیش طبق آمار- در رابطه با انسان هفت میلیون مسئله در علم مطرح شده است که خود رشته معرفتی جداگانه است.

از دیگر دعوت های پروردگار در قرآن، معرفت به عالم ملکوت و ملکوتیان یعنی معرفت به اسرار پشت پرده عالم است. (۳) حقیقت این است که اگر انسان بخواهد، می تواند حقایق ماوراء عالم را نیز بفهمد. البته، باید نگاه عقل خویش را در این راه به کار گیرد؛ یعنی همان نگاهی

ص: ۲۹۰

۱- (۱). دعای جوشن کبیر صد قسمت است و در هر قسمت ده صفت از صفات خداوند بیان شده است که جمعا هزار صفت می شود.

۲- (۲). فصلت، ۵۳: «سَيُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَو لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؛ نیز ذاریات، ۲۰-۲۱: «وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ».

۳- (۳). فصلت، ۵۳: «سَيُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَو لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؛ آل عمران، ۱۹۰-۱۹۱؛ نیز با اختلاف در بقره، ۱۶۴: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آيَاتٍ لِلْأُولَى الْأَبْجَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ فِي مَآءٍ وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ».

که ابراهیم از دریچه آن به ملکوت آسمان ها و زمین می نگریست:

«وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» . (۱)

و این گونه فرمانروایی و مالکیت و ربوبیت خود را بر آسمان ها و زمین به ابراهیم نشان می دهیم تا از یقین کنندگان شود.

گسترده‌گی وجود انسان برای کسب معرفت از توجه به گستردگی معارفی که او می تواند کسب کند به دست می آید، زیرا او می تواند عارف بالله، عارف به طبیعت، عارف به خود، و عارف به ماوراء آسمان ها و زمین شود و می تواند از فهم ارتباطات عناصر عالم رشته های بسیار عظیم علمی به وجود آورد که تاکنون نیز به وجود آورده است. مگر جز این است که این همه کتاب و رساله و اختراع و اکتشاف را در دنیا، از هزاران سال پیش تاکنون، جنس بشر به وجود آورده است؟

این همه در حالی است که آگاهی های ما از هستی و خودمان به قدر سر سوزنی است و در پس پرده های ضخیمی از جهل و نادانی و بدفهمی و خطا و اشتباه زندگی می کنیم، زیرا قرآن مجید تصریح می کند که در لحظه مرگ پرده های واقعیت کنار می رود و نگاه بشر به حقایق نگاهی دقیق می شود. قرآن می گوید:

«لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَ كَفَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» . (۲). (۳)

[به او می گویند:] تو از این روز بزرگ در بی خبری و غفلت بودی، پس ما پرده بی خبری را از دیده [بصیرت]ات کنار زدیم. در نتیجه، دیده ات امروز بسیار تیزبین است.

لحظه مرگ لحظه ای است که پروردگار عالم می خواهد حقایق را تا حدود زیادی در آن برای انسان روشن کند. در عالم برزخ، درک این حقایق در سطحی گسترده تر روی می دهد و در عالم قیامت پرده از همه حقایق برداشته می شود؛ یعنی کسی در قیامت جاهل نمی ماند، لیکن این علم تنها برای مومنان مفید است، زیرا برای غیر مومنان تنها مایه حسرت

ص: ۲۹۱

۱- (۱). انعام، ۷۵.

۲- (۲). حدید یعنی تیز و دقیق. مفردات راغب، ص ۱۱۰: «قال عز وجل: «فَبَصَّرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» ويقال لسان حدید نحو لسان صارم وماض وذلك إذا كان يؤثر تأثير الحديد. قال تعالى: سَلِّقُوا كُم بِاللَّسِنَةِ حِدَادٍ» .

۳- (۳). ق، ۱۹-۲۲: «وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتُمْ مِنْهُ تَحِيدٌ * وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ * وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ * لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَ كَفَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» .

بیشتر است (۱) و در آن روز فهم حقایق دیگر به دادشان نمی رسد.

بدین ترتیب، معلوم می شود که در قیامت هیچ کس جاهل نیست و همه انسان ها از حقایق آگاه می شوند. از این میان، عالمان مومن اهل بهشت و عالمان غیرمومن اهل دوزخ اند.

خداوند بنا ندارد هیچ جاهلی را در جهنم جای دهد. اگر کسی در دنیا جاهل ماند، بدین معنا نیست که در قیامت هم جاهل می ماند و می تواند جهنم را با جهل خویش نجس کند. بر عکس، جاهلان دنیا عالم وارد قیامت و دوزخ می شوند. از این رو، در قرآن کریم سخنان دوزخیان را با پروردگار و با خود بسیار عالمانه می یابیم. (۲) کسی که در دنیا جاهل بوده باید در قیامت دانا شود تا بیشتر عذاب بکشد و کسی که اهل بهشت بوده باید داناتر باشد تا بیشتر از آن لذت ببرد.

راستی، کسی که در دنیا قدر و منزلت خویش را نمی شناسد و به دست خویش بر خود ستم می کند و نعمت فهم و ادراک را معطل می گذارد و هیچ تلاشی برای بیرون کردن سر خویش از لاک حیوانیت نمی کند، چه کسی را می تواند بر محرومیت خویش از نعمت های اخروی ملامت کند؟ به قول حافظ:

شاه خوبانی و منظور گدایان شده ای قدر این مرتبه نشناخته ای یعنی چه؟

دعوت به علم آموختن در قرآن

خداوند در آیه ۱۲ از سوره مبارکه طلاق می فرماید:

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا». (۳)

خداست که هفت آسمان و نیز مثل آن ها هفت زمین را آفرید. همواره فرمان او در میان آنها نازل می شود تا بدانید که خدا بر هر کاری تواناست و این که یقیناً علم خدا به همه چیز احاطه دارد.

ص: ۲۹۲

۱- (۱). به عنوان نمونه سوره اعراف، آیات ۴۴-۵۱.

۲- (۲). ملک، ۸-۱۰: «تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ كَلِمًا أَلْفِي فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ * قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ * وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ؛ نیز مدثر، ۳۸-۴۷: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَ لَمْ نَكُ نَطْعِمُ الْمِسْكِينَ * وَ كُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ».

۳- (۳). طلاق، ۱۲.

«الله» وجود مقدسی است که مستجمع جمیع صفات کمال است و حضرت او کمترین نقصی در هیچ ناحیه ای ندارد، اما به تعبیر قرآن در این آیه، او کسی است که هفت آسمان و هفت زمین را آفریده است (۱) و میان این هفت آسمان و هفت زمین فرمان او به طور دائم در جریان است.

نمونه ای از شگفتی و عظمت آسمان

شب های تاریک در آسمان دو خط موازی شیری رنگ به چشم می آید که دانشمندان بزرگ از قدیم نام آن را کهکشان راه شیری گذاشته اند. در این کهکشان حدود سیصد میلیون ستاره رصد شده است که منظومه شمسی در آن قرار گرفته و جزء بسیار کوچکی از آن است. نکته جالب توجه این است که دانشمندان نجوم در آسمان ۳۰ میلیون کهکشان دیگر مانند راه شیری کشف کرده اند که فاصله هر کهکشان با کهکشان دیگر دو میلیون سال نوری است و تازه همه این ها در آسمان اول قرار دارد. حال، این سبع سماوات چه مقدار کهکشان دارند و چه اندازه بزرگ اند را تنها خدا می داند که فرمانش در آن ها در جریان است.

انسان محصول و ثمره همه کائنات است

مجموعه بزرگ هستی با میلیاردها جریانی که در طی سالیان دور در آن روی داده سبب پیدایش زمین شده است. پس از آن، خاک بدل به نطفه شده و آن نطفه به انسان بدل گشته است. (۲) بدین ترتیب، عجیب نیست اگر بگوییم انسان محصول همه عالم (۳) و حاصل همه جریانی های خلقت است. قرآن کریم خلقت انسان را در « أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ » (۴) می داند؛ یعنی انسان گران ترین جنس عالم است، (۵) اما بدبختانه او خود را به ارزان ترین قیمت ممکن به دشمن خدا می فروشد که قرآن مجید از این فروخته شدگان تعبیر به « حزب شیطان » می کند. (۶)

ص: ۲۹۳

۱- (۱). هنوز، بعد از هزار و پانصد سال از نزول قرآن، معنای هفت آسمان و هفت زمین برای بشر معلوم نشده است. تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، ج ۱۹، ص ۳۲۶: «قوله: ومن الأرض مثلن ظاهره المثلیه فی العدد، وعلیه فالمعنی: وخلق من الأرض سبعا کما خلق من السماء سبعا فهل الأرضون السبع سبع کرات من نوع الأرض التي نحن علیها والتي نحن علیها إحداه؟ أو الأرض التي نحن علیها سبع طبقات محیطة بعضها ببعض والطبقة العلیا بسیطها الذی نحن علیها؟ أو المراد الأقالیم السبعة التي قسموا إليها المعمور من سطح الكرة؟ وجوه ذهب إلى کل منها جمع وربما لایح بالرجوع إلى ما تقدم فی تفسیر سورة حم السجدة محتمل آخر غیرها. وربما قیل: إن المراد بقوله: ومن الأرض مثلن أنه خلق من الأرض شیئا هو مثل السماوات السبع وهو الانسان المركب من الماده الأرضیه والروح السماویة التي فیها نماذج سماویة ملکوتیه».

۲- (۲). مؤنون، ۱۲-۱۴: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكُ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ».

۳- (۳). رسائل الکرکی، محقق کرکی ج ۳ ص ۱۶۲: «یا انسان خلقت الأشياء لأجلک و خلقتک لأجلی».

۴- (۴). تین، ۴: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ».

٥- (٥). نهج البلاغه، حكمت ٤٥٦: «ألا حر يدع هذه اللماظة لأهلها؟ إنه ليس لأنفسكم ثمن إلا الجنة فلا تبيعوها إلا بها»؛ نيز در كافي، ج ١، ص ١٠: «أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له: أقبل فأقبل ثم قال له: أدبر فأدبر ثم قال: وعزتي وجلالي ما خلقت خلقاً هو أحب إلى منك ولا أكملتك إلا فيمن أحب».

٦- (٦). مجادله، ١٤-١٩: «ألم تر إلى الذين تولوا قوماً غضب الله عليهم ما هم منكم ولا منهم ويخلفون على الكذب وهم يعلمون * أعيد الله لهم عذاباً شديداً إنهم ساء ما كانوا يعملون * اتخذوا أيمانهم جنة فصدوا عن سبيل الله فلهم عذاب مهين * لن تغني عنهم أموالهم ولا أولادهم من الله شيئاً أولئك أصحاب النار هم فيها خالدون * يوم يبعثهم الله جميعاً فيخلفون له كما يخلفون لكم ويحسبون أنهم على شئء إلا إنهم هم الكاذبون * استحوذ عليهم الشيطان فأنسواهم ذكر الله أولئك حزب الشيطان ألا إن حزب الشيطان هم الخاسرون».

هدف از خلقت انسان

یکی از اهداف آفرینش انسان، بر اساس آیه شریفه پیش، دانستن و فهمیدن یا به تعبیر آیه « لتعلموا » است. لامی که بر سر فعلی تعلموا آمده لام سبب و علت است؛ یعنی خداوند انسان را بعد از خلقت هفت آسمان و هفت زمین آفرید تا بداند که: « أَنْ اللَّهُ عَلِيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا »؛ برای این که او ظرف معرفت باشد و خدا را با قدرت بی نهایت و با احاطه علمی اش بر تمام هستی بشناسد.

اگر ظرف وجود انسان از معرفت به خدا نور بگیرد، ارزش پیدا می کند، ولی اگر جاهل بماند، وزنش با حیوانات یکی است؛ (۱) زیرا مطالبی که در قرآن آمده یا حقایقی که در کتب علمی موجود است حقایقی است که هیچ حیوانی از آن ها آگاه نیست.

آری، انسان بی خبر با حیوان بی خبر هم وزن و هم قیمت و هم ارزش است و حتی ارزشش از آن نیز کمتر است.

علم در چهار موضوع خلاصه شده است

در روایتی از امام صادق، علیه السلام، آمده است:

«وجدت علم الناس كله في أربع: أولها أن تعرف ربك والثاني أن تعرف ما صنع بك والثالث أن تعرف ما أراد منك والرابع أن تعرف ما يخرجك من دينك». (۲)

جميع علم آدمي در چهار چیز خلاصه شده است:

- اول این که انسان باید به پروردگار خود معرفت پیدا کند و او را بشناسد؛ زیرا کسی که از معرفت خدا پر است امواج و جریانات مخالف زندگی او را نمی شکنند و غرق نمی کنند.

- دوم این که انسان باید خودش را بشناسد و بداند که او موجودی است که به آسمان و زمین پیوند خورده است.

ص: ۲۹۴

۱- (۱). اشاره است به: اعراف، ۱۷۹: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا ۗ وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا ۗ وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا ۗ أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ۗ»؛ نیز فرقان، ۴۳-۴۴: «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا * أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا».

۲- (۲). کافی، ج ۱، ص ۵۰؛ نیز با اختلاف خیلی اندک در محاسن، برقی، ج ۱، ص ۲۳۳؛ نیز الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۲۰۳؛ نیز خصال، شیخ صدوق، ص ۱-۲۳۹؛ نیز الأمالی، شیخ طوسی، ص ۵۸۱ (در بحار، ج ۷۵، ص ۳۲۸؛ نیز نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، حلوانی، ص ۱۲۱ همین روایت از موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است): «عن القاسم بن محمد عن المنقري عن سفیان بن عیینة قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول وجدت علم الناس كله في أربع أولها أن تعرف ربك والثاني أن

تعرف ما صنع بك والثالث أن تعرف ما أراد منك والرابع أن تعرف ما يخرجك من دينك».

- سوم این که انسان باید بداند خداوند برای چه او را خلق کرده است.

- وچهارم این که او باید خطرهای مربوط به دین خویش را بشناسد.

در حقیقت، با توجه به این روایت، علم آدمی در چهار موضوع خداشناسی، خودشناسی، مسئولیت شناسی، و خطرشناسی خلاصه شده است.

ص: ۲۹۵

۱۷- ابزار کسب معرفت در قرآن

اشاره

ص: ۳۰۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الحمد لله رب العالمين وصلّى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمّد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

وجود مبارک حضرت حق برای آفرینش انسان در قرآن کریم چهار هدف حکیمانه را بیان می کند که هر کس این چهار هدف را درک کند، از آفرینش خویش احساس رضایت و افتخار می کند و در نتیجه، با تحقق بخشیدن به این اهداف، با نشاط و شوق مسیر زندگی را طی می کند و با آبرومندی و ارزش از دنیا به عالم آخرت سفر می کند. چنین کسی در آن دنیا با چهره ای نورانی بر حضرت حق وارد می شود و در قیامت، به فرموده قرآن کریم، در «عِشَّةٍ رَاضِيَةٍ» (۱) قرار می گیرد.

نخستین هدفی که در قرآن برای آفرینش انسان بیان شده کسب معرفت است که به فرموده ائمه طاهرين، عليهم السلام، در رأس همه ارزش ها قرار دارد. بی تردید، انسان بدین منظور خلق شده است که این گوهر تابناک در ظرف وجود او قرار گیرد و به اندازه توان و استعدادش هم رنگ خدا شود و خداگونه گردد.

هم چنان که در مقال پیش بیان شد، در آیه ۱۲ سوره طلاق آمده است:

ص: ۳۰۳

۱- (۱) پی نوشت . حاقه، ۱۹-۲۱: «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ اقْرَؤُوا كِتَابِيَهٗ * إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهٗ * فَهُوَ فِي عِشَّةٍ رَاضِيَهٗ»؛ نیز قارعه، ۷: «فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِشَّةٍ رَاضِيَهٗ».

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» (۱).

خداست که هفت آسمان و نیز مثل آن ها هفت زمین را آفرید. همواره فرمان او در میان آن ها نازل می شود تا بدانید که خدا بر هر کاری تواناست و این که یقیناً علم خدا به همه چیز احاطه دارد.

واژه «لتعلموا» در این آیه حاوی نکته بسیار مهمی است و آن این که انسان باید بداند که تنها خداست که بر همه چیز احاطه و علم دارد. درست است که انسان با کسب معرفت هم‌رنگ حق می شود، ولی میان دانایی انسان و علم پروردگار فرق بسیار است که ریشه آن به بی نهایت بودن ذات حق و محدود بودن انسان باز می گردد. علم بی نهایت ذات بی نهایت می خواهد، در حالی که وجود انسان محدود است و حتی اگر میلیون ها سال زنده باشد و تحصیل علم کند، باز دانشش نسبت به علم پروردگار هیچ است. (۲)

همین نکته که انسان متوجه باشد که محدود است و به تبع علم محدودی نیز دارد، سبب می شود که او دچار کبر و غرور نشود. در حقیقت، خود این دانایی سبب پاکسازی و طهارت است.

معرفت سبب فروتنی است

وقتی کسی این حقیقت را یافت که در احاطه ذات بی نهایت پروردگار قرار دارد که دارای علم بی نهایت است و علم او به نسبت علم الهی نقطه هم محسوب نمی شود، همیشه حالت خاکساری و فروتنی دارد. از این روست که حضرت سیدالشهداء، علیه السلام، در دعای عرفه عرضه می دارد:

«الهی انا الجاهل فی علمی فکیف لا أكون جهولاً فی جهلی».

یعنی من در عالم بودن خود جاهلم. وای به حال این که جاهل باشم!

ص: ۳۰۴

۱- (۱). طلاق، ۱۲.

۲- (۲). إسرائ، ۸۵: «... وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا».

ابزار به دست آوردن معرفت

حال که موضوع معرفت این اندازه اهمیت دارد این پرسش به ذهن می رسد که راه دست یافتن به معرفت چیست و ابزار رسیدن بدان کدام است؟ قرآن کریم در این باره آیات قابل توجهی دارد که سه آیه از آن در سوره مبارکه مائده و آیه دیگر در سوره مبارکه نحل است.

در سوره نحل، پروردگار عالم ابزار به دست آوردن معرفت را نشان می دهد؛ یعنی معلوم می سازد که ما برای این که ظرف وجود خویش را با معرفت نورانی کنیم به چه ابزاری نیاز داریم. آیه شریفه چنین است:

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (۱)

و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید، و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد تا سپاس گزاری کنید.

گوش و چشم و قلب: ابزار کسب معرفت

به تصریح آیه شریفه، وقتی خداوند انسان را از رحم مادر وارد دنیا کرد، موجودی کاملاً نادان بود و هیچ نمی دانست: «لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا». اما ابزاری را در او برای کسب معرفت و دانایی قرار داد: «جعل».

انسان وقتی متوجه این نکته می شود که فاعل فعل «جعل» خداوند است، ارزش ابزارهایی را که خداوند به او داده بهتر درک می کند. ساخت این ابزارها کار هیچ آهنگر یا صنعتگری - چه از جنس انس، چه از جنس جن، و چه از ملائکه - نبوده است، زیرا خداوند در قرآن تصریح می کند که اگر همه عالمیان جمع شوند، نمی توانند حتی پشه ای بیافرینند. (۲)

ص: ۳۰۵

۱- ((۱)). نحل، ۷۸.

۲- ((۲)). حج، ۷۳: «إِنَّمَا أُوتِيهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاذِتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ» .

اصولاً، خلقت پروردگار از نوع ابداع است؛ یعنی به وجود آوردن هستی از نیستی؛ در حالی که کار بشر ابداع نیست، بلکه با حساب منظمی آفریده‌های پروردگار را در کنار هم چیدن است. روزی که خداوند می‌خواست جهان را به وجود بیاورد نه مصالحی وجود داشت، نه طرح و نقشه‌ای تهیه شده و نه ابزاری خلق شده بود. فقط خدا بود و جز او هیچ نبود:

«کان الله و لم یکن معه شیء» (۱).

آری، او این نظام شگفت‌انگیز را بدون این که مایه قبلی در اختیارش باشد یا ابزاری در دستش باشد و بدون نقشه و طرح قبلی و بدون این که به خودش حرکتی بدهد به وجود آورد. به قول امیرمومنان:

«أنشأ الخلق إنشاءً و ابتداءً ابتداءً بلا رویه أجالها و لا تجربه استفادها و لا حرکه أحدثها و لا همامه نفس اضطرب فیها» (۲).

فهم این نکته برای کسانی که می‌خواهند اهل معرفت باشند بسیار مهم است. به راستی، کاری که خداوند در آفرینش خویش انجام داده و صنعت و هنری که در آن به کار برده چه اندازه ارزش دارد؟ این مسئله‌ای است که باید به دقت ارزیابی شود تا ارزش حقیقی خلقت برای انسان معلوم شود تا او قدر نعمت‌های الهی را بهتر بداند.

جعل لكم السمع والابصار والافئدة

یکی از ابزارهای کسب معرفت گوش است، زیرا انسان علم را به وسیله گوش از عالمان می‌شنود و نادانی‌اش برطرف می‌گردد. دومین ابزار کسب علم و معرفت چشم است و سومین ابزار قلب است که منظور از آن نیروی درک و فهم است. حال، باید دید کسی که عمری در دنیا زندگی کرده و این سه نعمت پروردگار را معطل گذارده است و به جای گوش سپردن به علوم پر منفعت آن را وسیله شنیدن انواع لغویات و

ص: ۳۰۶

۱- (۱). ظاهراً این جمله بین عرفا معروف هست. فقط مرحوم حر عاملی در کتاب الفصول المهمه، ج ۱، ص ۱۵۴ از امام صادق روایت کرده است. ولی احادیثی هست که مضمون این جمله را در بر دارند: کافی، ج ۱، ص ۱۲۰؛ نیز التوحید، شیخ صدوق، ص ۱۸۶: «علی بن محمد مرسلان عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: قال: اعلم علمك الله الخیر أن الله تبارک و تعالی قدیم و القدم صفته التي دلت العاقل علی أنه لا شیء قبله و لا شیء معه فی دیموميته، فقد بان لنا بإقرار العامه معجزه الصفة أنه لا شیء قبل الله و لا شیء مع الله فی بقائه»؛ نیز کافی، ج ۱، ص ۹۰: «علی بن محمد رفعه، عن زرارة قال: قلت لأبي جعفر علیه السلام: أكان الله و لا شیء قال: نعم كان و لا شیء قلت: فأین كان یكون؟ قال: و كان متكئا فاستوی جالسا و قال: أحلت یا زرارة و سألت عن المكان إذ لا مكان»؛ نیز از دعاها حضرت علی علیه السلام: «أنت الله لا اله الا أنت كنت أذل لم تكن سماء مبنیه و لا ارض مدحیه و لا شمس مضيئه و لا لیل مظلم و لا نهار مضی و لا بحر لجی و لا جبل رأس و لا نجم ستار و لا قمر منیر و لا ریح تهب و لا سحاب یسكب و لا برق یلمع و لا رعد یسبح و لا روح تتنفس و لا طائر یطیر و لا نار تتوقد و لا ماء یطر كنت قبل كل شیء و کونت كل شیء و قدرت علی كل شیء و ابتدعت كل شیء...».

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱.

سخنان بیهوده و حرام و علوم غیر سودمند (۱) قرار داده و چشم و قلب خویش را جایگاه انواع جلوه های نامشروع و حرام کرده است، چه بر سر سعادت خویش آورده و چه اندازه از دایره رستگاری فاصله گرفته است. مگر نه این است که ابن سینا و زکریای رازی (۲) و ... در روز تولدشان نادان محض بودند، ولی به قول امیرالمومنین مدتی گوش خود را وقف شنیدن دانش های مفید کردند (وقفوا أسماعهم علی العلم النافع لهم) (۳) و چنین شخصیت های بزرگی شدند؟

به همین قیاس، باید گفت اگر نعمت گوش و چشم و قلب در راهی که خداوند برای آن مقرر کرده قرار نگیرند، صاحبان آن ها در قیامت پاسخی برای کوتاهی شان در کسب معرفت نخواهند داشت. برای همین است که وقتی کارگردانان دوزخ از دوزخیان می پرسند: چرا اهل دوزخ شدید؟ پاسخ می دهند: به سبب این که از گوش و عقلمان درست استفاده نکردیم:

«لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ». (۴)

اگر ما [دعوت سعادت بخش آنان را] شنیده بودیم، یا [در حقایقی که برای ما آوردند] تعقل کرده بودیم، در میان [آتش] اهل آتش سوزان نبودیم.

مسئله تاسف آور این جاست که مردم بسیاری به دوزخ می روند، در حالی که خداوند چنین سرنوشتی را برای هیچ یک از بندگانش نخواست و هیچ کس را برای رفتن به جهنم نیافریده است. مگر نخستین سخنان خداوند با آدم و حوا این نیست:

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا...» (۵)

و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در این بهشت سکونت گیرید و از هر جای آن که خواستید فراوان و گوارا بخورید.

افسوس! که عمری گوش و چشم و عقل خویش را معطل کردیم و به اسارت هوای نفس دادیم و ندانستیم که چه نعمت عظیمی را بر باد

ص: ۳۰۷

۱- (۱). کافی، ج ۱، ص ۳۲؛ نیز عوالی اللئالی، احسائی، ج ۴، ص ۷۹؛ نیز منیة المرید، شهید ثانی، ص ۱۱۳؛ نیز با اختلاف در الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۴۰؛ نیز کنز العمال؛ متقی هندی، ج ۱۰، ص ۲۸۰؛ «محمد بن عیسی، عن عبید الله بن عبد الله الدهقان، عن درست الواسطی، عن ابراهیم بن عبد الحمید، عن ابي الحسن موسى عليه السلام قال: دخل رسول الله صلى الله عليه وآله المسجد فإذا جماعة قد أطافوا برجل فقال: ما هذا؟ فقيل: علامة فقال: وما العلامة؟ فقالوا له: أعلم الناس بأنساب العرب ووقائعها، وأيام الجاهلية، والأشعار العربية، قال: فقال النبي صلى الله عليه وآله: ذاك علم لا يضر من جهله، ولا ينفع من علمه، ثم قال النبي صلى الله عليه وآله: إنما العلم ثلاثة: آية محكمة، أو فريضة عادلة، أو سنة قائمة، وما خلاهن فهو فضل».

۲- (۲). فهرست ابن النديم، ابن ندیم بغدادی، ص ۳۵۶-۳۵۸: «أبو بكر محمد بن زكريا الرازي. من أهل الري، أوحد دهره وفريد عصره، قد جمع المعرفة بعلوم القدماء، وسيما الطب. وكان ينتقل في البلدان، وبينه وبين منصور بن إسماعيل صداقة، وله الف كتاب المنصوري. قال لي محمد بن الحسن الوراق: قال لي رجل من أهل الري شيخ كبير سألته عن الرازي فقال: كان شيخا

كبير الرأس مسفته، وكان يجلس في مجلسه ودونه التلاميذ، ودونهم تلاميذهم، ودونهم تلاميذ اخر. وكان يجيى الرجل فيصف ما يجد لأول من يلقاه، فان كان عندهم علم، والا- تعدهم إلى غيرهم فان أصابوا، والا تكلم الرازي في ذلك. وكان كريما متفضلا بارا بالناس، حسن الرأفة بالفقراء والأعلاء، حتى كان يجرى عليهم الجرايات الواسعة، ويمرضهم. قال: ولم يكن يفارق المدارج والنسخ. ما دخلت عليه قط الا رأيتة ينسخ، اما يسود أو يبيض. وكان في بصره رطوبة لكثرة اكله للباقي، وعمى في آخر عمره. وكان يقول إنه قرأ الفلسفة على البلخي. خبر فلسفة هذا هذا كان من أهل بلخ، يطوف البلاد ويجول الأرض، حسن المعرفة بالفلسفة والعلوم القديمة. وقد يقال ان الرازي ادعى كتبه في ذلك. ورأيت بخطه شيئا كثيرا في علوم كثيرة، مسودات ودساتير لم يخرج منها إلى الناس كتاب تام. وقيل إن بخراسان كتبه موجودة، وكان في زمان الرازي. رجل يعرف بشهيد بن الحسين ويكنى أبا الحسن، يجرى معجى فلسفته في العلم. ولكن لهذا الرجل كتب مصنفة، وبينه وبين الرازي مناظرات، ولكل واحد منهما نقوض على صاحبه. ما صنفه الرازي من الكتب منقول من فهرسته كتاب البرهان، مقالتان. الأولى سبعة عشر فصلا. والثانية اثنا عشر فصلا. كتاب الطب الروحاني، عشرون فصلا. كتاب ان للانسان خالقا حكيما، مقالة. كتاب سمع الكيان، مقالة. كتاب المدخل إلى المنطق وهو إيساغوجي. كتاب جمل معاني قاطيقورياس. كتاب جمل معاني انالوطيقا الأولى إلى تمام القياسات الحمليّة. كتاب هيئة العالم. كتاب الرد على من استقل بفصول الهندسة. كتاب اللذة، مقالة. كتاب في السبب في قتل ريح السموم أكثر الحيوان، مقالة. كتاب فيما جرى بينه وبين سيس المناني. كتاب في الخريف والربيع. كتاب في الفرق بين الرؤيا المنذرة وبين سائر ضروب الرؤيا. كتاب الشكوك على جالينوس. كتاب كيفيات الابصار. كتاب الرد على الناشئ في نقضه الطب. كتاب في أن صناعة الكيمياء إلى الوجوب أقرب منها إلى الامتناع. قال محمد بن إسحاق: هذا من الاثنى عشر كتابا وقد ذكرنا جميعها في موضعه من الكتاب، وكذلك سائر كتبه في الصناعة، فمن يريد معرفة ذلك فلينظر في المقالة العاشرة انشاء الله تعالى. كتاب الباه، مقالة. كتاب المنصوري في الطب، إلى منصور بن إسماعيل (بن نوح بن نصر من ملوك آل سامان) ويحتوى على عشر مقالات. كتاب الحاوي ويسمى الجامع الحاصر لصناعة الطب، وينقسم هذا الكتاب إلى اثني عشر قسما. القسم الأول منه، في علاج المرضى والأمراض. القسم الثاني في حفظ الصحة. القسم الثالث في الرئة والجبر والجراحات. القسم الرابع في قوى الأدوية والأغذية وجميع ما يحتاج إليه من المواد في الطب. القسم الخامس في الأدوية المركبة. القسم السادس في صنعة الطب. القسم السابع في صيدنة الطب، الأدوية وألوانها وطعومها وروائحها. القسم الثامن في الأبدان. القسم التاسع في الأوزان والمكاييل. القسم العاشر في التشريح ومنافع الأعضاء القسم الحادى عشر في الأسباب الطبيعية من صناعة الطب. القسم الثاني عشر في المدخل إلى صناعة الطب، مقالتان في الأولى الأسماء الطبية. وفي الثانية أوائل الطب. كتاب في استدراك ما بقى من كتب جالينوس مما لم يذكره حنين ولا جالينوس في فهرسته، مقالة. كتاب في أن الطين المنتقل به فيه منافع، مقالة. كتاب في أن الحمية المفرطة. تضر بالأبدان، مقالة. كتاب في الأسباب المميّلة لقلوب الناس عن أفاضل الأطباء إلى أخسائهم. كتاب ما يقدم من الفواكه والأغذية وما يؤخر. كتاب على أحمد بن الطيب فيما رد به على جالينوس في أمر الطعم المر. كتاب الرد على المسمعى المتكلم في رده على أصحاب الهبولي. كتاب الرد على جرير الطيب فيما خالف فيه من أمر التوث الشامى بعقب البطيخ. كتاب في نقض كتاب أنابوا إلى فرفوربوس في شرح مذاهب أرسطاليس في العلم الإلهي. كتاب في الخلاء والملاء وهما الزمان والمكان. كتاب الصغير في العلم الإلهي. كتاب الهبولي المطلقة والجزوية. كتاب إلى أبى القاسم البلخي في الزيادة على جوابه وعلى جواب هذا الجواب. كتاب الرد على أبى القاسم البلخي في نقضه المقالة الثانية في العلم الإلهي. كتاب الجدرى والحصبة. كتاب الحصى في الكلى والمثانة. كتاب إلى من لا يحضره طبيب. كتاب الأدوية الموجودة بكل مكان. كتاب الطب الملوكي....».

۳- (۳) . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۴- (۴) . ملک، ۸-۱۰: «تکاد تمیز من الغیظ کلما ألقى فیها فوج سألهم خزنتها ألم یأتکم نذیر * قالوا بلی قد جاءنا نذیر

فکذبنا وقلنا ما نزل الله من شیء إن أنتم إلا فی ضلال کبیر * وقالوا لو کنا نسمع أو نعقل ما کنا فی أصحاب السعیر».

۵- (۵) . بقره، ۳۵؛ نیز با اختلاف در اعراف، ۱۹: «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا

تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ».

داده ایم؛ حال آن که هشیاران با استفاده از همین نعمت ها خود را به مقام قرب رساندند و رضایت و جنت پروردگار را به دست آوردند!

سه آیه از سوره مبارکه مائده

اشاره

این سه آیه درباره کسانی است که نعمت گوش را به درستی به کار گرفتند و با شناخت ارزش آن، این نعمت را در جای خویش هزینه کردند. آیه نخست این است:

«وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» (۱)

و چون آنچه را که بر پیامبر اسلام نازل شده بشنوند، دیدگانشان را می بینی به سبب آنچه از حق شناخته اند، لبریز از اشک می شود، می گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم، پس ما را در زمره گواهان [به حقیقت پیامبر و قرآن] بنویس.

قرآن می فرماید کسانی که به قرآن نازل شده بر پیامبر گوش می دهند، چشمانشان بعد از شنیدن قرآن لبریز از اشک می شود: «تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ». چرا و به چه دلیل ایشان تحت تاثیر قرآن قرار می گیرند؟ زیرا بعد از شنیدن قرآن اهل معرفت می شوند و حق را می فهمند و حق شناس می شوند: «مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ». برای همین است که بعد از شنیدن و معرفت پیدا کردن می گویند خدایا، برنامه های تو را باور کردیم و به تو ایمان آوردیم: «يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا». پس، ما را در زمره کسانی محسوب کن که در دنیا و آخرت با همه وجود به وحدانیت تو و به آیات تو گواهی می دهند: «فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ».

فرشتگان نیز شاهدند

همان گونه که قرآن بیان می دارد گروهی از این گواهی دهندگان فرشتگان هستند:

ص: ۳۰۸

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». (۱)

خدا در حالی که برپا دارنده عدل است [با منطق وحی، با نظام مُتَقِن آفرینش و با زبان همه موجودات] گواهی می دهد که هیچ معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش نیز گواهی می دهند که هیچ معبودی جز او نیست؛ معبودی که توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

در حقیقت، این عده با شنیدن و یافتن معرفت، از نظر ارزش، همپایه فرشتگان الهی می شوند. یعنی موجودی زمینی با هزینه کردن درست گوش خویش و کسب معرفت هم شأن آسمانیان می شود و با بال معرفت با ملائک همراه می شود.

آیه دوم:

«وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ». (۲)

و با چه عذر و بهانه ای به خدا و آنچه از حق برای ما آمده ایمان نیاوریم و حال آن که امید داریم که پروردگاران ما را در زمره شایستگان در آورد؟

این گروه از معرفت پیشگان به بی خبران و ایرادکنندگان می گویند: چرا به خدا دل نبندیم و قرآن مجید را باور نکنیم؟ برای چه به پروردگار امید نداشته باشیم تا ما را جزو صالحان عالم قرار دهد؟ به چه دلیل دنبال خدا نرویم و به جای خدا دنبال چه کسی برویم؟ اگر خدا را کنار بگذاریم، چه کس را در زندگی جایگزین او کنیم؟ «وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ». برای چه ما دل به کسی که کلیدهای آفرینش در دست اوست ندهیم و قرآن مجید را باور نکنیم؟ «وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ». چرا به پروردگار امید نبندیم و به وعده او دلخوش نباشیم تا ما را در زمره صالحین قرار دهد؟ «أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ».

ص: ۳۰۹

۱- (۱). آل عمران، ۱۸.

۲- (۲). مائده، ۸۴.

﴿فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ﴾. (۱)

پس خدا به پاس این سخنان [و عقاید صادقانه] به آنان بهشت هایی پاداش داد که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آن جاودانه اند؛ و این است پاداش نیکوکاران.

پروردگار پاداش این گوش دادن و معرفت پیدا کردن و دل سپردن به حق را در آیه سوم بیان می کند که همانا ورود به بهشت است. بر اساس آیات قرآن، خداوند هشت بهشت برای بندگان خویش آفریده است که عرض آن ها به اندازه تمام آسمان هاست. نکته جالب توجه این آیه این است که صاحبان معرفت صاحبان هر هشت بهشت اند (جنات)، نه فقط یک بهشت (جنت). در حقیقت، خداوند در این آیه می فرماید همه بهشت ها را در اختیار ایشان می گذارم نه فقط یک بهشت را، زیرا جنات جمع است و دلالت بر هر هشت بهشت می کند.

این ارزش گوش و حاصل تجارت گوش است، زیرا خداوند می فرماید: « وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ »؛ یعنی این پاداش نیکوکاران است. نیکی این انسان ها چه بوده جز این که گوش خود را در راه درست هزینه کردند؟

وقتی انسان به این آیات قرآن توجه می کند و اهمیت گوش را در کسب معرفت درک می کند، تازه به این نکته پی می برد که چرا امام زین العابدین، علیه السلام، زمانی که از کربلا- بازگشت به خود سستی راه نداد و داغ ۷۲ شهید کربلا- را مستمسکی برای دوری و بی علاقهگی به مردم قرار نداد، بلکه در عرض ۴۰ سال که بعد از حادثه کربلا زیست برای گوش مردم و باقی گذاردن معارف الهیه برای جویندگانش به ادعیه روی

ص: ۳۱۰

آورد و سفره ای مملو از معنویت برای دل ها و گوش های مردم گسترده. حاصل این حرکت امام ادعیه صحیفه سجادیه است که شامل ۵۴ دعاست و ناب ترین گوهرهای معرفت را در خود جای داده است. این دعاها سفره ای است که امام زین العابدین، علیه السلام، برای تغذیه گوش ها و دل های مومنان پهن کرده است.

ص: ۳۱۱

۱۸- وظایف و مسئولیت های گوش آدمی

اشاره

ص: ۳۱۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمّد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

در گفتار پیش گذشت که گوش و چشم و قلب ابزارهای کسب معرفت اند. قرآن کریم در رابطه با این سه نعمت انسان را مسئول دانسته است. بدین معنا که در قیامت از انسان درباره نحوه استفاده از این سه عضو سوال می شود. البته، ناگفته نباید گذاشت که سوال پروردگار در قیامت برای معلوم کردن مجهول برای خودش نیست، (۱) بلکه نوعی توبیخ و اعتراض نسبت به نحوه استفاده از نعمتی است که در اختیار انسان گذارده شده است.

قرآن مجید به صراحت بیان می دارد که هیچ کس در برابر اعتراضات پروردگار جواب قابل قبولی ندارد (۲) و اگر با همه وجود در برابر پروردگار در مقام عذرخواهی نیز بریاید، عذر او پذیرفته نخواهد شد. کسی که نعمت های خدا را در راه ناصحیح هزینه کرده، نه پاسخ مقبولی برای کار خویش دارد و نه عذرخواهی او مفید فایده ای است. در نتیجه، برای او راه نجات بسته است و این پایان کار بدکاران است.

ص: ۳۱۹

۱- (۱) پی نوشت. زیرا پرونده همه موجودات پیش پروردگار حاضر است و او جهل به چیزی ندارد. شاهد مطلب این دو آیه از قرآن است. «لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا». و «وَمَا تَسْئَلُ مِنْ رِزْقٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا». الخصال، شیخ صدوق، ص ۳۰۵، مفضل از امام صادق علیه السلام: «الابتلاء على ضربين أحدهما يستحيل على الله تعالى ذكره، والآخر جائز، فأما ما يستحيل فهو أن يختبره ليعلم ما تكشف الأيام عنه، وهذا ما لا يصح له لأنه عز وجل علام الغيوب، والضرب الآخر من الابتلاء أن يتليه حتى يصبر فيما يتليه به فيكون ما يعطيه من العطاء على سبيل الاستحقاق، ولينظر إليه الناظر فيقتدي به، فيعلم من حكمه الله عز وجل أنه لم يكل أسباب الإمامة إلا إلى الكافي المستقل، الذي كشفت الأيام عنه بخبره».

۲- (۲). انعام، ۱۴۹: «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»؛ نیز در نیز الأمالی، شیخ مفید ص ۲۲۷-۲۲۸؛ نیز الأمالی، شیخ طوسی، ص ۹-۱۰: «محمد بن عبد الله ابن جعفر الحميري عن أبيه، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن زياد قال: سمعت جعفر بن محمد عليهما السلام وقد سئل عن قوله تعالى: فله الحجّة البالغة فقال: إن الله تعالى يقول للعبد يوم القيامة: عبدی أكنت عالما؟ فإن قال: نعم، قال له: أفلا عملت بما علمت؟ وإن قال: كنت جاهلا، قال له: أفلا تعلمت حتى تعمل؟ فيخصمه، وذلك الحجّة البالغة».

در مقابل، کسی که با پرونده صحیح وارد قیامت می شود، راه هر گونه اعتراض را بر خویش بسته است. در نتیجه، دادگاهی در انتظار او نیست و اعتراضی نیز به او نمی شود:

«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيْنَ * وَمَا أَذْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ». (۱)

این چنین نیست [که این سبک مغزان درباره نیکان می پندارند] بلکه پرونده نیکان در علین است. توجه می دانی علین چیست؟ قضا و سرنوشتی حتمی [برای نیکان] است. مقربان آن را مشاهده می کنند.

این آیه شریفه در بردارنده این بشارت است که پرونده نیکان عالم در اوج رفعت و علو و عظمت است و اعتراضی بر آنان وارد نیست. از این رو، باید بر اساس آیات قرآن کریم، مسائل مربوط به قیامت را از هم تفکیک کرد تا این خطا در ذهن ایجاد نشود که در قیامت خداوند همه انسان ها را در دادگاه حاضر می سازد یا به همه اعتراض می کند. زیرا ممکن نیست خداوند درباره پرونده نیکان چنین بفرماید و سپس به آنان اعتراض کند.

برای مثال، فرض کنید کسی در دنیا نه به دیگران بدهکار است و نه در حق کسی ظلم کرده، نه به کسی ستمی روا داشته است، و همه مردم محل نیز او را به نیکی و خوبی می شناسند و به او اعتماد دارند. آیا رواست برای چنین کسی کلانتری یا دادگاه احضاریه بفرستد؟ آیا برای بدهکار و ظالم نبودن یا جرم و جنایت و خیانتی مرتکب نشدن می توان کسی را بازخواست کرد؟

برای همین، وقتی از وجود مبارک رسول خدا درباره میزان توقف انسانی که به حقیقت مومن بوده و به قدر توانایی و ظرفیت دینش را به پروردگار ادا کرده و برای مردم سودمند بوده سوال می کنند، حضرت می فرماید: ورود مومن به صحرای قیامت و داخل شدنش در بهشت

ص: ۳۲۰

کمتر از زمان آمدن رعد و برق و خاموش شدن آن طول می کشد. (۱)

به واقع، خداوند در قیامت به اولیاء خود چه بگوید؟ پرسد: چرا در راه من کوشش کردید و زحمت کشیدید؟ چرا در مجالس علم نشستید و در پی کسب معرفت بودید؟ چرا حق زن و فرزند را رعایت کردید؟ به اولیاء خدا و عباد صالح پروردگار اعتراض وارد نیست، زیرا اعتراض متعلق به کمبودهایی است که مردم در بعد ایمان و عمل خود دارند. برای مثال، از خطا کاران می پرسند: چرا گوش خود را در راه مناسب به کار نگرفتی و به اندازه کافی از حقایق آگاه نشدی تا خطا نکنی و به اشتباه نیفتی؟ این گونه چراها بی جواب است. قرآن مجید می فرماید که بی جواب ها به جای پاسخ شروع به عذرخواهی می کنند، ولی عذرشان پذیرفته نمی شود. (۲) پس، از یک طرف اعتراض الهی بی جواب است و از طرف دیگر، عذرخواهی مقبول نیست. دوزخ جزای طبیعی چنین انسان هایی است و اگر خود این انسان ها به جای خدا بودند همین رفتار را می کردند. به راستی، اگر ما به جای خدا بودیم و این همه برای بنده خود هزینه کرده بودیم و او همه را در زباله دانی گناه ریخته بود، او را به بهشت می بردیم یا در دوزخش می انداختیم؟ اگر کسی سرمایه عمر ما را غارت کند، به او آفرین می گوییم و از زحماتش تشکر می کنیم یا این که به او اعتراض می کنیم و چون دلیل موجهی برای انجام کار خود ندارد عذرخواهی اش را نیز مصداق عذر بدتر از گناه قلمداد می کنیم و آن را نمی پذیریم؟

در قرآن کریم می خوانیم:

«وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ». (۳)

و کسانی که اعمال وزن شده آنان سبک و بی ارزش باشد، به سبب اینکه

ص: ۳۲۱

۱- (۱). ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص ۲۹۱؛ نیز با اختلاف در مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۲، ص ۳۹؛ نیز میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۴، ص ۴۸۸ از رسول اکرم صلی الله علیه وآله: «من حافظ علی الجماعة حیث ما کان مر علی الصراط کالبرق اللامع فی أول زمرة مع السابقین»؛ نیز الامالی، شیخ صدوق، ص ۶۲۹؛ نیز روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۳۹۸ از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله: «من صام من رجب عشرة أيام جعل الله عز وجل له جناحين أخضرین منظومین بالدر والياقوت يطير بهما علی الصراط کالبرق الخاطف إلى الجنان»؛ نیز ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص ۲۸۹ از رسول اکرم صلی الله علیه وآله: «من أقرض أخاه المسلم كان له بكل درهم أقرضه وزن جبل أحد وجبال رضوی و طور سیناء حسنات فان رفق به فی طلبه یعبر به علی الصراط کالبرق الخاطف اللامع بغير حساب ولا عذاب»؛ نیز فضائل الشیعة، شیخ صدوق، ص ۴ از رسول اکرم صلی الله علیه وآله: «الا- ومن أحب علیا وضع علی رأسه تاج الملك والبس حلة الكرامة الا ومن أحب علیا جاز علی الصراط کالبرق الخاطف»؛ نیز ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص ۲۸۹: «عن النبی صلی الله علیه وآله من قام علی مریض یوما ولیلة بعثه الله تعالی مع إبراهيم الخلیل علی نبینا وعلیه السلام و جاز علی الصراط کالبرق اللامع»؛ نیز من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۴، ص ۱۶: «ومن مرض یوما ولیلة فلم یشک إلى عواده بعثه الله عز وجل یوم القیامة مع خلیله إبراهيم علیه السلام حتی یجوز الصراط کالبرق اللامع».

۲- (۲). توبه، ۶۵ در مورد منافقین: «لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَهُ بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ»؛ نیز توبه، ۹۴: «يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأَ اللَّهُ مِنْ أَعْبَارِكُمْ وَ سَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تَرُدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ نیز توبه، ۹۶: «يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ»؛ نیز تحریم، ۷: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ تَجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ».

۳- (۳). اعراف، ۹؛ نیز با اختلاف در مؤمنون، ۱۰۳؛ و در سوره كهف، ۱۰۳-۱۰۴: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»؛ نیز زمر، ۱۵: «فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ».

همواره به آیات ما ستم می‌ورزیدند، به خود زیان زده [و سرمایه وجودشان راتباه کرده]‌اند.

عبارت «حَسَبُوا أَنْفُسَهُمْ» بدین معناست که آنان همه سرمایه‌های وجودی خود را که پروردگار به آن‌ها عنایت کرده بود به باد دادند. آیا از چنین انسان‌هایی باید تشکر کرد و به آنان پاداش داد؟ کسی که می‌توانسته سلمان باشد، اما به اختیار خود شمر شده را چه کسی محترم می‌شمارد تا خداوند او را محترم بشمارد؟

بر اساس تعالیم قرآن، خداوند نه سلمان را سلمان آفریده و نه شمر را شمر خلق کرده است. برای همین، وقتی قرآن درباره خلقت نیکوکاران و بدکاران سخن می‌گوید می‌فرماید:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ». (۱)

پس [با توجه به بی‌پایه بودن شرک] حق‌گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور، [پای بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی نیست؛ این است دین درست و استوار.

هر انسانی همه مایه‌های رسیدن به کمال واقعی را چه در دنیا و چه در آخرت داراست. کسی که این مایه را در راه درست هزینه کند سلمان می‌شود و کسی که آن را در راه باطل هزینه کند شمر می‌شود. پس، طبیعی است که در قیامت به شمر اعتراض کنند که گوش و چشم خویش را کجا بردی و دست خود را در چه کاری حرکت دادی؟ آیا خداوند دست را به شمر داده بود تا سر عزیزترین انسان‌های عالم را از تن جدا کند؟ این دست را حر هم داشت، ولی او آن را در دفاع از ابی‌عبدالله، علیه‌السلام، هزینه کرد. برای همین، هزار و اندی سال است که شیعیان اشک می‌ریزند و خطاب به حر بن یزید می‌گویند:

ص: ۳۲۲

۱- ((۱)). روم، ۳۰: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ».

«السلام علیکم یا اولیاء الله وأحبائه». (۱)

و در مقابل، درباره شمر و هم مسلکان او می گویند:

«ولعن الله شمرا... اللهم العن أبا سفیان ومعاویة ویزید بن معاویة». (۲)

زیرا آنان سرمایه های الهی خویش را در جای خود هزینه نکردند و آن را به انحراف کشیدند. آهن را در این باره نمونه می آوریم تا موضوع روشن تر شود. سنگ آهن را مهندسان معدن کشف کرده و کارگران آن را استخراج می کنند. عده ای دیگر سنگ را در کوره های بزرگ حرارت می دهند تا آهن آن را از مواد دیگر جدا کنند. سپس، آهنگر از این آهن شمشیر می سازد. یکی از این شمشیرها در دست علی ابن ابی طالب، علیه السلام، قرار می گیرد و در جنگ خندق علیه کفر به کار می رود تا جایی که پیامبر اسلام می فرماید:

«ضربة علی يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين». (۳)

و دیگری در دست ابن ملجم قرار می گیرد تا در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان فرق امیرمومنان را بشکافد و ایشان را به شهادت برساند.

خداوند دست را برای کشتن مردم مظلوم به کسی نداده است؛ دست را برای لمس بدن نامحرم و در آغوش کشیدن او به انسان نداده است؛ خداوند دست را برای جابه جا کردن پرونده مردم عنایت نکرده تا به وسیله آن ظالم را مظلوم و مظلوم را ظالم نشان دهد. به همین ترتیب، چشم و گوش و قلب را برای هزینه کردن در راه باطل به انسان نداده است. پس، حق است اگر به نحوه مصرف آن اعتراض کند که چرا آن ها را در باطل هزینه کردید؟ از این روست که انسان در برابر گوش و چشم و قلب خویش مسئول است:

«إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا». (۴)

گوش و چشم و دل [که ابزار علم و شناخت واقعی اند] مورد بازخواستند.

ص: ۳۲۳

۱- (۱). زیارت نامه امام حسین علیه السلام.

۲- (۲). زیارت عاشورا.

۳- (۳). شرح اصول کافی، مولا محمد صالح مازندرانی، ج ۱۲، ص ۴۱۳؛ نیز الفصول المهمة فی معرفة الأئمة، ابن صباغ، ج

۲، ص ۱۱۶۹؛ نیز با اختلاف در ینابیع المودة، قندوزی، ج ۱، ص ۴۱۲.

۴- (۴). اسراء، ۳۶: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا».

گوش انسان دو وظیفه دارد: اول شنیدن است و دوم نشنیدن. یکی از مسئولیت های بسیار مهم گوش این است که معرفت و علم و مواد شناخت خدا و قیامت و حلال و حرام و مسائل اخلاقی را بشنود، اما وظیفه گوش تنها شنیدن نیست، بلکه یکی از وظایف مهمش نشنیدن سخنانی است که عاری از مسائل فوق و ضد آن هاست.

چرا قرآن مجید بر این موضوع تاکید دارد که اگر فرد عادل در باره موضوعی سخن گفت سخن او را بپذیرید، ولی رای و نظر و سخن فاسق را دور بریزید مگر این که صحت آن بر شما ثابت شود؟ (۱) آری، انسان حق ندارد گوش خود را هزینه هر زبان نجسی خواه در داخل خانه یا بیرون از آن- کند. گوش سطل زباله نیست که هر زباله ای را بتوان در آن ریخت. از این رو، در شنیدن باید دقت فراوان کرد.

یکی از سرزنش های سخت قرآن در سوره مائده ناظر به عملکرد گوش است، آن جا که می فرماید:

«سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ». (۲)

آنان فوق العاده شنوای دروغ اند.

متأسفانه، بسیاری از مردم قبول کنندگان دروغ اند! یعنی هر دروغی را راست می پندارند و بر اساس آن تصمیم می گیرند و این در حالی است که تعداد راستگویان نسبت به دروغگویان بسیار کم است. انسان های عادل دروغ نمی گویند و فاسقان تا بتوانند دروغ می بافند. راستی، از هر هزار نفر چند نفر عادل هستند؟

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

گفتند یافت می نشود جسته ایم ما

گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست. (۳)

ص: ۳۲۴

۱- (۱). حجرات، ۶: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بَنِيًّا فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ».

۲- (۲). مائده، ۴۱ و ۴۲.

۳- (۳). از مولوی است.

در یکی از شب های ماه مبارک رمضان، جوانی نزد من آمد و گفت: می خواهم پدر همسرم را با خود به این مجلس بیاورم، ولی راهش دور است و نمی شود. از طرفی، او که همواره اهل مسجد و نماز جماعت بوده مدتی است مسجد را ترک کرده و وقتی به او می گویم: چرا به مسجد نمی روی؟ می گوید: دیگر نمی شود به این پیش نماز اقتدا کرد.

در این مدت، هر چه دلیلش را پرسیدم چیزی نگفت تا این که دیشب گفت: مردم می گویند پسر امام جماعت معاون یکی از وزرا شده و هنوز مرگب حکمش خشک نشده، شش میلیون تومان از بیت المال برداشته و و یک میلیون آن را هم به پدرش داده است. برای همین، پشت سر این روحانی دیگر نمی شود نماز خواند.

او ادامه داد: من به پدرزنم چیزی نگفتم، ولی به منزل آن پیش نماز رفتم و گفتم: می خواهم ده دقیقه با شما صحبت کنم. بعد، برای ایشان آنچه را شنیده بودم نقل کردم که مردم می گویند فرزند شما در روز روشن از بیت المال دزدیده و به شما هم مبلغی از آن را داده است. (۱)

پیش نماز لبخندی زد و گفت: مساله مهمی نیست، نگران نباشید! بعد، مرا به چای و میوه دعوت کرد و مقداری شیرینی نیز به همراه سه شناسنامه از داخل منزل با خود آورد. سپس گفت: خداوند به من سه فرزند داده: دو دختر و یک پسر، که شناسنامه آن ها را برایتان آورده ام. شما این شناسنامه ها را نگاه کنید تا من به پسرم بگویم بیاید و خودش درباره این شش میلیون توضیح دهد.

سپس، بیرون رفت و با کودکی در آغوش بازگشت که هنوز زبان باز نکرده بود و گفت: من همین یک پسر را دارم که این شناسنامه اش است. حال، شما از خودش پرسید این پول را برای چه منظوری دزدیده است؟

ص: ۳۲۵

۱- (۱). دزدی های قدیم در شب روی می داد، یعنی وقتی که همه خواب بودند. در روزگار ما، دزدی ها در روز روشن واقع می شود و کلان هم هست: دین را می دزدند، شرف را می دزدند، حجاب را می دزدند، بیت المال را می دزدند، حق را می دزدند، ناموس را می دزدند و همه در روز روشن واقع می شود. قدیم ها این طور نبود و ناموس کسی را نمی دزدیدند. در تهران در هر محلی یک مشت لات گردن کلفت زندگی می کردند که افراد محل گاهی که می خواستند به سفر بروند به این لایت ها می گفتند در مدتی که ما نیستیم، مواظب زن و بچه ما باشید! آن ها هم می گفتند: خیالتان راحت باشد چون اگر کسی چپ به ناموستان نگاه کند چشمانش را در می آوریم! لات های آن زمان با همه بدی هاشان دزد ناموس و شرف و دین مردم نبودند، اما امروزه جناب جنتلمن در دانشگاه و دبیرستان و خیابان با نامه یا تلفن به زور یا به اختیار ناموس مردم را می دزدد و شرف و دین و عقل مردم را غارت می کند. معلوم نیست بچه های ما در آینده می خواهند چه بکنند؟ چون روز به روز تعداد این گرگ ها دارد زیاد می شود... (بخشی از سخنرانی استاد)

این دست تصمیمات و سوء ظن ها بر اثر گوش سپردن به لغویات و سخنان بیهوده به وجود می آیند، در حالی که خداوند وظیفه انسان را در این باره معین کرده و فرموده است:

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (۱)

مومنین کسانی هستند که از شنیدن سخنان لغو پرهیز می کنند.

نعمت گوش به قدری مهم است که در قرآن مجید نزدیک به ۱۰۰ آیه درباره آن وارد شده است. در ابتدای آیاتی که اعضاء و جوارح انسان را شرح می دهند، سخن از گوش به میان آمده و بعد از گوش، نوبت به چشم و قلب رسیده است. به عبارت دیگر، آن اندازه که قرآن بر موضوع گوش تاکید کرده، درباره هیچ عضو دیگری تاکید نکرده است. از این روست که وقتی خداوند اهل ایمان را وصف می کند، در آخرین آیه سوره بقره می فرماید:

«قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» (۲)

شنیدیم و اطاعت کردیم.

حضرت ابراهیم، علیه السلام، از آن جهت بدان مقامات والا رسید که به فرمان پروردگار گوش سپرده و از آن اطاعت کرده بود. قرآن در این باره می فرماید:

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (۳)

[و یاد کنید] هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم باش. گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم.

شکرگزاران اندک اند

متأسفانه، آدمی در طول تاریخ حیات خویش کمتر راه صلاح و صواب را پیموده و به رستگاری چشم دوخته است. او در اغلب دوران حیات به طغیان و عصیان و نافرمانی گذرانده و نعمت های الهی را در راه باطل

ص: ۳۲۶

۱- (۱). مؤمنون، ۳؛ در سوره فرقان، ۷۲ هم در مورد عباد الرحمن آمده: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا».

۲- (۲). بقره، ۲۸۵: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا عَفْوَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ».

۳- (۳). بقره، ۱۳۱.

صرف کرده و از توانایی خویش برای یافتن مینوی سعادت کمتر بهره جسته است. قرآن کریم با لحن گلابیه آمیزی درباره نعمت گوش و چشم و قلب می فرماید:

«وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» (۱).

و اوست که برای شما گوش و دیده و دل پدید آورد، ولی اندکی سپاس گزاری می کنید.

خداوند گوش و چشم و قلب را خلق کرد (۲) و آن ها را ابزار تحصیل معرفت و دانایی قرار داد تا بشر با استفاده از آن ها به رشد و تعالی برسد، اما او به جای بهره برداری درست، آن ها را در راه سقوط و انحراف به کار برد و نعمت های الهی را تباه کرد. بدین ترتیب، عبارت انتهایی آیه، در حقیقت، شکایت و گله ای است که قرآن از نوع بشر دارد، زیرا می فرماید تنها عده اندکی از انسان ها قدر این نعمت ها را می دانند و آن را در راه درست هزینه می کنند: «قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ».

ص: ۳۲۷

۱- (۱). مؤمنون، ۷۸؛ نیز با اختلاف در سجده، ۹؛ نیز ملک، ۲۳؛ نیز نحل، ۷۸.

۲- (۲). داستان آفرینش گوش نیز حکایت عجیبی است که می توانید آن را در کتاب فیزیولوژی انسان بخوانید و ببینید خدا در ساختن گوش چه هنری به کار برده است. به طوری که امیرالمومنین می فرماید من از خلقت گوش غرق در شگفتی هستم. گوش انسان ترکیبی از سه بخش است که لاله گوش بخش بیرونی آن است و ماده ای غضروفی است. اگر این بخش از استخوان ساخته شده بود، یکی دو بار که انسان در کودکی به زمین می خورد می شکست و از بین می رفت. از طرفی، گوش در ندارد و شب ها که می خوابیم انواع حشرات می توانند داخل آن شوند و بلایی به سرمان بیاورند که تا آخر عمر بهبودی نیابد و خوب نشود، اما خداوند آب بسیار تلخی را در آن جاری کرده که انواع حشرات از بوی آن متواری می شوند. با این حال، ما یک عمر بوی آن را با وجودی که گوش همسایه بینی است درک نمی کنیم. از طرفی، مقداری بالاتر از این منبع آب تلخ، یک عمر آب شور در چشم می جوشد و مقداری پایین تر از آن سه چشمه آب شیرین در زیر زبان قرار دارد. اگر این آب ها به هم راه پیدا می کردند و مثلاً آب تلخ در چشم جاری می شد یا در دهان می ریخت چه می خواستیم بکنیم؟ ... ای بی انصاف جنس دوپا! (بخشی از سخنرانی استاد).

۱۹- بهره برداری صحیح از نعمت گوش

اشاره

ص: ۳۳۳

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمّد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

موضوع بحث درباره معرفت و دانایی و آگاهی بود. وجود مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین، علیه السلام، به مرد حاجتمندی که به ایشان مراجعه کرده بود، از قول پیغمبر اسلام، صلی الله علیه و آله، فرمودند:

«المعروف بقدر المعرفة»^(۱).

یعنی خوبی هایی که از انسان صادر می شود یا به او می رسد به تناسب معرفت و آگاهی و دانایی اوست. درصد بالایی از این خوبی ها در زمره ارزش های الهی و انسانی است که خداوند متعال طلوع آن را در آگاهان و دانایان قرار داده است. از این رو، عبادات دانایان قابل مقایسه با عبادت افرادی که از معرفت تهی هستند نیست.^(۲)

کسب معرفت واجب عینی است

این همه تاکید بر کسب معرفت ممکن است سبب ایجاد این توهم در ذهن شود که آیا همه باید برای کسب معرفت بیست سال از عمر خود را در محضر اهل معرفت بگذرانند تا خود نیز در زمره اهل معرفت قرار

ص: ۳۳۵

۱- (۱) پی نوشت . تفسیر رازی، ج ۲، ص ۱۹۸؛ نیز با اختلاف اندک در بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۶: «أعرابی قصد الحسين بن علي رضي الله عنهما، فسلم عليه وسأله حاجة وقال: سمعت جدك يقول: إذا سألتكم حاجة فاسألوها من أحد أربعة: إما عربي شريف، أو مولي كريم، أو حامل القرآن، أو صاحب وجه صبيح. فأما العرب فشرفت بجدك، وأما الكرم فدأبكم وسيرتكم، وأما القرآن ففي بيوتكم نزل، وأما الوجه الصبيح فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: إذا أردتم أن تنظروا إلى فانظروا إلى الحسن والحسين، فقال الحسين: ما حاجتك؟ فكتبها على الأرض. فقال الحسين سمعت أبي عليا يقول: قيمة كل امرئ ما يحسنه. وسمعت جدي يقول: المعروف بقدر المعرفة. فأسألك عن ثلاث مسائل إن أحسنت في جواب واحدة فلك ثلث ما عندي وإن أجبت عن اثنتين فلك ثلثا ما عندي وإن أجبت عن الثلاث فلك كل ما عندي وقد حمل إلى صرة مختومة من العراق فقال: سل ولا حول ولا قوة إلا بالله فقال: أي الأعمال أفضل قال الأعرابي: الإيمان بالله. قال: فما نجاة العبد من الهلكة قال: الثقة بالله، قال: فما يزين المرء قال: علم معه حلم قال: فإن أخطأه ذلك قال: فمال معه كرم قال: فإن أخطأه ذلك قال: ففقر معه صبر قال: فإن أخطأه ذلك قال: فصاعقه تنزل من السماء فتحرقه فضحك الحسين ورمى بالصرة إليه».

۲- (۲) . به عنوان نمونه: من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، ج ۴، ص ۳۶۷: «يا علي نوم العالم أفضل من عبادة العابد. يا علي! ركعتين يصليهما العالم أفضل من ألف ركعة يصلية العابد»؛ نیز کافی، ج ۴، ص ۴۱: «سهل بن زياد، عن عمرو بن عثمان، عن محمد بن شعيب، عن أبي جعفر المدائني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: شاب سخي مرهق في الذنوب أحب إلى الله من شيخ عابد بخيل». و احادیثی که در جلد اول کافی کتاب عقل و جهل در مورد معرفت آمده است.

بگیرند؟ پاسخ این است که قرآن مجید چنین کاری را لازم نمی‌داند، چرا که اگر بنا بود همه مردم برای کسب معرفت به مراکز علمی روی بیاورند و نیمی از عمر خود را در این راه بگذرانند، نظام زندگی در عالم مختل می‌شد. در عوض، قرآن مجید لازم می‌داند از هر قبیله یا منطقه‌ای عده‌ای در صدد این کار برآیند و به تفقه در دین پردازند:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۱)

در قرآن، از میان همه انبیاء الهی، تنها نام ۲۶ نفر آمده (۲) و از بقیه ایشان به صورت کلی سخن رفته است که تعداد ایشان را ۱۲۴ هزار پیامبر دانسته‌اند. این مجموعه از اهل معرفت را، پروردگار عالم در قرآن یاد کرده و معارفی از آنان را در قرآن کریم نقل کرده است تا ما با استفاده از آن‌ها بتوانیم راه صحیح زندگی را پیدا کنیم و در آن مسیر حرکت نماییم. بخشی دیگر را نیز در عنوان کلی اهل بیت معرفی کرده و مقدار بسیار زیادی از معارف را نیز به طور مستقیم در خود قرآن آورده است.

حال، آنان که ذوق و شوق کافی برای فهم معرفت دارند باید عمر خویش را صرف تحصیل این معارف کنند و آموخته‌های خود را در اختیار مردم قرار دهند تا آنان نیز در مسیر رشد و رسیدن به سلامت دنیا و آخرت قرار گیرند.

این عده وظیفه دارند پس از کسب معرفت در میان مردم و در بطن جامعه قرار گیرند و به تبلیغ و نشر حقایق پردازند، نه این که گوشه خلوت اختیار کنند و خود را از مردم پنهان کنند. از این رو، عالمانی که خود را از مردم پنهان می‌کنند و در نشر معارف الهی نمی‌کوشند و با زبان و قلم دانش خویش را به مردم نمی‌رسانند، در گمراهی و شیوع فرهنگ‌های فاسد در میان مردم سهیم‌اند و از آن‌جا که به علم خویش

ص: ۳۳۶

۱- (۱). توبه، ۱۲۲.

۲- (۲). پیامبرانی که اسامی آن‌ها در قرآن آمده: پیامبر اکرم، آدم، هابیل، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، لوط، زکریا، عزیر، یحیی، الیاس، ادريس، ایوب، یونس، هارون، سلیمان، داوود، هود، صالح، شعیب، ذی‌الکفل، اسباط، و... اسامی بعضی نیز مثل شیث، اشموئیل و خضر و یوشع بن نون، تارخ، إرمیا، حیقوق، دانیال، شمعون و جرجیس، اخنوخ، قیدار، و... از احادیث استفاده می‌شود.

عمل نمی کنند به فرموده پیامبر اکرم در قیامت اهل دوزخ اند و دوزخیان از بوی بدن آن ها به خدا شکایت می کنند. (۱)

اما اگر چنین عالمی در جامعه حضور داشت و مردم او را غریب و تنها گذاشتند و به سراغش نیامدند تا از علمش استفاده کنند، گناه نادانی شان بر دوش خودشان است و در دادگاه قیامت محکوم به عذاب اند. این گروه از مردم از آنجا که گوش خود را معطل گذاشته اند و در نتیجه وظایف خود را ندانسته و به آن عمل نکرده اند اهل دوزخ هستند؛ زیرا در جایی که عالم آماده است علم خویش را در اختیار دیگران قرار دهد، (۲) مردم موظف اند از نعمت گوش بهره ببرند و به کسب معرفت پردازند.

از آنچه گفتیم معلوم می شود که همه مردم لازم نیست خود به تحصیل علم پردازند، بلکه کافی است عده ای به این مهم اقدام کنند و مردم از علم ایشان استفاده کنند. خداوند در این باره به مردم دستور می دهد:

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». (۳)

اگر [حقیقت را] نمی دانید، از اهل دانش و اطلاع پرسید.

مردم باید آنچه را که نمی دانند از دانایان پرسند تا در حد خود دانا شوند. در روز قیامت نیز، معیار پاداش دادن به بندگان علم و عمل آن هاست. (۴) در این میان، عالمان با عمل بیشترین پاداش را دارند و متعلمین با عمل در مرحله بعد از ایشان اند. در حقیقت، متعلمین بعد از انبیاء و ائمه و عالمان در رتبه چهارم قرار دارند و غیر از این چهار دسته، بقیه مردم بی تردید اهل دوزخ اند. (۵)

گوش منفی کدام است ؟

گوش منفی گوشیه است که صاحبش در استفاده از آن در راه مثبت و تحصیل حقایق بخل می ورزد. بخل بر خلاف پندار عموم مردم تنها در مسائل مالی نیست، بلکه اقسامی دارد که یکی از آن ها بخل در استفاده از

ص: ۳۳۷

۱- (۱). کافی، ج ۱، ص ۴۴: «محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن حماد بن عیسی، عن عمر بن أذینه، عن أبان بن أبی عیاش، عن سلیم بن قیس الهلالی قال: سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يحدث عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال في كلام له: العلماء رجلان: رجل عالم أخذ بعلمه فهذا ناج وعالم تارك لعلمه فهذا هالك، وإن أهل النار ليتأذون من ريح العالم التارك لعلمه، وإن أشد أهل النار ندامة وحسرة رجل دعا عبدا إلى الله فاستجاب له وقبل منه فأطاع الله فأدخله الله الجنة وأدخل الداعي النار بترکه علمه»؛ نیز در کافی، ج ۱ ص ۴۱: «أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن إسماعیل بن بزيع، عن منصور بن حازم، عن طلحة بن زید، عن أبی عبد الله عليه السلام قال: قرأت في كتاب علی عليه السلام إن الله لم يأخذ علی الجهال عهدا بطلب العلم حتی أخذ علی العلماء عهدا ببذل العلم للجهال، لأن العلم كان قبل الجهل»؛ نیز در کافی، ج ۱ ص ۴۴-۴۵: «علی بن إبراهيم، عن أبیه، عن القاسم بن محمد، عن المنقري، عن علی بن هاشم بن البرید، عن أبیه قال: جاء رجل

إلى علي بن الحسين عليه السلام فسأله عن مسائل فأجاب ثم عاد ليسأل عن مثلها فقال علي بن الحسين عليه السلام: مكتوب في الإنجيل لا تطلبوا علم ما لا تعلمون ولما تعملوا بما علمتم، فإن العلم إذا لم يعمل به لم يزد صاحبه إلا كفرا ولم يزد من الله إلا بعدا؛ نيز كافي، ج ١ ص ٤٨: «علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن عبد الله بن ميمون القداح، عن أبي عبد الله عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال: جاء رجل إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله ما العلم؟ قال: الانصات، قال: ثم مه؟ قال: الاستماع، قال: ثم مه؟ قال: الحفظ، قال: ثم مه؟ قال: العمل به، قال: ثم مه يا رسول الله؟ قال: نشره».

٢- (٢). كافي، ج ١، ص ٤٠: «علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرحمن عن أبي جعفر الأحول، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا يسع الناس حتى يسألوا ويتفقهوا ويعرفوا إمامهم. ويسعهم أن يأخذوا بما يقول وإن كان تقياً؛ - «محمد بن عيسى، عن يونس، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أف لرجل لا يفرغ نفسه في كل جمعة لأمر دينه فيتعاهده ويسأل عن دينه؛ - «علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله عز وجل يقول: تذاكر العلم بين عبادي مما تحيي عليه القلوب الميتة إذا هم انتهوا فيه إلى أمرى؛ - «محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى، عن حماد بن عيسى، عن حريز عن زرارة ومحمد بن مسلم وبريد العجلي قالوا: قال أبو عبد الله عليه السلام لحمران بن أعين في شئ سأله: إنما يهلك الناس لأنهم لا يسألون؛ - «سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن عبد الله بن ميمون القداح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال: إن هذا العلم عليه قفل ومفتاحه المسألة».

٣- (٣). نحل، ٤٣؛ و باختلاف اندك در انبياء، ٧: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» .

٤- (٤). به عنوان نمونه به این احاديث اشاره می شود: - كافي، ج ١، ص ٤٤-٤٥: «علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد، عن المنقري، عن علي بن هاشم بن البريد، عن أبيه قال: جاء رجل إلى علي بن الحسين عليه السلام فسأله عن مسائل فأجاب ثم عاد ليسأل عن مثلها فقال علي بن الحسين عليه السلام: مكتوب في الإنجيل لا تطلبوا علم ما لا تعلمون ولما تعملوا بما علمتم، فإن العلم إذا لم يعمل به لم يزد صاحبه إلا كفرا ولم يزد من الله إلا بعدا» - «محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: بم يعرف الناجي؟ قال: من كان فعله لقلوبه موافقا فأثبت له الشهادة ومن لم يكن فعله لقلوبه موافقا فإنما ذلك مستودع» . - «أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، رفعه قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام في كلام له خطب به على المنبر: أيها الناس! إذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلكم تهتدون، إن العالم العامل بغيره كالجاهل الحائر الذي لا يستفيق عن جهله، بل قد رأيت أن الحجّة عليه أعظم، والحسرة أودم على هذا العالم المنسلخ من علمه، منها على هذا الجاهل المتحير في جهله، وكلاهما حائر بائر».

٥- (٥). نهج البلاغه، حكمت ١٤٧: «الناس ثلاثة: فعالم رباني ومتعلم على سبيل نجاه، وهمج رعا أتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح، لم يستضيئوا بنور العلم، ولم يلجأوا إلى ركن وثيق»؛ نيز كافي، ج ١، ص ٣٤: «محمد بن يحيى، عن عبد الله بن محمد، عن علي بن الحكم، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أبي حمزة الثمالي قال: قال لى أبو عبد الله عليه السلام: اغد عالما أو متعلما أو أحب أهل العلم، ولا تكن رابعا فتهلك ببغضهم»؛ نيز كافي، ج ١، ص ٣٤: «علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن جميل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول يغدوا الناس على ثلاثة أصناف: عالم ومتعلم وغثاء، فنحن العلماء وشيعتنا المتعلمون وسائر الناس غثاء».

گوش است. در همین باره در سوره مبارکه احقاف می خوانیم:

«وَلَقَدْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي مَا إِنَّ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْتِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْتِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ حَاقَّ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ». (۱)

همانا ما به آنان در اموری قدرت و تمکن داده بودیم که شما را در آن امور چنان قدرت و نیرویی نداده ایم، و برای آنان گوش و چشم و دل قرار داده بودیم، ولی گوش و چشم و دلشان چیزی از عذاب را از آنان برطرف نکرد؛ زیرا همواره [با داشتن آن ابزار تشخیص] آیات ما را انکار می کردند، و سرانجام عذابی که همواره آن را مسخره می کردند، آنان را احاطه کرد.

برداشت هایی از این آیه شریفه

چنان که از آیه شریفه به دست می آید کسانی که پیش از ما بر روی زمین زندگی می کردند صاحب تمدن بزرگ و ابزارها و امکانات شگفتی بوده اند که آن توان و نیرو به ما منتقل نشده است. به عبارت دیگر، چنین نیست که گمان کنیم هر چه در تاریخ بشر به عقب برویم با انسان هایی وحشی و بی تمدن مواجه می شویم. در برخی مقالات علمی خواندم که باستان شناسان تمدن هایی را در زمین کشف کرده اند که حتی دارای سکوی پرتاب ابزارهایی به آسمان بوده اند.

اما از همه این مشاهدات و کشفیات مهم تر، شهادت پروردگار بر این مطلب است که به صراحت می فرماید امکانات و توانایی های اقوام گذشته به ما نرسیده است.

با این حال، نکته ای که میان ما و آنان مشترک است بهره مندی از نعمت گوش و چشم و قلب است:

«وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْتِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْتِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ».

خداوند می فرماید: به همه گذشتگان گوش دادم تا بفهمند و چشم دادم

ص: ۳۳۸

تا عالم شوند، اما آن‌ها با گوش و چشم و نیروی درک خود از عذاب دنیا و آخرت فاصله نگرفتند و تا توانستند در این دنیا درب بدبختی و در آن دنیا درب دوزخ را به روی خود گشودند و ترجیح دادند مانند حیوانات زندگی کنند:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ» (۱)

و در حالی که کافران همواره سرگرم بهره‌گیری از [کالا و لذت‌های زودگذر] دنیايند و می‌خورند، همان‌گونه که چارپایان می‌خورند و جایگاهشان آتش است.

خداوند در ادامه آیه می‌فرماید: آنان سخنان پیامبران خویش را نمی‌پذیرفتند و آنان را دروغگو می‌خواندند:

«إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ».

و وقتی پیامبران آنان را از این معنا می‌ترساندند که با این روش زندگی به عذاب الهی دچار می‌شوید، می‌خندیدند و پیامبران را به سخره می‌گرفتند، ولی عاقبت عذابی فراگیر آنان را فراگرفت و تمدن عظیمشان را از میان برد.

با این بیان، معلوم است که امت‌های پیشین نیز در استفاده از نعمت گوش و چشم و قلب به خطا رفته‌اند و جهلشان سبب نابودی‌شان شده است، در حالی که می‌توانستند عالم و اهل معرفت شوند و به رستگاری برسند. این است که معطل نگذاردن نعمت گوش این اندازه مهم است. از گوش برای دانا شدن باید استفاده کرد نه این که آن را بر هر سخنی و حرفی گشود و معطلش گذاشت. (۲)

شکایت گوش و چشم از انسان در قیامت

در سوره فصلت آمده است:

«حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

ص: ۳۳۹

۱- (۱). محمد، ۱۲: «إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ».

۲- (۲). در روایتی آمده است که پیامبر فرمود: «اغتموا برد الربيع فإنه يفعل بأبدانكم ما يفعل بأشجاركم»؛ یعنی خود را از باد بهار نپوشانید، زیرا باد بهار با شما کاری را می‌کند که با زمین و درختان می‌کند و شما را هم زنده می‌کند. اما «واجتنبوا برد الخريف فإنه يفعل بأبدانكم ما يفعل بأشجاركم»؛ از باد خزان دوری کنید که تمام برگ و بارتان را می‌ریزد. محققین وقتی این روایت را معنی می‌کنند می‌گویند منظور پیامبر از باد بهار نسیم حقایقی است که از زبان انبیاء و ائمه و عالمان واجد شرایط به گوش می‌وزد که تمام استعدادهای خفته انسان را بیدار می‌کند. (بخشی از سخنرانی استاد) این روایت در بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۲۷۱ موجود است؛ نیز روایتی دیگر با همین مضمون در نهج البلاغه، حکمت ۱۲۸ از علی علیه السلام

آمدہ: «توقوا البرد فی أوله، وتلقوه فی آخره فإنه یفعل فی الأبدان کفعله فی الأشجار. أوله یحرق و آخره یورق».

* وقالوا لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا أنطقنا الله الذي أنطق كل شيء وهو خلقكم أول مرة وإليه ترجعون». (1) وقتی آنان به آتش می‌رسند، گوش و چشم و پوستشان به اعمالی که همواره انجام می‌دادند، گواهی می‌دهند. و آنان به پوستشان می‌گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ می‌گویند: همان خدایی که هر موجودی را به سخن آورد، ما را گویا ساخت، و او شما را نخستین بار آفرید و به سوی او بازگردانده می‌شوید.

به تصریح این آیه شریفه، وقتی گناهکاران را وارد قیامت می‌کنند، گوش و چشم و پوست آنان علیه آن‌ها شهادت می‌دهند که خدایا این فرد در دوران عمر خویش به جای این که ما را در راه رشد و کمال هزینه کند، ما را در مسیرهای انحرافی خرج کرد.

حال، سوالی که در انتهای این مقال به ذهن می‌رسد این است که چرا باید انسان آن گونه زندگی کند که گوش و چشم و قلبش در قیامت او را رسوا کنند و سرآخر به دوزخ بکشانند؟

ص: ۳۴۰

۱- (۱)). فصلت، ۱۹-۲۱: «وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ * حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَقَالُوا لَوْلَا جُلُودُهُمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» .

۲۰- درباره عبادت و معرفت، و منابع و آثار خداشناسی

اشاره

ص: ۳۴۵

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمّد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

در گفتارهای پیش گذشت که کسب معرفت و تحصیل حقیقت از موضوعات بسیار مهمی است که دست یافتن به آن زندگی آدمی را منظم کرده و همه حرکات ظاهر و باطن او را در راه خیر و نیکی جهت می دهد. رسول گرامی اسلام، صلی الله علیه وآله، در روایتی می فرمایند:

«منهومان لا يشبعان: طالب علم، و طالب دنیا. فأما طالب العلم فيزداد رضي الرحمن، وأما طالب الدنيا فيتمادي في الطغيان». (۱)

یعنی دو گرسنه هستند که هرگز سیر نمی شوند: طالب علم و طالب دنیا. کسی که لذت معرفت را چشیده از کسب آن سیر نمی شود و تا آخر عمر در پی آن است و کسی که لذت دنیا را چشیده در تمتع از آن کوتاهی نمی کند. با این تفاوت که طالب علم همواره بر خشنودی خدا از خویش می افزاید (۲) و طالب دنیا در طغیان خویش غوطه می خورد.

کدام ثروت پسندیده نیست

وقتی میان علم و ثروت چنین فرق مهمی گذارده می شود عده ای

ص: ۳۴۷

۱- ((۱)) پی نوشت . الأمالی، شیخ مفید، ص ۲۹: «أخبرني أبو بكر محمد بن عمر الجعابي قال: حدثنا أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني قال: حدثنا أبو موسى هارون بن عمرو المجاشعي قال: حدثنا محمد بن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن [آبائه عليهم السلام، عن] جده قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: العالم بين الجهال كالحى بين الاموات، وإن طالب العلم ليستغفر له كل شئ حتى حيطان البحر وهوام الارض وسباع البر وأنعامه، فاطلبوا العلم فإنه السبب بينكم وبين الله عزوجل، وإن طلب العلم فريضة على كل مسلم». - ميزان الحكمة، ج ۳، ص ۲۰۷۱: رسول الله (صلى الله عليه وآله): منهومان لا يشبع طالبهما: طالب العلم و طالب الدنيا. - الإمام الصادق (عليه السلام): منهومان لا يشبعان منهوم علم ومنهوم مال. - الإمام على (عليه السلام): منهومان لا يشبعان: طالب علم، و طالب دنیا. - عنه (صلى الله عليه وآله): أجوع الناس طالب العلم، وأشبعهم الذى لا يبتغيه. - الإمام على (عليه السلام): العالم من لا يشبع من العلم ولا يتشبع به.

۲- ((۲)). رسول خدا، صلی الله علیه وآله، می فرماید: «إذا جاء الموت لطالب العلم وهو فى هذا الحال مات شهيداً».

می پندارند که از نظر دین ثروت همواره ناپسند است. در حالی که این پندار صحیح نیست، زیرا گاهی انسان در صدد کسب مال برای تامین نیازهای خود و خانواده خویش است یا قصد انجام کار خیری را دارد، و گاه برای رسیدن به دنیا تلاش می کند. گروه نخست، به قناعت روزگار می گذرانند و به بهره خویش از دنیا راضی اند، و گروه دوم اگر همه دنیا را هم داشته باشند سیر نمی شوند و به بخل و زراندوزی روزگار می گذرانند و چون خود را مستغنی می پندارند سر به طغیان بر می دارند؛ چرا که به فرموده قرآن کریم:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ . أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى .» (۱)

مسلماً انسان سرکشی می کند. برای این که خود را بی نیاز می پندارد.

گروه اول از آنان اند که به قول شاعر «بی گمان پای چپرهاشان چا پای خداست»، و گروه دوم از آنان که «چشم تنگ دنیا دوستشان» را تنها «خاک گور» باید پر کند. (۲)

بدین ترتیب، معلوم می شود دنیایی که در تعالیم دین ما نکوهش شده آن است که سبب فراموشی خدا و خداناترسی شود که منشأ آن غلبه جهل و غفلت است. و این در حالی است که در قرآن می خوانیم:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ .» (۳)

از بندگان خدا فقط دانشمندان از او می ترسند

سخنی از مرحوم فیض کاشانی

وجود مبارک مرحوم فیض کاشانی در مجلد نخست از کتاب پرارزش علم الیقین درباره معرفت با توجه به این آیه به تفصیل سخن گفته اند که بسیار خواندنی و قابل تامل است و نشان از معرفت والای ایشان دارد.

درباره زندگانی این مرد بزرگ باید گفت که مرحوم فیض بخشی از تحصیلات خود را در شیراز و بخش مهم دیگر را در اصفهان به پایان

ص: ۳۴۸

۱- (۱). علق، ۶ و ۷.

۲- (۲). قطعه نخست از سهراب سپهری در کتاب صدای پای آب است و قطعه دوم اقتباس از این بیت سعدی است: آن شنیدستی که در اقصای غور/ بارسالاری بیفتاد از ستور/ گفت چشم تنگ دنیا دوست را/ یا قناعت پر کند یا خاک گور.

۳- (۳). فاطر، ۲۸.

بردند و پس از این که به توفیق حضرت حق از نظر معرفت و تعقل و خردورزی و اندیشه به مقام والایی رسیدند، بر اساس توصیه قرآن کریم به بازگشت علما به دیار خودشان به مولد خویش (کاشان) بازگشتند.

بر اساس تعالیم قرآن و روایات، تدریس و انتقال علم و معرفت به دیگران از اعظم عبادات الهی است که کسی پاداش آن را نمی تواند محاسبه کند، زیرا به فرموده قرآن مجید این کار ایجاد حیات معنوی در انسان هاست:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ . (۱)

ای اهل ایمان! هنگامی که خدا و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می بخشد، دعوت می کنند اجابت کنید .

ارزش دعوت و هدایت مردم به قدری است که پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، زمانی که امیرمومنان، علیه السلام، را به یمن می فرستادند به ایشان فرمودند: اگر یک نفر به دست تو هدایت شود در پیشگاه خدا بهتر از آن چیزی است که خورشید بر آن طلوع و غروب می کند:

«يا علي لا تقاتلن أحدا حتى تدعوه، وأيم الله لان يهدي الله لك رجلا خير لك مما طلعت عليه الشمس وغربت، ولك ولاؤه يا علي». (۲)

با این بیان، چه کسی می تواند پاداش قدم برداشتن در راه کسب معرفت و انتقال آن به دیگران را به منظور هدایت مردم محاسبه کند؟ این نخستین حرکتی بود که مرحوم فیض در کاشان بدان دست یازید.

کار دوم ایشان مشارکت در حل مشکلات مادی و معنوی مردم بود. اصولاً، در اسلام شانه از زیر بار مشکلات مردم خالی کردن مفهومی ندارد و آنچه در اسلام وجود دارد مسئولیت و تکلیف است. پس، این که آدم چهره غمناکی را ببیند و بی تفاوت از کنار آن عبور کند در اسلام جایی ندارد. (۳)

ص: ۳۴۹

۱- ((۱)). انفال، ۲۴.

۲- ((۲)). بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۳۶۱: «علی، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: بعثني رسول الله صلى الله عليه واله إلى اليمن وقال لي:...».

۳- ((۳)). شاید از این روست که امیرمومنان، علیه السلام، می فرماید: «كلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة».

در اسلام، «به من مربوط نیست» و «نمی توانم» و «نمی دانستم» و «امکانش برایم فراهم نبود» و «زمانه ام پر از فساد بود» و توجیهاتی از این دست چه در راه کسب معرفت، چه انتقال آن، و چه رفع مشکلات مردم- مسموع نیست و همه در برابر خود و دیگران مسئولیت دارند.

عده ای از مردم فساد اجتماعی و مخلوط شدن حق با باطل و خطاهای مسئولان و دست اندرکاران و... را بهانه دوری از معرفت قرار داده اند. در پاسخ به این گروه باید گفت: مگر در زمان شهدای کربلا فساد نبود؟ مگر این ۷۲ نفر در جامعه ای زندگی نمی کردند که والی کوفه از فرط مستی نماز صبح را چهار رکعت خواند و بعد رو به مردم کرد و گفت: من هنوز حال دارم. اگر دوست دارید، باز هم می توانم برایتان نماز بخوانم! و بعد در محراب مسجد قی کرد؟ (۱) این ۷۲ نفر در چنین طوفان فساد زندگی می کردند، با این حال، حبیب بن مظاهر و بریر و زهیر و حر بن یزید و... شدند. آیا این ۷۲ نفر در جامعه ای زندگی می کردند که تک تک مردم آن نماز شب می خواندند یا این که بر اثر فساد بنی امیه اغلب مردم فاسد شده بودند؟ پس، نمی توان گفت: من در زمانی زندگی می کردم که کسب آگاهی و معرفت ممکن نبود و فیلم ها و سینماها و مجلات و ماهواره ها و اختلافات داخلی و جنگ ها و نزاع های خارجی و بین المللی و زنان نیمه عریان اجازه نمی دادند در راه حبیب بن مظاهر گام بردارم و کسی چون او باشم.

خداوند این قبیل توجیهات را نمی پذیرد و آن را دروغ می شمارد، زیرا اگر این کار شدنی نبود، شهدای کربلا هم از انجام آن عاجز بودند.

آری، کار مهم دیگر مرحوم فیض همین بود که در آن روزگاران سخت به مشکلات فکری و روحی و جسمی مردم می رسید و در هدایت آنان بی وقفه تلاش می کرد.

ص: ۳۵۰

۱- (۱). شرح أصول الكافي، محمد صالح مازندرانی، ج ۱۱، ص ۳۳۲: «وليد بن عقبة بن أبي معيط أخو عثمان من أمه [و استنادار کوفه از طرف عثمان] حين كان واليا من قبله على أهل الكوفة صلى الصبح بالناس وهو سكران أربع ركعات فلما فرغ قال أيها الناس إن لي نشاطا إن شئتم أزيد لكم ركعات أخر»؛ نیز الغدير، أميني، ج ۸، ص ۱۲۳: «حكى أبو الفرج في الأغاني عن عبيد والكلبي والأصمعي: «إن وليد بن عقبة كان زانيا شرب الخمر فشرب الخمر بالكوفة وقام ليصلي بهم الصبح في المسجد الجامع فصلى بهم أربع ركعات ثم التفت إليهم وقال لهم: أزيدكم؟ وتقياً في المحراب وقرأ بهم في الصلاة وهو رافع صوته: علق القلب الربابا * بعد ما شابت وشابا».

کار دیگر مرحوم فیض این بود که مسجد را آباد نگاه می داشت و با حضور همیشگی در آن در پویایی و رونق آن می کوشید. مردم نیز در این راه به ایشان یاری می دادند و جمعیت قابل توجهی در نماز ایشان شرکت می کردند.

اما کار مهم و زیربنایی ایشان این بود که فرهنگ قرآن و اهل بیت، علیهم السلام، را با تفسیر و توضیح نوشت و برای نسل های آینده به یادگار گذاشت، زیرا این مرد بزرگ هشتاد سال در این دنیا زیست و حدود سیصد جلد کتاب از خود به یادگار گذاشت.

ارزیابی حرکت علمی مرحوم فیض

به نظر من، کار ایشان در آن دوران چیزی شبیه به معجزه بوده است، زیرا بعضی از کتبی که ایشان تالیف کرده به تنهایی به اندازه عمر یک انسان کار می برد و وقت لازم دارد. نمونه آن کتاب شریف وافی است که در حقیقت چهار کتاب اصلی شیعه را در خود جمع کرده است و خوشبختانه در شهر اصفهان به وسیله کتابخانه امیرالمومنین، علیه السلام، چاپ شده و نزدیک به ۳۰ هزار صفحه دارد.

کتاب دیگر ایشان تفسیر صافی است که حدود سه هزار صفحه است و کتاب بسیار ارزشمندی است. دیگر از آثار ایشان نیز، کتاب علم یقین است که پاسخ این سوال که «معرفت مقدم است یا عبادت؟» را از قول ایشان در این کتاب نقل خواهیم کرد. (۱) اما نکته جالب این است که مرحوم فیض این خدمات را در زمانی به انجام رسانده که کولر و برق و ماشین و وسایل الکترونیکی و رفاهی امروزی وجود نداشته و مردم در گرمای ۵۰ درجه کاشان خود را با بادبزن دستی خنک می کردند و شبانگاه خانه های خویش را با چراغ

ص: ۳۵۱

۱- (۱). از دیگر کتب ایشان دیوان شعرشان است که حدود ۲۰۰۰ صفحه است و کتاب شریف شافی که همین مقدار صفحه دارد. کتاب دیگرشان محجۀ البیضاء است که خود در آغاز آن نوشته اند که من این کتاب را برای کسانی نوشتم که دنبال اخلاق حسنه هستند. برای این که بدانید این کتاب چه ارزشی دارد به یقین به شما می گویم که مرحوم حسینعلی راشد که ۲۵ سال تمام شب های جمعه در رادیوی تهران سخنرانی می کرد، مدرک ۷۰ درصد از سخنانش همین کتاب محجۀ البیضاء بود. (بخشی از سخنرانی استاد).

موشی روشن می ساختند! عظمت حرکت علمی مرحوم فیض با درک شرایط روزگار ایشان بیشتر و بهتر درک می شود. حال، پاسخ این سوال:

معرفت بالاتر است یا عبادت؟

مرحوم فیض در کتاب علم الیقین در پاسخ این سوال می نویسد: به طور قطع، معرفت بر عبادت مقدم است، زیرا اگر کسی معبود خویش را نشناسد، از کیفیت عبادت اطلاع پیدا نکند، و به اهداف و نتایج عبادت در دنیا و آخرت آگاه نباشد، اصلا عبادت برای او تحقق پیدا نمی کند.

راستی، کسی که خدا برایش مجهول است و او را درست نمی شناسد و تنها شنیده است که خدایی هست؛ کسی که کیفیت عبادت برایش معلوم نیست و حقیقت وضو را نمی شناسد و از شرایط ظاهری و باطنی نماز و آثار و منافع آن آگاه نیست، چه نمازی می خواند؟ آیا این نماز به ورزش شباهت بیشتری ندارد؟

نمازی که از زمین به سوی آسمان بالا می رود و فرشتگان برای بدرقه آن به عالم بالا نازل می شوند و به تصریح قرآن مجید «

تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۱) است نماز با معرفت و از سر آگاهی است. برای همین، کسی که نماز می خواند، اما گرفتار فحشا و منکر است، در حقیقت نماز نمی خواند؛ زیرا اگر نماز می خواند در خیمه زندگی اش فحشا و منکر راه نداشت. در حقیقت، چنین کسی مصداق کسی است که نماز را ضایع کرده است. (۲) مرحوم فیض در ادامه سخن خویش به آیه «

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» استناد می کند و می فرماید: خشیت از خدا ویژه آگاهان است و وقتی خشیت از خدا در کسی وجود داشته باشد، در دوره عمر خویش عاشقانه و آگاهانه با خدا و با خلق خدا و با نعمت ها برخورد می کند.

ص: ۳۵۲

۱- ((۱)). عنكبوت، ۴۵.

۲- ((۲)). در باب ضلیح کردن نماز روایات مختلفی وجود دارد. از جمله: بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۹: «کتاب حسین بن عثمان: عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن العبد إذا صلى الصلاة لوقتها وحافظ عليها ارتفعت بيضاء نقيه تقول حفظتني حفظك الله، وإذا لم يصلها لوقتها ولم يحافظ عليها رجعت سوداء مظلمة تقول: ضيعتني ضيعك الله». نیز: همان، ص ۱۰: «ومنه: عن الحسين بن إبراهيم بن ناتانه، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن عمار الساباطي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من صلى الصلوات المفروضات في أول وقتها فأقام حدودها، رفعها الملك إلى السماء بيضاء نقيه وهي تهتف به: حفظك الله كما حفظتني، و استودعك الله كما استودعنتي ملكا كريما. ومن صلاها بعد وقتها من غير علة فلم يقم حدودها رفعها الملك سوداء مظلمة، وهي تهتف به ضيعتني ضيعك الله كما ضيعتني، ولا رعاك الله كما لم ترعني».

مرحوم آیت الله حاج آقا رحیم ارباب می فرمودند: آخوند کاشی (۱) کسی بود که در مدرسه صدر وقتی شب ها برای نماز شب بیدار می شد، هر چه در مدرسه بود با ناله او هماهنگ می شد.

در همین باره ایشان نقل می کرد که یک شب طلبه آگاه و با معرفتی که تازه به مدرسه صدر آمده بود، متوجه شد از در و دیوار و درخت و آجر و سنگریزه حیاط مدرسه صدای «

سبوح قدوس رب الملائکة والروح» بلند است. او از سر تعجب، صبح فردا، نزد آخوند کاشی رفت و گفت: آقا، دیشب تمام در و دیوار مدرسه «

سبوح قدوس» می گفتند!؟

آخوند کاشی با شنیدن این سخن گریه کرده و گفته بودند: این که در و دیوار سبوح و قدوس بگویند عجیب نیست. (۲) سپس، آن طلبه نزد یکی دیگر از ساکنین مدرسه رفته و از او پرسیده بود: دیشب این جا چه خبر بود؟ او نیز پاسخ داده بود: این جا هر شب این اتفاق می افتد، زیرا وقتی جناب آخوند به سجده می رود و سبوح قدوس می گوید، همه مدرسه با او هماهنگی می کنند.

مرحوم آیت الله ارباب هم چنین می فرمودند: غذای مرحوم آخوند اغلب یا نان و سبزی یا نان خشک یا نان و ماست و یا نان و پنیر بود. سبزی را هم خود ایشان از بازار تهیه می کردند و چنان با دقت و حوصله آن را پاک می کردند که تنها ساقه های غیر قابل خوردن آن باقی می ماند. یک بار از ایشان پرسیدم: چرا این قدر با دقت سبزی را پاک می کنید؟ ایشان برگ ریحانی را به من نشان داد و گفت: میلیاردها چرخ در عالم هستی به امر خدا گشته تا این برگ ریحان به وجود بیاید. در حقیقت، خداوند این برگ ریحان را از گردش میلیاردها چرخ خلق کرده تا خوراک انسان شود و از طریق او با نردبان عبادت به خدا برسد. حال،

ص: ۳۵۳

۱- (۱). مرحوم آخوند ملا- محمد کاشانی در اصفهان می زیست و در همان شهر وفات یافت. او تا آخر عمر در مدرسه زندگی کرد و امکانات مادی اجازه تشکیل خانواده به او نداد. ایشان از چهره های برجسته و کم نظیر شیعه است. (مولف)

۲- (۲). اشاره به این آیات است: اسراء، ۴۴: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...» و جمعه، ۱: «يسبح لله ما في السموات وما في الارض الملك القدوس العزيز الحكيم».

اگر من این برگ ریحان را دور بیندازم، باید در قیامت جواب آن را بدهم که من تا پیش تو آمدم تا جزء بدن تو شوم و با عبادت تو به خدای خود برسم. چرا مرا محروم کردی؟ و من توان پاسخ به آن را ندارم!

این نگاه اهل معرفت و اهل خشیت به دنیاست. حال، این دیدگاه را با عروسی ها و مهمانی ها و حتی زندگی عادی برخی مردم قیاس کنید که چه اندازه اسراف و تبذیر در آن ها وجود دارد.

اهل معرفت در سخنان امیر مومنان، علیه السلام

وجود مبارک حضرت باقر العلوم، علیه السلام، از جد بزرگوارشان چنین نقل کرده اند که روزی امیرالمومنین در مسجد کوفه نماز صبح را با مردم خواند و هنگامی که از نماز فارغ شد، رو به مردم کرد و آنان را موعظه نمود و خود در میان سخنانش گریست و مردم را نیز از خوف خدا به گریه انداخت:

«صلی امیر المؤمنین (علیه السلام) بالناس الصبح بالعراق، فلما انصرف وعظهم، فبکی وأبکاهم من خوف الله».

سپس فرمود: ای مردم کوفه، به خدا قسم! کسانی را در زمان پیامبر، صلی الله علیه وآله، دیدم و شناختم که شبانه روز مویشان ژولیده و رویشان غبارآلود و شکمشان از حرام و پرخوری خالی بود:

«ثم قال: أما والله لقد عهدت أقواما على عهد خليلي رسول الله (صلى الله عليه وآله)، وإنهم ليصبحون ويمشون شعثاء غيراء خمصاء».

(صفات ژولیده مو و گردآلود بدین معناست که آنان به قدری از قید ظواهر عالم آزاد بودند که به همه دنیا می خندیدند).

«بين أعينهم كركب المعزى، يبيتون لربهم سجدا وقيامًا، يراوحون بين أقدامهم وجباههم، يناجون ربهم ويسألونه فكأك رقابهم من النار. والله لقد

رأيتهم مع ذلك وهم جميع مشفقون منه خائفون». (۱)

ای مردم، پیشانی این افراد از کثرت سجود و عبادت مانند زانوی بز پینه بسته و خشن شده بود و تمام شب های زندگی شان را به قیام و عبادت و سجده گذرانده بودند. استراحت آنان در این دنیا این بود که در برابر خدا بر پا بایستند و پیشانی بر خاک بگذارند. آن ها هر شب در دل تاریکی و در خلوت خویش با خدا مناجات و راز و نیاز می کردند و از او می خواستند که آنان را از آتش دوزخ نجات دهد.

ای مردم کوفه، به خدا قسم من ایشان را در زندگی چنین یافتم، با این حال، همواره می ترسیدند خواسته شان مورد پذیرش خداوند واقع نشود و به عذاب الهی دچار گردند!

چنین خشیتی ثمره معرفت و آگاهی ناب است. حال، باید دید آیا می شود آدمی خدا را نشناسد و بتواند رکعتی نماز حقیقی به جای آورد یا عمل درستی در راه خدا انجام دهد؟

این روایات تنها گوشه ای از روایات باب معرفت و قطره ای از دریای معارف الهی و اسلامی شیعه در این باره است. از این جا معلوم می شود که چرا این اندازه بر تحصیل معرفت، به ویژه شناخت وجود مقدس حضرت حق که در صدر همه شناخت ها قرار دارد و در همه کتاب های آسمانی به ویژه قرآن - دعوت به آن دیده می شود توصیه شده است. زیرا زیباترین و باارزش ترین و بهترین و کامل ترین و جامع ترین موضوع معرفت شناخت خداست که، در حقیقت، شناخت زیبای مطلق، رحمت بی نهایت، غفران بی انتها، کرم نامحدود، مالک مطلق، ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین است. شناخت وجود مقدسی است که بخشی از وجودش در حدود دو هزار آیه از قرآن، و بخش دیگرش در دعای جوشن کبیر، دعای عرفه حضرت ابی عبدالله، دعای کمیل امیرالمومنین، دعای

ص: ۳۵۵

۱- (۱). الارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۳۶: ومن كلامه عليه السلام في ذكر خيار الصحابة وزهادهم ما رواه صعصعة بن صوحان العبدی، قال: صلى بنا أمير المؤمنين عليه السلام ذات يوم صلاة الصبح، فلما سلم أقبل على القبلة بوجهه يذكر الله تعالى، لا يلتفت يمينا ولا شمالا حتى صارت الشمس على حائط مسجدكم هذا - یعنی جامع الكوفة - قيس رمح، ثم أقبل علينا بوجهه عليه السلام فقال: (لقد عهدت اقواما على عهد خليلي رسول الله صلى الله عليه وآله، وإنهم ليراحون في هذا الليل بين جباههم وركبهم، فإذا أصبحوا أصبحوا شعثا غربا بين أعينهم شبه ركب المعزى، فإذا ذكروا مادوا كما تميد الشجر في الريح، ثم انهملت عيونهم حتى تبل ثيابهم) ثم نهض عليه السلام وهو يقول: (كأنما القوم باتوا غافلين). - الأمامي، شيخ طوسي، ص ۱۰۲: «أخبرنا محمد بن محمد، قال: أخبرنا أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه القمي (رحمه الله) قال: حدثني أبي، قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن معروف بن خربوذ، عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر (عليه السلام)، قال: صلى أمير المؤمنين (عليه السلام) بالناس الصبح بالعراق، فلما انصرف وعظهم، فبكي وأبكاهم من خوف الله (تعالى)، ثم قال: أما والله لقد عهدت أقواما على عهد خليلي رسول الله (صلى الله عليه وآله)، وإنهم ليصبحون ويمشون شعثاء غرباء خمصاء بين أعينهم كركب المعزى، يبيتون لربهم سجدا وقياما، يراوحون بين أقدامهم وجباههم،

يناجون ربهم ويسألونه فكأك رقابهم من النار، والله لقد رأيتهم مع ذلك وهم جميع مشفقون منه خائفون».

ابوحزه امام سجاده، دعای سحر امام کاظم، علیهم السلام، و... تبلور یافته است.

سه منبع مهم شناخت خدا

اشاره

قرآن کریم مهم ترین منابع شناخت وجود مقدس پروردگار را سه کتاب دانسته است که دقت و تامل در آن ها هر گونه شک و تردید و وسوسه ای را درباره وجود پروردگار از دل بیرون می کند.

منبع اول: کتاب آفاق

اشاره

نام قرآنی نخستین کتابی که قرآن برای شناخت پروردگار بر آن تاکید دارد «کتاب آفاق» است (۱) که همان کتاب خلقت، کتاب آفرینش، کتاب طبیعت، و در لسان حکما کتاب تکوین است.

تعداد فصل ها و بخش های این کتاب به تعداد مخلوقات خداوند است که خورشید و ماه و شب و روز و زمین و آسمان و دشت و دریا و حیوان و جماد و... (۲) از آن جمله اند.

دانشمندان گاه برای بعضی از این مخلوقات الهی کتاب های مستقلی نوشته اند که کتاب های پیدایش و مرگ خورشید، پیدایش زمین، از جهان های دور، افق دانش، هیئت در اسلام، آسمان و جهان، و... تنها بخش ناچیزی از آن هاست و انسان با مطالعه و دقت در آن ها خدا را در آینه آیات و نشانه هایش به وضوح می بیند.

آفتاب آمد دلیل آفتاب

مطالعه کشفیات دانشمندان درباره خورشید راهی است که خالق آن را به انسان می نمایاند. امروزه، بر اثر تحقیقات دانشمندان می دانیم که خورشید یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین است و میلیاردها سال از عمر آن گذشته. بنابراین، به طور طبیعی باید تا به حال خاموش شده یا از انرژی

ص: ۳۵۶

۱- (۱). فصلت، ۵۳: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَو لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ».

۲- (۲). انعام، ۹۵ - ۹۹: «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ * فَالِقُ الْأَضْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ * وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسِيْتًا تَقَرَّرُ وَ مُسِيْتًا تَدْعُ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ

لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ * وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ بُيُوتَ بَقِيعٍ خُضْرًا مِثْلَ بَقِيعِ مِثْرًا كَبِيرًا وَمِنَ النَّخْلِ
مِمَّنْ طَلَعْنَا قِنْوَانًا دَانِيَةً وَمِنْ أَغْصَانِ الرَّيْتُونَ وَالزُّمَّانَ مِثْلَ مِثْبَاطٍ غَيْرِ مُشْتَبِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»؛ نفي بقره، ١٦٤: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا
يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الْأَرْضِ بَعِيدٍ مَوْنَهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ
الْمُسَيَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ نيز رعد، ٢٤: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى
الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ * وَهُوَ الَّذِي مَدَّ
الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجِينَ مِثْلَ اللِّيلِ النَّهَارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ * وَفِي الْأَرْضِ قَطْعٌ مِّنْجَاوِرَاتٍ وَجِذَارَاتٍ مِنَ الْأَعْنَابِ وَزُرُوعٌ وَنَخِيلٌ صِهْرًا وَغَيْرُ صِهْرًا يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفْضِلُّ
بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ».

آن کاسته گشته بود. (۱) به راستی، منبع این انرژی خورشید که مانند کوره ای سوزان است چیست و چرا تا به حال خاموش نشده است؟

تعبیر قرآن از خورشید »

سِرَاجًا وَهَاجًا (۲) است که در آن سراج به معنای چراغ و وهاج به معنای شدید الحرارة و آتش بسیار سوزان و گرم است. دانشمندان درباره حرارت خورشید گفته اند که سبب این حرارت و نور گاز هلیوم است که هر چه می سوزد، دوباره با فعل و انفعال خاصی در خورشید تولید می شود و جای گازهای سوخته را می گیرد.

روی سخن قرآن با انسان ها در مطالعه کتاب آفرینش این است که برای مثال از خود پرسند چه کسی خورشید را به وجود آورده و آن را که یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین است در فضا نگاه داشته است؟ چه کسی نگذاشته آتش آن خاموش شود و همواره فعل و انفعالات درون آن را سامان داده است؟ چه کسی فاصله آن را تا زمین ۱۵۰ میلیون کیلومتر قرار داده (۳) تا سبب حیات باشد و آن را دورتر یا نزدیک تر قرار نداده تا بر اثر آن زمین آتش بگیرد یا یخ ببندد؟ این نظم را در این آیه از کتاب تکوین چه کسی برقرار کرده است؟ و اگر خالق خورشید خدا نیست، پس کیست؟

عارف بزرگوار، مرحوم الهی قمشه ای، آن انسان کریم و آگاه که در سن ۷۵ سالگی نیز حاضر به کم کردن عبادت خویش نبود و همواره دو ساعت پیش از نماز صبح بیدار بود و تنها نماز وترش حدود یک ساعت به طول می انجامید، آن هم در حالی که دو دستش بر آستان حق بلند بود و اشک می ریخت، در بیت زیبایی می گوید:

گیتی و خوبان آن در نظر آینه ای است دیده نبیند در آن جز رخ زیبای دوست.

قرآن کریم نیز می گوید:

﴿فَأَيْنَمَا تُولُوْنَ فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ . (۴)

پس به هر کجا رو کنید آنجا روی خداست.

ص: ۳۵۷

۱- ((۱)). لغت نامه دهخدا: فعالیت خورشید و تشعشعات آن: جرم و شعاع و تابناکی خورشید احتمالاً در طی چندین بیلیون (میلیارد) سال اخیر تغییر معنابهی نکرده است ولی بر سطح آن پدیده های موقت چندی ظاهر میشود که از آنها به فعالیت خورشید تعبیر میکنند و نواحی ای از خورشید را که فعالیت در آن ها نسبتاً شدید است نواحی فعال آن خوانند.

۲- ((۲)). نبأ، ۱۳.

۳- ((۳)). لغت نامه دهخدا: فاصله متوسط خورشید از زمین ۱۴۹۴۹۰۰۰۰ کیلومتر است.

۴- ((۴)). بقره، ۱۱۵.

آری:

بس که هست از همه سو و همه رو راه به تو به تو برگردد اگر راهروی برگردد.

زیرا به فرموده امیرمومنان، علیه السلام:

«لا یمكن الفرار من حکومتك». (۱)

منبع دوم: کتاب نفس

قرآن کتاب نفس را منبع دوم معرفت به خدا معرفی می کند و به انسان ها سفارش می کند که خدا را در خود پیدا کنید، زیرا او را از رگ گردن به انسان ها نزدیک تر می داند:

«وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ». (۲)

به قول سعدی:

دوست نزدیک تر از من به من است وین عجب تر که من از وی دورم.

دقت در آفرینش انسان و توانایی های عجیبی که در او به ودیعت نهاده شده اهل اندیشه را به حقیقت رهنمون می شود. کافی است از خود بپرسیم چرا استخوان های مجسمه با استخوان های سایر نقاط بدن فرق دارد؟ وجود مژه و ابرو چه تاثیری بر چشم و قوه بینایی دارند؟ چرا موی سر با موی مژه فرق می کند و هر دو با ابرو تفاوت دارند؟ چرا موی انسان توخالی است و چه کسی سوراخ به این نازکی را در آن به وجود آورده؟ چگونه با کمک استخوانی کوچک و پرده ای لطیف قادر به شنیدن انواع صداها هستیم یا با اندکی پیه مناظر جهان را می بینیم و با اندکی گوشت به هر زبانی حرف می زنیم و مزه ها را احساس می کنیم و...؟ زمانی که پاسخ این سوالات را یافتیم، خداوند را به نور عقل می بینیم و وجودش را در خود احساس می کنیم.

منبع سوم: کتاب خدا (قرآن)

منبع سوم برای شناخت خدا قرآن مجید است که متاسفانه از زندگی

ص: ۳۵۸

۱- (۱). فرازی از دعای کمیل است.

۲- (۲). ق، ۱۶: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ».

اغلب مسلمانان رخت بسته و مطالعه آن (نه تدبر و تعقل در آن) به ایام خاصی واگذار شده است. مگر با صرف چند ساعت در سال یا چند ماه رمضان می شود با آیات این کتاب مانوس شد و آن را فهمید؟ مگر نه این است که طلب علم فریضه است و باید هر مسلمانی آن را مانند نماز - و با توجه به آنچه گفته آمد، حتی بیشتر از نماز و عبادات - در زندگی خویش جای دهد و در پی کسب آن باشد؟

هر مسلمانی در هر روز لااقل باید دو ساعت از وقت خود را صرف مطالعه و تفکر کند. معلوم نیست چرا نسل جدید ما با وجود این همه امکانات یا از مطالعه و تفکر دور افتاده و یا مصرف علم را تنها در کسب درآمد یا عنوان و شهرت و مقام می بیند و با علم و معرفت هم معامله امور دنیایی را می کند؟ این در حالی است که کاسب های قدیم تهران در مغازه هایشان انواع کتاب و از همه مهم تر قرآن و تفسیر و دعا داشتند و وقتی مشتری نداشتند و سرشان خلوت بود وقتشان را به مطالعه می گذراندند. چرا بازارهای ما در گذشته مرکب از حوزه علمیه و مسجد و مغازه بود و امروز همه کسب و کار ما در پاساژهای لوکس چند طبقه خلاصه شده است؟ زیرا مردم وقتشان را تنها برای به دست آوردن دنیا اختصاص نداده بودند و حاضر نبودند از هر راهی ولو حرام - مال خود را افزایش دهند. برای همین، صبح ها قبل از این که حجره خود را باز کنند نزد علما حلال و حرام و احکام کسب و کار و زندگی را می آموختند و ظهر و غروب غبار مادیات را در مسجد از تن و جان خود پاک می کردند. دریغ که آن روزگاران و آن مردمان رفته اند و با این خواب سنگین که همه عرصه های فکر و اندیشه و اقتصاد و فرهنگ ما را فرا گرفته بعید است دیگر چنان مردمانی باز گردند!

به واقع بیاندیشیم که بدون خدا مگر ما و زندگی ما چقدر می ارزد و

جز مقداری گل که به صورت پوست و استخوان در آمده چه چیز دیگری داریم؟ چرا دوستی و رفاقت با خدا و لذت مناجات با او را به لذت های محدود و زودگذر دنیا فروخته ایم و زندگی جانوری را در پیش گرفته ایم؟ چرا از خدا بریده ایم و در توهم خود به این باور رسیده ایم که او ما را ترک کرده و «از خدا صدا نمی رسد»؟

حافظ فرمود:

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد ای خواجه درد نیست و گرنه طیب هست.

چرا اندکی اهل درد نمی شویم و باور نمی کنیم که به قول حافظ:

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست؟

تا فرصتی و عمری هست باید به جبران مافات همت گماشت و اهل معرفت و بصیرت شد، زیرا پس از آن خواهش »

رب ارجعون « ما را جز به »

کلاً « (۱) پاسخ دیگری نخواهند داد. بگذریم!

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر. (۲)

آثار معرفت به خدا

کسی که از طریق این سه منبع در حد ظرفیت وجودی خویش به خدا معرفت پیدا می کند، در روشنایی معرفت زیبایی بی نهایت را می بیند و بر اساس تماشای زیبایی بی نهایت عشق و محبت عمیقی به آن پیدا می کند و به فرموده امام صادق، علیه السلام، خانه دلش عرش پروردگار و حرم او می گردد. (۳) مهم ترین اثری که این معرفت و عشق بر انسان می گذارد این است که خود را چه در باطن و چه در ظاهر به صورتی آراسته می کند که محبوب آن را می پسندد، زیرا این معرفت گوشت و پوست و استخوان و رگ و

ص: ۳۶۰

۱- (۱). اشاره است به مومنون، ۹۹ و ۱۰۰: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ» .

۲- (۲). از مثنوی معنوی است.

۳- (۳). بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹: إطلاق العرش على قلب الانبياء والاصفياء عليهم السلام وكمل المؤمنين فإن قلوبهم مستقر محبته ومعرفته سبحانه، كما روى أن قلب المؤمن عرش الرحمن وروى أيضا في الحديث القدسي (لم يسعني سمائي ولا أرضي ووسعني قلب عبدی المؤمن). - بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۵: قال الصادق عليه السلام: القلب حرم الله فلا تسكن حرم الله

پی آدمی را تصرف کرده و تسخیر می کند؛ به طوری که اراده عاشق در اراده معشوق محو می شود و او بدان حال و شکل در می آید که معشوق می خواهد و می پسندد.

عاشق در خیمه این معرفت تنها در پی جلب رضایت معشوق و خشنودی اوست. از این رو، دیگر در او نشانی از هیچ رذیلتی نمی توان یافت، زیرا با پر بودن قلب از محبت و معرفت معشوق جایی برای کس یا چیز دیگری باقی نمی ماند. (۱) در همین باره، امام ششم، علیه السلام، به نقل مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی می فرماید: ایمان و معرفت و محبت به وسیله دل به اعضاء و جوارح بدن می رسد، زیرا اعضاء و جوارح همه کارگران قلب اند. (۲) از همین روست که مردم اعمال خود را به دل نسبت می دهند و مثلاً- در پاسخ این سوال که چرا فلان کار را کردی؟ می گویند: «دلم خواست». امام صادق، علیه السلام، قلب را سلطان مملکت وجود انسان می دانند که چشم و گوش و زبان و دست و شهوت فرمانبر آن و مصرف کننده نیرو و انرژی آن هستند. در روایتی می خوانیم:

«ان فی البدن مضغۀ اذا صلحت صلح البدن واذا فسدت فسد البدن. ألا وهی القلب». (۳)

در وجود انسان پاره ای گوشت قرار دارد که اگر آن صالح و شایسته و درست و سالم باشد، سایر اعضاء و جوارح نیز سالم خواهند بود و اگر بیمار باشد، اعضاء و جوارح دیگر نیز بیمار خواهند بود و این پاره گوشت قلب است.

برای همین، توجه قرآن مجید به قلب بیش از توجه به اعضاء و جوارح دیگر است. قرآن تنها کالای قابل خرید در بازار قیامت را «قلب سلیم» می داند، زیرا چشم و گوش و دست و پا و... همه شاخه های این ریشه اند و همواره اصل بر فرع تقدم دارد.

ص: ۳۶۱

۱- (۱). إرشاد الأذهان، علامه حلی، ج ۱، ص ۱۹: تعصی الاله وأنت تظهر حبه * هذا محال فی القیاس بدیع لو کان حبک صادقاً لأطعته * إن المحب لمن یحب مطیع.

۲- (۲). بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۶: أبی عن سعد عن ابن هاشم عن ابن مرار عن یونس عن یونس بن یعقوب قال: کان عند أبی عبد الله الصادق علیه السلام جماعة من أصحابه فیهم هشام بن الحکم، حمران بن أعین، ومؤمن الطاق، وهشام بن سالم، والطار وجماعة من أصحابه فیهم هشام بن الحکم، وهو شاب، فقال أبو عبد الله علیه السلام: یا هشام، قال: لیبیک یا بن رسول الله، قال: ألا- تحدثنی کیف صنعت بعمر بن عبید؟ وکیف سألته؟ قال هشام: جعلت فداک یا بن رسول الله إنی اجلک وأستحییک ولا- یعمل لسانی بین یدیک. فقال أبو عبد الله الصادق علیه السلام: یا هشام إذا أمرتکم بشئ فافعلوه، قال هشام: بلغنی ما کان فیه عمرو بن عبید وجلسه فی مسجد البصرة عظم ذلک علی، فخرجت إلیه ودخلت البصرة فی یوم الجمعة فأتیت مسجد البصرة فإذا أنا بحلقه کبیره وإذا أنا بعمر بن عبید علیه شمله سوداء مترر بها من صوف وشمله مرتد بها، والناس یسألونه، فاستفرجت الناس فافرجوا لی، ثم قعدت فی آخر القوم علی رکبتی ثم قلت: أیها العالم أنا رجل غریب تأذن لی فأسألک عن مسألة؟ قال: فقال: نعم، قال: قلت له: ألك عین؟ قال: یا بنی أی شیء هذا من السؤال؟ فقلت: هكذا مسألتي، فقال: یا بنی سل وإن كانت مسألتک حمقاً. قال: فقلت: أجبني فیها، قال: فقال لی: سل، فقلت: ألك عین؟ قال: نعم، قال: قلت: فما ترى بها؟ قال: اللوان والاشخاص، قال: فقلت: ألك أنف؟ قال: نعم، قال: قلت: فما تصنع بها؟ قال: أتشمم بها الرائحة، قال: قلت: ألك فم؟

قال: نعم، قلت: وما تصنع به؟ قال: أعرف به طعم الاشياء. قال: قلت: ألك لسان؟ قال: نعم، قلت: وما تصنع به؟ قال: أتكلم به، قال: قلت: ألك اذن؟ قال: نعم، قلت: وما تصنع بها؟ قال: أسمع بها الاصوات، قال: قلت: ألك يدا؟ قال: نعم، قلت: وما تصنع بها؟ قال: أبطش بها، وأعرف بها اللين من الخشن، قال: قلت: ألك رجلان؟ قال: نعم، قلت: ما تصنع بهما؟ قال: أنتقل بهما من مكان إلى مكان، قال: قلت: ألك قلب؟ قال: نعم، قلت: وما تصنع به؟ قال: اميز به كل ما ورد على هذه الجوارح، قال: قلت: أفليس فى هذه الجوارح غنى عن القلب؟ قال: لا، قلت: وكيف ذلك وهى صحيحة سليمة؟ قال: يا بنى إن الجوارح إذا شكت فى شئ شمته أو رأته أو ذاقته أو سمعته أو لمستته ردتة إلى القلب فتقن اليقين ويبطل الشك، قال: فقلت: إنما أقام الله القلب لشك الجوارح؟ قال: نعم، قلت: فلا بد من القلب وإلا لم يستقم الجوارح؟ قال: نعم، قلت: يا أبا مروان إن الله تعالى ذكره لم يترك جوارحك حتى جعل لها إماما يصحح لها الصحيح، ويتقن ما شك فيه ويترك هذا الخلق كلهم فى حيرتهم وشكهم واختلافهم لا يقيم لهم اماما يردون إليهم شكهم وحيرتهم ويقيم لك إماما لجوارحك ترد إليه حيرتك وشكك؟ قال: فسكت ولم يقل شيئا قال: ثم التفت إلى فقال: أنت هشام؟ فقلت: لا، فقال لى: أجالسته؟ فقلت: لا، فقال: فمن أين أنت؟ قلت: من أهل الكوفة، قال: فأنت إذا هو، قال: ثم ضمنى إليه وأعدنى فى مجلسه، وما نطق حتى قمت، فضحك أبو عبد الله عليه السلام ثم قال: يا هشام من علمك هذا؟ قال: فقلت: يا بن رسول الله جرى على لسانى، قال: يا هشام هذا والله مكتوب فى صحف إبراهيم وموسى..

٣- (٣). الفصول فى الاصول، جصاص، ج ٣، ص ١٥٠؛ نیز شرح كلمات أمير المؤمنين على بن أبى طالب (ع)، عبد الوهاب، ص ٦٦. (از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم)

قلب انسان می تواند از راه مطالعه و دقت در منابع شناخت خدا معرفت به حقایق پیدا کند و این کار برای هر کسی که اندک تحصیلی کرده باشد آسان است. حتی اگر کسی نتواند خود به مطالعه دست بزند، کافی است به قول قرآن مجید از اهل اندیشه و مطالعه حقایق را بشنود، زیرا بسیاری از انسان ها از راه گوش اهل معرفت شده اند:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ». (۱)

بی تردید در سرگذشت پیشینیان مایه پند و عبرتی است برای کسی که نیروی تعقل دارد، یا با تأمل و دقت [به سرگذشت ها] گوش فرا می دهد در حالی که حاضر به شنیدن و فراگیری شنیده های خود باشد.

حکایتی درباره بهره گیری صحیح از گوش

نقل است که روزی عربی وارد مسجد شد و از مردم پرسید: پیامبر کدام یک از شماست؟ رسول خدا، صلی الله علیه و آله، خود را معرفی کرد و از خواسته اش پرسید. گفت: آمده ام سخنت را بشنوم و بدانم چه می گویی؟

پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، در پاسخ او چند جمله فرمودند. اول این که:

«اشهد أن لا إله إلا الله».

غیر از الله همه معبودهای دیگر باطل اند و در دست هیچ بت زنده و مرده ای کلیدی برای حل مشکلات نیست. معبودی جز وجود مقدس او وجود ندارد و هر کس ادعای معبود بودن کند باطل است، چون سر رشته هیچ کاری به دست او نیست. بت های بی جان را که خود مردم ساخته اند و بت های جاندار هم به زور خود را وارد زندگی مردم کرده اند تا آنان را اسیر کنند. مردم هم باید در مقابل آنان ایستادگی کنند و مانند حضرت ابراهیم، علیه السلام، که با تبر خویش بت بزرگ بابل را قطعه قطعه کرد او را قطعه قطعه کنند و دور بیاندازند.

ص: ۳۶۲

این مصرع از مرحوم اقبال لاهوری به حقیقت تلخی اشاره می کند و آن این است که بت های زنده بر اثر سکوت مردم و حرکت نداشتن آنان است که قدرت خودنمایی پیدا می کنند، و گرنه قدرتی ندارند. در حقیقت، اگر مردم اخلاق ابراهیمی داشته باشند، هیچ بت زنده ای نمی تواند آنان را به بندگی خویش در آورد و به خود دعوتشان کند.

پیامبر معلم دلسوز بشر است

حضرت در ادامه پاسخ به مرد عرب خود را معرفی کرد و فرمود:

«وانی رسول الله».

یعنی من پیام آور خدا و معلمی دلسوز و حکیمم که برای علاج دردها و شفای بیماری ها مبعوث شده ام. (این بخش مربوط به قلب است)

«وتقیم الصلاة، و تؤتی الزکاة، و تصوم شهر رمضان، و تحج البیت»

(این بخش مربوط به بدن است).

سپس، حضرت فرمود:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (۱)

پس هر کس هم وزن ذره ای نیکی کند، آن نیکی را ببیند. و هر کس هم وزن ذره ای بدی کند، آن بدی را ببیند.

برادر عرب! اگر کار نیک تو به وزن دانه ارزنی باشد، در قیامت در پیش چشمانت حاضر است و اگر عمل زشتت به اندازه وزن ارزنی باشد، آن را خواهی دید و به حساب هر دو در آن روز خواهند رسید:

«وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ» (۲)

و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می نهیم و به هیچ کس هیچ ستمی نمی شود؛ و اگر [عمل خوب یا بد] هم وزن دانه خردلی باشد آن را [برای وزن کردن] می آوریم، و کافی است که ما حسابگر باشیم.

ص: ۳۶۳

۱- (۱). زلزله، ۷ و ۸. نیز سوره لقمان، ۱۶: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ».

۱. وجود مبارک مرحوم فیض کاشانی در کتاب محجۀ البیضاء از پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، نقل می کنند که فرمود: اگر کسی در دنیا به مغازه قصابی رفته و انگشت خویش روی گوشت گذاشته باشد و گفته باشد که از این جای گوسفند برای من بپر، در روز قیامت، برای آن مقدار چربی ای که بر سرانگشتت او به سبب تماس با آن گوشت نشسته محاکمه اش خواهند کرد، مگر این که قصاب از کار او راضی بوده باشد.

۲. پس از پایان یکی از جنگ ها، پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، فرمود تا مسلمانان غنائم به دست آمده را بیاورند تا عادلانه میان همه تقسیم شود. هم چنین، دستور دادند که چیزی از غنائم نزد کسی نماند.

در این حال، یکی از مسلمانان به حضرت عرض کرد: یا رسول الله، من یک جفت بند از کفش یکی از دشمنان برداشته ام، آیا آن را هم باید روی این غنائم بریزم؟ حضرت فرمودند: آری. پرسید: اگر آن را نزد خود نگهدارم چه می شود؟ حضرت فرمود: در قیامت، در ازای آن دو بند از آتش جهنم به پایت می بندند!

آری، پیامبر در طی این جملات این دو آیه از قرآن را به آن مرد عرب القاء کردند؛ یعنی به او آموختند که در زندگی منظم باشد و بدون چشم داشت به مال و حقوق مردم زندگی کند و به حق خود در زندگی قانع باشد و با توجه به روزی که در پیش دارد قدم بردارد و در همه لحظات به یاد قیامت و حساب آن باشد.

تاکید بر این توجه و هشیاری هم در آیات قرآن و هم در روایات فراوان دیده می شود. سرّ این که خداوند در ابتدای سوره بقره و در وصف متقین فرموده است: « وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ » ، (۱) (و نه)

وبالآخرة هم

ص: ۳۶۴

و منون) نیز همین است؛ زیرا یقین حالتی است که غفلت با آن همراه نمی شود و فراموشی در آن راه ندارد.

درسی از مرحوم آیت الله حائری، موسس حوزه علمیه قم

البته، این مسائل در جامعه ما دیگر افسانه شده و تنها صفحه ای و کاغذی و خطی و نقل قولی بر آن ها شهادت می دهد، اما سیره عملی بسیاری از گذشتگان چنین بوده است.

توجه مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری به آخرت و توسل به معصومین به حدی بود که هر روز پیش از آن که شروع به تدریس کنند، یک نفر مامور بود روضه حضرت سیدالشهداء، علیه السلام، را بخواند. حاج شیخ عبدالکریم نیز روی منبر بر مظلومیت ابی عبدالله، علیه السلام، می گریست و بعد به درس آغاز می کرد و این برنامه هر روز ایشان بود.

نکته جالب دیگر این که روی تمام صفحات دو کتابی که ایشان به خط خویش نوشته بود (یکی در اصول به نام درر و یکی در نماز به نام صلاة) و من هر دو را نزد فرزند ایشان مرحوم آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری دیدم، از ابتدا تا انتها عبارت «یا حسین» نوشته شده بود.

چشمی که نتواند گریه کند کور باشد بهتر است

همان کسی که برای مرحوم حاج شیخ عبدالکریم روضه می خواند، بعدها به تهران آمد و در دو مسجد معتبر پیش نماز شد. من نزدیک ۲۰ سال با این عالم ارتباط داشتم؛ هم قبل از این که طلبه شوم و هم بعد از آن و تا کنون کسی را در روضه خواندن برای ابی عبدالله، علیه السلام، مثل او ندیده ام و تنها کسی بود که در مجلسش کسی بیش از خودش گریه نمی کرد. سرانجام، چنان شد که از فرط گریه، دو پلک چشم و

مژه های ایشان از بین رفت.

وقتی ایشان در بیمارستان بستری شد و چشم او را عمل کردند، پزشک معالج به ایشان گفت: شما دیگر نباید روضه بخوانید، یا اگر می خوانید نباید گریه کنید! او نز در پاسخ گفت: چشمی که برای ابی عبدالله، علیه السلام، گریه نکند، کور باشد بهتر است! (۱)

حکایتی از مرحوم آیت الله سید محمد فشارکی

همین بزرگوار روزی برایم تعریف کرد که مرحوم آیت الله العظمی حائری فرمود: من و حاج میرزا حسین نائینی علما به ایشان پیغمبر اصول می گویند- هم درس و هر دو مجتهد مسلم بودیم. وقتی مرجع تقلید زمانه از دنیا رفت، ما که مرحوم آیت الله العظمی سید محمد فشارکی را اعلم علمای شیعه در نجف می دانستیم به در منزل ایشان رفتیم و در زدیم.

وقتی ایشان از خانه بیرون آمد، ابتدا از ایشان پرسیدیم که آیا ما را مجتهد می دانند یا خیر؟ و وقتی ایشان جواب مثبت دادند گفتیم: نظر ما این است که شما اعلم علمای شیعه در زمان ما هستید و باید علمداری شیعه و مرجعیت را قبول کنید!

آیت الله حائری می فرمود: وقتی مرحوم سید این سخن را شنید، دست خویش را به چارچوب در تکیه داد و گریست و فرمود:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ». (۲)

هر کس کار نیکی [به پیشگاه خدا] بیاورد، پاداشی بهتر از آن برای اوست، و هر کس کار بدی بیاورد [پس بداند آنان که کارهای ناشایسته انجام داده اند] جزا داده نمی شوند مگر آنچه را همواره انجام می داده اند.

و افزود: قدرت مدیریت شیعه در من نیست. درست است که علمش را

ص: ۳۶۶

۱- (۱). سالها پیش، دوستی داشتم که برای عمل قلب به آمریکا رفت. وقتی پس از شش ماه به ایران بازگشت، به دیدنش رفتم و از وضعیت فلبش پرسیدم. گفت: دکترهای آمریکایی گفتند این قلب قابل عمل نیست و باید عوض شود. برای همین، مرا در نوبت گذاشتند تا کسی دچار مرگ مغزی شود و قلب او را به من پیوند بزنند، اما من قبول نکردم و آمدم. گفتم: چرا؟ هزینه زیادی داشت؟ گفت: مشکل هزینه نبود. من هر چه فکر کردم دیدم ۳۷ سال است این قلب محل محبت خدا و اهل بیت، علیهم السلام، بوده و عشق ابی عبدالله، علیه السلام، در آن جای گرفته است و درست نیست آن را با قلب یک مسیحی یا یهودی عوض کنم و باید با همین قلب به ملاقات خدا بروم! یک ماه بعد از این گفتگو نیز درگذشت. رحمه الله علیه. (از سخنرانی استاد)

۲- (۲). قصص، ۸۳.

دارم، ولی روش اداره اش را بلد نیستم و اگر این منصب را قبول کنم، خود را اهل دوزخ کرده ام و و من طاقت عذاب خدا را ندارم!

سپس، در را بست و رفت.

آری، کسی که با نگاه به قیامت زندگی کند و همواره آیه «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» را در نظر داشته باشد، هرگز سخن یا عمل نا به جایی از او صادر نمی شود.

همین سخنان پیامبر برای آن مرد عرب کافی بود، چرا که او سرش را به زیر افکند و از مسجد بیرون رفت. پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، نیز با دیدن حال او رو به مردم کردند و فرمودند:

این مرد بی معرفت و بی علم وارد مسجد شد، ولی عارف و آگاه از مسجد بیرون رفت. [\(۱\)](#) این روش بهره برداری صحیح از نعمت گوش برای کسب معرفت و آگاهی است.

هر که آیین حقیقت نشناسد ز مجاز

خواجه در حلقه رندان نشود محرم راز

آن قدر حلقه بزَن بر در درگاه خدا

تا کند صاحب این خانه به رویت در باز

یا به بیهوده نبر نام محبت به زبان

یا چو پروانه بسوز از غم و با درد بساز

مگذارید قدم بیهده در وادی عشق

کاندرین مرحله بسیار نشیب است و فراز.

ص: ۳۶۷

۱- (۱)). ظاهراً دو روایت در این قطعه به هم آمیخته شده اند: - بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۰۷: أسرار الصلاة: روی آن رجلاً جاء إلى النبي صلى الله عليه وآله ليعلمه القرآن فأنتهى إلى قوله تعالى: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ. فقال: يكفيني هذا، وانصرف فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: انصرف الرجل وهو فقيه. - الأملی، سید مرتضی، ج ۴، ص ۱۹۲: إن صعصعة لما وفد على النبي صلى الله عليه وسلم فسمع قوله تعالى (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) قال: حسبي ما أبالي أن لا أسمع من القرآن غير هذا. - الأملی، شیخ مفید، ص ۱۵۱: عن عبد الله بن مسعود

قال: كنا مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم فى بعض أسفاره إذ هتف بنا أعرابى بصوت جهورى فقال: يا محمد! فقال له النبي صلى الله عليه وآله: ما تشاء؟ فقال: المرء يحب القوم ولا- يعمل بأعمالهم؟ فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: المرء مع من أحب. فقال: يا محمد اعرض على الاسلام، فقال: اشهد أن لا إله إلا الله، وأنى رسول الله، وتقيم الصلاة، وتؤتى الزكاة، وتصوم شهر رمضان، وتحج البيت، فقال: يا محمد تأخذ على هذا أجرا؟ فقال: لا إلا المودة فى القربى، قال: قرباى أو قرباك؟ قال: بل قرباى، قال: هلم يدك حتى اباعك، لا خير فىمن لا يودك، ولا يود قرباك.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

